

انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

شماره ۲۸

سوانح الافکار رشیدی

نگارش

رشیدالدین فضل الله همدانی

بکوشش

محمد تقی دانش‌پژوه

تهران ۱۳۵۸

سوانح الافکار رشیدی
رشیدالدین فضل الله همدانی

محمد تقی دانش پژوه
بآوش:

انتشارات
کتابخانه مرکزی
و مرکز اسناد

۲۸

۲	۸۱۰
۱۳	۶۵

۱۸۰

۳۰

۱۹۲۳۸۴۳
۱۰۰۰
۱۰۰۰

۵۹۷۲۱

سوانح الافکار رشیدی



دانشگاه تهران

انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

شماره ۲۸

مجموعه آثار رشیدالدین فضل‌الله همدانی

۵



انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد

شماره ۲۸

۱/۳

سوانح الافکار رشیدی

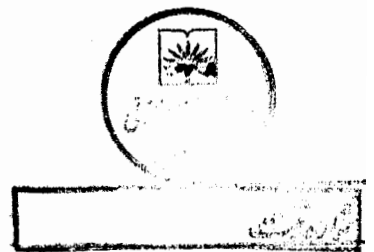
نگارش

رشیدالدین فضل الله همدانی

بکوشش

محمد تقی دانش پژوه

تهران ۱۳۵۸



یکهزاروپانصد جلد
از این کتاب [REDACTED] در چاپخانه بهمن
چاپ و صحافی گردید.

فهرست مطلبهای کتاب

دیاچه ۱-۶۵

مقدمه ۱-۴

نامه‌ها

- ۱- دیاچه درتقریر صاحب مرحوم مذکور. ۵-۸
- ۲- رسالة اخرى فی تصنیفه فی الموعظة. ۹-۱۲
- ۳- مکتوبی که مصنف مذکور علیه الرحمة به مولانای معظم مجدالدین اسمعیل فالی قدس سره نوشته است ۱۳
- ۴- جوابه من المولی الاعظم بردالله مضجعه ۱۴
- ۵- مکتوب که به فرزند خود امیرعلی حاکم عراق عرب نوشته است در مذمت اهل بصره. ۱۵-۱۶
- ۶- مکتوب که بر فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان به جهت اهالی بم نوشته است ۱۷-۱۹
- ۷- مکتوب که بر سنقر باورچی غلام خود که حاکم بصره بود نوشته ۲۰-۲۲
- ۸- مکتوبی که از زبان خود به خواجه معروف خواهرزاده خود نوشته که حاکم عانه وحیدیه وهیت وجه وناوسه وعشاره ورجه وشفائه وبلدالمین بود ارسال کرده ۲۳-۲۶
- ۹- مکتوب که به نایبان کاشان نوشته در باب ادرار سید افضل الدین ۲۷-۲۸
- ۱۰- مکتوب که به فرزند امیر محمود حاکم کرمان نوشته و وصیت اهالی کرمان نوشته است ۲۹-۳۱
- ۱۱- مکتوب که بر فرزند خود خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه و طرسوس و سوس و قنسرین و عواصم و سواحل فرات نوشته است مشحون به نصایح و مواظ ۳۲-۳۶
- ۱۲- مکتوب که بر فرزند خود عبدالمومن حاکم سمنان و دامغان و خوار نوشته است در باب قاضی محمد بن عبدالکریم سمنانی رحمهم الله تعالی ۳۷-۳۹

- ۱۳- مکتوب که بر شیخ صدرالدین بن شیخ بهاءالدین زکریا نوشته و تعزیت او به فرزندی که او را مرده بود باز داده است ۴۰-۴۳
- ۱۴- مکتوب که در جواب مکتوب بر مولانا صدرالدین محمد تر که نوشته است ۴۴-۴۶
- ۱۵- مکتوب که بر طریقه منشور بر اهالی بغداد و فرزند خود امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود به جهت شیخ مجدالدین بغدادی ۴۷-۵۲
- ۱۶- مکتوب که بر امیر سنای حاکم موصل و سنجار نوشته است در باب حسن مستوفی ۵۳-۵۵
- ۱۷- مکتوب که در جواب اسوله مولانا صدر جهان بخاری نوشته است ، علهما الرحمة و الغفران ۵۶-۶۲
- ۱۸- مکتوب که بر خواجه جلال فرزند خود نوشته و غلامی چند طلب کرده ۶۳-۶۴
- ۱۹- مکتوب که بر خواجه علاءالدین هند و نوشته است در باب ادهان دارالشفاء تبریز ۶۵-۶۷
- ۲۰- مکتوب که بر فرزند خود امیر علی حاکم بغداد نوشته است در باب انعام علمای انام و فضای کرام ۶۸-۷۳
- ۲۱- مکتوب که بر فرزند خواجه عبداللطیف نوشته در وقتی که حاکم اصفهان بود ۷۴-۸۰
- ۲۲- مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته مشحون به مواضع و نصایح ۸۱-۹۲
- ۲۳- مکتوب که بر فرزند خود امیر شهاب الدین نوشته است در وقتی که حاکم تسترو اهواز بوده است ۹۳-۱۱۵
- ۲۴- مکتوب که بر مولانا اعظم مجدالدین اسمعیل قالی قدس سره از بلدة تبریز نوشته است ۱۱۶-۱۲۱
- ۲۵- مکتوب که بر قره بوقا حاکم کیفی و بالو نوشته است ۱۲۲-۱۲۳
- ۲۶- مکتوب که بر مولانا غفیف الدین بغدادی نوشته است در باب مبدا و معاد حال خود و ذکر مولانا صدرالدین تر که کرده است ۱۲۴-۱۲۷
- ۲۷- مکتوب که در جواب موالی قیصریه روم نوشته است ۱۲۸-۱۳۲
- ۲۸- مکتوب که بر فرزند خود امیر غیاث الدین محمد نوشته است در وقتی که پادشاه خدا بنده او را به نظارت فرستاد بود به سبب آنکه شنیده بود که خراسان به سبب ظلم داروغگان و حکام و بتکچیان و بازقاقان خرابی یافته بود ۱۳۳-۱۴۲
- ۲۹- مکتوب که بر اهالی سیواس نوشته است در باب دارالسیادة غازانی که در آنجا واقع است ۱۴۳-۱۴۵

- ۳۰- مکتوب که از بلده مولتان به مولانا قطب الدین مسعود شیرازی نوشته است و شرح احوال خود و رفتن به هندوستان مفصلاً گفته
۱۴۶-۱۵۱
- ۳۱- مکتوب که بر خطاط پدر محمود شاه انجو نوشته است در باب سفارش بلده شیراز
۱۵۲-۱۵۴
- ۳۲- مکتوب که در باب مولانا محمدرومی نوشته است در باب تدریس مدرسه ارزنجان
۱۵۵-۱۵۶
- ۳۳- مکتوب که بر شروان شاه ملک شایران و شماخی نوشته است در فصل ربیع و اورا به باغ فتح آباد که از محدثات اوست طلبیده
۱۵۷-۱۵۸
- ۳۴- مکتوب که براهالی خوزستان نوشته موشع به مهماتی چند
۱۵۹-۱۶۵
- ۳۵- مکتوب که بر خواجه مجدالدین پسر خود نوشته است از روم در باب عرض احوال و اخبار و تهیه اسباب زمستانی
۱۶۶-۱۸۸
- ۳۶- عرضه داشت که ملک کیتباد بن سلطان علاءالدین بن کیتباد بن کیخسرو بن قزل ارسلان سلجوقی از ارزنجان نوشته است در باب احوال خود و خواجه رشیدالدین علیه الرحمة و النفران هر فصلی را از آن عرضه داشت جوابی در ذیل و نوشته است
۱۸۹-۲۰۰
- ۳۷- جواب مکتوب مولانا صدرالدین محمدتر که که در حالت مرضها لك نوشته است و وصیت فرزندان خود و متروکات کرده است
۲۰۱-۲۱۷
- ۳۸- مکتوب که هم به مولانا صدرالدین محمد تر که نوشته در باب کتابی که به نام مشارالیه ساخته اند
۲۱۸-۲۲۱
- ۳۹- مکتوب که براهالی دیار بکر نوشته است در باب حفر نهر مستجده رشیدی
۲۲۲-۲۲۳
- ۴۰- مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته است در باب حفر نهر مستجده غازانی
۲۲۴-۲۲۵
- ۴۱- مکتوب که بر نایب خود خواجه جلال الدین سیواسی مستوفی مملکت روم نوشته است در باب علمای دیار مغرب
۲۲۶-۲۳۰
- ۴۲- مکتوب که در باب مولانا فاضل محمود بن الیاس المشهور به فقی نجم نوشته است در باب بیمارستان دروازه سلم شیراز ، حماه الله عن الافات
۲۳۱-۲۳۴
- ۴۳- مکتوب که براهالی همدان نوشته است در باب داروخانه و دارالشفاء همدان
۲۳۵-۲۳۶
- ۴۴- مکتوب که به فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان نوشته است در باب خواجه محمود ساوجی
۲۳۷-۲۲۹

۴۵- مکتوب که بر فرزند خود پیر سلطان نوشته است در آن وقت که حاکم گرجستان بود در باب توجه پادشاه سعید به طرف شام و سفارش رعیت آن طرف با مشارالیه کرده است ۲۴۰-۲۴۲

۴۶- مکتوب که بر شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره نوشته شده است ۴۲۳-۴۴۷

۴۷- مکتوب که ملک معین علاء الدین پروانه از روم به خواجه رشید الدین نوشته

۲۴۸-۲۵۱

۴۸- مکتوب که ملک علاء الدین از هندوستان در جواب مکتوب به خواجه رشید الدین

علیه الرحمة نوشته است و با تبریکات فرستاده یود ۲۵۲-۲۶۱

۴۹- مکتوبی که بر فرزند خود امیر محمود نوشته است در وقتی که در کرمان به علم تصوف

مشغول بوده است ۲۶۲-۲۶۸

۵۰- مکتوب که بر فرزند خود امیر احمد به طریق نصیحت نوشته در وقتی که حاکم

اردبیل بوده ۲۶۹-۲۸۲

۵۱- مکتوب که به مولانا شرف الدین طیبی نوشته است از بغداد و تعزیت او به قد

فرزندی داده است ۲۸۳-۲۸۵

۵۲- مکتوب که بر پسر خود خواجه سعد الدین حاکم قنسرین و عواصم نوشته است

۲۸۶-۲۹۱

۵۳- مکتوب که بر فرزند خود خواجه ابراهیم نوشته است در وقتی که حاکم شیراز

بوده است ۲۹۲-۲۹۶

۵۴- این رساله ایست که صاحب مرحوم مذکور علیه الرحمة و الغفران به بعضی از

فرزندان خود نوشته در باب صفت علم و حلم و عقل و سخا

۲۹۷-۳۰۲

به نام خداوند

دیباچه

از رشیدالدین فضل‌الله پسر عمادالدوله ابوالخیر پسر موفق الدوله عالی همدانی (۶۴۵ همدان - ۱۷ ج ۷۱۸/۱ خشکدز اهر با پسرش عزالدین ابراهیم) وزیر دانشمند روزگار مغولان در ایران^۱ چندین نامه به یادگار مانده که شمس‌الدین محمد ابرقوهی (ص ۲ و ۲۱۰ و ۲۱۵) گویا در هنگام وزارت خود او تا وزارت فرزندش غیاث‌الدین محمد (۷۲۸-۷۳۷) به تدوین آنها پرداخته و آن را بنام همان غیاث‌الدین ساخته و آن را سوانح الافکار رشیدی نامیده است.

در آن پنجاه و چهار بند یا نامه است که نخستین آنها در چاپ نخستین افتاده بوده و به شمار نیامده است. چهارنامه آن از دیگران است به رشید (ش ۳ و ۳۶ و ۴۷ و ۴۸) و دیگر نامه‌ها از رشید است به فرزندان خود و به دانشمندان و دیوانیان (پتروشفسکی ۱: ۲۶).

این نامه‌ها چنانکه می‌بینم از رهگذر تاریخ اجتماع و فرهنگ آن روزگار بسیار ارزش دارد و نکته‌هایی را روشن می‌سازد.

ابرقوهی در دیباچه (ص ۴۳) می‌نویسد که: این کمینه از دریای دانش دانشمندان گوهرها می‌یافتم و در بارگاه رشید که جایگاه فرزانگان بوده است از خرمی آن خردمند خوشه‌ای چند فراهم آورده توشه‌ای برمی‌داشتم و یادگاری می‌گذاردم و مانند دیگر دانشمندان که از سخنان او گرد هم آوردند این بنده هم به روش آنسان رفته به نگارش این دفتر پرداختم و آن را «سوانح الافکار رشیدی» نامیدم و هر نامه‌ای که از کَلک گهر بار او می‌تراوید و یا آنکه پادشاهان

۱ - در ذریعه (۳: ۲۶۹) سرگذشت رشید آمده و از افسانه‌ای که درباره او گفته‌اند یادگرفته و از وی ستایش شده است. همچنین در آثار الوزراء عقیلی که تاریخ مرگ او در آن آمده است. در ذریعه (۱۰: ۲۴۷ و ۲۵۰ و ۱۱: ۶) با بهره بردن از ترجمه تاریخ ادبی برون از نامه‌های رشید یادگرفته است.

و فرمان روایان بدو می نوشتند در آن دفتر می گذاردم . این است آنچه او به نگارش درآورد و من آن را بنام غیاث الدین محمد (فرزند او) ساختم .

تاریخ نوشته شدن نامه ۱۶ روز پنجشنبه ۱۵ شعبان اولایل است در طوس (ص ۵۵) و نامه ۴۳ سال ۶۹۰ در قیصریه (ص ۲۳۶) و نامه ۴۴ سال ۷۰۸ که در نسخه ها ۷۸۰ آمده است (۲۳۸) و نامه ۵۰ در شام نوشته شده است (ص ۲۸۲) این نامه ها گویا پس از غازان و در روزگار اولجایتو نوشته شده باشد . در این نامه ها شعرهای تازی و فارسی هم بسیار است .

خواجه رشید در آن یاد میکند از :

۱- آنچه در ملکیت او در آمده (ص ۱۶۰-۱۶۳) و املاکی که به مال خاص خود خریده (ص ۲۲) و چهار پاره دیه او در هند و پنج هزار مثقال از علائی و چیزهای گرانبهای دیگر که از آنجا بدست آورده است (ص ۱۵۰ و ۱۱۱ و ۲۳۷) در نامه ای که در آن از رفتن خود به دربار دلی نزد سلطان علاء الدین یاد میکند (نامه ۳۰ ص ۱۴۶) همچنین از سوغاتی که علاء الدین برای وی فرستاده است (نامه ۴۸ ص ۲۵۵) و شصت هزار مجلد کتاب و اثاثات دیگر و خمره های شربت چینی که نام رشید و نام آنها در آنها نوشته بود (نامه ۳۸ ص ۲۱۴).

۲- بقاع خیر خویش و قناطر و مصانع و خانات که در ملاطیه و انطاکیه ساخته است و موقوفات آنها (ص ۳۶).

۳- وقف ربع رشیدی و مدرسه هرات (ص ۲۰۹) و اوقاف یزد (ص ۲۳۴) و دارالمسافرین و دارالحديث کوی شو که پهلوی بیمارستان که موقوفاتی هم داشته است . همچنین از طرح ربع رشیدی و خانه ها و کوچه ها و کارخانه های آنجا (ص ۲۸۸) و وقف چهارپاره دیه بر فرزندان او از سوی پاشاهان دهلی (ص ۱۵۰).

در آن چندین جا روش سیاق و استیفاء دیده میشود (ص ۴۹ و ۵۵ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۸ و ۹۲) و در آن هنر براءت استهلال هم هست (۳۷) همچنین در آن

۱- بنگرید به ذیل جامع التواریخ (ص ۷۹ و ۱۵۱ و ۲۴۷) و نزهة القلوب (۷۶) و جامع (۲۰) و مرآت البلدان ناصری (۱: ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۷۷ و ۳۸۵) و تذکره دولت شاه (۳۲۶ و ۳۳۰) و تاریخ ادب فارسی برون (۳: ۳۲۸) و ظفرنامه یزدی (۲: ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۹ و ۳۹۲ و ۳۹۸) و عالم آرای عباسی (۵۸۴) (سوانح ج ۱: ۳۲۰).

جدولی است درباره نامهای خداوند (۱۰۲) و جدولی است بنام «صحیفه مس» که نام بلوکهای شوشتر و وجوه دیوانی آنجا در آن گذارده شده و دستورنامه کارگزاران است (ص ۱۱۳-۱۱۵) و دو جدول طرح ساختن روستای تازه (ص ۲۲۳-۲۲۵).

و نیز جدول پندنامه نوشیروان (۱۳۶-۱۴۲) و جدول فهرست کتابهایی که بدو ارمغان شده است (ص ۲۲۶) نیز دائره ای که سخن اردشیر در کارنامه اش در آن آمده است (۱۱۳) و این دائره در سرالاسرار دروغین ارسطو (ص ۱۲۷) چاپ بدوی) و اخلاق جلالی (چاپ هند ۱۲۸۳ ص ۲۳۱) آمده است. رشید ممدانی در نامه به صدرالدین محمد ترکه (ش ۳۷ ص ۲۱۷) که سفارش و وصیت نامه او است می نویسد که من صد نسخه دیگر مانند این یکی نوشته و به دانشمندان فرستاده ام که اگر همه از میان برود کمینه یکی بماند. این کوششی بود که او درباره نگاه داشت نگارهای خود میکرده چنانکه فرموده بود که وقیه و کتابهای نگاشته او را چند نسخه بنویسند و سالانه هم رونویسها از آن بردارند و به عربی هم ترجمه کنند و نسخه ها را به شهرها بفرستند و اصل آن را در ربع رشیدی نگاه بدارند و هر که هم بخواهد از روی آن برای خود بنویسد.^۱

او در نامه خود به شیخ صفی الدین اردبیلی شافعی (نامه ۴۶ ۲۴۳) میگوید که از املاک غازانی ورشیدی و انبار خامه و شربت خانه خاصه و خزینه خاصه هزینة خانقاه اردبیل در شب میلاد پیامبر را فرستادم و گفته است که در آن شب سماعی به راه بیندازند.

در نامه به بغدادیان و پسرش امیرعلی و سفارش درباره مجدالدین بغدادی آمده که او متولی خانقاه غازان باشد و در آنجا عوارف المعارف تدریس کند و در شبهای آدینه در خانقاه غازانی سماعی کنند و از پادشاه و او یاد نمایند (نامه ۱۵ ص ۴۸ و ۵۱).

نیز در آن یاد میشود از :

۱- مصاحف وقف ربع رشیدی نوشته به حل طلا و به خط یاقوت و ابن مقله و احمد سهرودی و اکابر روشن و خوب در دویت الکتب در پهلوی گنبد او ساخته خود او (ص ۲۱۳ و ۲۱۴).

۱- وقف نامه چاپ حروفی ۲۳۷ و ۲۴۰- یادگار نامه یغمایی گفتار مینوی ص ۳۴۸- دیباجة لطایف الحقایق ۲: ۳ و ۲ تا ۲۱- تاریخ ادب فارسی برون به انگلیسی ۳: ۷۷ از تاریخ متول کاترمر ص ۱۴۵ و ۱۴۶).

- ۲- کنیزان و غلامان که وقف کرده است (۲۱۳).
- ۳- رقتن بهند و آوردن ادویه هندی (۱۴۷).
- ۴- گونه گون مال و خواسته او از دیها و کشت زارها و جانوران و چارپایان و پرندگان و مرغان که به دهکانان می سپرده است (نامه ۳۵).
- ۵- روستاها و دیهائی در پهلوی ربیع رشیدی که در هر یک از آنها گروهی جداگانه از نژادهای زنگیان و گرجیان و حبشیان و قرویان و رومیان نشاندۀ بود که به کار کشاورزی و کشت مو و درخت و کندن کاریز و رودخانه و چیدن میوهها پردازند (ص ۶۳ و ۶۳ و ۲۹۰).
- چندین پند در آن آمده است :
- ۱- به پسرش امیر محمود در آموختن تصوف (ص ۲۶۲).
- ۲- به پسرش امیر احمد در شش بند (۲۶۹).
- ۳- به پسرش عبداللطیف در پانزده بند که در آن بدو جهانداری و شهر یاری می آموزد (۷۵)
- ۴- به پسرش جلال در ۳۶ بند (۸۱).
- ۵- به پسرش امیر شهاب الدین در ۳۹ بند (۹۳)
- ۶- به پسرش غیاث الدین محمد در ۴۸ بند (ص ۱۳۶-۱۴۲) که همان پند نامه انوشیروان است و در قباوس نامه (باب ...) با عبارتهای روانی آمده است .
- ۷- به پسرش سعدالدین دستور میدهد که از راه شریعت پای پیرن تنهد (ص ۳۳).
- او در نامه ۲۳ از گونه گون عقل و عدل سخن میدارد (۱۰۷ و ۱۰۲)
- و در نامه ۵۴ از علم و حلم و عقل و سخا و صف میکند (۲۹۷) و در نامه ۱۷ در پاسخ صدر جهان بخاری از زلزله و منافق و صراط مستقیم یاد میکند (ص ۵۶).
- همچنین یاد میکند از نماز و زکات و حج (۸۳ و ۸۴ و ۹۵) و نساوایی می و نرد و بر نابارگی و شنیدن نعمات ملاهی (۸۱ و ۸۳ و ۹۶ و ۹۸ و ۱۵۰)
- و کشتن و به دار آویختن زندیقان و ملحدان و ویران ساختن شهر کافران و و شکنجه دادن فاجران (۸۷ و ۸۸) و ساختن ابواب البر و آباد نگاه داشتن دارالشفاها (۹۲) و پرداختن مواجب دانشمندان از آب آمویه تا آب جون (۷۳)
- و مواجب مرتزقه خانقاه غازانی (۴۹) و بخشیدن چیزهایی به شرف الدین طیبی در

نامه‌ای که به او می‌نویسد (نامه ۵۱ ص ۲۸۳)

او در نامه ۳۷ به صدرالدین محمد ترکه سفارش میکند که پس از مرگ او آنچه خود خریده یا آباد کرده است در راه خیر یا بر فرزندان او وقف کند یا اینکه به ارث به آنها برسد یا به دیگران داده شود

او در نامه ۲۴ از پیوند خاندان او با خاندان چنگیزی و اتابکی و پادشاه هند و معملان و فرمان‌روای مکه و شروان‌شاه و چوپا نیان و قاپوسیان و شیخ سهروردی و گرفتار دختران آنها برای پسران خود یاد میکند (ص ۱۱۹-۱۲۱)

او در نامه ۳۸ (ص ۲۱۸) می‌گوید که دانشمندان روزگار ما هر يك به نام کمینه کتابها و رساله‌های بی‌مانند نوشته‌اند. همچنین در نامه ۲۶ و ۴۱ یاد میکند از دانشمندانی که برای وی کتاب ساخته‌اند و ارمغانی که برای آنها فرستاده است (ص ۱۲۵ و ۲۲۶) مانند ده‌تن دانشمند مغربی که برایش ده کتاب نوشته‌اند (نامه ۴۱ ص ۲۲۶) و فقیه نجم شیرازی که لطایف رشیدیه به نامش نگاشته^۱ (نامه ۴۲ ص ۲۳۲) و صدرالدین محمد ترکه که حکمة رشیدیه و کنود الافراح فی معرفة الاشباح و الارواح برای وی ساخته است (نامه ۲۶ و ۳۸ ص ۱۲۶ و ۲۱۸)

رشیدهمدانی در لطایف الحقایق (۲: ۱۵) از «سیاست ختایی و تدبیر ملک ختائیان و مصالح آن چنانچه پیش‌ایشان معهود است» یاد نموده است. در دیباچه وقف نامه او (چاپ حروفی ص ۳۷) از آغاز توضیحات رشیدیه (یادگار نامه یغمایی گفتار مینوی ص ۳۵۴) آمده است: «کتاب سیاسات و تدبیر پادشاهی بر حسب آنچه عادت ایشان (گویا: مغولان) است» همچنانکه از مجموعه رشیدیه (ص ۱۳ ش ۴۶۸۳ دانشگاه) هم برمی‌آید ولی از توضیحات رشیدیه نسخه احمد ثالث (۲۳۰۰ گ ۶ ر) یادی از مغول در آن نیست (فیلم ۲۱۵ عکس ۷۴ دانشگاه)

برون هم در تاریخ ادب فارسی (۳: ۷۷) از سخن کاترمر در تاریخ مغول (۳ و ۱۴۵) آورده است که رساله‌های پزشکی و قانونی رشید درسه زبان چینی

۱- لطایف رشیدیه یا شرح رشیدیه به عربی از فقیه نجم‌الدین محمود بن الیاس شیرازی در گذشته ۷۲۰ مؤلف غیاثیه (منزوی ۵۷۰) در بانکیپور (۴: ۱۰۱) هست و در فهرست فیلمها (۲: ۶۲ ف ۳۰۸۲ از نسخه ۷۴۲ تبریز) از آن یاد شده است.

و عربی و فارسی بایستی نوشته شود. از پزشکی او تنکسوق نامه یا طب اهل ختا مانده و چاپ عکسی هم شده است (دانشگاه ۱۳۵۰) افسوس که از سیاست و تدبیر پادشاهی چینی یا مغولی او چیزی در دست نیست.

در این مکاتیب یاد از چنین سیاست نامه نیست مگر اینکه يك جا از «ياسامشی» یاد کرده است (۲۴۰) و از آن این چنین قانون نامه نخواسته است با اینکه او در چندین نامه در پندها که بر فرزندان خود میدهد از پندهای ایرانی و اسلامی بهره میبرد.

در مکاتیب از توطئه‌ای که برای گشتن رشید کرده اند یاد شده است (۲۹۳)

کتابخانه ربع رشیدی

در وقفیه رشیدیه آمده است که او از راست و چپ گنبد دو بیت الکتب یا دارالکتب یا خزانه کتب یا کتب خانه ساخته است. این خزانه کتابخانه در سرای متولی یا دارالمتولی پیوسته به روضه در سر ربع رشیدی یا ربع رشیدی بوده است و سراو حجره پیوسته بهم در پهلوی همان گنبد.

چنین فرموده بود که مصاحف «پیش از آن باشد که در گنبد نهند» و شماره آنها به هزار میرسد که دو تایی آنها نوشته ابن مقلة و ده تا نوشته یاقوت و بیست تا نوشته احمد سهروردی و بیست تا نوشته بزرگان و چهارصد تا نوشته به زرگداخته و ۵۴۸ تا به خط روشن و خوب

«کتابها شصت هزار مجلد در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال از ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند» گرد آورده و همه را بران ربع وقف کرده است

او دستور داده بود که «منقولات و مصنفات خاصه را» در کتابخانه سوی راست و «معقولات» را در کتابخانه سوی چپ بگذارند و اگر نشد چیزی از هر سوی افزوده آمد در سوی دیگر بنهند

هر يك از این دو کتابخانه را می بایست يك «خازن» یا گنجور و يك «مبادل» یا «مناول» یا کتابدار باشد که هر دو خردمند و توانا و پارسا و نویسنده آشنای به «معرفت کتب» یا کتابشناسی باشند و کلید آنجا باید در دست گنجور باشد و متولی و ناظر و مشرف هر يك بران مهر کنند.

پیش هر يك از این گروه بایستی يك نسخه از فهرست کتب باشد مقابله شده و پاکیزه گشته. يك نسخه از این فهرست را باید در هر یکی از این دو کتابخانه

بگذارند درخريطه‌ای که بران مهر آنان نهاده باشند
 نباید بگذارند که کسی بی گرو کتابی را از آنجا بیرون برد و بیش از يك
 ماه هم نباید کتابی در بیرون بماند و پس از يك ماه باز گیرند و باز جای خود
 بنهند. از تبریز هم نباید بیرون برده شود. در کتابخانه هم که کتابی را میخوانند
 باید در برابر گنجور یا کتابدار بخوانند و آنها بدان بنگرند.
 گرو بیرون بردن کتاب در خود ربع رشیدی بهای خود نسخه است و
 برای بیرون آن دو برابر آن.

بایستی در چند جای کتاب مهری که خود رشید ساخته بود زده شود تا کسی
 نتواند در آن فریبی بکاربرد

هزینه کتابخانه‌ها در سال ۶۰ یا ۱۵۰ دینار نقد رایج تبریز و هزار و
 هشتصد من نان گندمین پیش‌بینی شده بود که به گنجور سالی سی یا صد ویست
 دینار و روزانه سه من نان در سال هزار و هشتاد من و به کتابدار سالی سی دینار
 و روزانه سه پادو من نان سالی هفتصد ویست من داده می‌شده است رویهم کارکنان
 کتابخانه از گنجور و کتابدار هر سال ۲۷۰ دینار و هر روز سی من نان می‌گرفتند
 (س ۱۳۱ و ۲۱۸ و ۲۲۵)

بنگريد به: مكاتیب رشیدی ص ۲۱۳ و ۲۱۴، ج ۱ ص ۲۳۷ - وقفیه
 چاپ حروفی ۳۹-۴۳-۱۳۰-۱۳۱-۱۵۰-۱۵۹-۱۷۵-۱۸۰-۱۸۶-۱۹۷-
 ۱۹۷-۲۱۸-۲۲۵-۲۳۸.

در تاریخ غازانی (۲۱۰-۲۱۴) از «رصد» که در آن مدرس حکمیات و
 معید و متعلمان و خازن و مناول و عمله دیگر هستند، و از بیت الکتب و اصلاح و
 مرمت کتب و نشر کتب ضروری و از بیت القانون که دارای کاتب و خازن و فراش
 و مصالح و اخراجات است و از قوانین و نسخ و احیاء آنها یاد شده است. در
 سوانح (ص ۵) هم یاد خازن کتب و مناول هست
 در اعلام الشیعة (۸: ۱۶۱) آمده که رشید هفتاد هزار کتاب بر کتابخانه
 خود وقف کرد ولی پس از مرگش آن را سوزاندند

یاد رشید از نگارشهای خودش

او در وقفیه از مجموعه رشیدیه که دارای: توضیحات، مفتاح التفاسیر،
 سلطانیه، لطایف همه به عربی و فارسی، یاد میکند از جامع التواریخ و آثار
 و احیاء و بیان الحقایق و تحقیق المباحث و استوله و اجوبه و تعلیقات که همه اینها

به دو زبان نگارش شده و در ربع رشیدی باید بنهند و مقابله کنند (ص ۲۳۷ چاپ حروفی)

او در آغاز جامع‌التصانیف الرشیدیه به عربی و در آغاز لطایف الحقایق به فارسی (۲: ۴) هم فهرست دقیق نگارشهای خود را آورده است
همین است که المجموعة الرشیدیه نامیده شده است و نسخه آن در پاریس (ش ۲۳۲۴) و سلیم آغا (۷۸۵) هست.

از تاریخ محمدی با تاریخ رشیدی که گویا به نام رشید و پسرش سروده شده و از کتاب مشهور او که درسی پاره است در لغت و نحو و تفسیر و تفسیر و رسایل و تواریخ گرفته شده است نسخه‌ای داریم (فیلمها ۲: ۶۳)

در جامع‌التصانیف الرشیدیه او چندین کتاب هست:

۱- التوضیحات الرشیدیه فی المکاتبات به عربی که تقریظات یاسناش نامه‌ها در آن هست. نوزده مقاله یا رساله دینی و تفسیر برخی از سوره‌های کوچک یا آیتهای قرآن را دارد^۱

۲- مفتاح التفاسیر که مقدمه مانند دیست بر تفسیر بزرگ او و دارای رساله‌ها و مقاله‌های دینی در دو بخش نخستین دور ساله دومین شش رساله (قاهره ۲۰۰۶: ۷۱ - فاتح ۲۷۲۵)

۳- کتاب سلطانی ساخته در رمضان ۷۰۶ دارای اصل و ذیل در خصال پادشاه اسلام و احوال خود مؤلف سپس مباحث دینی با جدولهایی در انساب اولیاء و خلفاء و اقوام و طوایف که گویا بخشی است از جامع‌التواریخ (نور عثمانی ۳۴۱۵)

۴- لطائف الحقایق به فارسی دارای فاتحه و دیباچه و چهارده رساله که در ۱۳۵۵-۷ از روی نسخه‌های شماره ۱۲۸۱ ملک گویا نوشته ۷۰۸ که صدر الاسلام شمس‌الدین محمد بن علی بیهقی از یکی از رساله‌ها: کنز المعانی آن نوشته در ۵ ج ۷۰۸/۲ ستوده است (در همین نسخه - ص ۸ دیباچه چاپی) و ایا صوفیا ۳۸۳۳ و پاریس SP 63 (فیلمها ۱: ۱۷۵) و تا شکند ۲۰۴۰ چاپ شده است
۵- جامع‌التواریخ که فارسی آن فراوان است و از يك نسخه عربی آن

۱- گفتار مینوی در یادگارنامه یغمایی (ص ۳۴۷) و آغاز و قفیه کبیر چاپ حروفی و فهرست فیلمها ۱: ۳۷۶۰ و فهرست مخطوطات معصوده‌التاریخ ش ۱۹۴ و فهرست بروکلمن ۲: ۲۰۰ و ذیل ۲: ۲۷۳

که در تاریخ مغول و غازان است در فهرست فیلمها (۳۱۲:۱) یاد کرده‌ام. از اوست **بیان الحقایق** که نگارش فارسی آن را در مجلس تهران دیده‌ام به شماره ۹۴۴۰ (۱۳۲۹/۸۵۸۷۸) از سده ۸ گویا اصل و به نسخ با عنوانهای شنکرف در ۱۸۴۰ برگه و آغاز و انجامش افتاده، نخست فهرست است سپس رساله ۵ تا رساله ۲۰، و دنبال رساله پنجم پرسشهای دانشمندان است. باب یکم تحقیق در مباحث آواز خوش و توجیه سخن بقراط در این باره. رساله هفدهم آن در ناسخ و منسوخ است. در آن از اینکه در ۷۰۹/۱۳۱ دانشمندی همراه رشید بوده و از او می‌پرسیده‌اند یاد شده است. رساله بیستم آن ارشاد الاولاد رشیدی است که پند اوست به فرزندان خود که دیگران را هم سودمند است. در آن آمده است که «خلد ملکه» چیزی از دانشها نخوانده و به هیچ دفتری ننگریسته و هیچ نیاموخته پس چگونه گون دانشها را بدین باریکی میداند تا به جایی که به همه دانشمندان و فرزندان می‌تواند پاسخ گوید و کسی را یسارای پاسخ سخن او نیست ۱۹

رشید در پاسخ میگوید که او به فطرت و پاکی نهاد این همه چیز را میداند. در نسخه عربی **بیان الحقایق** در ص ۹۵ آن از «انامدینه العلم» گفتگو شده است و در ص ۳۲۱ ستایشی است که عبدالله بن محمد حسینی عمری از این دفتر میکند. در ص ۱۱۶ گفتاری است درباره خوش آوازی و در ص ۱۷۲ پرسش کاتبی است از خواجه طوسی درباره گرما و اثر آن در تری و پاسخ خواجه طوسی (فهرست فیلمها ۱: ۲۹۲ نسخه قلیچ علی پاشا نوشته محمد بن سید اسفراینی در روز چهارشنبه ۷۱۱/۱۴۲۴ به شماره ۸۵۳).

هفده رساله در آن هست در مباحث گوناگون و پا-خ پرسشها و تفسیر آیات و چگونگی گفتگوهای رشید با دانشمندان مانند قطب شیرازی و خرده گیری که از جمال الدین ابن المطهر الحلّی کرده است و رساله پازم آن در آبله و حصه است و مورخ ۷۱۱.

دو نسخه از نگارش رشید همدانی

۱- در خاورشناسی لنینگراد به شماره C375 نسخه اصل درست مانند وقفیه و **بیان الحقایق** مجلس واسطه و اجوبه گلستان دارای: فهرست کتابهای رشید و تقریظات نوشته عبدالعزیز بن محمود کرمانی در شوال ۷۰۷ و با فواید واسطه و اجوبه و نسب پیامبر و تاریخ انبیاء و نفایس الافکار.

من آن را در لنینگراد دیدم (نشریه ۸: ۴۰)
۲- لطائف الحقایق نسخه تاشکند (۴: ۱۰۱ ش ۲۹۴۰) که در مجله
الهیات مشهد (۱۲: ۲۲۳) وصف آن هست

وقفیه رشیدیّه

۱- طومار وقف نامه املاک رشید نسخه نخجوانی که درست نمیدانیم چیست
و چگونه است و من آن را در تبریز دیده‌ام و در نشریه کتابخانه مرکزی
(۳۴۳۰۴) یاد کرده‌ام

۲- نسخه ۱۲۳۳ ملك به نسخ سده ۱۳ بانسان شگرف در ۱۸۰ برگ
۳۶۰ ص ۱۷ س ۲۱/۵۸، ۳۰، ۴، ۲۳X ازسردوم به پائین برگ پارگی
دارد بادو صفحه سفید درآغاز وانجام، گویا برای محمد علی تربیت نوشته‌اند
عکس يك صفحه اغازان درآغاز وقفیه دیده میشود (نیز ص ۲۷ همین وقفیه)
اینها جز نسخه اصلی است که دوبار (عکسی و حروفی) چاپ شده است.

کارکنان دستگاه نویسندگی رشید

ازنگاه به نوشته‌ها و نگارشهای رشید برمیآید که او را دردیوان و دفتر
خانه‌اش یارانی دانشمند و آگاه و خوش نویس بوده‌اند که به او کمک میکردند.
این نکته از دیدن آغاز و انجام برخی از رساله‌های پیداست و خودش هم در
لطائف الحقایق (ص ۴۹) می‌نویسد که کتاب زودنویس برای وی مسودات را به
بیاض می‌بردند درست بگویم آنچه سیاه نویس میکرد است آنها پاک می‌نوشته‌اند.
اینک از چند تنی از همکاران او یاد میشود:

۱- ابن الفوطی کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بغدادی (۵۴۲-۷۲۳)
در ۷۰۷-۷۰۷ با اصیل الدین حسن طوسی در گذشته ۷۱۵ در اردوی اولجایتو
بوده و رشید همدانی از وی نگاهداری می‌نمود و او نزد وی از گواهان درست‌کار
و راست گو بشمار می‌آمده است

او در ۷۱۴ جامع التواریخ را نزد کمال الدین موسی اردبیلی گویا در
مدرسه غازانیه مقابله نموده است

او فارسی خوب می‌دانسته و خوش هم می‌نوشت و شاید هم به نوشتن و مقابله
نگارشهای دیگر رشید می‌پرداخته است.

در ۷۱۶ و ۷۱۷ در سلطانیه بوده است و شاید در درگاه رشید به کارنوشتن
و مقابله و ترجمه از فارسی میرسیده است.

(تلخیص معجم‌اللقاب چاپ بغداد دیباچه ص ۳۳ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۹)
 ۲- عبدالعزیز بن محمد بن محمود کرمانی که درشوال ۷۰۷ نسخه‌ای از «جامع التصانیف الرشیدیة» (شماره C375 بنیاد خاورشناسی لنینگراد، نشریه ۹: ۴۰) را نوشته است و «خطوط ائمة اسلام» همان ستایش‌نامه‌ها یا تقریظات را در همان نسخه درشوال ۷۰۷ و فواید را در همانجا در ذق ۷۱۰ رساله ساخته همین کرمانی در شوال ۷۰۷ نسخه نوشته عمر بن یوسف دماوندی در نیمه روز پنجشنبه شوال ۷۱۶ در همین نسخه است. مجموعه رشیدیة نسخه ۸۵۴ قلیچ علی پاشا نیز نوشته او است درشوال ۷۰۷
 ۳- عبدالکریم بن الحسن بن ابی الحسن کوچک‌فراهانی که در مدرسه غازی بغداد در خلیج نزدیک به پایان محرم ۷۱۵ التوضیحات الرشیدیة را نوشته است (شماره ۲۳۲۲ احمد ثالث در استانبول) با اجازه محمد بن ابی بکر طستی تبریزی در ۱۴ رمضان ۷۱۴ برای نجم‌الدین یحیی بن قتلو ابن احمد مجموعه رشیدیة نسخه ۲۳۰۰ احمد ثالث را که به تعلیق در آغاز ج ۱/۷۱۴ نوشته شده است نجم‌الدین یحیی بن قتلو بن محمد بن ابی بکر طستی تبریزی در ۱۴ رمضان و به روایت خود او از هؤلف که بدو اجازه هم داده است مقابله نموده است (فیله ۱: ۳۷۶)

۴- محمد بن علی بن محمد شیرازی الاسئلة والاجوبة الرشیدیة را در روز سه‌شنبه ۲ ج ۷۱۶/۲ نوشته است (ش ۲۱۸۰ ایا صوفیا در استانبول)

ستایش‌ها که دانشمندان بر نگارش‌های رشید نوشته‌اند

خود وی در سوانح میگوید که به دانشمندان شهرها نامه نوشته شده که به درگاه ما بیایند و اکنون گروه گروه نزد ما می‌رسند و ما آنها را خوشنود می‌داریم (ص ۲۸۸) بازمی‌نویسد که آنان در بارگاه ما گرد آمدند و هریک بنام ما کتاب یا رساله‌ای به یا نظم به ثری خردآمیز دانش‌انگیز ساخته‌اند و ما پیوسته از آنها بهره می‌بریم و یا بدانها بهره می‌رسانیم. آنان بر نگارش‌های ما هریک فصلی شیوا می‌نویسند (ص ۱۲۵ و ۲۱۸)

این ستایش‌نامه‌ها در چندین نسخه از نگارش‌های رشید دیده میشود:
 کرافت در فهرست نسخه‌های عربی و فارسی و ترکی آکادمی وین در شماره CXLVII (ص ۴۶ و ۴۷) ۸۶ دانشمند نگارنده آن ستایش‌ها را بر شمرده است (بروکلن ۲: ۲۰۰)

همچنین در مجموعه منشآت دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (شماره ۱۸۸ ج از سده ۹ و ۸ رساله سوم) که گویا از خط «ملك القضاة مجبى الدين ق.اضى کرمان دام فضله» که آنهم از روی خط رشید نوشته است رونویس شده است و من در فهرست آنجا (۱: ۴۸۰-۴۸۶) آنها را برشمردم و شماره آنها به ۱۰۲ رسیده که برخی از آنها مکرر است.

این نسخه پیشتر در دست عباس اقبال بوده و او از روی آن به خط خود فهرستی از نامه‌های آنان نوشته بود که در فرهنگ ایران زمین (۲۳: ۴۵-۴۸) دیده میشود در مجموعه شماره ۲۹۱ دانشگاه اصفهان (۱۵) هم نام آنها هست. دریادگار نامه یغمایی در گفتار شادروان مجتبی مینوی (ص ۳۴۷) نام آنان برشمرده شده است از روی توضیحات رشیدیه و کتاب سلطانی و در آنها تاریخ ۷۰۶ و ۷۰۷ است و شماره آنها گویا ۸۵ باشد و آن چنانکه من در فهرست ادبیات آورده‌ام به صدودو میرسد و چون برخی از آنها مکرر است پس باید شمارش استاد مینوی درست باشد. شمس‌الدین اصفهانی از این ستایشها یاد کرده (عزای ۱: ۴۵۶).

در تلخیص معجم‌اللقاب کتاب الکاف (ص ۶۸ و ۱۶۳ و ۸۶ و ۱۶۰) و کتاب المیم (ص ۱۵۱) بندهایی از آن ستایشها هست.

در دانشمندان آذربایجان (ص ۳۰۱ و ۳۰۶ و ۳۹۶) بندهایی از سه تقریظ از جلال‌الدینی عتیقی تبریزی و عبدالله فلك علاء تبریزی و همام‌الدین تبریزی از دانشمندانی که در ۷۰۶ آن ستایش نامه‌ها را نوشته‌اند آمده و شماره آنها در آن دو یست تن پنداشته شده است.

در تاریخ و صاف (ص ۳۵۹) آمده که تا آغاز سال ۷۱۲ نگارنده‌های رشید به ده مجلد میرسیده و دانشمندان نامور در آن بندهایی به نگارش درآوردند که نام آنان در آغاز کتاب دیده میشود (محمد شفیع ۱۳۷ و ۳۶۲).

دانشمندی که بارشید سر و کاری داشته‌اند

در این جا از دانشمندی یاد میشود که در نگارنده‌های رشید از آنها نام برده شده است بدینگونه:

۱- آنها که در نامه ۲۰ سوانح نام آنان هست.

۲- آنها که در الاسئلة الرشیدیه یا الفوائد الرشیدیه نام آنان هست و من به نسخه ۲۱۸۰ آيا صوفيا فيلم ۳۷۹ ع ۷۶۱ (فهرست ۱: ۱۵۰) نگریستم که

آن را رشید (نظام) الدین علی بن محمود بن محفوظ بن رئیس یزد معروف به نظام در روزگار اولجایتو سلطان محمد خدا بنده کرده آورده است. نخست دیباجه و فهرست اوست سپس دیباجه رشید و بنام اولجایتو می باشد. نسخه را محمد بن علی بن محمد شیرازی در روز سه شنبه ۲۰ ج ۷۱۶/۱ نوشته است، در ۳۷۸ گ ۲۱ س.

محمد بن عبدالملک بن عبدالکریم در ج ۷۱۶/۱ گواهی می نویسد که امام الملة والدین آن را از من شنیده و من آن را از شرف الدین به روایت از مؤلف شنیده ام (ص ع).

نسخه درسرای درسامداد روز دوشنبه ۲۱ ع ۷۱۶/۱ از آن محمد بن تاج الدین گرگانی بوده است (آغاز و انجام نسخه) نسخه را سلطان محمودخان عثمانی بگواهی احمد شیخ الاسلام مفتش اوقاف الحرمین وقف کرده است. نسخه دیگری از این اسنله واجوبه در کتابخانه ملی هست از سده ۱۱ (۵ : ۴۷۱ ش ۲۳۵۱).

نسخه کهن دیگری هم در کتابخانه دولت در کاخ گلستان هست به شماره ۱۱۷۲ (۱۰۱/۷۳) از سده ۹ و ۸ که مهدی بیانی در مجله مهر (۹: ۸) ص ۵۲۹ (۵۵۲-) از آن به شماره ۸۷۰ یاد کرده و فهرست نگارشهای رشید را از روی آن آورده است. آقای سلطان القرائی در همان مجله (۸: ۴) ص ۲۰۹-۲۱۲ و ۵ ص ۲۸۵-۲۸۰ درباره این پرسش و پاسخها و پاره از رساله های رشید گفتگو داشته است، از روی نسخه دارای ۳۴ رساله که آغاز و انجام آن افتاده بود. ۳- آنها که در تقریظات یا ستایش نامه های دانشمندان بر نگارشهای رشید نام آنان آمده است و من در اینجا به آنچه که در فهرست دانشکده ادبیات (۱) : ۴۸۰ آورده ام باز میگردانم.

۴- آنها که وقفیه کبیر (چاپ حروفی انجمن آثار ملی) و یاد دیگر آثار رشید مانند لطایف الحقایق نام آنها را دیده ام. سرگذشت این دانشمندان را می توان در تلخیص معجم الالقباب ابن الفوطی و روضات الجنان و جنات الجنان کربلایی و دانشمندان آذربایجان و اعلام الشیعة (۸) والذریعة دیگر کتابها یافت.

این هم گفته که رشید سه لقب برای دانشمندان و بزرگان می آورد :
۱- «خواجه» برای دیوانیان و دبیران.

۲- «مولانا» برای رشتیقان و مردم عادی.

۳- «سید» برای خاندان هاشم.

اینک نام آن دانشمندان :

۱- اختیار سجستانی یاد شده در نامه ۲۰ (ش ۵۱ ص ۷۳)

۲- اسحاق قاضی کرمان همانجا (ش ۲۱ ص ۷۰)

۳- خواجه اویل الدین حسن پسر خواجه طوسی و در گذشته ۷۱۵ همانجا

(ش ۱۲ ص ۶۹) که از ستایش نامه نگاران بر نگارشهای رشید است (ش ۱۹ فهرست ادبیات) (ج ۱: ۶۰ و ۳۴۷).

۴- افضل استرآباد که فخرالدین حسن علوی حسینی استرآبادی یکی از آنان بوده و آنان از فخرالدین محمد بن بن المطهر حلی چهار پرسش کرده و او از رشید درخواست که به آنها پاسخ گوید. در دیباجة آن از رشید ستایش شده است (ش ۱۱ الاسئلة والاجوبة الرشیدية).

۵- امین الدین ابوالقاسم حاجی یله یابله محمد بن عبدالعزیز بن عثمان تبریزی که از ستایش نگاران است (ش ۴۶ همان فهرست) و از رشید سه پرسش کرده در حدیث و تفسیر و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (ش ۲۴ همان الاسئلة).

۶- اولجایتو خدا بنده که دودسته مطلب در هیئت و طبیعی از رشید پرسیده و اوشست و دو ساله بوده و بدانها پاسخ داده است، در آن تاریخ روز ۲۵ ذق ۷۱۰ و ۷ صفر ۷۱۱ دیده میشود و از اولجایتو با عنوان «خلد ملکه» یاد میشود نزدیک به این عنوان در سوانح رشیدی (ص ۱۳۰ و ۱۵۰ و ۱۶۱ و ۱۶۶ و ۱۶۷) برای همو دیده میشود (ش ۱ همان فهرست - گفتار سلطان القرائی ش ۲۴)

۷- بدرالدین اربلی همان نامه (ش ۲۷ ص ۷۱)

او گویا همان بدرالدین ابو محمد عبدالرحمن اربلی ادیب (۶۴۰-۷۱۷) باشد (ج ۱: ۶۴)

۸- بدرالدین شامی (همان نامه ش ۴۴ ص ۷۲).

۹- برهان الدین عبدالله فرغانی عبری قاضی تبریز در گذشته ۷۴۳ (همان نامه ش ۹ ص ۶۹) که ستایش نامه ای نوشته است (ش ۵۴ فهرست) و شاید از اوست که در لطایف الحقایق (ص ۷۶۵) یاد میشود (ج ۱: ۵۹ و ۳۹۱).

۱۰- بندل دوزخی (همان نامه ش ۳۸ ص ۷۲) گویا پیدل و ردجی (ج ۱: ۳۵۰).

۱۱- تاج الدین ابن سبک مدرس حنفی مستنصریه که در فهرست الاسئلة

و الاجوبة الرشيدية در آغاز و انجام دوبار از وی یاد شده و آمده که پرسش نوزدهم تفسیر از او است همچنین در فواید که ده تا از او است.

۱۲- قاضی تاج الدین عبدالله بن عمر بن احمد ورزقینی که در ۱۲ صفر ۷۱۱ سه پرسش در حدیث و تفسیر از رشید کرده و آن به فارسی است (ش ۳۲ الاسئلة) او از ستایش نامه نویسان است (ش ۴۸ و ۸۶ فهرست)

۱۳- جلال الدین پسر قطب الدین عتیقی تبریزی در گذشته ۷۱۸ یا ۷۴۱ یا ۷۴۴ (همان نامه ش ۳۰ ص ۷۱) که از ستایش نامه نویسان است در ۷۰۶ (ش ۴۹ فهرست) و سه پرسش در کلام از رشید کرده و پاسخ گرفته و آن به فارسی است. او را گویا دیوانی است (ذریعه ۹: ۷۰۷) و بیانی در ماده تاریخ مرگ رشید سروده است (ج ۱: ۶۵ و ۳۴۹ و ۳۰۵ - آثار الوزراء ص ۲۸۶)

۱۴- جمال الدین حسن بن مطهر علامه حلی که در وقفیه (ص ۳۱ چاپ حروفی) از او یاد میشود و او در الاسئلة و الاجوبة الرشيدية (ش ۹) از رشید و اولجایتو بسیار می ستاید و در جدایی میان دانشمند و پیامبر از رشید می پرسد و پاسخ میگیرد و این پرسش نخست به عربی و پس از آن با پاسخ به فارسی است. در همان نامه هم (ش ۱۵ ص ۶۹) یاد او هست (ج ۱: ۶۱)

در رساله در تفسیر و معنی خبر نبوی «انما دینة العلم و علی بابها» از رشید آمده است که در مسجد جامع سلطانیه در روز آدینه ۲۳ ع ۷۱۰/۲ که اولجایتو هم در آنجا بوده است اندرزگری از علی (ع) ستوده بود و علاء الدین خراسانی از وی از آن حدیث پرسیده و او پاسخ سستی داده بود که اولجایتو را خوش آیند نگشت. از جمال الدین ابن المطهر حلی و نظام الدین عبدالملك پرسیده بودند آنها و خود اولجایتو و رشید هر يك پاسخی گفته اند (ش ۳۰ گفتار سلطان القرائی) شمس الدین محمد آملی در علم محاوره نفایس الفنون (۲: ۲۵۹) نزدیک به همین داستان را آورده است.

در آغاز رجب ۷۰۹ در بندگی اولجایتو در بغداد در دیداری که از خاکجای سلمان پاک می کرده اند «مولانا معظم ملك الحكماء والمشايع علامة العالم یكانه و دستور ایران جمال الملة والدین ابن المطهر الحلی که بر سر آمده عصر است و ملازم درگاه» با دانشمندان دیگر در درگاه همایون بودند و او از رشید همدانی درباره زیارت پرسیده و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (چاپ شده در فرهنگ ایران ۲۳: ۷۳) از روی نسخه کهن گویا اصل بلاغی - گفتار سلطان ش



۷۱۰- بیان الحقایق عربی ص ۳۱۴ فیلم ۵۶۸-۹۴۱ عکس ۹۵۶- با تاریخ ۷۱۰
در بغداد)

دردانشگاه تهران (ش ۱۷۹۵/۳ به نسخ جباعی در ۸۵۲ برگ ۸ پ-
۱۱ ر) رسالة فی الجمع بین کلام النبى والوصى والجمع بین آیتین من الکتاب
العزيز جوابا لرشید الملة والدين، از علامه حلی هست و آن پاسخی است از او
به پرسشهای رشید همدانی که به درگاه اولجایتو رفته بود باستانی از رشید.
۱۵- جمال الدین اسلم ترمذی که نامش در همان نامه (ش ۴۱ ص ۷۲)
دیده میشود

۱۶- جمال الدین علی شاه کتابی یا کوثایه‌ای فقیه شافعی (همان نامه ش
۳۶ ص ۷۲)

۱۷- جمال الدین ماکى که در فهرست اسئله و جلال الدین ماکى که در
فهرست و در متن آن نام آنها را دیدم و از متن برمیآید که جلال الدین ماکى
دو پرسش از رشید کرده است در تفسیر به فارسی.
در همان فهرست ادبیات در شمار ستایش نگاران بر نگارشهای رشید به این
نامها برمیخوریم:

۱- جلال الدین فضل الله بن عمر بن محمد ماکى (ش ۳۶)
۲- رضی الدین ابوالمظفر احمد بن محمد بن احمد ماکى قزوینی
(ش ۸۲)

۳- ظهیر الدین عبدالمجید بن محمد بن عبدالله ماکى قزوینی (ش ۸۳)
۴- محمد بن محمد ماکى قزوینی قاضی همدان (ش ۹۷)
پیداست که از خاندان ماکى قزوینی گویا چهار تنی از شناختگان رشید بوده‌اند.
۱۸- جمال الدین شرف شاهی که نه پرسش از رشید کرده و پاسخ گرفته
و نهمین آن در منطق است و در آن به بیان الحقایق بازگشت داده شده است
(گ ۲۴۴ عکس دانشگاه) به فارسی است (ش ۳۶ الاسئله - ش ۴ گفتار سلطان
القرائی)

۱۹- حجة الدین موسی ماردینی محدث (همان نامه ش ۳۴ ص)
۲۰- حکیم فرنگ که رشیدیه هفت پرسش فلسفی و کلامی او پاسخ داده
و به فارسی است (ش ۴۸ الاسئله - ص ۱۶ گفتار سلطان القرائی)
۲۱- حمید الدین محمود نجاتی نیشابوری مؤلف رسالة فیروزی ومقالة
(۱۶)

نوروزی برای غیاث‌الدین محمد پسر رشید که خود رشید به پرسش فلسفی او پاسخ گفته است (ش ۳۷ الاسئلة الرشیدیة)

۲۲- حمیدالدین محمد بن احمد سیمین واعظ که رشید به چند پرسش در عرفان و فلسفه و کلام او پاسخ گفته است (ش ۴۱ اسئلة رشیدیة - ش ۹ سلطان)
۲۳- رکن‌الدین بکرانی یاد شده در همان نامه (ش ۲۵ ص ۷۱) و او

پسر رفیع‌الدین بکرانی و دانشمند و سراینده بوده است (ج ۱: ۶۴)
۲۴- رکن‌الدین خواجه علی دارالحدیثی که از ستایشگران رشید است (ش ۵۲ همان فهرست) و رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۲۵ الاسئلة)

۲۵- رکن‌الدین حسن پسر شرف شاه حسینی استرآبادی دانشمند موصل و شاگرد طوسی یاد شده در همان نامه (ش ۳۷ ص ۷۲) که در ۷۱۵ یا ۷۱۸ در گذشته است (ج ۱: ۶۶)

۲۶- سراج‌الدین پسر فخرالدین عبدالله بن شمس‌الدین محمد بیاری قاضی هرات یاد شده در همان نامه (س ۴۰ ص ۷۲) که رشید شاگردش بوده و در غازان نامه (ص ۱۳۰ و ۲۲۲ و ۲۴۲) از پدرباد نموده و از وی ستوده و گفته که او را کشته‌اند (ج ۱: ۶۷ و ۳۵۱)

۲۷- سراج‌الدین قاضی آمل یاد شده در همان نامه (ش ۲۹ ص ۷۱) گویا همان ناصر الاسلام ابوالقاسم احمد بن صاعد رویانی قاضی آمل که در روز دوشنبه ۱۲ ع ۷۰۷/۱ ستایش نامه و تقریظ خود را نوشته است (ش ۶۳ همان فهرست)

۲۸- سیف‌الدین محمد سنجاری یاد شده در همان نامه (ش ۳۳ ص ۷۱)
۲۹- سیف‌الدین مصری انطاکیه‌ای یاد شده در همان نامه (ص ۲۳ ص ۷۰)

۳۰- شرف‌الدین حسن بن محمد طیبی در گذشته ۷۴۳ که رشید نامه‌ای بدو نوشته (ش ۵۱ ص ۲۸۳) (ج ۱: ۶۶ و ۳۱۲ و ۳۵۰) یاد شده در همان نامه (ش ۳۲ ص ۷۱)

۳۱- شرف‌الدین خوارزم شاه پسر رحمت شاه پسر حمزه و رواجی خوارزمی که از ستایش نامه نگاران است (ش ۶۵ همان فهرست) و رشید به سه پرسش تفسیری و فلسفی او پاسخ داده است (ش ۱ الاسئلة)

۳۲- شرف‌الدین قاضی سیواس که رشید به پرسش او در تفسیر پاسخ داده است (ش ۵۴ الاسئله - ش ۲۲ سلطان)

۳۳- شرف‌الدین ابوعبدالله ابومحمد ابن الفقاعی که رشید به سه پرسش کلامی او به فارسی پاسخ داده (ش ۲۹ الاسئله) و او از ستایش نامه نگاران است (ش ۴ همان فهرست)

۳۴- شکرلب سیرامی که در همان نامه (ش ۴۹ ص ۷۳) یاد او هست
۳۵- شمس‌الدین ارموی که رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ داده است (ش ۵۶ اسئله)

۳۶- شمس‌الدین کمال ابوالمنفی پسر ابوالمحاسن «شمس نفیس» که رشید به پرسش او به فارسی در میانه‌های ج ۲ / ۷۱۰ پاسخ گفته است (ش ۱۹ الاسئله)
۳۷- مخدوم زاده شمس‌الدین امیر احمد که رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ داده است (ش ۶ الاسئله) شاید از آن همان خواجه امیر احمد حاکم اردبیل پسر رشید خواسته شده باشد که در سوانح (۱۱۹ و ۲۰۹ و ۲۱۱ و ۲۲۳ ۲۴۹) یاد شده است

۳۸- شمس‌الدین مسمود طیب که رشید به پرسش پزشکی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۱۸ الاسئله)

۳۹- شمس‌الدین محمد بن جوهری سمنانی که رشید به شش پرسش کلامی او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۵۶ الاسئله - ش ۲۳ سلطان)
۴۰- شمس‌الدین محمد بن فضل‌الله حجری که رشید به پنج پرسش فلسفی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۴۰ اسئله - ش ۷ سلطان)
۴۱- شمس‌الدین مظفر که در همان نامه (ش ۱۳ ص ۶۹) از وی یاد شده است.

۴۲- شمس‌الدین همدانی که رشید به پرسش تفسیر او در آغاز سوال ۷۱۰ پاسخ داده است (ش ۸ الاسئله) و دو رساله فیض و فیاض، فتوحات (رساله‌های ششم و یازدهم لطایف الحقایق) پاسخ به پرسشهای او است.
۴۳- شمس‌الدین هندی دهلوی ریاضی‌دان که یاد او در همان نامه (ص ۱۸ ص ۷۰) هست. دانسته نیست که او کدام دانشمند هندی است به این نام (ج ۱: ۶۲).

۴۴- شمس‌الدین زاکانی قزوینی که رشید به پرسش فلسفی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۵۳ الاسئله - ش ۲۰ سلطان) باید جز نام نظام‌الدین عبید

زاکانی قزوینی در گذشته ۷۵۰ یا ۷۷۱ باشد (ذریعه ۹: ۷۶).

۴۵- شهاب‌الدین مقبول رومی که رشید به پرسش او پاسخ داده است (ش ۳۹ الاسئله - ش ۶ سلطان).

۴۶- صدرجهان بخارایی که یادش در همان نامه (س ۶ ص ۶۸) هست ورشید در پاسخ پرسشهای او نامه‌ای دارد (ش ۱۷ ص ۵۶ سوانح) (ج ۱: ۴۳ و ۵۸) گفته‌اند او از خاندان برهان است. از میان کسانی که برنگارشهای رشیدستایش نوشته‌اند این دو کس: برهان‌الدین حرث بن حسن بن صدر جهان برهان عمری بخارایی در ۲۰ رمضان ۷۰۶ و سیف‌الدین علی بن حسین صدر جهان بخاری را یاد کرده‌اند (ش ۹۴ و ۳۵ و ۳۴ همان فهرست) و آن دو در آنجا نبیره صدر جهان بخاری خوانده شده‌اند. در لطائف الحقایق (ص ۷۶۵) از برهان‌الدین یاد شده که شاید عبری فرغانی باشد.

۴۷- صدرالدین خوجانی از خوجان نيسابور يامرويا خبوشان که یادش در همان نامه (ش ۴۸ ص ۷۳) هست (ج ۱: ۶۹ و ۳۵۲).

۴۸- صدرالدین دارالحديثی که رشید به سه پرسش فلسفی او پاسخ داده (ش ۲۷ الاسئله) و از ستایش نامه نویسان است (ش ۵۳ همان فهرست).
۴۹- صدرالدین زکریای مولثانی که یادش در همان نامه (ش ۴۷ ص ۷۳) و نامه ۱۳ (ص ۴۰) هست و شاید هم صدرالدین لقب او نباشد (ج ۱: ۲۹ و ۶۸ و ۳۵۱).

۵۰- صدرالدین ابوحامد محمد ترکه خجندی اصفهانی که یادش در همان نامه (ش ۳ ص ۶۸) هست، همچنین در نامه‌های ۱۴ و ۲۶ و ۳۷ و ۳۸ (ص ۴۴ و ۱۲۴ و ۱۲۶ و ۲۰۱ و ۲۱۸) من در فهرست دانشگاه (۳: ۴۲۴) از او یاد کرده‌ام (نیز اعلام الشيعة ۸: ۱۸۲).

۵۱- صدرالدین مسعود بن سعد بن محمد کاتب یزدی که رشید به سه پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۴۴ الاسئله - ش ۱۱ سلطان).

۵۲- قاضی ضیاءالدین عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز جلیلی قاضی تبریز که رشید به چهار پرسش تفسیر او پاسخ داده (ش ۲۲ الاسئله) و او هم برنگارشهایش ستایش نوشته است (ش ۲۵ و ۹۸ همان فهرست).

۵۳- ظهیرالدین فاروقی که یادش در همان نامه (۴۲ ص ۷۲)

۵۴- عبدالملك حدادی که نامش در همان نامه (ش ۹ ص ۷۰) آمده ورشید در

سوانح (ص ۲۱۲) می‌نویسد که وقفیه کبیر من به خط اوست . گویا از این خاندان است :

۱- صدالدین محمود بن عبدالله حدادی از ستایش نامه نگاران رشید (ش ۱۵ همان فهرست).

۲- قوام‌الدین محمد حدادی شیبانی قاضی القضاة زنده در ۷۸۵ که نامش در سجل وقفیه (ص ۲۳ و ۳۳) دیده میشود .

۳- علی بن عبدالملک [بن] محمد بن عبدالملک حدادی که نام او در همان سجل هست (وقفیه ص ۲۳).

۴- محمود بن عبداللطیف بن محمود حدادی شیبانی که نام او هم در همان سجل آمده است (ص ۳۳).

۵۵- عدة‌الدین یاشرف‌الدین عدة محمد بن عبدالله بن عتیق تبریزی که از ستایش نگاران است به زبان تازی (ش ۶ همان فهرست) ورشید به پرسش او در تفسیر پاسخ گفته است (ش ۲۰ الاسئلة).

۵۶- عزالدین ابوالظفر حسن بن قاسم نیلی قاضی قضاة بغداد که نامش در وقفیه (۲۵-۳۰) آمده ورشید به پرسش وی در تفسیر به عربی و فارسی پاسخ گفته است (ش الاسئلة).

۵۷- عزالدین امیر قاسم بن علی بن احمد بن علی حنایی که ستایش نامه دارد (ش ۸۱ همان فهرست).

۵۸- عزالدین یوسف قندهاری که نامش در همان نامه (ش ۴۵ ص ۷۳) آمده است .

۵۹- عضدالدین عبدالرحمن بن احمد بن عبدالغفار ایجی شیرازی در گذشته ۷۵۶ که نامش در همان نامه (ش ۸ ص ۶۹) دیده میشود (ج ۱: ۵۹).

۶۰- عضدالدین عبدالرحمن بن احمد مطرزی که ستایش نامه دارد (ش ۳۰ همان فهرست) و وشش پرسش فلسفی از رشید کرده و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (ش ۱۲ و ۵۴ الاسئلة - ش ۱۹ سلطان) ششمین پرسش او اینست که منطق با اینکه ترازوی سنجنده همه دانشها است چرا آن را ناروا پنداشتند و از آن باز میداند . رشید در پاسخ نوشته است که تامبادا در دنبال آن حکمت و فلسفه بیاموزند چونکه فلسفه سرگردانی می‌آورد و نباید همه کس آن را بیاموزند .

۶۱- عقیف‌الدین احمد بغدادی که رشید در نامه ۳۷ (ص ۲۱۱) نوشته که خرماستان روردرخانه عیسی را بدو و فرزندانش بخشیده‌ام و خودهم نامه‌ای بدو نوشته است (ش ۲۶ ص ۱۲۴) و اوهم ستایش نامه‌ای دارد (ش ۲۶ همان فهرست) و او جز عقیف‌الدین محمد بغدادی حنبلی واعظ خواجه و پیرمستنصریه در گذشته ۷۱۸ یا ۷۲۸ باید باشد (ج ۱: ۶۴ و ۱۳۵ و ۲۳۴)

۶۲- علاء کفر که در همان نامه (ش ۳۹ ص ۷۲) نامش آمده است.

۶۳- علاء‌الدین طیب خراسانی که از ناصرالدین واعظ، هنگام وعظ می‌پرسد و رشید در روز آدینه ۱ رمضان ۷۱۰ در محول بغداد در مسجد جامع بدو پاسخ میدهد و آن در تفسیر است و به فارسی (ش ۵۸ الاسئلة).

۶۴- علم‌الدین سلمان که رشید به پرسش طبیعی و دینی او به فارسی پاسخ گفته و در آن آمده که نزد نجم‌الدین غازی ارتقی انجمن داشته و گفتگوی علمی کرده‌ایم (ش ۳۱ الاسئلة).

۶۵- علی قمی که نامش در همان نامه (ش ۵۰ ص ۷۳) دیده میشود.

۶۶- عماد‌الدین ایجی برادر عضد‌الدین ایجی که نامش در همان نامه (۱۰ ص ۶۹) دیده میشود (ج ۱: ۳۴۷).

۶۷- عماد‌الدین عبدالله بن الخوام ریاضی دان که رشید به پرسش او در حشر اجساد در ۷۱۱ پاسخ گفته است (ش ۴۷ الاسئلة - ش ۱۴ سلطان).

۶۸- عماد‌الدین مطرزی که رشید به پرسش او در اخلاق و مذهب پاسخ میدهد (ش ۵۱ الاسئلة - ش ۱۸ سلطان).

۶۹- غیاث‌الدین غفاری که رشید به پرسش وی در تفسیر به فارسی پاسخ میدهد و در آن از بیان الحقایق و کتاب سلطانیة خود و از پرسشی که شمس‌الدین عبیدی کرده و از کنز المعانی خود که در پاسخ او در لطایف الحقایق گذارده است یاد میکند (ش ۴ الاسئلة). کنز المعانی رسالة هفتم لطایف الحقایق (ص ۴۱۷-۴۷۰) است و در ۷۰۸ بانجام رسیده است.

۷۰- فاضل حسن کیفی محدث که نامش در همان نامه (ش ۳۵ ص ۷۲) دیده میشود و او گویا همان کمال‌الدین حسن حصکفی باشد که رشید او را به تدریس در قبة السلطان غازان در تبریز واداشته است (ج ۱: ۶۶ و ۳۵۰).

۷۱- فخرالدین محمد ابن المطهر حلی (۶۸۲-۷۷۱) که شش پرسش فلسفی از رشید کرده و پاسخ گرفته و او در آن خود را دبنده مخلص و هواخواه

خالص، میخواند (ش ۱۰ الاسئلة همچنین در فوائد فهرست آن) این پرسش و پاسخها به فارسی است (اعلام الشيعة ۸: ۱۸۵) در ذریعه از رسالة الجزء الذي لا يتجزى، که او در پاسخ وی در ۷۱۰ نگاشته است یاد شده است (۱۰۴:۵).

۷۲- فخرالدین اندقانی که رشید به پرسش تفسیر او پاسخ گفته است.

۷۳- فخرالدین محمد بن عبدالله تفتازانی مدرس شافعی مدرسه بشیریه که هشت پرسش در تفسیر از رشید کرده و به فارسی پاسخ گرفته است (ش ۳ الاسئلة)

۷۴- فخرالدین احمد بن حسن بن علی چهارپرتی یا جاربردی (در گذشته ۷۴۶) از ستایش نامه نگاران است (ش ۳۸ همان فهرست) و نامش در همان نامه (ش ۷ ص ۶۹) آمده است. در صفة الصفاء (ص ۲۱۱) از انجمنی که او با برهان الدین عبری و عضد الدین شبا نکاره ای نزد غیاث الدین محمد وزیر در مجلس وعظ در جامع عمارت رشیدی تبریز داشته اند یاد شده است (ج ۱: ۵۹ و ۳۱) در فهرست دانشکده حقوق (ص ۳۷۵) از او یاد کرده ام و سرگذشت او در حاشیه شد الازار (ص ۵۴۸) هم هست.

۷۵- فخرالدین محمد بن ابی نصر خجندی که دو پرسش فلسفی از رشید کرده و پاسخ گرفته است و آن به فارسی است (ش ۳۵ الاسئلة - ش ۲ سلطان) در موسیقی نامه من (ص ۹۳) یاد او هست.

۷۶- فقیه نجم محمود بن صائغ الدین الیاس پزشک شیرازی در گذشته ۷۲۰ که در همان نامه (ص ۱۷ ص ۷۰) نامش هست (ج ۱: ۶۲ و ۳۴۹) از او است الرسالة الرشیدیة در زندگی گیاهان و جانوران در چهار مقاله و سی باب (فهرست یونسی ۷۴۲ - فیلم ۳۰۸۲ دانشگاه ۲: ۶۲).

۷۷- قطب الدین محمد رازی در گذشته ۷۶۶، نامش در همان نامه (ش ۲۸ ص ۷۱) هست و رشید او را «برای تربیت ماء خوانده است (ج ۱: ۶۵ - اعلام الشيعة ۸: ۲۰۰).

۷۸- قطب الدین [محمود بن] مسمود شیرازی (در گذشته ۷۱۰) که نامش در همان نامه (ش ۱ ص ۶۸) آمده و نامه سی ام رشید (ص ۱۴۶) هم بدوست. رشید رسالة هشتم لطایف الحقایق (ص ۴۷۱-۵۵۷) را بنام «آثار معجزات نبوی، در پاسخ خرده گیریهایی که دانش جوین «طالب علمان» بر رساله او در «معنی امی خاتم النبیین» کرده و نزد قطب فرستاده و او برخی را دشواریابی راه دانسته و برخی را پذیرفته و همه را به دست خود نوشته نزد رشید فرستاده بود به نگارش در آورده است. او بر نگارش رشید در تبریز در ۷۰۶ به تازی و در

۷۰۷ به فارسی ستایش نامه نوشته و ما نا فتوا داده که او می تواند تفسیر بشوید
(همان فهرست ش ۱)

۷۹- قوام الدین ابرقوهی که رشید به پرسش تفسیری او پاسخ داده و آن
به فارسی است و او قصیده ای هم به فارسی در ستایش او در آن گذارده است (ش
۱۷ الاسئلة)

۸۰- قوام الدین یافخرالدین ابن الطراح که رشید به دو پرسش او پاسخ
داده است و آن به تازی و فارسی است (ش ۲۶ الاسئلة - ش ۳ سلطان)

۸۱- کمال الدین حسن بن داود بن حسن حصفکی کمال عرب که رشید
به دو پرسش تفسیر او پاسخ گفته است (ش ۴۱ و ۴۵ همان فهرست) و او در ۲ شعبان
۷۰۶ ستایش نامه نوشته است (ش ۳۲ الاسئلة - ش ۱۲ سلطان)

۸۲- کمال الدین حسن بن علی (محمد) بن حسن فارسی که رشید به پرسش
فلسفی او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۸ سلطان) و او از ستایش نگاران است (ش
۵۷ همان فهرست)

۸۳ سید مرتضی اعظم کمال الدین حجازی که رشید به سه پرسش او در
تفسیر پاسخ داده است و آن به فارسی است (ش ۲۵ الاسئلة)

۸۴- کمال الدین عبدالرزاق کاشانی در گذشته ۷۳۰ که در همان نامه
(ش ۱۱ ص ۶۹) نام او آمده است (ج ۱: ۶۰)

۸۵- کشف الدین طرطوسی که نامش را در همان نامه (ش ۴۶ ص ۷۳) می بینیم

۸۶- لسان الدین شیرازی که نامش در همان نامه (ش ۴۳ ص ۷۲) هست

۸۷- مبارک شاه منطقی در همان نامه (ش ۱۴ ص ۶۹) او گویا پدر

شمس الدین محمد میر که جنگی بخاری است که شاگرد کمال الدین حسن فارسی
بوده است (موسیقی نامه ص ۹۱ - الامالی الفلسفیه ازدشتکی نسخه آقای محمد
حسین اسدی - ج ۱: ۶۱)

۸۸- مجد الدین اسماعیل بن رکن الدین یحیی بن مجد الدین اسماعیل

فالی قاضی شیرازی زنده در ۱۰۷۰ که نامه ۳ (ص ۱۳) و ۲۴ (ص ۱۱۶) سوانح
به او نوشته شده و نام او در همان نامه ۲۰ (ش ۴ ص ۶۸) دیده میشود (ج ۱

۷: ۵۸ و ۳۳۷) و از ستایش نامه نویسان است (ش ۱۷ و ۶۶ همان فهرست)

۸۹- سید مجد الدین ابوالفضائل عباد بن احمد بن اسماعیل حسینی گلستانه

اصفهانی که پرسشهایی درباره فضائل علی (ع) کرده و «آصف دستور رشید الاسلام
والمسلمین» بدانها پاسخ گفته است.

همو به درخواست شاگرد خودش و شاگرد استادش علامه حلی ابوالمحاسن محمود بن شمس الدین محمد بن علی بن یوسف طبری در پنین روز شنبه ۱۴ / ۷۰۷۰ بر تهذیب الاصول حلی شرحی به نام توضیح الاصول نوشته است (فهرست عربی ملك ۱۷۸ - اعلام الشیعة ۸: ۱۰۶)

شرح گمنامی بر نهج البلاغة که در آن از رشید و از سال ۷۱۲ یاد شده است (نشریه ۲: ۱۵۸ - فیلمها ۱: ۳۴۸) هم شاید از او باشد نه از خود حلی
۹۰- مجدالدین عبدالله بن عمر بن محمد شریف تبریزی قاضی قضاات تبریز که در وقعیة کبیر (ص ۲۴ تا ۲۶) یاد او هست با تاریخ ج ۲ / ۷۱۰ و ۷۱۱ در سلطانیه و رشید به پرسش تفسیری او پاسخ داده است و آن به فارسی است (ش ۳۸ اسئله-ش ۶ سلطان) و او از ستایش نویسان است (ش ۴۷ همان فهرست)
۹۱- مجدالدین سید مرتضی علی (عالی) شاه فرزند حسن حسینی عریضی ابرقوهی ملک القضاة که رشید به چهار پرسش او در تفسیر پاسخ داده و آن به فارسی است با تاریخ ۷۱۱ در سلطانیه (ش ۴۸ اسئله - ش ۱۵ سلطان)
۹۲- محمد سمنانی قاضی فام که نامش در همان نامه (ش ۲۴ ص ۷۱) هست (ج ۱: ۶۴ و ۳۴۹)

۹۳- جلال الاسلام محمد بن محمد بن اسماعیل بن صاعد قاضی اصفهان که نامش در همان نامه (ش ۵ ص ۶۸) آمده و ستایش نامه او هم هست (ش ۶۷ همان فهرست) در نامه ۳۵ (ص ۱۸۱) نیز از او یاد شده است (ج ۱: ۵۸ و ۲۰۱)
۹۴- میرک جنگی یا چنکی شمس الدین محمد بن مبارک شاه [منطقی] بخاری از سده ششم که نامش در همان نامه (ش ۱۶ ص ۶۹) آمده است (ج ۱: ۶۱ و ۳۴۹)

۹۵- قاضی ناصرالدین عبدالله بیضاوی در گذشته در تبریز گویا در ۶۸۰ که نامش در همان نامه (ش ۲ ص ۶۸) آمده و سرگذشت او در شیراز نامه (ص ۱۸۲) و شد الازار (۷۷) هست (ج ۱: ۵۷)

۹۶- خواجه ناصرالدین یا نصیرالدین منشی کرمانی که رشید به پرسش فلسفی او پاسخ گفته است و آن به فارسی است. از او ست سبط العلّی للموقف الاعلی ساخته ۷۱۵ و ۷۱۶ و درة الاخبار و لمعة الانوار در ۷۲۹ و ۷۳۰ و نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در پایان صفر ۷۲۵ (ص ۱۷۸) نسائم و دیباچه آن - دیباچه تاریخ کرمان (ص ۱۱۲) پدرش منتجب الدین عمدة الملك یزدی با رشید آشنایی

داشته است (دیباچه این کتابها - دیباچه تاریخ کرمان ۱۱۲ - دیباچه تاریخ شاهی ۳۰)

۹۷- امیر ناصرالدین یحیی ختنی که رشید به پرسش تفسیر او پاسخ گفته و آن به فارسی (ش ۵۴ الاسئلة - ش ۲۱ سلطان) او پسر جلال الدین طره ختنی است (حاشیه روضات الجنان ۲: ۶۷۲).

۹۸- نجم الدین ابوبکر پسر محمد پسر مودود طاهری زرکوب در گذشته ۱۵ رجب ۷۱۲ که در ۶۴۰ در تبریز بوده و همانجا در گذشته است و خواجه رشیدنامه‌هایی بدو در کمال ادب نوشته بود و از اوست رساله‌ای در قوت (روضات الجنان کربلائی ۱: ۴۱۸) رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ نوشته است (ش ۲۱ الاسئلة)

۹۹- نصیر الدین ابوالفضائل محمد بن ابی الفضائل ابن عبدالحمید قاضی یزد که ستایش نامه او در دست است (همان فهرست ش ۵ و ۹۹) و رشید به دو پرسش عرفانی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۲۳ الاسئلة)

۱۰۰- نجم الدین علی بن محمد حافظ معینی دامغانی که رشید به دو پرسش فلسفی او به فارسی پاسخ داده (ش ۱۳ الاسئلة) و او هم ستایش نامه دارد (ش ۵۸ همان فهرست)

۱۰۱- نجم الدین فقاهی تبریزی که نامش در همان نامه (ش ۳۱ ص ۷۱) هست و او هم از ستایش نامه نگاران است (ش ۳ همان فهرست) (سوانح ج ۱ ص ۶۵ و ۳۹۱) در روضات الجنان (۲: ۶۴) یاد او هست

۱۰۲- نصیر الدین عبیدالله عبیدی و عماد الدین عبیدی که رشید به پرسشهای سه گانه آنها در حدیث و نجوم و کلام به فارسی پاسخ داده (ش ۲۳ الاسئلة) و آن دو و شمس (شرف) الدین عبیدی هر سه ستایش نامه دارند (ش ۲۸ و ۲۷ و ۲) همان فهرست) از قطب الدین مسعود بن فضل الله عبیدی کشته در ۷۸۶ نیز در وقفیه با تاریخ ۷۸۵ یاد شده است (ص ۲۳) و در رساله تاریخ واقعه تبریز نسخه ۵۲۹ عارف حکمت مورخ ۸۷۹ (نشریه ۵: ۵۶۳) یاد او هست (حاشیه روضات الجنان ۲: ۶۵۶) نیز در وقفیه کججی نوشته فضل الله بن عبدالرحیم بن عبدالرحمن عبیدی در ۷۸۲ (همانجا ۲: ۵۳۸) کنز المعانی رشید پاسخ به پرسش شمس الدین عبیدی است و مورخ ۷۰۸ (بنگرید ش ۶۸ درباره غیث الدین غفاری)

۱۰۳- ملك النقباء نقیب السادات و الاشراف سید مرتضی نظام الدین

محمد بن السیدالمهدی ابن المرتضی بن علی حسینی تبریزی که ستایش نامه دارد (ش ۲۷ همان فهرست) ورشید به هفت پرسش او در تفسیر به فارسی پاسخ داده (ش ۴۶ الاسئله - ش ۱۳ سلطان) و در نامه ۴۳ سوانح (ص ۲۳۵) هم از او با عنوان ملك الاطباء قدوة الحكماء المشهور بابن المهدی یاد کرده و او را برای سرپرستی بیمارستان همدان بدانجا فرستاده است. گویا اوست که نسخه‌ای از ذخیره خوارزمشاهی نوشته محمد بن احمد کاتب سمنانی در ۱۴ ج ۶۷۱/۲ را در دو ماه مقابله کرده است (فهرست مخطوطات شفیع ۹۱ - سوانح ج ۱: ۲۵۷)

۱۰۴ - نظام الدین طوسی که رشید به پرسش او در تفسیر به فارسی پاسخ داده (ش ۲۹ الاسئله) و او هم ستایش نامه دارد (ش ۷۶ همان فهرست)

۱۰۵ - قاضی القضاة والحکام نظام الدین عبدالملک بن احمد بن محمد که رشید به سه پرسش او به فارسی پاسخ گفت (ش ۶ الاسئله) و او هم از ستایش نامه نگاران است (ش ۲۰ و ۱۰۰ همان فهرست)

او شاید همان نظام الدین عبدالملک مراغه‌ای باشد که نزد اولجایتو با صدر جهان در ۷۰۷ گفتگوها داشته است (سوانح ج ۱ ص ۴۳ و ۵۸)

۱۰۶ - نظام الدین عبدالملک محمد بن ابی ماسعد (؟) احمد بن مسعود نام بردار به ناصر جامی سمرقندی که بر لطایف الحقایق رشید در نزدیک به پایان ذح ۷۰۶ ستایش نوشته است (لطایف الحقایق ۷۶۴)

۱۰۷ - نظام الدین عبدالملک قزوینی از خاندان کیا آن قاضی القضاة ممالك (روضات الجنان ۲: ۶۷۲ از تاریخ گزیده) که رشید به سه پرسش او به فارسی پاسخ گفته است (ش ۶ اسئله)

نظام الدین عبدالملک بن فضل الله عبیدی هم هست که وقفیه خواجه شیخ محمد کججی را در ۷۸۲ نوشته است.

۱۰۸ - نظام الدین محمد بن حسین نیشابوری طوسی قمی (اعلام الشیعة ۴۶: ۸) که رشید به سه پرسش کلامی او به فارسی پاسخ داده است (ش ۴۳ اسئله - ش ۱۰ سلطان) او شاید همان شماره ۱۰۳ باشد.

۱۰۹ - نظام (رشید) الدین علی بن محمود بن محفوظ بن رئیس یزدی نام بردار به «نظام» که «الاسئله والاجوبة الرشیدیه» یا «الفوائد الرشیدیه» را در روزگار اولجایتو گردآورده است و خودش هم از ستایش نگاران بر نگارشهای رشید همدانی است (ش ۲۳ فهرست ادبیات)

۱۱۰- نظام‌الدین یحیی بن عبدالرحمن بن عمر بن علی طیار که از

ستایش نامه نویسان است (ش ۷ همان فهرست)

۱۱۱- نورالدین یگانه جهان حکیم عبدالرحمن بن عمر بن علی طیار

یا طارمی پزشک بغدادی که از ستایش نامه نگاران است (ش ۸ و ۱۰۱ همان فهرست) و رشید به پرسش تفسیر او به فارسی پاسخ گفته و نامش در فهرست فواید اسئله رشیدیه هم هست (ش ۷ الاسئله)

۱۱۲- نورالدین کوه گیلویی که از رشید درباره «المجهول المطلق

لا یمكن الحكم علیه» و خرده‌ای که امام فخر رازی گرفته است پرسیده و او هم پاسخ داده است و آن به فارسی است (ش ۵۰ الاسئله - ش ۱۷ سلطان)

۱۱۳- همام‌الدین تبریزی سراینده درگذشته ۷۱۳ یا ۷۱۴ که نامش

در همان نامه (ش ۲۰ ص ۷۰) آمده و از نگارش رشید نیز ستایش کرده است (ش ۱۱ همان فهرست) (ج ۱: ۶۳)

این بود آنچه که من توانستم در اینجا بیاورم پیداست که اگر به نگارشهای رشید بیشتر بنگریم به نکته‌های دیگری برخورد خواهیم کرد و آنچه هم گفته شده است روشن‌تر خواهد شد.

از آنچه گفته شد چنین برمی‌آید که در سراسر کشور ایران آن روزگاران از آب آمویه تا مصر و تا شام و فرنگ و از مرز هند تا روم که قلمرو غازان و اولجایتو بوده است^۱ دانشمندان و فرزانش سرآمد در دانش خویش یافت می‌شده‌اند که می‌توانستند بارشید شدآمد و گفتگو داشته باشند. به گواهی سوانح (نامه ۲۰ و ۳۸ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۶ و ۵۱) بسیاری از آنها از رشید کمک مالی دریافت می‌کردند. آنان در روزگار غازان هم ماهیانه داشته‌اند و خاندان پیامبر و علویان هم بی‌بهره نمی‌مانده‌اند (تاریخ غازان ص ۱۹۰ - سوانح ۱۴۴)^۱

برخی دیگر از ستایش نامه نگاران رشید

نزدیک به ۸۵ دانشمند برای نگارشهای رشید همدانی ستایش نامه یا «تقریظ» نوشته‌اند. در ذریعه (۴: ۲۷۴) از گفته چلبی آمده است که پیش از دیست دانشمند بر تفسیر او ستایش نامه دارند (نیز ۳۱۵ و ۳۲۶) برخی از آنها

۱- بنگرید به: سوانح ص ۳۵ و ۴۶ و ۷۳ و تاریخ و صاف ص ۴۷۶ و ذیل جامع‌التواریخ ص ۳۹ و تاریخ غازانی ص ۲۲۹ و ۲۹۰ و هشت بهشت (۶۹) و فارس نامه ناصری ۴۳ (سوانح ج ۱ ص ۱۴۴ و جاهای دیگر)

کسانی هستند که از او پرسش هم کرده و پاسخ گرفته‌اند و برخی هم در شمار کسانی هستند که رشید از آنها نوازش کرده است (نامه ۲۰ سوانح) و از آنها یاد کرده‌ایم گروهی از آنان که در این دودسته نیستند در اینجا یاد میکنم.

۱- ابوالعز احمد بن محمود بن محمد دینوری (ش ۷۴ در فهرست دانشکده ادبیات ۱: ۴۸۰-۴۸۵)

۲- بدرالدین تستری گویا همان بدرالدین محمد شوشتری قزوینی همدانی در گذشته ۷۲۳ محشی شرح اشارات طوسی (فهرست الهیات ۱: ۴۷۴) (ش ۷۳)

۳- برهان‌الدین قاضی قضاات محمد بن ابی‌بکر بن عمر داوومرو (ش ۱۸)

۴- برهان‌الدین محمد بن منصور سمرقندی نایب‌قاضی شیرازی (ش ۸۸)

۵- تاج‌الدین ابراهیم بن حسین رویانی در ۲۵ مورخ ۷۰۶ (ش ۴۴)

۶- تاج‌الدین علی بن محمود بن محمد خراسانی یازری (ش ۷۲)

۷- تاج‌الدین علی بن یونس دزماری (ش ۵۵)

۸- تاج‌الدین محمد اخلاطی (ش ۱۲)

۹- جلال‌الدین عبدالحمید (المجید) بسطامی (ش ۴۲). در لطایف (ص

۲۷۶۵ آمده که جلال‌الدین عبدالحمید نزد من در انجمن علمی بوده است.

۱۰- جمال‌الدین صاعد بن محمد بن مصدق ترکستانی کاشغری (ش ۵۶)

۱۱- رکن‌الدین مطرزی قاضی شبا نکاره (ش ۱۰)

۱۲- قاضی السوق الاعظم زین‌الدین محمد بن حسین بن عبدالکریم سمنانی

در ۲۳ رمضان ۷۰۶ (ش ۳۵)

۱۳- زین‌الدین محمد بن محمد کیشی قریشی (ش ۲۴)

۱۴- شرف‌الدین اسحاق بن محمود بن محمد بن عبدالمنعم یمانی قمی

(ش ۳۹)

۱۵- شرف‌الدین عبدالله بن محمد بن عبدالله کرجی قزوینی (ش ۵۱)

۱۶- شرف‌الدین ابوالخیر علی بن محمد زاهد بسطامی در ۲۱ رمضان

۷۰۶ (ش ۹۱ و ۶۰)

۱۷- شرف‌الدین محمد بن ابراهیم بن ابی‌اسحاق دامغانی (ش ۴۳ و ۹۰)

۱۸- شرف‌الدین محمد بن عبدالله هاشمی قزوینی (ش ۶۱)

۱۹- شرف‌الدین محمد بن یحیی دماوندی قاضی دماوند (دوامند) در دهه

سوم رمضان ۷۰۶ (ش ۷۱ و ۹۵)

۲۰- شمس الدین حسن بن ابی الفضائل محبی الدین تبریز قاضی تبریز

(ش ۲۲)

۲۱- شمس الدین محمد مستخرج (ش ۷۸)

۲۲- شمس الدین محمد بن محمود بن ابی بکر محمود استرآبادی رازی

قاضی ری (ش ۶۲ و ۸۹)

۲۳- شمس الدین محمد همدانی (ش ۲۱)

۲۴- شمس الدین محمود بن ابی القاسم بن احمد اصفهانی (ش ۱۳)

۲۵- شمس الدین محمد بن محمد بن محمد بن ابی عبدالله نظام حسینی قاضی

یزدی (ش ۹۲)

۲۶- شهاب الدین عباس بن ابراهیم بن علی زرداوی توران پشتری (ش ۹۶)

۲۷- سیف المناظرین شهاب الدین فضل الله (ش ۳۱) جز توران پشتری در

گذشته ۶۶۱.

۲۸- صلاح الدین موسی بن یوسف بن علی مقتدای آذربایجان (ش ۷۹)

۲۹- ظهیر الدین علی بن امیر [بن] علی عسگری (ش ۷۵)

۳۰- ملک النقباء عضد الدین محمد بن ابی یعلی بن مجتبی حسینی قاضی یزد

در ۲۱ رمضان ۷۰۶ (ش ۶۸)

۳۱- عماد الدین احمد بن ابی القاسم بن ابی جعفر ساوی (ش ۸۰)

۳۲- شمس الدین احمد بن محمد بن عماد نحوی تبریزی (ش ۱۴)

۳۳- فخر الدین لر ، باچکامه فهلوی یالری (ش ۴۵)

۳۴- فخر الدین اسماعیل بن محمد سروی برادر کریم الدین ابراهیم

(س ۴۱)

۳۵- فخر الدین حیدر بن محمد جلالی اصفهانی (ش ۶۴)

۳۶- فخر الدین عبدالجلیل بن عبدالباقی بن احمد یامحمد محتسب یزد (ش ۷۰)

۳۷- فخر الدین ابو محمد عمر بن جارا الله احمد بن جارا الله عمر جندرانی

در آغاز سال ۷۰۶ با اجازه روایت کتب حدیث وسند خرقه پوشی (ش ۹)

۳۸- فلك الدین عبدالله بن علی فلك علاء تبریزی در رجب ۷۰۶ (ش ۲۹)

مؤلف سعادت نامه یا رساله فلكیه در ۷۰۶ (فهرست فیلمها ۱: ۱۱۸)

۳۹- کریم الدین ابراهیم محمد سروی برادر فخر الدین اسماعیل (ش ۷۷)

- ۴۰- کریم‌الدین محمد بن محمد بن محمد مفسر قزوینی (ش ۹۴)
- ۴۱- ملک‌القراء کمال‌الدین احمد بن بدیع بن ابی بکر عبدالغفار بکری
کمال زنجانی که قصیده درازی در ستایش کتاب رشید سروده است (س ۵۹)
- ۴۲- مجدالدین توران پشتی (س ۱۰۲)
- ۴۳- سید نقیب محتسب‌الممالک لطیف‌الدین (ش ۴۰)
- ۴۴- محیی‌الدین عبدالحمید (الغریز) بن محمد بن محمود کرمانی
قاضی کرمان در شوال ۷۰۷ که ستایشی است دراز به عربی و فارسی (ش ۸۵)
در پایان نسخه ادبیات آمده است «صورت خط ملک‌القضاء محیی‌الدین قاضی
کرمان دام‌فصله» گویا این نسخه از روی خط او نوشته شده باشد.
- ۴۵- ناصرالدین محمد بن ابی سعد (سعید) بن مسعود واعظ سمرقندی
نزدیک به پایان ذح ۷۰۶ (ش ۱۶ و ۸۷)
- ۴۶- نصر بن ابی‌الفرح رود راوری یا رود اوری (ش ۵۰)
- ۴۷- نظام‌الدین سید تقی شاه‌حسینی ابرقوهی که ستایشی دراز به تازی
با پنج شش بیت فارسی نوشته است
- ۴۸- نورالدین حمزه بن رسول رومی قاضی‌الحضرة‌الملیا (داور دربار
همایونی) (ش ۳۶)

انجمنهای گفتگوی علمی نزد رشید

- خواجهر رشید همواره دوست‌میداشت که با دانشمندان نشیند و از آنها بهره
برد و یا بدانها بهره رساند، نوشته‌ها و کارهای او بر این به‌خوبی گواهی‌میدهد و
اینک چند نمونه از آن را در اینجا یاد می‌کنم:
- ۱- او در رساله نخستین لطایف‌الحقایق بنام «احوال فضل‌الله» می‌گوید
که من در آغاز نگارشهای خود و در دیباچه توضیحات رشیدی و مفتاح‌التفاسیر و
سلطانیه و جز اینها سرگذشت خود را آوردم و من با دانشمندان شد آمد داشتم
و از آنها مانند دستور جهان قطب‌المعارفین تاج‌الدین مؤمنان (ص ۴۴) می‌آموختم
(در تفسیر قرآن) و با بخشیان هم سخن میداشتم (۳۶)
- ۲- در رساله سوم آن در تفسیر «قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی»
می‌نویسد که اقضی‌القضاء و الحکام برهان‌الدین قاضی مرو داور داوران اردو
بوده و همواره در مسجد یا در گاه اولجایتو بسر می‌برده است و روزی به دیوان

مظالم آمد و در باره اعجاز سخن گفتیم . تاریخ آن میانه شعبان سال ۷۰۶ است (نیز ش ۳۳ مقاله سلطان القرائی) او در رساله هفتم (کنز المعانی) هم از او یاد کرده و گفته که او راست رساله ای در توحید (س ۴۱۹).

۳- در رساله سیزدهم آن (رساله لا اله الا الله) از گفتگوی که با او با بود ملک الوعاظ والمذکرین ناصر الملة والدين و سلطان القضاء نظام الملة والدين عبدالملك وبرهان الملة والدين و شيخ اسلام جلال الملة والدين عبدالمجيد در مسجد جامع قاآن بزرگ اولجایتو در گاوباری در روز آدینه آغاز رمضان ۷۰۸ ، کرده است یاد شده است .

۴- در رساله چهاردهم آن (رساله عدد) می نویسد که در رصد مراغه در پایان ع ۷۰۸/۱ نزد اولجایتو بوده ام با گروهی از فرزندان و در باره شماره «دوازده» سخن به میان آمده است .

۵- او رساله ای دارد در اینکه خردمندان برترند از دانشمندان یا دانشمندان برترند از خردمندان و در آن آمده که من نزد اولجایتو سخنانی در این باره گفته ام و این رساله پیردا ختم تاریخ آن نزدیک به پایان رجب ۷۰۵ است (ش ۳۸ مقاله سلطان).

۶- او در تفسیر «ولو علم الله فیهم خیر الا سمعهم» در آغاز ج ۷۰۹/۱ به دانشمندی پاسخ داده است (س ۲۸ سلطان) این یکی رساله پنجم بیان الحقایق است (لطایف ۲: ۱۰).

۷- او میگوید که در گاوباری در شب زمستانی نزد چند دانشمند به تفسیر سوره «انا انزلناه» پیردا ختم (ش ۲۷ سلطان) این یکی رساله ششم بیان الحقایق است (لطایف الحقایق ۲: ۱۰).

۸- او در رساله سوالات علماء، یا رساله سوم بیان الحقایق او (لطایف ۲: ۱۰) می نویسد که در سال ۷۰۹ در سلطانیه شبی با دانشمندان گفتگو داشته ایم در چهار مساله :

۱- در اینکه چگونه میشود که کسی نزد دانشمندان و فرزندان شاگردی نکرده و به گونه گون دانش آشنا باشد .

۲- درباره «التوحید اسقاط الاضافات»

۳- در اینکه هیچ کس با کوشش خوش آواز نخواهد شد و اینکه سقراط گفته است که «در خرد خوش آواز کم و کاستی هست» درست نیست.

۴- در اینکه چگونه خوی خداوندی پیدا گردد و تکبر و بزرگ منشی چیست (ش ۲۵ سلطان).

او از اثیرالدین ابهری (لطایف ۴۲۱) و خواجة طوسی (ص ۳۸۵ و ۴۲۱) که درباره «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» از شیخ جمال الدین جیلی (قاهره ۱۹۳۰ مجامیع ۶۶ ادب فارسی ۱۰۱۵ و ۱۶۷۹ طرازی) فیلم ۴۱۱۹ دانشگاه، ۲۴:۳) و اثیرالدین ابهری و شمس الدین خسروشاهی پرسیده و آنها پاسخی بدو نداده اند یاد کرده است.

او در لطایف چندجا از اشارات و شرح آن (۷ و ۷ و ۴۱۹ و ۳۸۵) و از شرح حکمة الاشراق (۴۹۵) یاد نموده است.

برخی از مسائل فلسفی که رشید بدانها پاسخ گفته است در دیباجة اسئلة واجوبه رشیدیه فهرستی است از این گونه مسائل بر روش موضوعی و هر يك شماره ای دارد. من در اینجا از برخی از پرسش و پاسخهای فلسفی آن نمونه وار با شماره آنها یاد میکنم و خواننده را به خود آن فهرست باز میگردانم.

۱- منطق میزان علوم است پس چرا ناروا باشد برای عضدالدین طرزی (ش ۵۵) همچنین «حل مقلطه کل کلامی کاذب» برای وی (۲۰۴) نیز در حد انسان «حیوان ناطق» چگونه مجرد بامادی آمیخته میشود (۵۴).

۲- وجود ذهنی و خارجی چگونه است، برای صدرالدین دارالحدیثی (۹۳) ۳- بررسی از صور مدرکات و متخیلات، برای شرف الدین خوارزم (۱۰۸).

۴- جدایی میان «ما قبل المع» و «ما مع القبل»، برای شمس الدین حجری (۱۲۳).

۵- تعریف دوزخ و دشواریهای آن، برای شهاب الدین مقبول (۱۲۵).

۶- تقدم ذاتی چیست، برای شمس الدین جوهری (۲۰۹).

۷- ناگزیر ممتنع معدوم است واحدیت بدیهی، برای نظام الدین نیشابوری (۱۶۳).

۸- مقوله ملك چیست، برای افاضل استرآباد (۴۹).

۹- بر «مجهول مطلق» حکم نتوان کرد، برای نورالدین کوه گیلویی (۲۰۲).

در فوائد اجوبه واسئلة از وجود ذهنی و خارجی (۲ و ۳ و ۴) و از اینکه

چیزها را با آلت و افزار می‌دانیم یا با قیاس (۵) و از مقدمات تصور (۶) و از حد (۷ و ۳ و ۴) گفتگو شده است. او در التوضیحات الرشیدیة رساله‌ای بنام تقسیم الموجودات دارد (ذریعه ۴: ۳۸۸) که رساله دوم آنست (لطایف الحقایق ۲: ۵۰).

فرزندان رشید همدانی

درسوانح رشیدی (نامه‌های ۱۲ و ۳۷ و ۳۹ ص ۳۷ و ۲۱۶ و ۲۲۳) از پانزده پسر و چهار دختر رشید یاد شده است، در آثار الوزراء عقیلی (ص ۷-۲۸۶) هم یاد پسران چهارده گانه او هست، نام آنها را در گفتار نجوانی در نشریه ادبیات تبریز (۱: ۶ و ۷ ص ۳۷) و حاشیه محمد شفیع برسوانح (ص ۲۳۸) و تاریخ نظم و نثر نفیسی (۷۳۱) هم دیده میشود:

۱- غیاث الدولة والدین ابوشجاع محمد ناظر خراسان که پس از پدر به وزارت ابوسعید رسیده و در ۲۱ رمضان ۷۳۶ به دستور آرپا گاون (۷۳۶) کشته شده است (نفایس الفنون آملی، علم محاوره ۲: ۲۶۳) ابن الفوطی (ش ۱۸۰۳) از وی بسیار می‌ستاید و او را دالامیر الکامل والرئیس السالم الفاضل الحکیم، میخواند و میگوید که وی در شب نیمه شعبان ۷۱۶ مرا به مدرسه رشیدیة پدرش با بزرگانی نزد خود خواند و در خانه اش نماز خواندیم سپس «اهل طرب» را بر خواند و مارا با خوردنهای و نوشیدنیها پذیرایی کرد.

او بنیادگذار مدرسه غیاثیه تبریز است با چندین وقف (دستورالوزراء ۳۲۴) کسر بلایی در روضات الجنان و جنان الجنان (۱: ۵۱۵) می‌گوید که دانشمندان دو دست کتاب به نام او ساختند و در یک نوروزی آنها را به نزدش بردند و هر یک پاداش خویش را از دست وی گرفتند. او شبهای آدینه را با دانشمندان انجمن میکرد و گفتگوی علمی میداشتند.

از فهرستها و تاریخها نام این چند کتاب که برای او ساخته اند به دست آوردم:

۱- تاریخ احوال اصفهان یا ترجمه محاسن اصفهان مافروخی از حسین بن محمد بن ابی الرضا حسینی علوی آوی در ۷۲۹.

(دانشگاه ۱۷۴۹- انجمن آسیایی همایونی لندن P.180، فیلم ۵۰۲۳ دانشگاه - منزوی ۴۲۹۵- بریکل ۱۰۱۱- استوری ۱: ۳۴۹).

۲- تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية از قطب الدین محمد رازی در آغاز ج ۲/ ۷۲۹ (دانشگاه ۳: ۲۴).

- ۳- جام جم سروده رکن‌الدین او حدی مراغه‌ای در گذشته ۷۳۸ در ۷۳۳ (منزوی ۳۷۳۵).
- ۴- دره‌الآخبار ولعة الانوار از ناصرالدین پسر عمدة الملك منتجب‌الدین منشی یزدی کرمانی نزدیک ۷۲۹ و ۷۳۰.
- ۵- رساله فیروزی ومقاله نوروژی از شرف‌الاسلام حمیدالدین ابوعبدالله محمود نجاتی نیشابوری، در پاسخ او (فهرست لنینگراد ۲۴۷) در شرح بدایع الاسحار فی صنایع الاشعار قوام‌الدین احمد قوامی گنجوی مطرزی در گذشته ۵۷۶ (چلبی).
- ۶- رساله قواعد خط از عبدالرحیم بن محمد شیرازی گویا سرائنده سعد وهمایون که منزوی (۲۹۱۱) یاد کرده است.
- ۷- شرح مختصر المنتهی ابن الحاجب از قاضی عضدالدین ایجی در گذشته ۷۵۶ در ۷۳۴ یا ۷۳۶ (دستورالوزراء - چلبی - سپهسالار ۵۸۷:۱)
- ۸- صحاح الفرس از شمس منشی محمد بن هندوشاه نخبجوی در ۷۲۸ او در دیباجة دستور الکاتب فی تعیین المراتب می نویسد (ص ۱۵۲۵) که غیاث الدین بدو یرلیغ داده بود که چنین کتابی بنویسد ولی نتوانست و آن را پس از مرگش در هفتاد و سه سالگی (ص ۱۵ دیباجة) بنام شیخ اویس ساخته است (منزوی ۱۹۳۰ و ۲۱۰۱).
- ۹- عشاق نامه از عبید زاکانی در گذشته ۷۵۰ یا ۷۷۱ (منزوی ۳۰۰۲ - ذریعه ۹: ۷۰۶ و ۱۵، ۲۶۴ - دیباجة دره‌الآخبار ولعة الانوار چاپ تهران) ۱۰- فوائد غیاثیه همان ایجی درمعانی و بیان.
- ۱۱- قصیده مصنوع جمال‌الدین سلمان ساوجی در گذشته ۷۷۸ (منزوی ۲۱۴۵).
- ۱۲- گزیده حمد مستوفی قزوینی در ۷۳۰ (منزوی ۴۱۱۴).
- ۱۳- لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار از قطب رازی در مدرسه غازانیه شب تبریز در روز سه شنبه ۱۰ ج ۷۲۸/۱ (دانشگاه ۲۵:۳).
- ۱۴- محبت نامه یاده نامه ابن نصح شیرازی دوست غیاث‌الدین و در گذشته ۷۳۷ (سنا ۱: ۱۷۹ ش ۳۵۲/۶ - منزوی ۳۱۷۳ - ذریعه ۸: ۲۸۴).
- ۱۵- مجمع الانساب از محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای در ۷۳۳-۷۳۵ (منزوی ۴۱۸۹).

- ۱۶- مخزن البحور ومجمع الصنائع شمس فخری اسفهانى در ۷۳۲
- ۱۷- المواقف السلطانية همان ایجی (دانشگاه ۳: ۵۹۴)
- ۱۸- نگارستان ازمعین الدین جوینى اسفراینى در ۷۳۵ (منزوی ۳۶۴۴)
- ۱۹- همای و همایون خواجوی کرمانی در بغداد در ۷۳۲ (منزوی ۳۳۲۵)
- نیز بنگرید به: چلبی - سپه ۲: ۲۱ و ۲۲ و ۲۱۴ و ۴۴۵ و ۵۱۴- تاریخ مغول عباس اقبال ۳۵۰ تا ۳۵۱ و ۵۲۲ و ۵۲۵ و ۵۲۷ و ۵۴۳ - تاریخ نظم و نشر نفیسی ۱۴۷ و ۱۴۹ و ۱۸۲ و ۱۸۴ و ۱۹۴ و ۱۹۹ و ۲۰۲ و ۲۱۱ و ۲۱۶ و ۷۳۱ و ۷۳۷ و ۷۵۵ - دستورالوزراء در سرگذشت او
- درفهرست ادبیات (۱: ۴۵۰) از نامه غیاث الدین محمد به وزیرى یاد شده است و دانسته نیست که همین غیاث الدین پسر رشید است یادگیری در فرائد غیاثی یوسف اهل جامی (ج ۲) یاد شده است از:
 - ۱- نامه سعدالدین کالونی به غیاث الدین محمد (۴۰)
 - ۲- نامه شمس الدین محمد بدو (۵۰)
 - ۳- دیباجة اربعین غیاثی قطب الدین فضل الله میهنی بنام همو (۱۲) در آن بیت «ما ان مدحت محمدا بمقالتی - بل قد مدحت مقالتی بمحمد» که در دیباجة لوامع الاسرار ازى هم می بینیم آمده است
 - ۴ و ۵- دو نامه همو بدو (۱۵ و ۱۷)
 - ۶ و ۷- دو نامه قطب الدین یحیی نیشابوری در خجسته بادی و تهنیت آمدن او (۲۳ و ۲۵)
 - ۸- نامه حسام الدین عبدالله کوسوی در خجسته بادی وزارت او (۲۲۶)
 - ۹- نامه تاج الدین ابوالفضل محمود بوزجانی بدو (۲۶۳)
 - ۲- خواجه عزالدین ابراهیم حاکم شیراز که با پدر در ۱۷ ج ۱/ ۷۱۸ در خشگذز ابهر کشته شده است
 - ۳- خواجه امیر موفق الدین علی حاکم بغداد و عراق عرب که ابن الفوطی (۷۳۷) ازو تنها نام می برد
 - ۴- رکن الدین امیر محمود حاکم کرمان وزیر صاحب رأى فرمان روای روزگار امیر مبارز الدین محمد (۷۱۳-۷۵۹)
 - ۵- عبدالمومن حاکم سمنان
 - ۶- خواجه جلال الدین حاکم روم که پسر مهتر رشید است

- ۷- خواجه امیر شهاب‌الدین حاکم شوشتر واهواز
 ۸- خواجه عبداللطیف حاکم اصفهان صاحب دیوان شهزاده ابوسعید
 پسر اولجایتو به خراسان
 ۹- خواجه مجدالدین اسحاق که ابن‌القوطی (۱۰۷) تنها از او یاد می‌کند.

۱۰- خواجه پیرسلطان حاکم روم که با برادرش غیاث‌الدین محمد در ۷۳۶ کشته شده است

- ۱۱- خواجه امیر احمد حاکم اردبیل
 ۱۲- خواجه همام
 ۱۳- خواجه سعدالدین حاکم انطاکیه
 ۱۴- خواجه رکن‌الدین شیخی رشیدی وزیر ساطی یک
 ۱۵- خواجه علی شاه
 نام چهار دختر او چنین است (ص ۲۱۶ سوانح):
 ۱- فرمان‌خاند
 ۲- آی‌خاتون
 ۳- شاهی‌خاتون
 ۴- هدیه‌ملک

رشید را دو داماد بوده است.

- ۱- عبدالرحمن سهروردی برادر فاطمه همسر غیاث‌الدین محمد (نامه ۲۴ ص ۱۱۹ - حاشیه ص ۱۲۷ ج ۱)
 ۲- خواجه شمس‌الدین حسین دامغانی
 (نامه ۳۴ ص ۱۶۱ - حاشیه ص ۱۷۸ ج ۱)
 رشید میکوشیده است که با خاندان پادشاهان و فرمانروایان و پسران پیوند خانوادگی داشته باشد، نام خاندان‌هایی که او از آنها برای پسران همسر برگزیده است در نامه ۲۴ (ص ۱۱۹-۱۲۱) می‌بینیم

بهره‌برندگان از سوانح رشیدی

- ۱- فضل‌الله منشی قزوینی در المعجم فی آثار ملوک المعجم ساخته ۶۹۵-۷۳۴ که در پانوسیهای آثار الوزراء عقیلی (ص ۲۹۰-۳۲۲) آنچه او از این مکاتیب برداشته است نشان داده شده است

۲- سيف الدين حاجي عقيلى هروى در آثارالوزراء گويا ساخته فزديك ۸۷۵ كه سوانح الافكار رشيدى در آن يكي از منابع آن بشمار آمده (ص ۲۸) و چهارنامه از اين سوانح در آن آورده شده است بدينگونه:

- ۱- نامه پنجم به امير على (ص ۱۵) (آثارالوزراء ۲۸۷-۲۸۸)
- ۲- نامه ششم به امير محمود (ص ۱۷) (آثار ۲۸۸-۲۹۱)
- ۳- نامه بيست و دوم به جلالى (ص ۸۱) آثار ۲۹۸-۳۲۲ كه در نسخه ناقص بوده است)

(نيز بنگريد به حواشى چاپ نخستين سوانح ص ۹ و ۲۳ و ۲۵ و ۷۸-۸۹ و ۳۷۸)

۳- حافظ حسين تبريزى دمشقى كربلايى در گذشته شب ۱۶ ذى ۹۹۷ در روضات الجنان و جنات الجنان ساخته ۹۷۵ چهل و هفت سالى پس از نوشته شدن نسخه ملك كه نامه سى و هشتم به صدرالدين تركه اصفهانى (ص ۲۱۸) را با دگرگونى در آن گنجانده است

پس ميتوان گفت كه اين نامه ها پيش از ۷۳۴ تا ۹۷۵ در دست رس ديران و تاريخ نگاران بوده است.

كربلايى (۱: ۴۱۹) مى نويسد كه خواجه رشيد به نجم الدين ابوبكر بن محمد بن مودود طاهرى زركوب در گذشته ۱۵ رجب ۷۱۲ مكاتيب نوشته است در كمال ادب.

اين زركوب از كسانىست كه از خواجه پرسش کرده و پاسخ گرفته است (شماره بيستم اسئوله و اجوبه رشيديه)

كربلايى باز مى نويسد (۱: ۵۱۲) كه: د رشيد خود دانشمند بوده و از دانشمندان هم نگاه داري ميكرده است دوى را منشآتى است كه اكثر آن به علماء نوشته شده بعضى از صلوات و هدياى كه به بعضى از آن طبقه وارد گشته آنجا مسطور است از آن نامه ها است نامه او به خواجه صدرالدين كه هم دانشمند بوده و هم از خاندان دانش كه درهمين كتاب (ص ۵۱۲-۵۱۳) آمده (نامه ۳۸)

نسخه هاى سوانح رشيدى

۱- كتابخانه ملك در تهران ص ۳۷۰۲ (ص ۴۷۹ فهرست فارسى) به نسخ عبدالملى پسر پخشائى رستم دارى در ذى ۹۲۸ كه آن را مسعود پسر عبدالله حسينى باهمو در روز دوشنبه پاين ذى همين سال مقابله كرده است (پاين نسخه)

خط ومهر «البد مسعودالحسینی» وتملك او نیز در ص ع است. در اینجا کسی نوشته است که «این خط قاضی میرمسعود رازیست مصنف قانون مسعودی در انشاء».

همچنین در اینجا تملك محمد تقی پسر محمد رضای رازی در اصفهان در ۱۰۴۸ دیده میشود بامهر «غلام علی محمد تقی» نیز «انتقل [الی] الفقیر الحقیر محمد مقیم بن شاه صفی (۴)»... که بامهر او درست خوانده نمی‌شود. نیز «مولانا محمد قرشی راست:

عمرم همه در رنج و تعب میگذرد شب درغم و روز همه شب می‌گذرد
بیهوده در اندیشه سودای جهان اوقات به غفلت عجب می‌گذرد
حرره الفقیر... که سیاه شده است. باز تملك دیگرست ناخوانا و سیاه شده
در ۱۱۸ گویا ۱۰۱۸ یا ۱۱۰۸، نیز «انتقل الی الفقیر الداعی شمس الدین محمد»
با دو مهر «ماکان محمد ابا احد من رجا لکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین»
و «معتصم الملك پسر جناب امین الوزارة» (ش ۲ در دیباچه ترجمه روسی فالینا
درس ۳۴)

من در این چاپ آن را اصل قرار دادم و شماره برگهای آن را با رقم و
حرف فارسی میان دو قلاب نشان دادم و نشانه این نسخه در این چاپ «م» است
۲- نسخه (7) L. I «برون» به نسخ روشن که «هوتم شیندلر» آن را در
دسامبر ۱۹۰۸ در تهران به دست آورده و در جولای ۱۹۱۳ به «له استرنج»
داده و او به «برون» بخشیده است. محمد شفیع لاهوری آن را در چاپ خود در
لاهور در ۱۳۶۷ (۱۹۴۷) اصل گرفته است و عکس برگ ۱۰۸ آن هم در این
چاپ (میان ص ۱۹۶ و ۱۹۷) دیده میشود. شاید از سده ۱۰ باشد. آغاز آن و
همچنین در میانه چند جایی به گواهی همین چاپ اقتاده است. من در این چاپ
شماره برگهای آن را چنانکه در چاپ لاهوری آمده است با رقم و حرف لاتینی
میان دو قلاب نشان داده‌ام

۳- نسخه (9) L 2 همو که رونویس تازه‌ایست از روی آن یکی در
۱۲۶۶ برای بهمن میرزا بهاء الدوله که آن هم همین افتادگی‌ها را داشته است
برون نسخه دیگری هم داشته به شماره (9) L 3 که ترجمه گزیده‌ایست
از آن به انگلیسی از «له استرنج» به درخواست «هوتم شیندلر» و با تصحیح و
حواشی او (فهرست نیکولسون ص ۱۴۶) (ش ۱ و ۶ ص ۳۳ و ۳۸ فالینا)

۴- خاور شناسی لنینگراد B 938 به نستعلیق علی نقی پسر عبدالقادر قریشی بهبهانی در پسن روز يك شنبه نزدیک به پایان رجب ۱۰۸۸ به دستور حسن آقا از برکشیدگان پاشا (فهرست آنجا ص ۵۷۴ - بریکل ۳۰۴ - ش ۳ ص ۳۵ فالینا)

در پایان ترجمه روسی عکس هشت صفحه‌ای از آغاز و انجام آن را می‌بینم و از دیباچه در تقریر صاحب مرحوم مذکور (ص ۵ همین چاپ) آغاز شود پیداست که فالینا از چاپ لاهور و این نسخه و از آنچه که در مقاله فواد عبدالمعطی الصیاد در مجله دانش (۲: ۸ ص ۱۵۸-۱۶۷) آمده که او در پایان این ترجمه عکس صفحات چاپ الصیاد را گذارده است بهره برده است.

۵- نسخه او نیورسیه استانبول ش ۸۸۴ به نستعلیق ایرانی که فیلم آن در دانشگاه تهران هست (۱: ۲۰۳) (ش ۱۲ ص ۳۹ فالینا)

۶- نسخه محمد شفیع لاهوری نوشته در ۱۲۴۲ که در فهرست کتابخانه او (ص ۹) یاد شده و آغاز آن درست مانند نسخه‌های لنینگراد و ذکاء و تبریز و انجام آن درس ۳۱۴ چاپ خود او دیده میشود. چون خط مهدی بیانی را دارد باید از ایران به دست آمده باشد. فالینا از آن یادی نکرده است

۷- کتابخانه سنا در تهران ش ۴۰/۱ (۶۷۲۴) به نستعلیق سده ۱۲ و ۱۳ بایادداشت ۱۲۵۴ که مانند نسخه ملک کامل است.

در دیباچه از غیاث الدین محمد و از تاریخ ۷۱۹ و تاریخ وزارت او در ۷۲۸ و از گذشته شدنش یاد شده است. پیداست که این بند را کسی دیگر در آن گذارده و از خود متن نیست (نشریه ۲: ۲۴۷ - فهرست سنا ۱: ۲۱ - مجله دانش ۲: ۸ ص ۱۵۸-۱۶۷ - گفتار من در یادنامه رشیدی ص ۱۰۵) این یکی گویا همان نسخه کتاب فروشی اقبال است که الصیاد آن را دیده و از آن در گفتار خود بهره برده است (دانش همانجا ۱۶۳) (ش ۵ و ۱۳ فالینا ص ۳۸ و ۳۹)

۸- کتابخانه ملی تبریز ش ۱۳۲۹ نوشته محمد علی تبریزی در ۱۴۰۳ با سرگذشت خواجه رشید در پایان آن (فهرست تبریز ص ۱۳۱۶ - نشریه ۴: ۳۱۳) فیلمی از آن در دانشگاه هست (۲: ۷۹ ش ۳۱۱۳)

این نسخه از آن محمد نخجوانی بوده و حسین نخجوانی در مقاله خود درباره ربع رشیدی در نشریه تبریز (۱: ۶ و ۷ ص ۲۶-۳۹) سال ۱۳۲۷ از آن یاد کرده است

نخجوانی در این گفتار از نامه‌های رشید به پسرش جلال حاکم روم که از وی برده و کنیز برای کشت و کار در ربع رشیدی خواسته است (ش ۱۸ این چاپ) و به خواجه سعدالدین که در آن از وی صوف باف درخواستی است (ش ۵۲) و به علاءالدین هندو (س ۱۹) از وی همین نسخه برادرش یاد نموده است فالینا در دیباچه ترجمه روسی (س ۲۹ و ۳۸ و ۳۹ ش ۷ و ۱۱) گویا پنداشته است که دونسخه در تبریز است یکی در کتابخانه ملی دومی از آن محمد نخجوانی

۹- نسخه آقای یحیی ذکاء که خود او آن را در نشریه کتابخانه مرکزی (۱۳۹: ۳) شناسانده و آن به نستعلیق سده ۱۳ است (ش ۲۱) فیلمی از آن در دانشگاه تهران هست (۲: ۱۵۶ ش ۳۵۰۲) (ش ۸ فالینا ص ۳۸)

۱۰- دانشگاه تهران ش ۴۱۶۳/۱ برگهای ۸-۲۱ ر (فهرست ۱۵: ۴۱۳۲) به نسخ سده ۱۲ و ۱۳ که بدینگونه آغاز میشود دو سایه بان سرو شمشاد را برافراشت... اما بعد چنین گوید جامع این مکاتیب ومدون این مخاطبات... محمد ابرقوهی... مهر سپهر ریاست (هامش سپس متن نسخه برابر با ص ۱ تا ص ۹ تا ص ۲ س ۱۷ چاپ شده) پیداست که اندکی از آغاز دیباچه که در آن نیست درس ۱ بوده و افتاده است. سپس آمده است دصاحب کتاب رشیدالدین وزیر شاه سلطان محمد شاه خدا بنده و مرید شیخ صفی - هر که خواهد که دولت این جهان و آن جهان او را روزی نماید این جز به انفاذ اوامر و نواهی و ادای فرایض نیست، (ص ۱ س ۸ چاپی از بند دوم سوانح تا میرسد به دوازده علیک، (ص ۱۲ س ۱۱) پس ازین نامه رشید است به پسرش خواجه جلال الدین تا پایان آن (ش ۲۲) آنگاه نامه رشید است به طحطاخ انجو (ش ۳۱) سپس عرضه داشت کیقباد سلجوقی از آذربایجان (درست آن: ارزنجان) به رشید در سرگذشت خود و پاسنهای رشید (ش ۳۶) پس از آن نامه رشید است به شروان شاه فرمان- روای شایران و خواستن او به باغ در بهار (ش ۳۳) آنگاه نامه او است به یکی از فرزندان که پایان سوانح است (ش ۵۴) سپس نامه او است به شهاب الدین فرزندی و جدول وجوهات دیوانی خوزستان را ندارد و سفید مانده است (ش ۲۳)

پس در این نسخه هشت بند از سوانح آمده است (دیباچه و نامه‌های ش ۲ و ۲۲ و ۳۱ و ۳۶ و ۳۳ و ۵۴ و ۲۳)

این بود چگونگی ده نسخه سوانح رشیدی که من از آنها آگاه شده‌ام و در دیباچه فالینا هم یاد برخی از آنها هست. دو نسخه از اینها (ملك وسنا) کامل است و دیگر نسخه‌ها نقص دارند.

شماره‌های ۹ و ۱۰ (ص ۳۸) فالینا جنگهایی است که در ارمغان از آنها بهره برده شده و از آنها یاد خواهم کرد (جنگ تقوی و بختیاری) ش ۱۱ (ص ۳۹) او چنانکه نوشته‌ام همان ش ۷ (ص ۳۸) می‌باشد.

نیز بنگرید به: استوری ۱: ۷۲ و ۱۲۳۰، بریگل ۳۰۴، مجله ارمغان ۷: ۳۰۲ ص ۱۲۵-۱۴۱ سال ۱۳۰۵، مجله دانش ۲: ۱۵۸-۱۶۷ تصحیح دیباچه مکاتبات رشیدی از فؤاد عبدالمعطی الصیاد، یادنامه رشیدی گفتار من در سال ۱۳۴۸ درباره سوانح الافکار رشیدی (ص ۱۰۱-۱۰۹) که در آن از نه نسخه یاد کرده‌ام و در آن هنگام از نسخه محمد شفیع (ش ۶) آگاه نبوده‌ام.

آنچه در جنگها آمده و برخی از آنها در مجلات از روی آن جنگها به چاپ رسیده است

۱- سفارش نامه رشید همدانی به صدرالدین محمد ترکه خجندی هنگام مرگش درباره وقف وارث خواسته‌ها و املاک خودش که شماره سی و هفتم است: ۱- در فیلم شماره ۴۷۶۶ دانشگاه به نستعلیق و میانه نامه است که نمیدانم از کجا گرفته‌اند.

۲- در مجله شیروخورشید سرخ ایران (۴: ۷ ص ۳) که گزیده ایست از آن آنهم نمیدانم از کجا گرفته‌اند.

۳- در گفتار حسین نخجوانی در نشریه ادبیات تبریز سال ۱۳۲۸ ص ۲ ۱۵۴-۵۶۶ که همه آن در آنجا دیده میشود و باید از نسخه خطی محمد نخجوانی (ملی تبریز) گرفته شده باشد.

۴- در ملك ۵۶۸۵/۹ برگ ۱۸-۱۸ پ جنگ دارای تاریخ ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۱۰۱۰.

۲- نامه رشید همدانی به صدرالدین محمد ترکه خجندی درباره حکمت رشیدی و کنوز الافراح که ترکه خجندی برایش نوشته است (نامه‌سی و هشتم): ۱- اقبال در یادگار (ص ۱ ش ۴ ص ۶-۸) از روی جنگ قاسم غنی شاید همانکه در ادبیات است (۲۱ ب).

۲- بهار درباختر (۳:۱ ص ۱۱۹-۱۲۵) که باید از روی جنگ مورخ ۱۱۳۷-۱۱۶۱ خودش باشد همانکه اکنون در مجلس است (۹: ۱۳۳۴-۱۳۸۵ ش ۳۴۵۵/۱۸۴).

در آغاز نامه در این دومجله عبارت «چون به فضل ایزد متعال و کریم ذوالجلال مهندس فلک برین... آمده است».

۳- منشآت گویا از مجمع الانشاء ایواغلی ۶۰۶/۱۳ مجلس (۲: ۳۶۱) (فیلم ۲۳۲۴ عکس ۵۳۹۱، فهرست ۱: ۲۴۸) آغازش چنین است «چون به فضل متعال و کرم ذوالجلال مهندس فلک برین، نیز منشآت شماره ۲۱/۱۸ ب ص ۲۸-۲۹ ادبیات تهران (۱: ۴۴۴) پس این نامه باید در نسخه‌های مجمع الانشاء باشد».

درمجله ارمغان چند نامه‌ای به چاپ رسیده است که از خود رشید همدانی است یا بدان پیوستگی دارد:

۱- نامه صاحب شمس الدین که برخی از عبارتهای آن در سوانح رشیدی دیده میشود (ارمغان س ۵ ش ۶ ص ۲۸۳ - حاشیه محمد شفیع در مکاتیب ص ۳۶۷)

۲- نامه رشید همدانی به فرزندش جلال که نامه بیست و دوم مکاتیب است دارای سی شش پند شاید از جنگ بهار که اکنون در مجلس است (۹: ۱۳۵۳ ش ۳۴۵۵) نگرفته باشند چه به گواهی فهرست در آن نوزده پند بیشتر نیست یا اینکه در این افزوده از جنگ دیگری بهره برده اند یا در فهرست اشتباهی رخ داده است (همانجا س ۶ ش ۳ و ۴ ص ۲۴۱ - حاشیه شفیع ۳۵۳)

۳- پاره‌ای از نامه او به فرزندش امیرعلی (شماره بیستم) درباره آنچه که رشید به دانشمندان بخشیده است. این را از جنگ بختیاری برداشته اند (همانجا ص ۵۱۸ - حاشیه شفیع ۴۴۶).

۴- نامه او به فرزندش امیرشهاب که بیست و سومین است (همانجا ص ۷ ش ۲ و ۳ ص ۱۲۵ تا ۱۴۱ سال ۱۳۰۵ - حاشیه شفیع ۹۳ تا ۱۲۳).

۵- نامه او به فرزندش عبداللطیف که شماره بیست و یکم است (همانجا س ۹ ش ۲ و ۳ ص ۱۵۹-۱۶۴ سال ۱۳۰۷ - حاشیه ۷۰-۷۸).

۶- نامه او در پاسخ به صدرتر که که نامه چهاردهم است (همانجا س ۱۱ ش ۷ ص ۵۵۵-۵۵۷ - حاشیه شفیع ۳۴۰)

در جنگ ۴۶۵۷ ملک که تاریخ ۱۰۶۳ دارد در بند ۱۵ آن نامه رشید

است به‌صدر بخارا که باید همان نامه او به‌صدر جهان بخاری باشد (ش ۱۷ ص ۵۶-۶۲).

در جنگ ۴۸۶۴ دانشگاه تهران در بند ۲۲ ص ۲۵ از سده ۱۱ نامه رشید است به‌مولانا رومی که درسوانح رشیدی (نامه ۳۳ ص ۱۵۷-۱۵۸) بنام «مکتوب برشروان شاه فرمان روای شایران» هست و آن عنوان درست نباید باشد.

این جنگ باید همان جنگ عزیزالله خان فولادوند بختیاری باشد که در ارمغان (س ۶ ش ۳ و ۱۴ ص ۲۳۰-۲۳۱) همین نامه از روی آن باهمان عنوان نادرست چاپ شده است.

رشید گویا نامه‌ای به‌مولانا ننوشته و آن هم نبایستی او را به‌باغ خوانده باشد جز اینکه او در نامه ۳۶ (س ۱۹۹) قونیا را «کعبه ایمان و مبرحه طیور عرفان» خوانده که شاید اشارتی باشد به‌اینکه خاکجای مولوی آنجا است. او در نامه ۴۶ (س ۲۵۰) هم گفته است که در زاویه شهاب‌الدین عمر سهروردی مشایخ و پیرانی می‌زیسته‌اند که شاید اشارت باشد به‌آنچه در هشت بهشت آمده است که صدرالدین قونوی و سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد و مولوی رومی و سلطان ولد و سید برهان‌الدین محقق ترمذی و شیخ شمس‌الدین تبریزی و شیخ حسام‌الدین ارموی و شیخ صلاح‌الدین زرکوب در آنجا بسر می‌برده‌اند (چاپ لاهور ص ۲۱۹ و ۲۷۶).

در مجله ارمغان چند نامه تاریخی می‌بینیم که از چهار جنگ یاسفینه برداشته‌اند.

۱- جنگ کهنه‌ای که در دربار خاندان صفوی بوده و آن هم از روی جنگ دیگری نوشته شده است (س ۵ ش ۸۷ ص ۳۹۱).

این جنگ باید همان جنگ بهار باشد که اکنون در مجلس است (۹): ۱۳۳۴ تا ۱۳۸۵ ش (۳۴۵۵).

۲- جنگ بزرگ قلم و نثر فارسی و عربی که نزدیک به ۵۰۰ سال پیش نوشته شده و از آن حاج سید نصرالله تقوی بوده و اکنون نمیدانیم کجا است (س ۵ ش ۶ ص ۲۸۳).

۳- جنگ سید مهدی اصفهانی که سرنوشت آن هم دانسته نیست (س ۵ ش ۹ و ۱۰ ص ۴۷۰).

۴- جنگه عزیزالله خان فولادوند بختیاری که باید همان جنگه شماره ۴۸۶۴ دانشگاه باشد (س ۶ ش ۳ و ۴ ص ۲۳۰) در همین مجله (همین جا س ۲۴۳ و س ۶ ش ۹ ص ۵۱۸) آمده است که چند مکتوب از سفینه تقوی و بختیاری برداشته ایم و اندک اندک آنها را در این مجله چاپ خواهیم کرد. در دیباچه ترجمه روسی (س ۳۸ ش ۹ و ۱۰) از برخی از این مطالب یاد شده است.

کار محمد شفیع لاهوری

دانشمند نامور لاهور نخستین بار از روی نسخه‌های برون و آنچه در مجلات ایرانی چاپ شده و آنچه در آثار الوزراء عقیلی از روی نسخه‌ای خطی که در دست رس داشته است بانگاه به منابع فراوان فارسی و تازی و اروپایی توانست سوانح الافکار را با بهترین روشی در ۱۳۶۴ ق برابر با ۱۹۴۵ مسیحی در پنجاب به چاپ برساند. حاشیه‌ها و تعلیقات او بسیار ارزنده است اگر نسخه کاملی در دست می‌داشت و کارش را انجام میداد چاپ عکسی اثر او بسنده می‌بود و نیاز به کار دوباره نداشت من در این چاپ شماره صفحات آن را میان دو قلاب با رقم فارسی ساده نشان داده‌ام و نشانه آن در این چاپ «ج» است.

او سه اثر دیگر هم در این زمینه دارد:

۱- چاپ نامه‌های رشیدمدانی درباره هند در یادنامه و ولنر Woolner

در ۱۹۴۰.

۲- تتمیم و تصحیح مکاتبات رشیدالدین فضل‌الله در اورینتال کالج میگزین

در نوامبر ۱۹۵۱ و فوریه و می ۱۹۵۲.

۳- ملخص مکاتبات رشیدی با تعلیقات به انگلیسی ناتمام و چاپ نشده.

او میخواست است که تعلیقات بیشتری بر این کتاب بزند و آنرا به انگلیسی

برگرداند که در گذشت و افسوس برای پسینیان گذاشت.

در انجمن علمی که درباره رشیدالدین در تهران در سال ۱۳۴۸ برگزار

شده است خطابه‌هایی درباره رشیدمدانی خوانده شده من هم خطابه‌ای

داشته‌ام که در کارنامه آن انجمن در سال ۱۳۵۰ چاپ شده است (س ۱۰۱-۱۰۹)

و من آنچه میدانستم در آن درباره سوانح رشیدی گفته‌ام. چاپ دوم این کتاب را

نیز در همان انجمن به این ناچیز واگذارند و من از همان هنگام بدان پرداختم

و کار را آماده ساختم و به دانشگاه تهران پیشنهاد چاپ آن را دادم . قرار بود که استاد شادروان دانشمند مجتبی مینوی کارم را ببیند و با کمک بینایی و آگاهی علمی او این کار انجام پذیرد افسوس که او در گذشت و من از راهنمایی او بی بهره ماندم اینک بهر اندازه‌ای که با کم مایگی خود توانستم ، آن را بانگاه به نسخه ملك و چاپ لاهوری پاکیزه ساختم و به پیشگاه دانشمندان عرضه می‌دارم و میدانم که کم و کاستی بسیاری در آن هست امید که دیگری بتواند آنچه باید و شاید بکار بندد .

در پایان وظیفه خویش میدانم از دانشمندان آن انجمن به نیکی یاد ، و از دانشمندانی که مرا بدین کار داشتند و وسایل مالی آن را فراهم آوردند همچنین از رهبران و کارگردانان دانشگاه تهران و کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد که در تسهیل کار نشر آن لطفها کردند و از چاپخانه بهمن سپامگزاری کنم .
تهران اسفند ۱۳۵۸

محمد تقی دانش‌پژوه

گزیده گفتار روبن لوی

خاورشناس روبن لوی در مجله آسیایی سال ۱۹۴۶ شماره ۲۰۱ (ص ۷۴-۷۸) درباره سوانح گفتگو داشته و گزیده سخنان او چنین است :

نامه‌های رشید که برون در تاریخ ادبی ایران شناسانده و در فهرست کتابخانه او هم از نسخه‌های آن یاد شده است بسیاری از آنها نادرست می‌نماید. سبک نگارش رشید در آنها نیست و اشتباه تاریخی هم دارد و مطالب دور از حقیقت در آنها کم نیست و اغراق نیز در آنها یافت می‌شود. چنین سبک مبهم و گنگ و ناستوار درباره خراج‌ها و درآمدهای دولت ، رشید سیاست مدار را نمی‌زید ، به‌ویژه اینکه او را هم چشمانی بوده و او از گزند آنها نمی‌توانست آسوده بماند و دست به اینگونه بخششها و مهر با آنها بزند و به این اندازه شکوه و توانگری برسد. رشید در آغاز پزشک اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰) بوده و گویا کار دیوانی نداشته است . او در روزگار غازان (۶۹۴-۷۰۳) به وزارت رسیده و سعدالدین با او همکاری میکرده است . در روزگار اولجایتو (۷۰۳-۷۱۷) در ۷۱۱ سعدالدین کشته شده و علی‌شاه در برابر اومی بود و آن دو بایکدیگر سازگاری نداشتند . اولجایتو ناگزیر شد که کشور را در ۷۱۴ برای آن دو وزیر دو بخش کند تا اینکه در سال ۷۱۷ او از وزارت افتاده و یک سال پس از آن در ۷۱۸ به گناه زهر خوردن اولجایتو کشته شده است:

۱- نامه شماره ۸ تاریخ ۶۹۰ دارد و در سلطانیه نوشته شده است (ص ۲۶) این شهر اگرچه در روزگار ارغون (۶۸۳-۶۹۵) بنیاد گرفته است مگر اینکه دیری پس از ۶۹۰ آن را «سلطانیه» نامیده‌اند و بایستی پس از فرمان روا شدن اولجایتو در ۷۰۳ بنام سلطان بدین نام خوانده شده باشد .

۲- در نامه هشتم (ص ۲۳) سرپرستی کشورهای ایران از آب آمویه تا مرز روم و کناره‌های دریای هندوسند و سرزمینهای مصر و ارمنستان و جزاینها به مجدالدین پسر رشید داده شده است و چنین چیزی درست نمی‌نماید کمینه آنکه

میدانیم که مصر در دست مغولان نبوده است و غازان خراسان و دو عراق و فارس و روم و آذربایجان و جزیره رادر دست داشته است و کشور اولجا توهم گسترده تر از این نبوده است .

۳- در نامه پانزدهم (ص ۴۸) پایگاه شیخ الاسلامی و پیری خانقاه غازان در بغداد به مجدالدین بغدادی داده شده است . مستوفی قزوینی در نزهة القلوب (ص ۳۲) از خانقاه غازان در نجف یاد کرده است نه از خانقاه دیگر او .

۴- در نامه شانزدهم (ص ۵۵-۵۵) تاریخ ماه شعبان ۶۷۰ دیده میشود و از کاردیوانی رشید یاد میگردد و از اینکه او باین کارهای فراوان شرفالدین حسن را فراموش کرده است باینکه رشید در آن زمان تنها به کار پزشکی آباقاخان می پرداخته است .

۵- در نامه بیستم (ص ۶۵) از کمکی که رشید به دانشمندان کرده است یاد شده است . در میان اینان سنی و شیعی هر دو دیده میشود باینکه خودش شافعی است . از میان آنان قطب الدین شیرازی که در سال ۷۰۰ در اثر شرکت در شورش فرمان کشتن او را داده بودند (گزیده ص ۵۹۴) و قطب الدین رازی از توانگران به شمار میآمدند (الدرر الکامنة ۴: ۳۳۹ و ۳۴۵) . قاضی بیضاوی مفسر گویا در ۷۱۶ در گذشته و شاید هم در ۶۸۵ یا ۶۹۲ . عضدالدین ایجی در سال ۷۰۰ زاده شده و او هم از توانگران بوده است . اصل الدین پسرخواجه طوسی است و جمال الدین ابن المطهر حلی از شیعیان است نیز شمس الدین هندی که در دهلی میزیسته است و سیف الدین مصری از مردم انطاکیه و عزالدین یوسف قندهاری و زکریا مولثانی و اختیار سجستانی است .

۶- در این فهرست از دانشمندی هندی نام برده شده و در نامه های دیگر (ش ۳۰ و ۴۴ و ۴۸ ص ۱۴۶ و ۲۳۷ و ۲۵۲) برمیآید که رشید در هند آبرو و پایگاهی داشته و در روزگار ارغون (۶۸۳-۶۹۰) به شهر دهلی رفته و با سلطان علاءالدین دیدار کرده و او هم يك بار به رشید نامه نوشته و دوست او بوده و پادشاه هند از در آمد گجرات وی را بهره مند می ساخته و کارگزاران او بایستی آن در آمد را به نمایندگان رشید در بصره برسانند . باینکه علاءالدین چهار یا

۱- نگارنده گویا در اینجا درست نگفته است چه آنکه در گزیده آمده است «سید» است نه آن شیرازی رشتیق .

پنج سال پس از ارغون بر تخت نشسته است.^۱

۷- در نامه ۴۴ (ص ۲۳۸) در نسخه اصل پرون برگ ۱۴۴ پ (نیز در نسخه ملك ۱۲۲ ر) از تاریخ ۷۸۰ که در هر دو چاپ به قیاس به ۷۰۸ برگردانده شده است یاد شده است با اینکه رشید شصت و در سالی پیش از آن در گذشته بود.^۲ پس لوی در درستی استناد این نامه‌ها شك میکند ولی در دانشمند خاور شناس شوروی پتروشفسکی Petrochevski در ۱۹۴۸ در Besnik L.G.Y. (مجله پيك دانشگاه لنینگراد) ش ۹ ص ۱۲۴ و ۱۳۰ به او پاسخ گفته و آنها را درست پنداشته است.

او در کشاورزی و زمین دارای در ایران روزگار مغول در سده‌های هفتم و هشتم (۱۳ و ۱۴) (ترجمه فارسی کریم کشاورز چاپ ۱۳۴۴ تهران: ۲۶-۲۸) گزیده‌ای از آن گفتار را آورده و گفته که می‌پذیریم که در آن نامه‌ها ناسازگاریهای تاریخی هست و شاید هم در هنگام گردآوری آنها که گویا در روزگار وزارت پسرش غیاث‌الدین محمد (۷۲۷-۷۳۸) رخ داده چیزهایی به سود جانشینان رشید بر آن افزوده باشند ولی مطالب اصلی آن دست نخورده و می‌توانیم آن را برای سازمان اجتماعی و اقتصاد آن روزگاران سندی‌ارزنده بدانیم.

۱- نیز بنگرید به آنچه محمدشفیع در این باره گفته است (حاشیه ص ۱۶۳ و ۱۶۷ و ۳۶۴)

۲- از دختر گرامیم نسرین خانم بسیار سپاسگزارم که گفتار لوی را برایم از انگلیسی به فارسی در آورده و من توانستم گزیده آن را بانگاه به متن انگلیسی آن در اینجا بیاورم.

گزیده دیباچه فالینا

خاورشناس شوروی خانم ا. ای. فالینا که من او را در بنیاد خاورشناسی مسکو دیده بودم ترجمه این نامه‌ها را بادیباچه و تعلیقات و فهرستها در ۱۹۷۱ به چاپ رسانده است. او از چاپ لاهوری و نسخه لنینگراد و مجلات ایرانی در این چاپ بهره برده و در دیباچه و تعلیقات بررسی سودمندی کرده است. این دیباچه را سرکار خانم دکتر پروین منزوی پزشک از دانشگاه لنینگراد برای من از روسی به فارسی برگردانده و از ایشان بسیار سپاسگزارم. اینک گزیده‌ای از این ترجمه را در اینجا می‌بینیم:

رشیدالدین سیاستمدار سده هفتم و هشتم در روزگار مغولان میان سالهای ۶۲۸ و ۶۴۵ در همدان از خاندانی پزشک‌زاده و در زمان اباقاخان (۶۶۳-۶۸۰) پزشک دربار شده بود. او مردی دانشمند و ادیب و پزشک و گیاه‌شناس و مورخ بوده و به ریاضی و هیئت و دانشهای دینی و کارهای دیوانی آشنایی داشته است. او در ۶۹۷ به وزارت دربار ایران ربایان مغولی گمارده شده و با اینکه خود يك بورکرات و دیرشهری بشمار می‌آمد دوستار يك فرمانروایی متمرکز گشته است. او را در این کار هدفی شناخته شده بود، و او از درخشاترین و خردمندترین اندیشه‌ساز یا ایدئولوگ دستگاه فرمانروایی نیرومند ایلخانی به‌شمار می‌آمده و میخواست است که خداوندش غازان روش سیاسی سلجوقی را پیش گیرد چنانکه در دستورهای غازانی آیین سلجوقی نمودار است و آن را نمونه‌ای از سازمان درست فرمانروایی می‌دانستند و خود رشید هم بارها از نظام الملك و ملک شاه یاد کرده است.

او نوزده سال در دستگاه دیوان بوده و چه در زمان غازان و چه در زمان اولجایتو (۷۰۳-۷۱۷) دنباله‌رو او، همراه میخواست است که میان مغولان پیروز و مردم شکست‌خورده لگام‌زده ایرانی آشنایی دهد، و از خودسریهای کوچ‌نشینان بیابان گرد مغول بکاهد، و آن فرمان‌روایان بیگانه را تا هر اندازه

که بشود با رهبران و سروران فتودال تیولدار شهرها نزدیک کند و کشور را آباد سازد. او در این میان خود را نیز فراموش نمی کرد و میکوشید که هم خود و هم خویشانش در دیوان و دربار به پایگاهی ارجمند برسند و باینکه از توانگران به شمار می آمده دوست میداشت که در سایه آن دست به نوسازی کشور بزنند تا مردم در آسایش باشند و بهره کشی های زشت مغولی کمتر گردد. زندگی مردم اندکی بهتر شد و شاید پاییدن فرمانروایی مغولی در سایه نوسازی او و غازان باشد.

باینکه در هنگام وزارت او کارهای کشور در دست او و فرزندان و دوستان و خویشان او بوده است سر نوشت بسیاری بدهی بهره او گشت ، چه اندیشه تمرکز سیاسی که او داشت با اندیشه فتودالی و روش کوچ نشینی مغولی نمی ساخت. پس از اولجایتو ابوسعید خردسال به پادشاهی رسید و سرپرست او امیر چوپان که رهبر یکی از خاندانهای نیرومند بیابانی بوده با تاج الدین همچشم رشید بسیار نزدیک بوده است. رشید را پشتیبانی نماند و خانه نشین گشت. پس از یک سال دشمنان ، او را با پسرش ابراهیم به گناه زهر خوردن اولجایتو که به دروغ به او بسته بودند با شکنجه بکشند. خاندانش تارومار شده و خواسته هایش را ربودند و ربع رشیدی ساخته او هم ویران گشت. پس از ده سال بی گناهی او آشکار شد و غیاث الدین را به وزارت برگزیدند و او هم کوشید که روش پدر را دنبال کند. رشید گذشته از سیاست به دیگر دانشها نیز آشنا بود. به دستور غازان تاریخی ساخت که با آن صدها سال نامش زنده مانده و امروز هم آن دفتر برای سرگذشت مغولان در خاور نزدیک از بهترین سرچشمه ها میباشد. دفتر تاریخ «هیستوریوگرافی» (همان جامع التواریخ) او از زندگی اجتماعی و اقتصادی کشور ایران ایلخانی به ما آگاهی میدهد و هیچ نگارش دیگری با آن همسنگ نیست. با آن ما می توانیم از روش زمین دادی و گونه گون باج گیری و کارهای دهگانی و اقتصادی کشوری و جز اینها آگاه گردیم. چهل حکایت تاریخ غازانی خود یک سرچشمه پرارزشی می باشد و در آن دستورها ایست درباره نوسازی و آبادانی کشور. رشید چون آن را به دستور غازان ساخته است ناگزیر بود که از وی ستایش کند ، و این ستایش از ارزش آن نمی کاهد. این دفتر تاریخ که به گفته بار تولد بازپسین نگارش تاریخی سده های میانی ایران است ، نزدیک

به صد و پنجاه سال است که دانشمندان را به سوی خود کشانده ، و نوشته های فراوانی درباره آن داریم و امروز هم در جهان بسیاری از دانشمندان از آن بررسی میکنند.

نامه های رشیدالدین یا مکاتبات رشیدی

در کنار آن دفتر تاریخ که سرچشمه ای با ارزش برای تاریخ کشورهای خاورمیانه و نزدیک سده هفتم و هشتم است ، مکاتبات رشیدی داریم که تاریخ نگارش آن روشن نیست ، و آن را دبیر پیشین رشید شمس الدین محمد ابرقوهی ، سالها پس از مرگ وی در زمان وزارت پسرش غیاث الدین محمد رشیدی در سالهای ۷۲۷-۷۳۶ در دفتری گرد آورده و سوانح الافکار رشیدی نامیده و میخواست است که در آن از خرد و توانایی رشید به نیکی یاد کند و آن را نمونه ای پیروی کردنی نشان دهد. از همین روی در آن چند نامه پند آموز گذارده شده و میرساند که رشید با قابوس نامه و شاه نامه و سعدی نامه دلبستگی داشته است. سبک و ریخت نامه ها به ویژه در آغاز یکسان و یک نواخت نیست و گویا برخی از آنها را دبیران رشید از نو نوشته اند. در آنها سبک فارسی پیش از مغل هویدا است. در آن بخش از نامه ها که دستورهای اقتصادی و سیاسی داده میشود دیگر سبک «دفتر تاریخ» دیده نمیشود و نامه ها به ساخت سندهای روز درمیآید

چنانکه پتروشفسکی گفته است در این نامه ها دستورهای اقتصادی گذارده شده تا اینکه از رشید به نیکی یاد گردد و بازماندگان وی از آن سود ببرند.

دفتری که نامه های رشید در آن گردآوری شده است در خاور در دسترس گذارده شده و چندین بار از روی آن در سده های هشتم و نهم (مانند نسخه کهن برون) و پس از آن (مانند نسخه نو نویس برون و گنجینه های ایرانی دیگر) رونویسی کرده اند. از این گذشته چند تایی از این نامه ها در آثار الوزراء عقیلی هم آمده است.

در نسخه لنینگراد فهرست اموال و املاک رشید و مستمری ها و جز اینها از آنچه که مدرک اقتصادی به شمار است نیامده و تنها به عبارتهای شیوا و زیبای آن نامه ها بسنده شده است پس چنین گمان میرود که در سده یازدهم آن نامه ها اثری ادبی به شمار می آمده است. از نسخه های سده سیزدهم نیز همین نکته برمیآید، چنانکه شاهزاده بهمن میرزا دستور نوشتن نسخه ای را در ۱۲۶۶ داده بوده است و او را می شناسیم.

اروپائیان مکاتبات رشیدی را با فهرستی که روسوی خاورشناسی فرانسوی برای نسخه‌هایی که با خود برده بود به نگارش درآورد شناخته‌اند، و آن نسخه‌ها را هم فرهنگستان پترسبورگ در ۱۸۱۹ خریده و به موزه آسیایی بخشیده است. در میان این نسخه‌ها که به عربی و فارسی و ترکی بوده و شماره آنها به ۵۰۰ می‌رسید مکاتبات رشیدی هم یافت شده، همان نسخه سده ۱۱ که اکنون در لنینگراد است. خریدن مجموعه روسو بر سر زبانهاست رفت و در همان سال ۱۸۱۹ رهبر موزه آسیایی در ضمیمه اخبار «سنت پترسبورگ» (شماره ۹۱ آلمانی ۹۳ روسی) گزارش آن را داده است. گرچه این یادگارتازه روزگار مغول در خاور میانه و نزدیک شهر تی یافت ولی نمیدانیم چرا دانشمندانی که به آثار رشید می‌پرداخته‌اند مانند برزین و پلوشه و بار تولد بدان نپرداخته‌اند. تا اینکه صد سالی گذشت و مکاتبات رشیدی را باستان شناسان انگلیس ارج نهادند، چونکه هوتم شیندلر دو نسخه‌ای از آن را به انگلستان برد و آن دو بدست ادوارد برون رسید، و او در اکتبر ۱۹۱۷ آن را شناساند و آن نامه‌ها را برای آشنایی با تاریخ مغول در ایران پر ارزش نشان داد. در ۱۹۲۰ تاریخ ادبی ایران او به چاپ رسیده و گزیده‌ای از آن نامه‌ها و فهرست پنجاه و سه نامه در آن گذارده شده است. پایه کار برون هم بررسی بود که له استرنج و هوتم شیندلر در این زمینه کرده‌اند. کار برون در آن کتاب ده سال به جای اصل مکاتبات رشیدی منبئی برای خاور شناسان بوده است.

او در ۱۹۲۱ تاریخ پزشکی عربی نوشته و در آن از رشید بیشتر سخن داشته و چند نامه او را که با پزشکی پیوندی دارد در آن آورد. آن تاریخ، سخنرانی‌ها است که او در سال تحصیلی ۱۹۱۹-۱۹۲۰ در دانشکده پزشکی کیمبریج کرده است. این را هم باید گفت که برون از نسخه‌های خطی از مکاتبات چندان بهره‌برداری نکرده بود، بلکه از بررسی‌هایی که محمد شفیع لاهوری در باره آن نامه‌ها کرده کمک گرفته است.

لاهوری نزدیک به همان سالها دست به ترجمه آن نامه‌ها به انگلیسی زده بود و به نوشته برون و نیکولسون می‌خواسته است آن را چاپ کند، ولی تا سال ۱۹۵۵ به ساخت دستویس مانده و هنوز هم چاپ نشده است. خود برون درباره مکاتبات رشیدی دو صفحه‌ای نوشت همانکه در فهرست نیکولسون آمده است. آنچه

در فهرست دیده می‌شود همانهاست که پیشتر درباره نسخه خود نشر داده بود. در آن فهرست یادآوری شده است که در مکاتبات نکته‌های با ارزشی درباره تاریخ ایران یافت می‌شود.

پس از این ادیب نامور ایرانی وحید دستگردی پنج‌نامه از مکاتبات رشیدی را که عبارتند از نامه او به صدرالدین ترکه و پسرانش عبداللطیف و علی و جلال‌الدین و شهاب‌الدین (شماره‌های ۱۳ و ۲۰ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ لاهوری) را از روی دو جنگ خطی ایرانی چاپ کرده است.

در ۱۹۳۰ عباس اقبال در مجلد یکم تاریخ ایران در بحث از ربع رشیدی آن را منبعی بشمار آورده و آشکارا از آنها بهره برده است ولی نمیدانیم از کدام نسخه.

در ۱۹۴۰ علی‌زاده و پتروشفسکی آن را برای تاریخ مغول منبعی به شمار آوردند. در ۱۹۴۶ ایران شناس انگلیسی روبن لوی بی‌هیچ دلیلی مکاتبات رشیدی را نمونه و تقلیدی از اصل هندی سده نهم دانست. پتروشفسکی از او خرده گرفته و گفته که در مکاتبات عبارت‌ها و واژه‌های فراوانی است که جز از يك سیاست‌مدار سده هفتم و هشتم بر نمی‌آید و هیچ‌یک‌ها نمی‌تواند چنین اندیشه‌ای داشته باشد. به گفته لاهوری کهن‌ترین نسخه مکاتبات از سده‌های هشتم و نهم است و نویسندگان هم از آنها بهره برده و در دفترهای خود گنجانده‌اند.

پس از این میرسیم به محمد شفیع لاهوری سرپرست دانشکده خاورشناسی لاهور که در ۱۹۴۷ مکاتبات را با طرزی شایسته به چاپ رساند. چنانکه از گفتار ۱۹۴۰ او درباره نامه‌های پیوسته به هند برمی‌آید، او از سال ۱۹۲۰ به مکاتبات رشیدی در نسخه‌های برون می‌نگریسته است. پایه کار او همان کهن‌ترین نسخه برون است با سنجش با آنچه در ارمنان (نامه‌های شماره ۱۳ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲) و در آثار الوزراء (نمیدانیم کدام نسخه) آمده است. در این باره هم چیزی درست نمی‌توانیم بگوییم زیرا چاپ او را دیباچه‌ای نیست. لاهوری حاشیه‌های سودمندی بر کتاب افزوده و در روشن ساختن آن از فرهنگ‌ها و کتابهای تاریخی و ادبی کمک گرفته است.

مینورسکی این چاپ را بسیار ارزش نهاده و گفت که با آن گفتار لوی از ارزش افتاده است.

در همان ۱۹۴۸ که سال چاپ لاهوری است حسین نجخوانی از روی

نسخه برادرش محمد نججوانی نامه شماره ۱۷ و گزیده نامه‌های ۱۸ و ۵۱ را در نشریه ادبیات تبریز چاپ کرده و تاریخچه ربع رشیدی را از روی آنها روشن ساخت. او از چاپ لاهور آگاه نبوده، میان نشر او و آن همان اختلاف نسخه‌ایست که در نسخه لنینگراد هم هست.

در مجله دانش دیباچه مکاتبات رشیدی از روی نسخه ملك و اقبال چاپ شده و کم و کاستی که در چاپ لاهور بوده است با آن برداشته شده است.

در ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ ایران شناسان شوروی مانند علی‌زاده و پتروشفسکی به مکاتبات رشیدی پرداختند و آن دومی در گفتارهای خود درباره کشاورزی ایران در سده هفتم و هشتم و در کتاب کشاورزی و زمین‌داری در ایران روزگار مغول (چاپ ۱۹۶۰) از آن بسیار بهره برده است. علی‌زاده هم در کتاب تاریخ اجتماعی و اقتصادی و سیاسی روزگار مغولها چاپ ۱۹۶۵ از مکاتبات رشیدی بهره‌ور شده بود. فالینا و کیکادزه نیز از آن بهره یافته‌اند.

در سالهای اخیر در نوشته‌های خاورشناسان خارجی کنونی از آن مکاتبات بسیار یاد میشود. با اینکه بیش از بیست سال این کتاب چاپ شده است، آن را برای تاریخ اجتماعی و اقتصادی بکار نمی‌برند. تنها خاورشناسان شوروی هستند که آن را منبعی با ارزش به شمار آوردند. کارل یان ناشر جامع‌التواریخ هم بدان ارزش نهاده است. تنها شورمان Schurmann آمریکایی را می‌شناسیم که از آن برای اصطلاحات مالی روزگار مغولها بسیار بهره برده و دو بخش از نامه شماره ۲۳ را که نظام مالی ایلخانیان را نشان میدهد در گفتار خود ترجمه کرده است.

لمبتن در «زمین‌داران و دهگانان سده‌های میانه» تنها از آن یاد کرده و اشپولر هم در تاریخ مغول خود از آن بهره نبرده است. دانشمندان کنونی ایران بیشتر از دیگران بدان می‌نگرند، و از آن در دفترهای تاریخ شهرها و بخشهای ایران و فرهنگ ایرانی روزگار مغول بسیار بهره می‌برند.

محدث ارموی در چاپی که از آثار الوزراء عقیلی کرده است نامه‌هایی از سوانح رشیدی را که در آن آمده است با چاپ لاهوری سنجیده و بسیاری از عبارتهای نامه ۲۲ را در المعجم فضل‌الله منشی قزوینی یافته و چنین گفته است: رشید در آنجاها از قزوینی بهره برده نه او از رشید گرفته باشد، چه او وزیری بود بر کار و نمی‌توانست به کار ادبی بپردازد، ولی قزوینی مردی ادیب است و سرگرم

اینگونه کارها و رشید از نوشته او برداشته است. ولی باید گفت که قزوینی دیر سرشناس و ناموری نبوده، و المعجم او هم نگارش برجسته‌ای نیست و بازگویی است از نوشته‌های پیشینان.

دست نویسه‌های سوانح رشیدی

اکنون ما سیزده نسخه از این دفتر می‌شناسیم که هشت‌تای آنها مورخ و شناسانده شده‌اند. از سه نسخه آنها تنها پاره‌های چاپ شده‌ای در دست داریم. درباره یکی از آنها گفتاری گسترده در دست است، از بازپسین آنها جز اینکه هست آگاهی دیگری نداریم.

از این نسخه‌ها دوتا در کیمبریج و یکی در لنینگراد و یکی در استانبول و آنچه می‌ماند در ایران هستند که از آنها چندان آگاه نیستم و تاریخ آنها را هم نمیدانیم، از کتابها و مجلات ۴۵ سال اخیر است که به بود آنها راه یافتیم چون آنها در دسترس من نیست من نمی‌توانم آنها را با نسخه‌های دیگر بسنجیم. آنچه در مجموعه‌ها و سفینه‌های ایرانی از این مکاتبات هست هم چیز درستی نمیدانم. اینک آنها را به ترتیب تاریخی در اینجا برمی‌شمرم:

۱- نسخه برون که پایه کار چاپ لاهوری و به گمان او از سده ۹ و ۸ است، در ۸۲ برگ و دارای ۵۳ نامه و آغازش افتاده و در انجام افتادگی ندارد. آن را هوتوم شیندلر در ۱۹۰۸ در تهران خریده و در دسترس لسترنج گذارده سپس به دست برون رسیده و او آن را در ۱۹۲۶ با مجموعه خود در کیمبریج گذارده است.

۲- نسخه حسین آقای ملک بنام سوانح الافکار رشیدی و مورخ ۹۶۸ و به نوشته فؤاد عبدالمعطی المیاد در ۱۴۹ برگ ۱۷ س به نسخ باعنوانهای زیبا و آغاز و انجام آن کامل و دیباچه ابرقوهی و نامه نخستین را دارد از تکه‌ای از آن که در مجله دانش آمده است پیدا است که واژه‌های بی‌نقطه و غلط در آن بسیار است.

۳- نسخه لنینگراد در بنیاد خاورشناسی فرهنگستان که از روسو بوده است و علی‌نقی پسر عبدالقادر قریشی بهبهانی آن را در پایان رجب ۱۰۸۸ برای پاشا حسن آقا نوشته و ۷۴ برگ ۱۵ س دارد. به نستعلیق است با جلد چرمی به روش خاوری با برگه‌شمار اروپایی گویا از فرن Fraehn تنها سی و سه نامه از پنجاه و سه نامه چاپ لاهوری آن هم نه کامل و با ترتیبی دیگر در این نسخه هست. آغاز آن گونه‌ای دیباچه است و عنوانی ندارد. نامه شماره یکم برون که

به مجدالدین اسماعیل فالی نوشته شده در چاپ لاهوری دومی است. از نامه شماره ۳ تا ۲۳ مقداری در این نسخه آمده ولی به همان ترتیب چاپ لاهوری سپس در برگ ۵۳ پ که نامه ۲۳ انجام میگردد نامه ۲۵ میآید آنگاه شماره ۲۶ و ۲۷ و آغاز نامه ۲۹ پس از برگ ۶۳ که افتادگی‌هایی در میانه دارد در میانه از ۶۶ پ تا ۶۹ نامه ۵۳ آمده است و نامه ۵۰ در پایان آن است. دو صفحه آغاز نامه درباره همدردی و تسلیت مرگ فرزند است سپس اندکی افتاده و آنگاه ارمغانهایی که فرستاده شده میآید آنگاه کلفن یا آنچه که نویسنده نسخه در پایان آورده است.

چگونگی نسخه می‌رساند که چندبرگی از آن گم شده و برگ ۶۳ هم در جای دیگر دوخته شده با اینکه باید پس از برگ ۶۹ گذارده شود. گویا ترتیب نامه‌ها در آغاز در این نسخه جز ترتیب نسخه برون بوده است. نامه‌های ۱۸ و ۱۹ و ۲۲ و ۵۰ در آن از چاپ لاهوری کوتاه‌تر است و فهرست خواسته‌ها و زمینها و چیزهایی که بدان وابسته است در این نسخه نیامده است. گویا در سده ۱۱ عنوانها را کوتاه کرده‌اند. متن نامه‌ها با چاپ لاهوری به جز چند اختلاف نسخه می‌ارزش مانند «نمودن» به جای «کردن» یکی است.

۴- نسخه دانشگاه تهران در مجموعه ۵۱۲۳ به نستعلیق سده ۱۲ و ۱۳ که در برگ ۲۶ تاریخ ۱۲۲۴ دارد.

۵- نسخه سنا در مجموعه ۴۷۲۴ از سده ۱۲ و ۱۳ با تاریخ ۱۲۵۴.
۶- دومین نسخه برون از سده ۱۳ که به گفته نیکولسون و لاهوری و نویسنده نسخه نخستین است. به نوشته برون در ۱۹۱۷، و نیکولسون در فهرست، این یکی برای شاهزاده بهمن میرزا در ۱۲۶۶ نوشته شده است.
۷- نسخه کتابخانه ملی تبریز شماره ۴۱۳ نوشته محمدعلی تبریزی در ۱۳۰۳.

۸- نسخه ذکاء به نستعلیق سده ۱۳.
۹ و ۱۰- دو نسخه‌ای که در ارمغان از آنها بهره برده‌اند یکی از آن حاجی سید نصرالله تقوی دومی از آن عزیزالله فولادند بختیاری که وحید دستگردی آنها را «سفینه» نامیده است،
۱۱- نسخه محمد نخجوانی که حسین نخجوانی بندهایی از روی آن چاپ کرده است.

۱۲- نسخه دانشگاه استانبول شماره ۸۸۴ که زکی ولیدی طوغان در گفتار خود از آن بررسی کرده و گفته که آن از نسخه برون افزون تر است.
۱۳- نسخه‌ای که در ۱۹۵۰ در کتاب فروشی اقبال بوده و چیزی درباره آن نمیدانیم.

سوانح رشیدی به مانند يك سرچشمه

در روزگار فرمان روایی مغولان در ایران و کشورهای همسایه آن ، دقترهای تاریخی بسیاری بنگارش درآمده است که هر يك برای بررسی آن خود سرچشمه است. نامه‌های واردان باد زبردی و کیرا کوس گنجوی و نسوی و جوز-جانی و جوینی و ابن‌الاثیر و حمد قزوینی و وصاف شیرازی بسیار بر سر زبانها است ، و همه اینان این پیش‌آمدرا خود دیده و نوشته‌های آنها سندهم زمان برای آن است.

برای دانشمندان روزگار ما سنجش نوشته‌های تاریخی رسمی آن روزگار با آنچه که مردم زیر دست مغول به ویژه نگارندگان ارمنی و سوری نوشته‌اند و با آنچه جهان گردان اروپایی مانند مارکوپولو و دیگران بدان گواهی داده‌اند بسیار با ارزش است. گذشته از همه اینها که هر کدام ارزش تاریخی دارند سوانح رشیدی از همه ارجمندتر است. این نامه‌های نیمه شخصی و نیمه رسمی و زیر توانای مغولی خود شناساننده خویش است و از آنها چیزهایی درمی‌یابیم که در تاریخ رسمی نخواهیم دریافت.

از سوی دیگر این نامه‌ها بادیگر سرچشمه‌ها به ویژه با جامع‌التواریخ مانندگی دارد و از زندگی آن روزگار بیشتر به ما آگاهی میدهد و به پدیدم-های اجتماعی و اقتصادی بهتر راه‌بری میکند.

رشید نه تنها يك مرد سیاست‌است و نزدیک به رهبری توانا بلکه با آگاهی گسترده‌ای که داشته است پزشک و گیاه شناس و تاریخ‌دان و فقیه و سراینده و سیاست‌دان بوده و نامه‌های او هم چندسویه است و در آنها دستورهای اقتصادی دولتی و پندهای خانوادگی و آمادگی‌های جنگی و دیدهای سیاسی با انشائی گیرا و زیبا ، همچنین اندیشه‌های دینی و آگاهیهای پزشکی بایادی از پیامبر و برجستگان اسلامی و افلاطون و جالبینوس دیده میشود.

در آنها آیت‌های قرآن و شعرهای فارسی و تازی از سعدی و نظامی و متنبی

وجز آنان و سروده‌های خود او آمده و در بسیاری از آنها سبك زیبایی ادب فارسی به ویژه قابوس نامه دیده میشود ، چنانكه در نامه‌های شماره ۲۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ نشانه این كتاب را می بینیم. درپند به پسران خود و دستورهای پدرا نه خویش گاهی داستانی از روزگاران پیشین (مانند نامه شماره ۲۹) و در کنار آن شمارش خشك زمینها و چارپایان و دهگانها و برده‌های خود می آورد ، همچنین جدولی در آن میگذارد برای مالیات و باج و خراج استانهای گوناگون و از زمینهای خویش و از نقشه و طرح جویبار تازه و خانه و شهر یاد میکند و گاهی هم از کارکنان خانگاه و ارمغانی كه به دانشمندان بایستی فرستاد و از داروها و درختان میوه دار و پارچه‌ها و سنگهای بهادار وجز اینها.

كسانی كه این نامه‌ها بدانها نوشته شده بیشتر فرزندان او هستند كه در دستگاه دولت پایگاهی بلند داشته‌اند همچنین سرشناسان شهرها و كاركنان بلند پایه دولت و دانشمندان نامور و پزشكان كه در میان آنها شیخ صفی اردبیلی هم هست ، پنج نامه به شناختگان شهرها و سه نامه به دیگران است.

همین گونه گونی این نامه‌ها چند سویی آنها را میرساند و نکته‌های تازه‌ای باخود دارد. در آنها ما از زندگی آن روزگار از باج گیری و کشاورزی و وابستگی تیولی بر زیگران و زمین داران و بردگی و پیشه‌وری و بازرگانی و جز اینها و از سیاست و فرهنگ آن زمان آگاه میشویم و بیشتر به ارج آنها پی می بریم و درمی یابیم كه با آنها ما می توانیم از هر رشته‌ای بررسی كنیم مانند تاریخ پزشکی ایران و تاریخ کشاورزی و تیول داری سده هفتم و هشتم. آنها را ما می توانیم نخست برای تاریخ پیوندهای اجتماعی و اقتصادی و تاریخ سیاسی روزگار فرمانروایی مغولها در ایران و آن سوی قفقاز و آسیای میانه سرچشمه‌ای بدانیم.

در این نامه‌ها دیدگاه سیاسی رشید نمودارتر است و او در آنها میخواهد فرمانروایی ایلخانی را ایرانی نشان دهد و خانهای مغول را پادشاه می نامد. او در سراسر آنها میكوشد كه باج و خراج را اندازه‌ای باشد و كاركنان شهرها و روستاها روش بدی پیش نگیرند و بهره‌كشی نكنند و با کشاورزان و باج پردازان نرمی نشان دهند. چه فرمان روا را نرمشی بخردانه می باید و شكوفایی کشور با دادگری او وابسته است. او در اینجا نمونه‌هایی می آورد كه میرساند پدیده‌ها باهم بستگی دارند. میگوید كه فرمانروایی بی لشكر نشود و

لشکر را باجی که رنجبران می‌پردازند پایندان است و آنان را هم تنها بادادگری میتوان نگاه داشت. این پند که در نامه ۲۲ است ما را به یاد سخنانی می‌اندازد که غازان خان به سرشناسان گفته و در تاریخ غازانی آمده است که من از رنجبران طرفداری نمی‌کنم اگر شایسته باشد همه آنها را چپاول میکنم و در این کار از همگان نیرومندترم می‌توانیم همه باهم بدین کار بپردازیم ولی در آینده اگر به خواروبار نیازمند شوید و به سوی من دست دراز کنید با شما درشتی خواهم کرد. اگر شما آنها را برنجانید و همه دانه‌ها و علوفه‌ها را از آنها بستانید در آینده چه خواهید کرد. آنها گاهی که سربراهند نباید آنها را دشمن پنداشت. اگر بی‌راه شدند بدانها مهر نوزید و کیفرشان دهید.

اندیشه‌های سیاسی این نامه‌ها با اندیشه نوسازی و رفورم روزگار فرمان روایی غازان که رشید خود در آن دستی داشته و میان او و شناختگان شهرها میانجی بوده است هماهنگ است، و همین اتکاء بآنها که زمینداران بزرگ بوده‌اند و به بازرگانان و پیشه‌وران و کارکنان دیوانهای محلی خود نیرویی بوده است که غازان را به نوسازی و رفورم در سیاست ایلخانی و ادار ساخته بود.

این نامه‌ها به همه سرزمینهای ایران و بیرون ایران کشیده شد و از پنجاه و سه نامه‌ای که می‌شناسیم تنها در سه نامه به فرمان‌روایان ایلخانی خطاب شده است و سی و هفت نامه به ناموران شهرها و کارکنان بلندپایه و نمایندگان دین نوشته شده است. رشید با بسیاری از فرمان‌روایان شهرها که پس از چیرگی مغولی مانده بودند و با کارکنان بلندپایه و نمایندگان دین، وابستگی و بستگی خانوادگی داشته است. بسیاری از آن نمایندگان دینی و کارکنان دولت در آن روزگار (سده ۷ و ۸) ماهیانه همیشگی داشته‌اند. در بسیاری از این نامه‌ها از دادن و بخشیدن این ماهیانه‌ها یاد شده است (نامه ۸ و ۱۱ و ۱۴ و ۴۱ و جزاینها) در نامه ۱۹ به نام نزدیک به ۵۰ تن از ناموران دیده میشود که بدانها ماهیانه و سالیانه داده میشده است. از نامه‌ها بر نمی‌آید که این بخششها از دارایی خود رشید بوده یا از خزانه دولت، ولی چون او از اینکه با سفر غازان به سوریا خزانه تهی شده و دیگر نمی‌توان آن ماهیانه‌ها را پرداخت، یاد کرده است؛ پس باید گفت که از خزانه داده میشده است اگرچه از خود نامه برمی‌آید که این بخششها از خود رشید است.

این بخششها و ارمغانها و پیش‌کشها برای ناموران شهرها و دهشها برای

خانقاه و مدرسه‌ها و جز اینها عبارت بوده از پوشاکها و پارچه‌های گران بها و پولهای کلان و زمین. گیرندگان گوناگون این بخشها از دانشمندان دینی نامور و گزارندگان قرآن مانند ناصرالدین بیضاوی و همچنین شیخ صفی‌الدین اردبیلی که در نامه ۲۵ از او بسیار ستایش و ارمغانهای فراوانی برای پرامونیان او فرستاده شده است بوده‌اند و همین خود میرساند که وابستگی رشید گسترده بوده است.

این گونه سیاست درباره ناموران شهرها چنانکه سوانح رشیدی گواه است یاران و هم‌دستان بسیاری برای ایلخانان به بار آورد مانند خود رشید و چهارده پسر او و خواجه طوسی و پسرش اصیل‌الدین ستاره شناس وقاضی هرات فخرالدین و پسرش و بسیاری دیگر. زندگی همین قاضی چگونگی کمک به کسانی که به درگاه مغول می‌آمدند روشن می‌دارد. پایه فرمانروایی هولاکویی در ایران و کشورهای همسایه آن با کمک همو بود که استوار، و دستگاه فرمانروایی شمس‌الدین کرت برانداخته شده و سرزمین او بدست ایلخانان رسید. او در روزگار غازان در نوسازی دستگاه داوری کاری داشت و به گواهی سوانح رشیدی سراج‌الدین پسرش نیز راه پدر رفت و به ایلخانها به راستی و درستی کمک نمود و از این روی بود که رشید برایش ارمغانی فرستاده است.

چهره رشید را در سوانح به ساخت وزیری پیروزی و دارای روشهای شهری خود تماشای کنیم و می‌بینیم که او هم به فرمانروایان جوان مغول اندیشه شهریاری متمرکز و سافترالیزه می‌آموخته و خود هم در زندگی پرکار بوده است. او از برابر شدن با سرشناسان مغول نمی‌هراسید چنانکه در نامه ۴۴ به پسرش در گرجستان می‌نویسد و از او می‌خواهد که نگذارد فرماندهان مغول در راه خود به گرجستان به مردم آنجا بدرفتاری کنند و اگر نتواند بد و گزارش کند تا خود بدان پردازد. همین بازداشتن آنان از این خودسریها بود که پایه نوسازی غازانی شده است.

یکی از آنها آنست که غازان برای زنده کردن اقتصاد از میان رفته کشور دستور داده بود که کشاورزان و رنجبران به زمینهای ویران شده خواه شخصی یا دولتی بازگردند و آنجاها را آباد کنند و از باج و خراج آنان هم کاسته میشد و زمین هم از آن آنان میکشت اگرچه خداوند پیشین آنها پیدا میشده است. غازان دستور داده بود که هر که زمینی را آباد کند از آن او و خاندان

او باشد از همین روی پیش بینی میشده است که سربازان مغولی هم خداوند زمین شوند ولی آنانکه بردگان بسیاری داشته یا می توانستند بدست یاورند از این دستور بهتر سود بردند ، مانند خود رشیدالدین و سرانجام بر مردم چیره گشتند و در دیوان و دولت راه یافتند با همین دستور و وابستگان و نزدیکان دستگاه فرمان رویی بهتر توانستند زمینهای بایر را آباد کنند و در آنها بسر برند و از همین روی دستگاه هولاکویی و خود رشید به توانگری رسیدند . فراموش نباید کرد که رشید و خاندانش در همه کارهای دیوانی دست داشتند و همین آنها را به درآمد سرشاری رسانده است.

در سوانح رشیدی چند جا از آباد کردن زمینهای بایر یاد شده است. چنانکه رشید در نامه ۳۹ به پسرش جلال فرمانروای روم دستور میدهد که در بیابان ملاطیه بنام غازان چندین رودخانه بکنند و در کنار آنها دبه تازه بنیاد کنند و از شهرهای دیگر کشاورزانی بدانجا گسیل دارند و بدانها تخم و گاوکاری و خواروبار دهند. طرح و نقشه این رودخانه ها و دهها هم در این نامه آمده است.

در شماره ۱۷ هم درباره آباد کردن پنج دهکده در باغ تازه ای که رشید برای ربیع رشیدی وقف میکند سخن به میان آمده و برای آباد کردن آنها از بردگان بهره برده شده است.

در روزگار مغولان از بردگان بیش از روزگاران پیشین بهره می بردند. با یورش مغولها به بیرون مرزهای خود و کشمکشهای خانوادگی فرمانروایان آنها بسیاری از شهرنشینان و گرفتاران جنگی تا خود مغولها نیز به بردگی درآمدند. این برده ها در جنگها و کارگاههای پیشه وران و در کشاورزی به کار گمارده میشدند و گروهی از آنها به کارهای خانگی می پرداختند.

از سوانح رشیدی درباره بردگی روزگاران یلخانی به ویژه کارخانگی و کشاورزی آنها آگاهی تازه و باارزشی به دست می آوریم. از این دفتر برمی آید که در سده ۷ و ۸ در ایران و عراق و روم و کشورهای آن سوی قفقاز بردگان بسیار بوده اند و در آسیای کوچک یاروم برده فروشی را بازارهای بزرگی بوده است و به گواهی نامه ۱۷ به خوبی می توانستند از میان بردگان ازهر نژاد که میخواستند برگزینند و در بازارهای برده فروشی روم گذشته از برده های دیگر نژاد برده رومی هم یافت میشده است. اگرچه از سخن رشید بر نمی آید که از

«روم» او آسیای کوچک می‌خواهد یا کشور بوزنتیا (بیزانس). به نوشته او در این نامه‌ها در آن روزگاران برده‌های حبشی و سیاه پوست هم بوده‌اند که از بازارهای افریقای و شاید هم در «فازان» خریداری می‌شده‌اند. به بردگانی که به کارهای خانگی و کشاورزی می‌پرداختند تخم و گاوکاری و خوراک و پوشاک داده می‌شده است پوشاک‌شان ساده و از کرباس بوده و گاهی هم بدنها پوستینی میداده‌اند. به بردگان رشید پوشاک ارزنده‌تری مانند کارکنان برتر داده می‌شده است (نامه ۳۴) او در نامه‌ای که به پسرش نوشته است برای آنها وسیله‌هایی که می‌بایست درخواست کرد. بردگان کشاورز را به دیها می‌فرستادند تا آنجاها را آباد کنند. کار روی زمین و کندن جویبارها و نگاهداری آنها از آن آنان بوده است. بردگان باغهای رشید می‌بایست درختان بار آورند و بدنها آب دهند و میوه آنها را گرد آورند. رشید از بردگان خوب نگهداری میکرد و در دیهای نو بنیاد خود از زن و مرد یکسان و از يك نژاد می‌نشانند (نامه ۱۷) اگرچه نمی‌توان گفت که او تنهای روی مردم دوستی بدین کار می‌پرداخته است. سوانح رشیدی گذشته از آگاهیه‌ها که از بردگان به ما میدهد از مردمی که در کشور ایلخانی بوده‌اند هم ما را آگاه می‌سازد اگرچه در جامع التواریخ نموداری از خواسته‌های مغولها در ایران و کشورهای همسایه می‌بینیم ولی در سوانح رشیدی از ورشکسته شدن کسان یا شهرها و اینکه بایست باج و خراج از آنجاها نگرفت و بدنها مهلت داد آگاه می‌شویم. شکفت اینجا است که پسران رشید پند پدر را نمی‌گرفتند و بسیاری از شهرها و استانها را که بدنها سپرده می‌شده است مانند خود مغولها ورشکست میکردند چنانکه رشید در نامه ۵ پسرش را سرزنش میکند که قلمرو خود را ورشکست ساختی و باید با پول خود آنجا را آباد سازی.

رشید در سوانح چندین گونه باج و خراج بر می‌شمرد که در شهرها و دیها ویرانی و ورشکستگی به بار می‌آورد و شمارش این گونه گون خراجها را در جاهای دیگر نمی‌بینیم. در بیشتر جاها او از اندازه این باجها هم یاد میکند نه اینکه تنها از آنها نام ببرد. نمونه آشکار آن جدول وجوهات دیوانی خوزستان است که در نامه ۲۲ می‌بینیم که در آن گونه گون خراج و اندازه آنها در هر جای و شمارش مردم و باج زمینها آمده است. در نامه‌های دیگر هم به آنها اشارت شده است در نامه ۲۲ از صفحه مسی که نام بلوکها و خراجها در آن نوشته شده است

یاد میشود و این یادآور دستور غازان است که لوحی محکم بسازند و اندازه مالیاتها را در آن نقش کنند و در دیها بیاویزند تا باجگیران نتوانند از آن بیشتر در خواهند.

در سراسر سوانح رشیدی ناخشنودی مردم از یاساها و آیینهای مغولی نمودار است و آن تا بجایی رسیده بود که رشید هم نمیتوانست از یاد کردن آن در گذرد چنانکه در نامه ۴ از ناخشنودی بصریان آگاه میشویم و در جاهای دیگر نیز مانند تاریخ رشیدی بدان اشارت شده است. این ناخشنودی بود که به شورش سربداران انجامید.

ایلخانان پس از استوار ساختن پایههای فرمانروایی خود مانند شهریاران دیگر به شهرسازی پرداختند و این کار در روزگاران غازان و اولجایتو به بیشترین گسترش خود رسید. غازان تبریز را پایتخت کرد و اولجایتو پایتخت تازه ای بنیاد گذارد. رشید در هر دو جا کوشید که از خداوندان دنبال نماید. در سوانح رشیدی از کاری که در سلطانیه کرده باشد آگاه نمیشویم ولی از کارهای او در تبریز آگاهی می یابیم به ویژه ربع رشیدی که به پیروی از غازان چندین سال بدان می پرداخته است و در بسیاری از نامه ها از آن یاد میکند. در نامه ۵۱ می بالد و به پسرش می نویسد که سرانجام ساختمان آنجا به پایان رسیده است. چندین دانشمند مانند براون و عباس اقبال و علی زاده و پتروشفسکی و دنیکه و برتانیسکی و نجفوانی و مینوی به وصف آن پرداخته اند و نوشته های آنان در دسترس هست و نیاز به بازگویی ندارد.

رشید گویا نیروی خویش را در ده تاییست سال بازپسین زندگانی خود در این ساختمان صرف کرده است و سفارشی که او در نامه ها در این باره میکند نشان دهنده این کوشش او است.

او در این ربع رشیدی بیمارستانی ساخته است با وقف کردن زمینها و باغها و جز اینها برای آن همچنین کتابخانه ای دارای دست نویسه های گرانها (نامه ۳۶). و او از باغ و ساختمانی که برای بهره برداری خود ساخته است با سر بلندی یاد میکند (نامه ۱۷) همچنین از پنج دبه در همین باغ و ربع رشیدی و دهگانی که باید از این باغ نگهبانی کنند و به آبیاری و کار کشاورزی آنجا بپردازند.

رشید به کار بیمارستان آنجا بیشتر پرداخته و در نامه ۱۸ از فهرست

داروهای گیاهی که باید ازهند به تبریز آورد یاد کرده است پس او هم بیمارستان را ساخته و هم هماره دراندیشه نیازمندی‌های آنجا بوده است. در نامه ۴۲ نیز نام داروهای آمده که در بیمارستان همدان زادگاه او باید بکار رود.

گذشته از آگاهی‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاست داخلی دستگاه ایلخانی در سوانح رشیدی آگاهی‌های با ارزشی از سیاست هولاکسو در بازرگانی با کشورهای همسایه آسیایی و آفریقایی و اروپایی به دست می‌آید. نخست از پیوند آنها باهند به ویژه با فرمانروای دهلی که رشید در یکی از نامه‌ها از سفر خود بدانجا یاد میکند که گویا سود سیاسی هم داشته است. در این سفر او را فرمانروای دهلی پذیرفته و ارمغانهایی بدو داده بود (نامه ۴۷) همچون سیورغالی که از ملاطیه روم داشته است (نامه ۳۶).

دانشمندان از پیوند بازرگانی ایلخانان با دیگر کشورها بررسی کرده ولی در این زمینه از سوانح رشیدی بهره‌برداری نکردند. جالب‌ترین همه پیوند بازرگانی آنها با کشور روس است که در چندین نامه از کالاهای روسی مانند کالاهای مصری و عربی یاد شده است. در نامه‌های ۳۴ و ۳۷ از پارچه و پیراهن روسی و در نامه‌های ۱۹ و ۴۰ و جز اینها از پوشاک پوست خرگوش و سمور که از اروپای خاوری است یاد میشود. از نامه ۳۴ برمی‌آید که در سده ۷ و ۸ کالاهای روسی را گذشته از راه ولگا و خزر و مازندران از راه روم و دریای سیاه و تبریز نیز به دست می‌آوردند.

پس در سوانح رشیدی آگاهی‌های گوناگونی است از زندگی مردم خاور نزدیک و میانه در روزگار مغول در سده‌های هفتم و هشتم که هنوز به خوبی از آنها بهره‌برداری نشده است.

سوانح رشیدی از روی چاپی که محمد شفیع لاهوری در ۱۹۴۷ در لاهور از روی کهن‌ترین نسخه شناخته شده در آن هنگام کرده است با مقابله با نسخه خطی لنینگراد که او ندیده است و با چهار نامه‌ای که در مجله ارمغان آمده است و باتکه‌هایی از چند نامه که نخجوانی پس از ۱۹۴۷ در مجله ادبیات تبریز چاپ کرده است و با دیباچه آن که فؤاد عبدالمعطی‌المیاد در مجله دانش آورده است و با آنچه در آثار الوزراء عقیلی چاپ محدث ارموی در ۱۹۵۹ در تهران و نسخه تاشکند گنجانده شده است، به روسی در آمده است. سنجش این نسخه‌ها و چاپها میرساند که متن سوانح در آنها بهم بسیار نزدیک و چندان جدایی چشم

بسم الله الرحمن الرحيم يا حسين

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

کبریا بپادشاهت سزا که از این جنات ، زنی بپادشاه کان که در صفت و صفی است
 هه نشانی انا قایل تو به جنات صدره صفت صفی محمد مصطفی ^ص
 صلعم و صدیک و کمال الدنیا که خایط علی کفر خانی انا طالع اند مقابل
 آید که خانی و ملکات عالم کن تو قتل خایه اینه لونی خانی اربیت
 جمیع الکمل دلمد صدای ندای خوش خانی انا افضل و هو ثانیان
 من الکمل یحیی الله باستانه فایض فی عجم الله عجم اوده بهریت
 منی در سکت خشیط الخ طوس و طو حوزا مندر بنی اوده از سر بنی
 بلند پایا ایضا الصلح بلع ما از الیک خض بلر بنی یحیی کبریه عرض
 هوس و صیای بنیاید ما ضا فیه روح ان و افراخ صلح ما تا از نرفت
 نوزاد ما بی عیث عیالط با کما اند و عهد کنیا و ایدای بری و خشیطی
 بادنی و مد ما بی عیث که سکت کمان ما و عهد لظریق نیت بنایند
 سکت کفکات که صدقات ما بر ما و عیالط ما و از خلعت هالت کبریا
 به ما و ما بیایا امضا و اید و سکت از کا و تعلیم و فیم و فیم انا از به
 حاجت بسیار ایل ان ما خلیف ان حضرت غنی فاضی الحجات مرآت اند مع
 می و لریند و بهی بعد مع هالت توفی بنایند که کفر است و شکر
 فانت الذی لا کما صلتا الصنیع که ما مانع الذی لا کما صاع و فانی
 ما تخیب یایق ما یاید ان الذی که الیه التلایک و سکت الذی

[illegible]

فلانت الذي اعطاك ربك مرتبة ٥ تدلخص ما مذنب اليه
 نظم اوجزا خلم خلت به فام ٥ يدسك انيا ربحي فام
 ديتشك به رصحات جهه خفيش ٥ عرش جدي فم طانناي نام
 نزاك تشع به و فني كجبريكال ٥ بودي نند نيرشفه مناعلم
 دوده ناميد به و مضان كي كران باطل بيتان ان كهر ك
 ازنيان در صكا و دين پناه شريت سره مي و در بارگاه با جاهد طريقت
 مستري اندله راه اقتدا فتداي و در صكا و استكيا پشاي كه
 اخلاقي كماله فم با نيز نيز فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 دهم محمدي فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 جمله غا صان ذراي صفا ٥ ليل فم فم فم فم فم فم فم فم
 و ملائكتا يمين و علي شمس جدي الريم الدين والكم على منيع
 الهدى و مني فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 رسالة اخواني في تصنيفي للوطية
 بسم الله الرحمن الرحيم انا الذي انا من عبد الله الذي خلقكم
 حق جل و علا اكرهه است بطاعت و فرمان حق بدني و امر لولي
 از بناي و جبريت خا كد كيت اصول مبرهنه كد كد كد كد كد
 از فرمان رحمت ربي كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد

آغاز نسخه ملك

جنم طاعت نادره كنيكي و ي برز و شادان پيش از نصيحت خداي
 ربي نيست غفلت كد از ابراهيم و هرحم الله عليه رسيد نكده
 خلاي فرموده ادعوني استجكم و فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 ابراهي و ايند و ملا فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 انا كنيدي و فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 دانيد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد
 و كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد
 و حرف طاعت حق ادي و فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 حاصل بود ان مهي كد حرف فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 بايد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد
 و فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد
 انا فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم
 پسر كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد
 حق كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد كد
 و فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم فم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

السلام علیک ایها الذی کلما رزقته فی صغره
 وحسنه فی کبره وعلیه
 سبأ صغیر عبدالمطلب بن هاشم
 ربه ذی الصلح ابرهیم ویزه
 علیه السلام
 بر او نوشتت توبه کبریه
 جنت تقاینه نابد چشم ایدر طرف
 اندر کمال کبر و صبحا و شفا
 کندم چند در دست تیر و دور
 الم نشرح لک صدرك را
 بخواند هر که را که تکلم کند دانه کندم را
 در آب اندازد و حوی است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[۲ پ] حمدی که نهایت فهم به هدایت آن نرسد، و سپاسی که قصوای
وهم از ادای آن عاجز ماند؛ ذات پاک معبودی را سزد که به يك نظر اختصاص هزار
جواهر اسرار و زواهر انوار را پیدا گردانید، و علمای کبار و فضلالی اقطار را
برتبش احمد مختار غواص بحار ذخائر معرفت ساخت؛ قادری را که از کتم عدم و
دریای قدم جمله موجودات را به ساحل حدوث وجود آورد که «ان الله هو الحق»؛
عالمی را که گنبد افلاک را به کواکب ثابت و سیارات بیاراست، و خیم آسمان را
بی واسطه عمد و ضابطه و تدبیر پای داشت که «وجعلنا السماء سقفا محفوظا»؛ مبدعی
که ادیم زمین را به انواع ریا حین چون کلبه عطار بیاراست، و ^۱ [2a] سایه -
بان سرو و شمشاد را برافراشت، و عروس گلشن خضراء را از آب سحاب سیراب
ساخت که «وانزلنا من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها»؛ حکیمی که خستگان
بیدای محبت و دردمندان قفار مودت به شربت «فيه شفاء للناس» شفاء بخشید، و نور
ایمان و پرتو ایقان را سبب جلاء هموم و کشف حجاب ایشان گردانید.

نظم

نه مستغنی از طاعتش پشت کس نه بر حرف او جای انگشت کس [۳ ر]
قدیم نکو کار نیکی پسند به کلک قضا در رحم نقشبند
و [صد] هزار [ان] تحیات که نسیم عنبر مکاشفات به مشام جان رساند، و خلاصه
صلوات که شوق شهد مشاهدات به کام عاشقان چشاند، بر روضه مطهر و تربت مقدس

۱- از آغاز تا اینجا در چاپی نیست.

منور خواجہ کاینات و مفخر موجودات و سرور عالمیان و بہتر و مہتر آدمیان
سلطان اصفیاء و خاتم انبیاء محمد مصطفیٰ، صلی اللہ علیہ و سلم،

نظم

احمد مرسل کہ خرد خاک اوست ہر دو جہان بستہ فتراک اوست
[2 b] تازہ ترین سنبل صحرائ ناز خاص ترین گوہر دریای راز

شعر

[۴] قل للذین رجوا شفاعۃ أحمد صلوا علیہ و سلموا تسلیماً
و بر آل و اتباع و اشیاع او باد کہ خزینہ داران حضرت ربوبیت و محرمان
سراپردہ الوہیت اند، رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین.
اما بعد چنین گوید جامع این مکاتبات و مدوّن این مخاطبات الفقیر الحقیر
محمد ابرقوہی کہ چون بہ خدمت جناب مخدومی سلطان الوزراء فی الزمان، مخدوم
جہانیان، قدوہ اکرام و امانل، زبدہ اماجد و افاضل، وزیر سلطان نشان، آصف
سلیمان مکان، بوذرجمہر کسری شوکت، ارسطوی سکندر حشمت، افلاطون
لقمان حکمت، کان بخشش و دریای موبہت، معدن جواہر علم، منبع زواہر حلم،
کعبہ مقاصد و مطالب، قبلہ امائی و مآرب، مستحکم ارکان مملکت، مستجمع
شئات سلطنت، بانی مبائی خیرات، مقتن [۳پ] قوانین مبرّات، حامی بلاد و عباد،
[ماحق مواد فساد و عناد،] مہر سپہر ریاست، قطب فلک سیاست، گوہر درج کمال،
اختر برج جلال، سیّاح بحار عرفان، مسّاح مضمار احسان، نہال روضہ سخاء،
زالل حوضہ وفاء، حلال مشکلات، کشّاف معضلات، مفتاح مغالِق جود، مصباح لیالی
مقصود، رشید الحق والدینا والدین، عماد الاسلام و المسلمین، فضل اللہ، خلد اللہ شأنہ،
و اوضح علی العالمین برہانہ.

۱- ازین پس درجایی نیامدہ است.

نظم

آنکه جود از حدیقه کرمش میکند آرزو زلال نوال
و آنکه زرد در کف مواهب او هست مانند آب در غربال

مشرف کشت، و کمر خدمت او بر میان جان بست. این بنده را به انواع الطاف و اصناف اعطاف مخصوص گردانید، و خلعت اختصاص و کسوت قبولم پوشانید، و فرمود که هیچ کمالی عالی تر از آن نباشد که ضمیر را بر افوار اسرار شناخت و اوصاف الطاف الهی مطلع گردانید، و جمالی زیباتر از آن نه که نفس ناطقه را در اطوار دانش عواطف نامتناهی مرتفع سازند. و این دولت به برکت انفاس علماء و فضلاء دست دهد. بنابراین مقدمه این کمینه از بحار فواید علماء ملثقت جواهر علم و ثنالی حلم می شد، و بر موجب «خذ العلم من افواه الرجال» کسب دانش از افواه اهل بینش می کرد؛ و چون بارگاه فلک سای مخدوم جهانیان مجمع علماء و مربع فضلاء بود اکثر اوقات و اغلب ساعات با ایشان راه مصاحبت و نهج مجالست [۴ر] مسلوک میداشت؛ ازین جهت واجب دید که از خرمن فضل آن مخدوم خوشه ای چند فراهم آورده توشه ای بر دارد و یادگاری بگذارد. و اگر چه هر یکی از علمای دوران و فضلاء زمان جمعی از لطایف محاورات و بدایع مکالمات فصاحت انگیز بلاغت آمیز کرده و می کردند؛ این بنده همچون در درس لک ایشان منتظم، و در جمع ایشان منخرط، این کتاب سوانح الافکار رشیدی را به خوب ترین وجهی و لطیف ترین هستی جمع کرد، و هر انشاء که به حضور این ضعیف به قلم گهر بار و کمک درویشان در سلک تحریر و حیث تقریر آورد، سر دفتر مجموعه متکلمان و من ذلک جریده مترسلان می ساخت؛ و هر مکتوبی که ملوک جهان و صنادید زمان معترف و مقرر کردند، که هیچ آفریده ای را چنین دولت بی اندازه دست نداده، و سعادت بی چنین روی ننموده. و بحمد الله که این بستان چون گلستان را به ازهار صنایع و

انوار بدایع او نضارتی رایق و طراوتی لایق بخشیدم ، تا در سفر انیسی لطیف و در
حضر جلیسی ظریف متعلمان و متکلمان گردد .

نظم

بچه کار آیدت ز گل طبقی از گلستان من بیر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد [۴پ]
امیدوارست که به نظر عنایت بزرگان ملحوظ گردد ، و از خوان تربیت
مخادیم محفوظ شود. و چون به شرف مطالعه اصحاب فطنت و ارباب خبرت رسد
مصنف و جامع را به دعاء خیر یاد کند.

نظم

بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده جایی
غرض نقشی است کز ما باز ماند که دنیا را نمی بینم بقائی
مگر صاحب دلی روزی به رحمت کند در کار درویشان دعائی
«ان الله لا یضیع اجر المحسنین»

شعر

یا ناظرأ فیه سل بالله مرحمة علی المصنف و استغفر لصاحبه
واطلب مرادک من خیر ترید به من بعد ذلک غفرانا لکاتبه
و منشأتی که صاحب اعظم سعید شهید مغفور مبرور علیه الرحمة والغفران ،
در سلك تحریر و تقریر آورده است اینست .

و تدوین این کتاب در زمان وزارت کوهر صدف وزارت و اختر برج ایالت
سلطان الوزرا یا فی العالمین خلاصة الماء والطين الواقع بالملك الواحد الاحد
غیاث الدولة والدين محمد ، انارالله برهانه بود ، والسلام علی من اتبع الهدی و
صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله وسلم .

(۱)

دیباچه در تقریر صاحب مرحوم مذکور

حمدی که بیان خوانندگان کون و مکان «وان من شیء الا یستبح بحمده» در تقریر سطری از ان قاصرند، و ثنائی که بنان نویسندگان [۵ ر] و هم و امکان «و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده» در تحریر سطری ازان عاجز شود، سزای حضرت آن خداوندی، جلّ جلاله و عمّ نواله، را سزد که شرایف اوقات و ساعات ارباب طاعات را به وظایف اوراد و عبادات بیار است، و صحایف اعمال و اقوال اصحاب حالات را به لطایف اذکاء و دعوات پیر است، نchie لسان انسان را مجاری انواع اذکار کرد، و صفحه جنان ایشان را مساری اصناف افکار گردانیده.

شعر

سبحان من فتح اللسان بذكره سبحان من قلق الجنان بفكره

شعر

ای وصف ذات پاکت بهتر ز هر کمائی ای نعت کبریایت برهان هر بیانی
از پر تو جلالت در هر سرست سَرّی وز حیرت جمالت در هر دلی نشانی

غبار اوضار و اوزار چهره روزگار هر گنه کار به آب استغفار برداشت «استغفروا ربکم، الواح ارواح ابرار و نفوس مانوس هر نیکوکار به نقوش اسرار بنگاشت که «وزینه فی قلوبکم».

نظم

در گلستان بیان عاشقان از شوق تو هر دمی بر لوح دل نقش دلی پیدا شود
هزارستان خوش الحان بیان را بر اغصان و افنان حاجات به نفحات مناجات
آورد که: «یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله» در بهارستان جنان طالبان را از شمیم
اسرار به تذکار اذکار چندین انوار و ازهار [۵پ] بیدار هویدا کرد که: «یا ایها الذین
آمنوا اذکروا الله ذکراً کثیراً»

نظم

از سماع نام تو مستان جام عشق تو جامه جان پاره کرده در میان انداخته
کرده نقش نام تو صحرای دل چون گلشنی بلبل جان غلغلی در گلستان انداخته
سالکان بیابان بی پایان عصیان را به یک قدم ندم به کعبه مراد رسانده که:
«واینیوا الی ربکم». ساکدان بیت الاحزان بی سامان طغیان را به اشارت با بشارت
اجابت دعوت شاد گردانیده که: «ادعونی استجب لکم».

نظم

دست حاجت که بری پیش خداوندی بر
که کریمست و رحیمست و غفور است و ودود
گرمش نامتناهی نعمش بی پایان
هیچ خواهنده ازین در نرود بی مقصود
و صلوة صلواتی که منشیان دیوان هر دو جهان نعت اندکی از بسیاری آن
بدانند، و تحف تحیاتی که محاسبان زمین و آسمان در تواتر زمان و تعاقب اوان
بر آن خلاصه ابنیاء و رسل و نقاوه جزو کل و تحفه زمان و زمیں «وما ارسلناک
الارحمة للعالمین» آن صاحب تاج و تکیه «ولکن رسول الله و خاتم النبیین» سلطان

تخت نشین « کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين » برهان بحث « علمت علم الاولین و الآخرين » ناصب لوای « شفاعتی » و اهب آلائی و الای « امتی امتی » زیبا رفتار « سبحان الذی اسری » خوب گفتار « و ما ینطق عن الهوی » ندیم خلوت عزّت « ف اوحی الی عبده ما اوحی » محرم حریم فرشتگان « فکان قاب قوسین اودائی ».

نظم

رسول مشرق و مغرب امام اهل هدی [۶ ر]

که بر بساط شرف شهسوار کونین است
 زهی بلند کمائی که در صف دعوی
 همه نشانه او قلب قاب قوسین است
 صدر صفّه صفی محمد مصطفی ، صلعم ، به عدد « ما یكون فی الوری » که نوای
 طوطی شکر خای « انا املح » او در مقابله آینه گیتی نمای « و علمک مالم تکن تعلم »
 به مناوله آینه گیتی نمای « اویت جوامع الکلم » در آمد ، و صدای ندای خوش نمای
 « انا افصح » او در نشان بیان « قل ان کنتم تحبون الله » به داستان « فاتبعونی ، یحببکم الله »
 به ترنم در آورد. و چون منشور رسالت « بعثت الی الاسود والاحمر » تا روز نشور بنام
 او بود ، از سر منبر بلند پایه « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک » خبر « فمن تبعنی نجا »
 به گوش هوش هر کس و هر جای رسانید ، و اصناف موجودات و انواع مخلوقات
 از فوق فوق اعلی تا تحت تحت الترا بیا گاهانید. و چون مکتب ادب « اذ بنی ربی ،
 فاحسن تأدیبی » بود ؛ واجب دید که سر گشتگان وادی حوبت را طریق توبت بنماید ،
 و کم گشتگان کوی ضلالت را به سر راه هدایت رساند ، و از ظلمت جهالت به نور
 کفایت بر هاند ، و ایشان را ارشاد اوراد و تکرار اذکار تعلیم و تفهیم فرماید ، تا
 ارباب حاجات به رسایل آن مناجات از حضرت عزّت قاضی الحاجات مرادات توقع
 می دارند ، و به ثوبات و درجات ترقی نمایند که گفته اند :

شعر

فأنت الذى لولاك ما خلق الورى وأنت الذى لولاك ما عرف الهدى
و أنت حبيب الله و السيد الذى اليه نجاة الخلق فى درك المنى [ع]
فأنت الذى اعطاك ربك رتبة تذلل خضوعاً دونه رتب العلى

نظم

ای جز به احترام خدايت نبرده نام وی سلك ابنیا وجود تو با نظام
وی نقش کرده بر صفحات وجود خویش عرش مجید نام تو را از برای نام
فتراک تست عروہ وثقی که جبرئیل بروی زند ز بهر شرف دست اعتصام
درود نام معدود و رضوان بی کران براهل بیت و یاران او که هر یکی ازیشان
در درگاه دین پناه شریعت سروری و در بارگاه باجاه طریقت مهتری اند، بل در راه
اقتداء مقتدایی و در درگاه اقتداء پیشوایی که اصحابی کالنجوم، بایهم اقتدتیم اهدتیم.

نظم

هر يك از نور حقیقت بهره مند در مقام محرمیت سر بلند
در طریقت رهنمای مردم اند آسمان شرع را چون انجم اند
جمله غواصان دریای صفا بلبلان باغ شرع مصطفی
و على التابعین وعلى متبعیهم اجمعین الى يوم الدين . والسلام على من اتبع
الهدى و دین الحق. والحمد لله رب العالمین. وصلى الله على محمد وآله اجمعین.

(۲)

رسالة اخري في تصنيفه في الموعظة

بسم الله الرحمن الرحيم

«يا ايها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم». حَقَّ جَلَّ وعلا امر کرده است به طاعت و فرمان حق بردن. و امر از برای وجوب است چنانکه در کتب اصول مبرهن است که: اگر سلطان از فرمان رحمن روی بگرداند، باید که از بنده ورعیت خویش [۷ ر] چشم طاعت ندارد، که نیکی وی بر زیردستان بیش از فضیلت خدای بروی نیست. نقل است که از ابراهیم ادهم، رحمة الله علیه، پرسیدند که خدای تعالی فرموده «ادعونی استجب لکم»، و میخوانیم و اجابت نمی کند!؟ گفت: از بهر آنکه او را می دانید و طاعتش نمی کنید، و رسول را می شناسید و متابعت سنت او نمی کنید، و قرآن^۱ [۵] [3a] می خوانید و عمل بر آن نمی کنید^۲، و شکر نعمت حق نمی گزارید، و می دانید که مرگ هست و سازمرگ نمی کنید، و اعتبار نمی کنید، و از عیبهای خویش غافلاید^۳ و به عیب دیگران مشغول میشوید، پس اگر چنین بود، اگر سنگ نبارد^۴، شکر بسیار واجب است. و چون طاعت حق

۱- تا اینجا در چاپی نیست

۲- ج: نمی فرمایید

۳- م: غافلید

۴- م: بیارد

داری و متابعت سنت نبوی کنی، سعادت دوجہانی ترا حاصل بود. آن نہ بینی^۱ کہ چون شخص با جماعتی صحبت دارد عن قریب مزاج ایشان بر آید، اگر جماعت اشقیاء باشند شقاوت ایشان در روی اثر کند، و اگر صاحب دولتان باشند بہ زمانی اندک^۲ صاحب دولت گردد. وعقل اینجا حکم می کند کہ صاحب دولت تراز محمد مصطفی، صلی اللہ علیہ وسلم، نبودہ و نباشد،

بیت

از اثر صحبتست ہر چہ درین عالمست ورنہ کجا یافتی بید بھای نبات
پس ہر کہ خواہد کہ دولت این جہان و آن جہان او را روی نماید متابعت
حق کند و دست در دامن بہترین موجودات زند، و این جز بہ انقیاد اوامر و نواہی
و ادای فرایض نیست. و فرایض برد و قسم است: ترك و أخذ، و آن را^۳ اوامر [۷ پ]
و نواہی خوانند.

اما اوامر چہار نوع است:

[3b] نوع اول تعلق بہ جملہ جوارح می دارد چون غسل و وضو و نماز و روزہ
و حج و جہاد، و آن را اعمال صالحہ خوانند، چنانچہ حق تعالی صفت این قوم
فرمودہ کہ «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات».

[۶] نوع دوم، تعلق بہ بعضی از جوارح دارد و آن زبان است، و آن را
کلمہ طیبہ خوانند کلمہ تقوی و قول سدید خوانند، چنانچہ حق تعالی می فرماید
کہ: «الم تر کیف ضرب اللہ کلمہ طیبۃ کشجرۃ طیبۃ»، و فرمود کہ: «یا ایہا الذین
آمنوا اتقوا اللہ و قولوا قولا سدیداً».

۱- م: بینی

۲- ج: اندکی

۳- ج: و او را

نوع سوم ، تعلق به نفس دارد چون جود و تواضع و صفاء و صدق و صبر و توکل و غیرها و آن را اخلاق حمیده خوانند . و هر آن نفس که بر اینها آراسته گردد آن را نفس مطمئنه خوانند ، و شایسته جوار حق گردد ، چنانچه فرموده که : «یا ایته النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» .

نوع چهارم ، تعلق به دل دارد و آن را ایمان و علوم اعتقادات صالحه خوانند ، چنانکه فرمود : «کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه» . و مجموع این اعمال را عدل خوانند

و [4a] همچنین نواهی بر چهار نوع است :

نوع اول ، تعلق به جمله جوارح دارد چون دزدی کردن ، و خمر خوردن ، و عقوق مادر و پدر ، و زنا کردن ، و دیگر گناهان که تعلق به همه تن دارد ، و آن را ظاهر الاثم خوانند .

نوع دوم ، تعلق به نفس دارد چون بخل ، و کبر ، و حرص ، و حقد ، و شره ، و جز آن [۸ر] ، و آنرا اخلاق سیئه خوانند ، و باطن الاثم گویند ، چنانچه حق تعالی می فرماید که : «وذروا ظاهر الاثم و باطنه» .

نوع سوم ، تعلق به بعضی از جوارح دارد و آن زبان است ، چون کلمه شرک و دروغ و غیبت و بهتان ، و آنرا قول سیئه خوانند و کلمه خبیثه گویند ، چنانچه حق تعالی فرمود [۷] که : «ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة» .

نوع چهارم ، تعلق به قلب دارد ، و آنرا کفر و شرک و اعتقادات فاسده گویند . و مجموع این انواع را فحشاء و منکر گویند .

چون حقیقت طاعت و عبادتش معلوم گشت ، مثنوی به :

آپچنانش پرست در کوئین	که همی بینیش به نصب العین
گرچه چشم و رانمی بیند	خالق تو تراهمی بیند
[4b] به دعوت سوی نماز میای	دامن خواجگی کشان در پای
چون کلید نماز پاکی تست	قفل آن دان که عیب ناکی تست
هرچه جز حق بسوز و غارت کن	هرچه جز دین از و طهارت کن
حسد و خشم و بخل و شهوت و آرز	به خدا گر گذاردت به نماز
تا ترا غلّ و غش درون باشد	غسل نا کرده ای تو چون باشد
چون در دل نیاز بگشاید	هرچه خواهد به پیش باز آید
یارش راز شه ره ^۱ اقبال	کرده لبیک دوست استقبال
یارمی ^۲ از تو و دو صد لبیک	یک سلام از تو هزار علیک

۱- م : شهرة

۲- م : یازنی

(۳)

مکتوبی که مصنف مذکور علیه الرحمة به مولانای معظم^۱
مجدالدین اسمعیل فالی قدس سره نوشته است

عطارد که وزیر شهنشاه فلك است از ثلثالی متلالی ارقام اقلام مخدوم حقیقی
ملتقط فراید [۸] فواید باد!

دی^۲ از فضای این ملک در باب معنی وزیر و وزارت و اشتقاق آن بحثی^۳
می کردند، [۸ پ] و چنانکه می خواستند نهال سخن می پیراستند. فی الجملة
درین معنی بنده کمینه را به تحصیل فایده ای احتیاج است. چون پادشاهی طایفه
فضل و بلاغت (5a) به انتساب آن حضرت رتبت وزینت یافته، اگر بنده در معنی
وزارت استفادتی یابد چندان دور نباشد. اگر از راه مکرمت درین باب بسطی
فرمایند [لاحق] سوابق بنده نوازیها گردد، میامن ارشاد خدام آن آستان ارفع
آوراز باد! بمنّه وجوده.

۱- ج : اعظم

۲- ج : دی روز

۳- م گویا : سخنی

(٤)

جوابه من المولى الاعظم بر دالله مضجعه

مشتری که سلطان فلک سعد و اسعادت خوشه چین خرمن کمالات ملکی
صفات مخدوم جهانیان و آصف دوران باد! سؤالی که مبحث فضلاء آن جانب است
هر چند مع ظهوره در منشأ این امر، مصراع:

چون من همه شان عاجز و سرگردانند

«لا املك لنفسی نفعاً ولا ضراً، اما به حکم الامر للوجوب» مطاوعت اشارت
مخدومی واجب شد. قیل: الوزارة حمل الثقل وقیل: من الوزر وهو الذنب، وقیل:
من الوزر وهو الملجأ. والوزير فعيل اما من الاول واما من الثالث^۱، وکل واحد منهما
متناسب^۲، فانه يعمل انتقال المملكة كما يلتجأ اليه في المهلكة.

تا آفتاب جهان تاب در مرکز فلک گردان و ماه زرین کلاه از حیّز سپهر
تابان باشد (5b)، ذات عالی مجمع مکارم و منبع مراحم باد! بمنّه وجوده، والسلام!

۱- ۲ وج: الثالث

۲- ج: مناسب

(۵)

[۹] مکتوب که به فرزند خود امیر علی حاکم عراق
عرب نوشته است در مذمت اهل بصره [۹ر]

فرزند اعز امجد علی اسعده الله تعالی معلوم کند که اهالی بصره اصلحهم الله
تعالی احوالهم : که عادل کش ظالم نوازند ، و به اظهار عدوان و اشاعت طغیان از
اهل عالم ممتازند ، السنه عذب^۱ ایشان پراز حشو عذاب است ، و عود اخلاقشان
و عود^۲ خلاف است ، چراغشان بی نور و خانیشان^۳ خانه زبورست ، ازدیاد صلاح
مهبجور ، و از شاه راه فلاح دور ، کیمیای سدادشان معدوم ، و خانه رشادشان مهذوم ،
صلاتشان^۴ ممنوع و صلاتشان غیر مرفوع است ، فطنتشان جامده و فطرتشان خامده
آفتاب دینشان^۵ منکسف ، و ماه امانتشان منخسف ، بازار وفاق را به نفاق نفاق
آراسته ، و گلزار سخارا به شبیح^۶ شح و خرمن حرمان و دخل دغل پیراسته اند ،
محب قتل و معتقد نکال اند . مثنویه :

۱- چ : عذاب

۲- چ : اخلاقشان عود خلاف (مانند آثار الوزراء عقیلی ص ۲۸۷)

۳- م : خوابشان ، آ : خوانشان ، تصحیح از روی آثار الوزراء عقیلی ص ۲۸۷ .

۴- م : صلایشان

۵- چ : دیانتشان (مانند آثار)

۶- چ : شبیح .

همه‌شان یارزرق و تلبیس‌اند گویا دوستان ابلیس‌اند
دلشان بسته هوا وهوس هرزه‌گوی میان‌تهی چو جرس

[6a] اکنون می‌باید که در تادیب ایشان تغافل، و در تخویف ایشان تکاسل
نورزد، و آن قوم را در میانه خوف و رجاء و امساک و عطاء نگاه دارد، و چنان کند
که آفتاب اقبال‌شان در مغرب زوال و اختر آمال‌شان در عقده ذنب و بال^۱ متواری
باشد. چون بر رأی آن فرزند وثوق تمام داشت زیادت اطناب نرفت. والسلام.

۱- م: دست و بال، آثار ۲۸۸: ذنب و بال، ج: ذنب و و بال

(۶)

[۱۰] مکتوب که بر فرزند خود^۱ امیر محمود
[۹] حاکم کرمان به جهت اهالی بم نوشته است

فرزند قره‌العین ثمره الفواد محمود - ابقاه الله تعالی! - دیده‌ها بوسیده!
معلوم کند که نیران اشتیاق و شرر شعله فراق نه در آن نصابست که اطفاء و تسکین
آن جز به زلال وصال آن فرزند نیکو خصال صورت بندد، و تعطش و نزاع از
تحریر خامه و براع و تقریر نامه و رقاع گذشته، از آن جهت از قصه غصه فراق و
وشکایت نکایت اشواق دست کشیده می‌دارد و می‌گوید:

شعر

سلام علیکم ما امر فراقکم فیالیتنا من قبل فرقتکم مُتْنا
لعلّ الذی یجری الامور بحکمہ سیجمعنا بعد الفراق کما کُتْنا

[6b] و اگر چه جفای گردون و جور سپهر بوقلمون سبب^۲ تعاقب محنت
گوناگون است، و انواع رنج و محن و اصناف اندوه و حزن بردل و جان ممتحن
می‌رساند، اما چه توان کرد، ما شاء الله کان. مصراع
دوران روز کار چنین است چاره چیست

۱- م «خود» ندارد

۲- م و آ: به سبب، آثار ۲۸۸: سبب.

علم الله که به سبب اتفاق فراق آناء العشیة والاشراق تأسّف قرین و تلهّف
همنشین این دل حزین و سینۀ غمگین است .

بیت

بی خیالت خائۀ اقبال من ویرانه‌ایست

بی وصال قصۀ احوال من افسانه‌ایست

[۱۱] امید به فیض فضل ربانی و لطف صنایع یزدانی واثق است که ناگاه از
مهبّ لطف ولایت‌آسوا من روح الله ولا تقنطوا من رحمة الله، نسیم عنایتی در وزیدن
آید و نهال [۱۰] پژمرده آمل را بر گک و نوایی دهد و از لیالی مظلم فراق صبح وصال
پدید آید .

شعر

وما انا من ان یجمع [الله] بیننا با حسن ما کنا علیه بآیس
ان شاء الله تعالی که هر چند بیشتر به تیسیر^۱ ملاقات روح پرور باری، عزّ شانه
وعظم سلطانه! لطیفه‌ای به خیر کرامت کناد! بمّنه و کرمه ، ائمه علی ذلک قدیر .
غرض از تسطیر این تحریر و تدوین^۲ این تقریر [7a] آن بود که منهیان
اخبار به گوش ما رسانیدند که بر اهالی و متوطنان بهم آن فرزند دست تغلب دراز
کرده ، و ایشان را در بوته آتش نیاز می گذارند ، و به سبب تفاوت و تکلیفات
دیوانی و نواتر حوالات سلطانی و واسطه قلان و قبجور و چریک و اخراجات متفرّقه
مستاصل شده‌اند ، و لشکر هموم بر ایشان هجوم آورده ، و دیار سرور و رباع حبور
ایشان مخیم جنود غم و معسکر عساگردم‌اند ، عود مقصودشان شکسته ، و پای

۱- م : تیسیر .

۲- م : تدوین ، آ : تردین

گریزشان بسته ، بساط انبساطشان در نور دیده ، و پرده ناموس و ننگشان دریده ،
چون چنگ از چنگ بلاخمیده ، و چون نی از سوزدرون ناله بر کشیده که :

بیت

آتش ظلم خانه ماسوخت سوزن جور دیده ما دوخت
حقّ علیم و عّلام است که مارا از اخبار این اخبار نه چندان غصّه بر دل طاری
شد که در حِیْز امکان گنجد ، اکنون بر خلاف معهود نوعی کند که آن مساکن از
مساکن ذلّ و هوان و منازل محن [۱۰پ] و احزان بیرون آیند ، و در روضه امن
و امان ، و حدیقه [۱۲] لطف و احسان چون هزار دستان به هزار دستان گویان
باشند که :

بیت

[7b] آفتاب مرحمت تابان شدست در سپهر معدلت گردان شدست
و جماعتی که در بیابان غربت و قفار کربت سر گردان گشته اند به مساکن
مالوف و اماکن معروف خود باز آیند ، و به علّت قِلان و قُبُجور و طِیارات و تکلیفات
دیوان کرمان و اردوی اعظم تا مدت سه سال از ایشان [چیزی] نطلبند ، تا مواضع
خراب و مزارع بایر ایشان به حال عمارت و زراعت باز آید ، و ماه غنای ایشان از
محاق افلاس و قید ضیق و احتباس بر آید ، و از حاصل املاک و اشخاص ما که در کوره
ولایت بهم واقع است آنچه خواهند از تخم و بهای عوامل و تقاوی و مأکله بدهند ،
تا ایشان از سرفراغت به آبادانی و زراعت مشغول گردند و ما را به دعای صالحه
و ثنای فایحه یاد کنند ، والسلام .

(۷)

مکتوب که بر سنقر باورچی غلام خود که حاکم بصره بود نوشته

معمد سنقر باورچی به اصناف عنایت و آلا ف عاطفت مخصوص گشته ، بداند
که^۱ چنین استماع افتاد که اعراب منتفق^۲ بر موجب «الاعراب اشد کفر و نفاقا»
از جاژه وفاق [8a] عدول جسته اند ، و طریقه نفاق پیش گرفته و احزاب عقیل با
ایشان در بٹ عناد و نشر فساد^۳ اتفاق [۱۱r] کرده اند ، و از برای جمع حطام و کسب
مال حرام و جذب^۴ منال بر ارتکاب و زرو و بال اقدام می نمایند ، و در آبادانی^۵ ولایت
و عمارت و زراعت و ترفیه رعیت و غبطه دیوان «بقدر الوسع و الامکان» کوشش نمی نمایند.
اکنون می باید که مشارالیه بر خلاف گذشته در قمع و قلع ایشان هیچ دقیقه ای مهمل
نگذارد و نایبان عادل کافی و عاملان نیکو اعتقاد در اقطار مملکت نصب کند [و در] تقویت
امور دین. [۱۳] و رونق بقاع خیر چون مساجد و معابد و محاریب و منابر و مقابر و
مزارات متبر که و مدارس و خوانق مساعی علیّه مبذول دارد ، و اهل ظلم و فساد و تعدی
و عناد را بر اهل صلاح و سداد حکومت ندهد ، و قلعه بلاس را که حصنی حصین

۱- چ «که» ندارد

۲- م و آ : متفق

۳- در بٹ عناد بر فساد

۴- م : خرب

۵- م : آبادانی

ورکنی متین و معقلی شریف و مهر بی منیف است نیکو محافظت کند، و از اهالی صیمره^۱ که به اعتقاد فاسده و به رأی خامده معروف اند محسور باشد^۲، و در احترام و تقریب قضاة اسلام و در [8b] احتشام و اکرام سادات عظام و تعظیم علمای انام^۳ و توقیر مشایخ و صلحای ایام استقصای تمام تمام به تقدیم رساند^۴، چنانچه فارغ بال و خوش حال بر طاعت و عبادت و مراسم تدریس و افادت و مباحثه علوم و استفادت پردازند، و دهاقین و مزارعان را که رواج^۵ امور عالم^۶ و حصول ارزاق^۷ بنی آدم اند و آبادانی^۸ جهان بر زراعت و حرانت ایشان [۱۱پ] باز بسته است استعمال نماید، و تجار را که منافع و فواید از ایشان به عموم خلایق واصل و متواصل است ایشان را در معاملات شا کر و خشنود دارد^۹، و از مطالب و مواخذت ظلم و اغویه محافظت واجب داند^{۱۰}، اصحاب سلاح و اصناف جند را که ماده شوکت اند به لطف و مدارا و تعطف و مواسا^{۱۱} بذل مواجب و هدایا مخصوص گرداند، و مواجب و انعامات ایشان را سال به سال می قصور و احتباس بدیشان رساند^{۱۲}، و ایشان را از ظلم کردن بر رعایا مستغنی گرداند^{۱۳}، و تا تواند اعراب متمرده

۱- م: ضمیر، آ: ضمیره

۲- م: محسور باشد

۳- م: انام، ندارد

۴- م و آ: رسانند

۵- م: رواج، آ: رواج

۶- م: آدم

۷- م: اذراق

۸- م: آبادانی

۹- م: درایند

۱۰- م: داسد

۱۱- م: دوه، ندارد

۱۲- م: بایشان رسانند، آ: بدیشان رسانید

۱۳- م و آ: گردانند

را که در بوادی دور دست و مهاوی مهیب^۱ و آجام و جزایر ساکن اند همه را به شهامت و داد گستری در ربقه انقیاد [9a] و فرمان برداری آرد، و هر کس را که از ایشان زودتر در اقامت شرایط خدمت [۱۴] و هواداری و اخلاص و جان سپاری درایند و اختصاص و مساعی جمیله خود ظاهر گردانند، موجب ایشان را از وجوه معتاد بریشان موفر دارد، چنانچه تسلی خاطر ایشان و رغبت دیگران حاصل آید. و هر کس از ایشان که اشاعت طغیان و اظهار عدوان کند همه را بر موجب «فجعلناه هباء منثورا» طعمه سیوف و لقمه^۲ حتوف گرداند. و ضبط اموال و نسق احوال رعیت چنان کند که موجب ثواب اندوزی و نیکو نامی^۳ باشد. و املاک ما که به مال خاص خود خریده ایم و در شموطه و زینی و جزیره عظمی و ضمیر^۴ و دیگر [۱۲] معاملات بصره واقع است، همه را به باران^۵ معدلت مغمور و به اصناف نصف مغمور دارد. و دارالمسافرین و دارالحدیث که در محله شو که به جوار بیمارستان ساخته ایم چنان کند که موقوفات آن چنانچه^۶ تعیین رفته به مصارف استحقاق رسد، و از خاصه مال ما دوست غلام و دوست کنیزک هندی و حبشی و قروی و غیره از اصناف سودان خریده [9b] به دارالسلطنه تبریز فرستد. و پیوسته سوانح حالات و اخبار آنجایی را به عرض مارساند، و در روز و شب به سیاست اهل فساد و حراست بلاد و عباد مشغول باشد، و از فرموده عدول نجوید، والسلام. [۱۵]

۱- م: مهیت

۲- م و آ: نغمه

۳- م: نیکوخواهی

۴- گویا «صیمره» مانند پیش

۵- م: پیاران

۶- ج: آن آنچنانچه

(۸)

مکتوبی^۱ که از زبان خود به خواجه معروف خواهرزاده خود نوشته که حاکم عانه و حدیثه و هیت و جبه و ناوسه و عشاره و رجه و شفاته^۲ و بلد العین بود ارسال کرده

قوله، جلّ طوله: «یالیت قومی یعلمون بماغفر لی ربی وجعلنی من المکرمین»، فرزند اعزا کرم معروف، طال عمره! بداند که بندگی حضرت کشور گشایی^۳ ایل خانی، خلدالله ملکه و سلطانه! چون دید که مراقبت^۴ حدود ملک داری و رعایت شرایط سلطنت و شهر یاری و محافظت ثغور دین و نظم امور جمهور مؤمنات و مؤمنین و اظهار آثار دین پروری و مواظبت و مداومت [۱۲ پ] بر جاده داد گستری و رعایت جانب رعایا و عنایت در حق ضعیفاء بر ذمت همت پادشاهان دین دار و شهر یاران نیکو کردار واجب و لازمست، و اهمال و اغفال در دقیقه ای از آن دقایق در شریعت [10 a] و نیکو نامی و سیاست و جهان بینی محذور و ممنوع، و بحمدالله تعالی و منّه که پیوسته همت پادشاه اسلام مفیض العدل و الاحسان علی كافة الانام، ناظم عقود البذل، ناشر لواء العدل، حامی بلاد الله، حارس عباد الله اولجایتو سلطان خدا بنده محمد، بلغ الله تعالی سؤله و اوصل بالسعادة مأموله! بر آن مقصور بوده، و رغبت او در آن موفور که

۱- م: مکتومی، ج: مکتوب

۲- م: هب و جبه و نای سه و عشاو و رجه و شعاته

۳- م: کشور شایی

۴- م: مراقب

اسباب رامش و آرامش اصناف برآیا و عامه کافه رعایا مهیا باشد و ابواب رفاهیت و آسایش بر جمله انام مفتوح گردد، و بساط انبساط در بسیط زمین مبسوط، [۱۶] و مصالح رعایا به واسطه مرحمت مضبوط شود. و از برای اتمام این مهم کبیر و اهتمام برین خیر کثیر رأی روشن پادشاهی و فکر صایب شهنشاهی بعد از شرایط استشارات و استخارات چنان اقتضاء نمود که به هر طرفی از اطراف ممالک و اکناف مسالك کفاه عاقل و حکام عادل دل فرستد، و حلّ و عقد مهمّات آنجا را از معظّمات و معضلات از امور دینی و ملکی به اهتمام و کفایت و کاردانی و درایت [10 b] ایشان تفویض [۱۳ ر] کرده شود. بنابراین معانی و مقدمات به لفظ گوهر بار درر نثار خود بدین کمینه فرمود که فرزندان تو که بنده زادگان قدیم منند و آثار رشاد از جبین ایشان لایح، و نسیم وفاء و وفاق از مهتّب رفای^۱ ایشان فایح، و می خواهم که هر یک در زمان سلطنت ماقبای شهر یاری دربر کنند، و کلاه جهان داری بر سر نهند، و تمشیت ایشان به نوعی کنیم که آثاری از آن^۲ تا روز قیام قیامت بر وجنات دهر و صفحات عصر باقی و مخلّد ماند.

و چون علایم سعادت و اقبال از ناصیه چاکر خاص ماجلال واضح است، و مدتی شد که حاکم بلده اصفهان است، و پیش ضمیر منیر ما روشن است که عراق عجم با نسبت همّت او حقیر و با وجود نهضت او صغیر می نماید، مصلحت در آنست که مملکت روم را که در^۳ بلاد وسیع و دیار وسیع است تمامت بدو تفویض کنی، و حکومت آن اطراف، برآو بحرا، بلدا و قعرا، مفوّض داری، و ایالت آن طرف بدو مسلم گردانی، و^۴ او را به زینت دولت و رتبت صولت مزین سازی، و مجدالدین را

۱- م و آ: وفای

۲- م: آثاری ازان، چ: آثار آن

۳- چ: دره ندارد

۴- م: دوه ندارد

را که سالهاست که به خدمت ما قیام نموده است و درمیدان راست دلی گوی مسابقت و [11 a] و مناصحت از امثال و اقران خود برده، و در افراد خدم و اشخاص [۱۷] حشم و ارکان دولت و اعیان مملکت چون او کاردانی نیست و ما [۱۳ پ] به نظر فراست و فکر صایب خود از روی کیاست بر دلائل و مخایل هر يك از بندگان ترك و تاجيك و دورو نزدیک به انواع استدلال گرفته، و هیچ کس در میان بندگان و زمرة چاکران به غیر از او ندیده که استعداد این امر خطیر و شغل کبیر داشته باشد؛ بنابراین از میان اکفاء و اقران او را به مرتبة عظمی تخصیص و امتیاز و تشریف و اعزاز خواهیم کرد، و تربیت او^۱ به مقام والا که منتهای مناصب و مناقب ارباب دولت و طلاب رتبت و رفعت باشد خواهیم رسانید، و در میان ابنای زمان و اقران اخوان محسود جهانیان و مغبوط همگنان خواهیم کرد. و مصلحت ما در آنست که او را به تشریف شریف خود مشرف کرده، اشراف مملکت ایران از سرحد آب آمویه تا منتهای تخوم روم و جدول دریای سند و اقصای دیار مصر و حکومت ارمنیه کبری و ارمنیه صغری و دیار ربیع^۲ تا به ولایت بالجمان^۳ و قلعه اونیک^۴ بدو تفویض کنیم، تا امیرستای^۴ و حاجی طغی که امرای تومان [11 b] بکه اند نتوانند که در آن ولایت دست تغلب و تسلط دراز کنند، به شرطی که خود ملازم در گاه فلك اشتباه ما بوده، هر کس که خواهد از برادران و نواب و نوکران خود را هر يك به قدر خویش ولایتی از آن ولایات که ذکر رفت رجوع کند، و نگذارد که اتراک آن طرف بر رعایای^۵ [۱۴ ر] آن مملکت زحمتی رسانند^۶. بنده در گاه شاه رشید پای سریر

۱- م: و

۲- م: رمعه

۳- آ: باجروان

۴- م: سای

۵- م: برعایای

۶- م: رسانند

پادشاهی به لب ادب بوسید، و خلعت بندگی و جان سپاری پوشید، و گفت: نظم

زده‌ای بودم و خورشید شدم قطره‌ای بودم و دریا گشتم
مَنْت الحمد که از خدمت شاه سرور و حاکم^۱ دیا گشتم
[۱۸] شکر ایزد که به توفیق خدا والی ملک مهنّا گشتم

خَلَّدَ اللهُ ملکه و سلطانه! چون دید که بنده کمینه و چاکر کهینه به شکر نعمت
رطب اللسان، و در محبت دولت ثابت الجنان^۲ زبان فصیح به کلام ملیح بگشود
و فرمود که: هر چند زودتر مناشیر این هر دو را به اقصی الغایه و ابلغ النهایه بنویس.
این بنده چون مطالع اقبال خود را به شمس عنایت ایلخانی منور دیدم و باغ مقاصد
و مآرب خویش را به باران غمام انعام خاقانی سبز و ریّان یافتم، از غایت سور^۳ و
نهایت سرور هم [12 a] در آن ساعت به وّصف اوصاف یعنی: مولانا شرف الدین
و وّصف، فرمودم تا دو یرلیغ همایون و دو منشور میمون که حکمت لقمانی و
فصاحت سبحانی در او مدرج باشد بنویسد، و شرح این عنایت که هیچ مخدوم در
حق هیچ بنده‌ای نه کرده به تمام و کمال در آن مناشیر که تباشیر فتح و ظفرست
بدهد. اکنون می‌باید که آن فرزند بدین اخبار مبتهج گشته، رعایت رعیت از جمله
لوازم شمرد، و به شکرانه آنکه دولت ما روز به روز در تضاعف [۱۴ پ] و تزیایدست
از حال مظلومان و ملهوفان غافل نباشد، والسلام علی من اتبع الهدی؛ تحریراً فی
شعبان سنة ستماية و تسعين، بمقام سلطانیه.

۱- م: سرور حاکم

۲- م: ثابت الخیام

۳- م و آ: سور

(۹)

مکتوب که به نایبان کاشان نوشته در باب ادرار سید افضل الدین

نایبان کاشان بدانند که درین وقت سید اجل افضل الدین مسعود، ادام الله سیاده،
وانجح بالمرام ارادت! به اردوی اعظم آمد و عرضه داشت کرد: به سبب ازدحام عیال
و قلت مال و منال مشرب ارزاقم که بس کدرست مصفا نمی شود و قوت به قوت من
وفاء نمی کند، [۱۹] و از هیچ سحابی مستمطر، و از هیچ بحری مستفیض نیستم. و
چون زمام عالمیان و عنان جهانیان در قبضه تصرف و اختیار شماست، [12 b] عرض
احوال این شکسته و قصه حال^۱ دل خسته از صد یکی و از بسیار اندکی کردم.
ما نیز بر موجب التماس آن عزیز که سلاله خلاصه بنی آدم و احسب و انسب اهل
عالمست، و از مرآت و زرای کامکار و امرای نامدار دورست که سادات عظام و اشراف
کرام در زمان دولت ایشان بی سامان و از بی برگی پریشان باشند، حکم پروا نچه
ما صادر شد که هر سال دو هزار دینار رکنی از مال کاشان تسلیم او گردانند، و
هر سال حکم مجدد نطلبند، و نوعی کنند که شکر باز رسد، و از سرفراغت به عبادت
باری، عز شانه و عظم سلطانه! مشغول گشته، ما را در اثنای صلوات [۱۵] به دعوات^۲
صالحه یاد کند و دعاء ابدی و ثناء سرمدی حاصل شود. یقین که هیچ آفریده را^۳ از

۱- م: حال ۲- م: بدعاء

۳- م دراء ندارد

ترك وتاجيك ودور وتزديك در پروانچه مامجال تقيير وفسحت تبديل نخواهد بود. می باید که این عارفه را درباره^۱ او ادرار مخلد و اجرایی^۲ مؤبد دانند. «فمن بدله بعدماسمه فانما ائمه على الذين يبدلونه ان الله سمیع علیم». و من سعی فی ابطاله فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين. همگنان برین جمله بروند [13 a] وچون به علامت آل طمغاء^۳ ماموشح گردد اعتماد نمایند ، والسلام.

۱- م : دعاء رفته را درپاره

۲- ج : اجرای

۳- م و آ : طمغاء

(۱۰)

مکتوب که به^۱ فرزند امیر محمود حاکم کرمان نوشته و وصیت اهالی کرمان نوشته است

فرزند اعزا کرم محمود، طول الله عمره! بداند^۲ که بلدة کرمان از زمان پادشاه
غازان انارالله برهانه! بماتعلق دارد، ومدتی است که اهالی ورعایا ومستوطنان واعیان
و جماهیر [۲۰] مشاهیر آن طرف داغ خدمت ما برجیین و طوق منت مادر کردن
وشکر نعمت ما بر زبان دارند، و ما را حسن عنایت و اهتمام درباره ایشان نه در آن
درجه و نصاب است که در حیث و هم و مرکز فهم گنجد. درین وقت چنین استماع افتاد
که به سبب تسعیر اقوات و غلای غلات چون موی ضعیف و چون نال نحیف گشته و به
خطاب «اطعمهم من جوع» [۱۵پ] مخاطب و غریق دریای آزو حریق آتش نیاز شده،
وریاضت ایشان به مرتبه قصوی و درجه اعلی رسیده، ازین معنی نه چندان ملامت
واندوه چون کوه به ما راه یافته است که شرح آن بر صحایف گردون و اوراق هامون
گنجد. وظیفه آنکه در انبارهای ما و مجاور^۳ دهاقین و اغنیاء که در کرمان و ولایت
او باشد باز کند [13 b] و نو کران جلد کاردان که به زیور انصاف آراسته باشند

۱- ج : بر فرزند

۲- م : بداند

۳- م : محاور، در چاپی احتمال داده شده که «مخازن» یا «مقاری» باشد

نصب کند، تا حمل غلات و اقوات از ولایات کرمان چون بهم و خبیص و غیره می کشند و غله به تسعیر قدیم می فروشند. و نوعی کند که مستوطنان و اهالی آنجا در کنف حمایت و سایه عنایت و رعایت آن عزیز روزگار به رفاهیت و خوشدلی گذرانند، و درمأمن امن و امان و مسکن عدل و احسان آسوده گردند و گویند:

مصراع

هذا الزمان يحسبه اعيادا

و خود آن فرزند را معلوم است که بر ذمت حکام اسلام و متقلدان او امر و احکام^۱ و متملکان نواصی ایام فرضی واجب و امری لازم است که همگی همت و تمامی نهمت خویش بر موجب «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» به ترفیه رعایا که و دایع حضرت رب البرایا، جلّت قدرته! اند مصروف دارند، و از ترتیب اسباب معدلت و تفتیح ابواب معیشت هیچ دقیقه‌ای مهمل ندارند. [۱۶] و در هر ناحیتی از نواحی که در عهده ایشان باشد حا کمی [۲۱] خدای ترس که به انوار عدالت و نصفت مهتدی بود، و در^۲ اقامت رسوم خیرات به او امر و نواهی الهی مقتدی، نصب گرداند. [14 a] همانا قصه عمر بن عبدالعزیز شنیده باشد که: «والله لو ضاعت سخلة علی شاطیء جیحون لاسئل عنها يوم القيمة» پس بنا برین نشاید که ولایة بلاد و حماة عبادیک شمه از احوال خلایق که بندگان خالق اند تغافل ورزند، و پای در دامن خویشتن داری کشند. بل پیش از باب فطنت و اصحاب خبرت مساعی حمیده و مراسم مرضیه کزیده آنست که آتش کرسنه‌ای را بنشانند، و برهنه‌ای را بیوشانند، و معین دانند که مکافات احسان احسان است، چنانچه در نص کتاب آمده که «هل جزاء الاحسان الا الاحسان»

۱- م: حکام

۲- م: دره ندارد

بیت

سعادت کی شود یارت که نیکویی بود کارت
ومجازات بدی بدی ، چنانچه در آیات یسّات به عبارت فصیح آمده که :
ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره.

مصراع

جزای بدی در جهان هم بدیست
اکنون می باید که از روی اشفاق و کمال احسان شفقت از حال ایشان دریغ
ندارد ، و از حاصل املاك ما که در آن ولایت واقع است هزار خروار غله و دوهزار
من خرما به متاهلان معیل و فقراء و مساکین و ابناء السبیل صدقه کند ، تا برکات
[14 b] ابن خیر مطلق [۱۶ پ] دافع قضای معلق گردد ، و آثار خیرات و ضبط مبرّات
ماجهانیان را مشهود و مسموع افتد ، والسلام ! [۲۲]

(۱۱)

مکتوب که بر فرزند خود خواجه سعدالدین حاکم
انطاکیه و طرسوس و سوس^۱ و قنسرین و عواصم^۲ و
سواحل فرات^۳ نوشته است مشحون به نصایح و مواعظ

فرزند سعدالدین، طالعمره! به وفور شفقت مخصوص گشته معلوم کند که
چون از فیض فضل بی منت و فرط لطف بی علت باری، جلّ جلاله و عمّ نواله! آن عزیز
را برمسند جهان داری و چهار بالش کامکاری نشاند، و هاتف عنایت ذوالجلالی در
گوش هوش او ندای «انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق»،
در داد، و دست تقدیر لایزالی طاق رواق ایوان کیوان رفعت او را به کتابه «و رفعا
مکانا علیا» موشح فرمود. در خاطر ما چنین جای گیر بود که آن فرزند پیوسته
به رعایت رعایا و دستگیری عجزه کافه برایا قیام نماید، و در اوان حکومت و
کامکاری و زمان ایالت و شهریاری به مهمات صغیر و کبیر و برنا و پیر و وضع
و شریف و قوی و ضعیف کمر اجتهاد بر میان جان بندد، و به یقین بداند که نیک
[15 a] نامی موجب ثواب دوجہانی خواهد بود، و ثنای جمیل و خیر جزیل حاصل،
تا درین وقت به گوش ما رسانیدند که ولایت [۱۷ر] طرسوس و سوس و انطاکیه

۱- گویا: سوس (هامس چایی)

۲- م: قنسرین و عواصیم

۳- م: فرات

و قنسرین^۱ و عواصم و سواحل فرات که مملکت عظیم و ولایت جسیم و بارگاه ملوک روم و چراگاه ضحاک سدوم و مخیم جنود نامعدود و منارل عساکر نامحدود است، و اکنون بدان عزیز نفویض [۲۳] رفته از غایت خرابی مقام غربان و مسکن قبیان^۲ گشته، و اهل خیر و سلامت از آن دیار رحلت کرده، و حزب شر و ضلالت بر آن مملکت شیخون آورده. و آن عزیز همواره به شرب خمر و سماع زمر مشغول، و ازین معنی غافل که ریاست و مهتری جز به داد کستری حاصل نگردد، و کفایت مهمام و رعایت انام جز به حراست انحاء^۳ و سیاست ارجاء صورت نه بندد. ای فرزند ازار تکاب مناهی و استماع ملاهی که جز روسیاهی حاصل نیست زمام مرام بگردان، و از منهج شریعت غراء و طریقت زهراء که منهاج قویم [و] سراط مستقیم است پای بیرون منه، و به شکرانه آنکه باری، عز شأنه و عظم سلطانه! ترا بر بندگان خود سروری و بر چاکران خود مهتری داده کار ملهوفان و مظلومان زودتر بگزار، [و] مزاج طاعت لشکر (15 b) و حشم که از قانون اخلاص و دولت خواهی منحرف گشته اند به صورت تدبیر از حال اعتلال به حال اعتدال آر. و چون بر بساط حکومت و فرمان دنیوی قادر شوی^۴ روزگار شریف به تعظیم او امر^۵ حق، و اوقات همایون بر تفضیم قدر علماء و توقیر نفس صلحاء مصروف کن. جماعت متمرّدان که در جبال متین و قلاع حصین [۱۷ پ] تحصن جسته اند همه را بر مقتضای «و جادلهم بالتی هی احسن» به میامن شهامت و داد کستری در ربقة انقیاد و فرمان برداری آر، و در ریعان شباب و عنفوان جوانی که مجال و ساوس شیطانی فسیح تر^۶ باشد و میدان هوا جس جسمانی وسیع تر

۱- قنسرین

۲- م: فیان

۳- م: بحرست انجا

۴- ج: شدی

۵- آ: او آمر

۶- م: فصیح

دست بر روی منکرات و مناهی نه، [۲۴] تحسین رضای الهی را بر تتبع^۱ هوای پادشاهی مقدم دار، و تخلّق به اخلاق اولیاء بر تاسی سیرت ملوک دنیا ترجیح نه، و درمهاوی مهیب دینی نظر کن که از قصر رفیع سلیمانی به جز رسمی^۲ و ازمسند منیع آصف به جز اسمی نمانده است، کما قال الله تعالی: «اولم یهدلهم کم اهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لایات افلا یسمعون».

شعر

(16 a) خان الزمان بهم فباد واکلهم فکانهم کانوا علی میعاد

نظم

جام جم و ملک فریدون نماند تاج کی و ثروت قارون نماند
جمله شاهان که جهان داشتند مرک چو آمد همه بگذاشتند
بل که تا توانی چاره بیچارگان و رهنمای آوارگان باش!

مثنوی

اگر خواهی که سازی ملک تسخیر ز پای افتادگان را دست می گیر
مزن بر خاطر درماندگان نیش مکن بیچارگان را روی دل ریش
در انصاف را مفتوح گردان درون ظالمان مجروح گردان
هر آن شاهی که انصافش شمارست عزیز حضرت پروردگارست [۱۸ ر]
اعمال بزرگ را به عمال کوچک مده، و کار خطیر به مردم حقیر مفرمای، هر یک را از ملا زمان خود [۲۵] بر موجب کلام ربانی: ماتری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور کاری ده که بدان قیام توانند نمود. سایلان را به سوال نوال حاجتمند مگردان که گفته اند: «وعدا الکرم نقد و تعجیل، و وعد اللئیم مطل و تعلیل» و جوهر بذل را به عرض مطل ناقص مکن که گفته اند: «لکل

۱- م: تیغ

۲- م: رسم

شئی آفة و آفة [16 b] المعروف المطلق، و تا توانی خود را به وفای وعد و صدق عهد مشهور کن که در کلام فصحاء و امثال بلغاء آمده است که: «الکریم اذا وعد وفی»^۱

شعر

اذا قلت فی شیء «نعم» فاتمه فان «نعم» دین علی الحر واجب
والا، تقل «لا» وأسترح وأنتفع بها^۲ لئلا يقول الناس انك كاذب

و مساکین که در مساکن ذل و هوان ساکن اند تفقّد کن، و فرمان عمّال خود را به طغرای «ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرنا» مرشح ساز مال رعیت بر قانون قدیم بستان، رضای مولی بر جمله مهمّ اولی شناس، توفیرات خزینه و طیارات دیوانی از وجه مرضی^۳ و غیر مرضی^۴ مستان، رسمهای محدث از جراید عمّال و لایات حک کن، و بدعتهای قدیم از صحایف اعمال دیوانی بستر، اطماع مستان کله و تصرّفات [۱۸ پ] باطله از موقوفات مشاهد [۲۶] و رباطات و مساجد و مزارات منقطع گردان و دیهای معظم و مزارع که به سالها در حوزه^۵ تصرف دیوان به اندک شبهتی^۵ آمده به مملکان قدیم استرداد کن، و ذمت خود را و این ضعیف از حمل [17 a] اوزار سبکبار گردان، و اضاعاف و آلاف آن بر عمارات مساجد و مدارس و معابد و قناطر و مصانع و مزارات و خوانق آن دیار صرف کن که در قرآن مجید حق، سبحانه و تعالی از حال اختیار نبکوکار و اشرار بد کردار خبر می دهد که:

«یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من سوء تودّ لو ان بینها و بینه امداداً بعیداً و یحذّرکم الله نفسه و الله رؤف بالعباد». و هادی سبیل و افضل رسل حاتم

۱- م و آ: وفا

۲- م و آ: نت

۳- م: اتبع لها، آ: انتفع لها

۴- م: حوز

۵- م: شبهی

اسخیاء و خاتم انبیاء محمد مصطفی صلعم^۱ از کار ملوک معدلت شعار و سلاطین جابر بی مقدار اخبار می کند که : «مامن امیر عشیره الایوثنی به یوم القیامة مغلولایدها حتی یفک عنه العدل او بوبقه الجور». و از املاک و اسباب و تعلقات خود که در این مدت پیدا کرده باشی به هر کس از ائمه و اهل ورع آن طرف بده که^۲ هر چه در دینی است همه در معرض زوال است.

بیت

متاعش گر حقیر و گر جلیل است به نزد مردم دانا قلیل است
و بر جملة كافة ممالك از مقیم و مسافر و وارد و صادر و بادی و حاضر [17 b]
ساعة فساعة ولمحة فلمحة از حاصل املاک این ضعیف که در آن ممالك [۱۹ ر] واقع
است صدقه کن ، و از علماء و صلحاء و عباد و زهاد و سادات و مشایخ و حفظة قرآن
و خداوندان فقه و محدثان و سایر مستحقان از غریب و شهری و مستوطن و طاری
که در بقاع خیر که این ضعیف [۲۷] در ملاطیبه و انطاکیه انشاء کرده ام [وارد شود]
موقوفات آن بقاع برایشان جاری دار ، و قناطر و مصانع و خانقات که در آن ممالك
به حسن کفایت ما محدث و مجدد گشته همه را سال به سال عمارت آر ، تا ثواب آن
به روزگار ما متواصل گردد ، و ثنای ماورد زبان اهل زمان گردد. چون بر رای
جهان آرای او وثوق حاصل بود زیادت ازین در نصایح و مواعظ اطناب نرفت والسلام^۳

۱- بیچ : علیه الصلوة و السلام

۲- در م د که نیست

۳- م : و م

(۱۲)

مکتوب که بر فرزند خود عبدالمؤمن حاکم سمنان و
دامغان و خوار نوشته است در باب قاضی محمد بن
عبدالکریم سمنانی رحمهم الله تعالى

فرزند اعز اکرم امجد عبدالمؤمن سلام بخواند . اشتیاق و تمنّش به ادراک
وصال خود متجاوز الحدّ والوصف داند. درین وقت مولانا قدوة والامثال [18 a] و
الافاضل، منبع اصناف المکارم والفضایل، جامع شتات الجود بعلوّ الهمم، القاصر عن
وصف کماله سحر البیان وحرکات القلم، مالک ازمّة اللطف والکرم، المشرف بوجوده
اشراف^۱ المعجم، اعدل الولاة، اقضى القضاة شمس الملة والدين محمد بن الحسن
ابن محمد بن عبدالکریم السمنانی که به کمالات وفضایل متجلّی است [۱۹ پ] و به انوار
آثار شریف واستحقاق او حجاب شبهت وارتیاب متجلّی، و به احکام او ارکان اسلام
ومیزان ایمان مستحکم و راجح، و به او امر و نواهی او حمام دین از منابع اغصان
بقین صایح لاظلم الیوم، و حاوی شریعت به القاب احساب او محرر، و مصباح
حقیقت و مشکاة طریقت به انوار کمالات او منورست. چون به وطن مألوف و مسکن
معروف خود متوجه بود در زمان تودیع و او ان تفریق عرضه داشت [۲۸] کرد که قری
و مزارع در بلدة سمنان و خوار و دامغان دارم، [که] از توازیع و تکلیفات و
اخراجات دیوانی به کلی خراب و بایر شده و از تخم و عوامل مستاصل گشته است،

۱- م: اشرف

مصراع

[18 b] عیالم صد و حاصلم اند کیست

بنابراین درین وقت مقرر شد که من بعد آن فرزند دلبد و جگر گوشه خردمند با جناب مولوی که سر دفتر افاضل و جامع فضایل و مقنن قانون حقایق و مرکب معجون دقایق است، و مفتاح ابواب خیر و سلامت، و نافی آثار شر و ضلالت، و حامی عباد و ماحی فساد، و ناشر لوای علم و ناظم جواهر علم، و نقاد نقودین و صراف عقود یقین است، طریقه اتحاد و منهج وداد مسلولک دارد، و خود را از زمره مخلصان و جمله متخصّصان^۱ اوداند، و بر املاک او بهیچ وجه از جوه حواله‌ای نکند و مطالبتی ننماید، و املاک و اسباب و اوقاف او را چون قری و مزارع و اسواق و خوانات و طواحین و بساتین [۲۰ ر] و مقاصر و حیّامات که در بلده سمنان و خوار و دامغان واقع است از عوارض و تکلیفات دیوانی معاف و مسلم و مرفوع القلم شناسد^۲، و صد خر و ارگندم و جو و سه هزار دینار اقچه^۳ رکنی بر سیل انعام به و کلاء و نواب او تحویل کند، تا در مصالح خود صرف فرماید، و او را بر قاعده قدیم قاضی القضاة آن ولایت شناسد، (19 a) و تقویت امور قضاء و رونق شرع مصطفی، علیه الصلوة و السلام و التحية والاكرام^۴! به نوعی کند که موجب سفید رویی دینی و عقبی گردد، تا مشارالیه، دام الله معالیه الی یوم النشور! قطع خصومات و فصل دعاوی و حکومات و تمیز حلال از حرام و رعایت جانب ضعیفاء از فقراء و ایقام تواند کرد. رعایا و مستوطنان و اعیان ولایت سمنان و خوار و دامغان می‌باید که او را قاضی قضاة آنجا دانند، و از سخن و صواب دید او بیرون نروند، و باقی قضاة که در آن ولایت اند

۱- م: متخصیصان

۲- آ: شناسند

۳- م: س

[۲۹] به نصب او حاکم و به عزل او معزول باشند ، و قضایاء شرعی به حضور
باحبور او مرافعه کنند . و هر که از اقارب واجانب و ابعاد و رعاة و رعایا و ضعیع و
شریف از فرموده او تجاوز کند یقین که به بازخواست عنیف معذب و مودب خواهد
شد ، همکنان برین جمله بروند . و چون بر آل طمغا و علامت ماموشح کرد اعتماد
نمایند ، والسلام^۱ .

(۱۳)

مکتوب که بر شیخ صدرالدین بن شیخ بهاءالدین زکریا
نوشته و تعزیت او به فرزندى که او را مرده بود
باز داده است

[19 b] حقّ، عز و علا، به صفت قیومیّت و نعت [۲۰ پ] دیمومیّت از خزانه و فلنحینه
حیوة طیبة، خلعت حیات حقیقی که باد روزگار غبار وصمت زوال و وصمت انتقال
برا کمام و اذیال آن ننشاند، و قبای قبای سروری که دست نصرف فنا تعرض به دامان
عصمت و گریبان عزت آن نرساند. بر قامت آن صدر ولایت و بدر ملک هدایت، قدوة
اصحاب سداد، هادی ارباب رشاد، منبع مکارم الفضائل، مجمع المحاسن و الشیم
والشمائل، هادی الخلائق و کاشف الحقائق، جنید الاوان، معروف الزمان، منصور
الدهر، شبلی العصر، المختص بالمواعب الربائیة، الفائز من کدورات الانسانیة،
المتصف بالخلائق النبویة، المتحلّی باوصاف المَرْضویة، صدر الملة والدین، بهاء
الاسلام والمسلمین، لایق وزیبا باد [داراد؟] و امداد فضل الوهیت، و آثار فیض
ربوبیت بر صفحات امور و احوال و وجنات امانی [۳۰] و آمال آن ستوده خصال
واضح و لایح داراد (باد؟) بحق الحق، بنده فقیر و چاکر حقیر رشید دم به دم تحایای
که روایح گلزارش زوایای قلوب اولیاء معطر دارد و لویح انوارش خبایای خواطر
اصفیاء منور گرداند [20 a] ارسال میکند با هزاران لواذع فراق و نوازع اشتیاق،
شرح واقعه هایل مخدوم زاده مرحوم، تغمده الله بر رحمته و رضوانه واسکنه بجنبه
جنانه! به کدام زبان داده شود که شدّت صدمت و صولت سطوت آن راه عبارت
بسته است.

شعر [۳۱]

فما في الوری من سطوة الموت فائز^۱ ولا لاحتماء^۲ الموت ضربة لازب
وهر چند مصیبتی عظیم و فجیعتی الیم است ، اما با تقدیر ربّانی و قضاای یزدانی
جز صبر و رضا و تسلیم چاره‌ای نیست «انا لله وانا الیه راجعون»

شعر

الموت كأس وكلّ الناس شاربہ و القبر باب و كلّ الخلق داخله

بیت

همه مرگ را بیم پیرو جوان به گیتی نماند کسی جاودان
«وانا الى ربنا لمنقلبون» ، و اگر چه فراق روح و بدن که سالها انیس و
جلس هم بودند المی عظیم است، اما بالحقیقة لذات و مرادات و حصول درجات و
کمالات ارواح را موقوفست به اشباح را ، چه شبیح انسانی به حقیقت زندانی بیش
نیست . پس روح را در زندان محن (20 b) وقفص بدن شادمان بودن محالست ، و
هر چه به محل اصلی و منزل طبیعی خود باز نیاید آرام و آسایش نگیرد به حکم
«فتمنوا الموت ان کنتم صادقین» [۳۱] و بشارت «انک میّت و انهم میّتون» و دعای
یوسف صدیق علیه الصلوة والسلام^۳ که «توفّنی مسلماً و الحقّنی بالصالحین» و اشارت «فزت
بر ربّ الکعبه» و خطاب مستطاب «یا ایته النفس المطمئنة ارجعی» و سؤال مصطفوی،
صلی الله علیه و سلم^۴ ! «اللهم امتنی مسکینا» شواهد و دلایل این معنی اند، حق تعالی هزار
روح و راحت بر آن روح مقدّس مطهر در رساند و مرقد شریف و مشهد منیف او را مطلع

۱- آ : فاتر

۲- م و آ : احتمال

۳- م : علیه

۴- م : صلعم

[۲۱پ] شمس رحمت و مطر ح^۱ انوار عزّت گرداناد! و آن بزرگوار روزگار را بر تمام ادوار وارث اعمار دارد و به حقایق کلیات دینی و دنیایی و دقائق ماهیات صوری و معنوی را در نظر مشاهده و عین مکاشفه او معین و مبین کناد! تاهر چیز را چنانك هست مطالعه کند و معاینه بیند و از سر «سریهم آیاتنا فی الافاق» و التماس «ارنا الاشياء كما هي» واقف گردد، و خدا را از هوای و بقاء از فناء و وجود را [21 a] از عدم و حدوث را از قدم و حیات را از ممات بشناسد و بداند، و از آن اعراض کند و بدین اقبال نماید، ان شاء الله تعالی که پیوسته ذات بی نظیر و صفات بی بدیل او از حوادث ادوار و صوارف اعصار مصون و مأمون [باشد]. تا این ضعیف سلسله اخلاص و دولت خواهی جنباند، و در خلوت و جلوت^۲ و سراء و ضراء به ذکر محامد و نشر مناقب مخدومی رطب اللسان باشد. و هر چند می خواستم که این باب را [۳۲] اطناب دهم سر شك دیده آنچه می نوشتم می شست و هر چه می نگاشتم محو می کرد.

شعر

استغفر الله علی انی^۳ کضفدع تسکن فی الیم^۴
 ان هی فاهت ملات ماء اوسکتت^۴ مانت من القم^۴
 حالیا این قصه پر غصه را بدین دوبیت اختصار کرده می شود،
 نظم:

گر زبستان معالی تو شاخی بشکست
 منت الحمد که آن اصل که اصلست پیاست

۱- م: مطموع

۲- م و ا: صلوت

۳- م و آ: انی

۴- م: سکتت، ا: سلنت

ورز گلزار امید تو کلی رفت به باد

شکرا یزد که کل باغ وجودت بر خاست^۱

[۲۲ر] و آرند مستعجل بود، عجالة الوقت را بر موجب تحفة الفقیر حقیر،

مصراع

از خانه به کدخدای ماند همه چیز

به رسم بیلاک هدیه‌ای فرستاد. [21 b] شد، ان شاء الله که در محل قبول افتد.

متوقع به کرم عمیم و لطف جسیم مخدومی که ذیل عفویر هفوات این ضعیف افکند
و به دعای صالحه عندالمساء والصباح یاد فرماید^۲ والسلام.

۱- ج : برجاست

۲- ۱ : فرماید

(۱۴)

مکتوب که در جواب مکتوب بر مولانا صدرالدین محمد تر که نوشته است

مُشَرَّفُهُ شریف و ملاطفه لطیف که مشحون به صنوف و داد و موشح به الوف
اتحاد بود رسید ، علم الله که از مطالعه فحای و مشاهده مطاوی آن دیده را نور و
سینه را سرور افزود ، ولطفها که فرموده بودند و کرمها که نموده ، نتیجه ذات ملک
صفات آن خلاصه ادوار و یگانه روزگار امثال این افضال تواند بود ، و نظم معانی
و ترکیبات و جمال صور [۳۳] و کلمات دردل و دیده خاصیت یحی الموتی و یبیری
الاکمه داد .

شعر

هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگ دل

کز عهده بیرون آمدن نتوانم این پیغام را
و بر غرایب بیان و عجایب کلک و بنان آن خسرو کشور علم و ایقان آفرین
فراوان و محامد بی کران گفته شد . آنچه در باب خرابی عراق عجم به قلم کهر
بارو کلک در نثار مرقوم کشته که : فقر و فاقه و صبر [22 a] و طاقت اهالی
اصفهان از حد منتهی و درجه قصوی گذشته و از غایت توانر نکبات دوران و ترادف
بلیات [۲۲ پ] و احزان معدود قات مهر و رفات از روق اجفان روانه کردند. و اگر چنانچه

۱- م و آ: نموده

می‌خواهند که قصهٔ پرغصه به‌سمع ارکان دولت و اعیان حضرت رسانند به‌سبب قطرات عبرات مدامع که مطالع آثار^۱ اقلام محومی کند نمی‌تواند نگاشت. مبنی بر ملتمس آن جناب که واسطهٔ قلادهٔ ریاست و در صدف جلالت است مبذول داشتن واجب بود. درین^۲ وقت خواجه علی فیروزانی که سالهاست که به خدمت این کمینه قیام نموده و مردی جلدکار دان و کافی و عادل است بدان جانب فرستادیم، تا به حضور آن جناب مجدداً قانون المدة اصفهان بسته، دفاتر قدیم که در زمان اترک جابر و بتکچیان ظالم پیدا شده بشوید، و مقرر کرده‌ایم که اهالی اصفهان از [۳۴] مزروعی ده یک و از طمغاده نیم و از مواشی از کوسفندی نیم طسوج و از گاوی یک طسوج و از اسپی دو طسوج و از اشتری سه طسوج به نواب دیوان جواب [22 b] گویند، و هر کراباغی مشجر مکروم باشد بر قدر حاصل آن نواب و ارکان دولت به غور رسیده خراجی معین گردانند، چنانچه خداوندان راضی و شاکر باشند، و به هیچ نوع از انواع برایشان ظلم نکنند، و املاک ایشان را از تکلیفات و توزیعات [و] اقلان و قبجور معاف شناسند و مرفوع القلم دانند، و هزار سوار چریک که پیش ازین می‌دادند [۲۳ر] [در حکم] امسال بیش از پانصد سوار نستانند^۳، و مرسومات و میاومات^۴ ایشان را مجموع از مال اصفهان مجری دارند. و فرموده‌ایم که رسمهای محدث چون طمغای چوب و صابون و فواکه و اقمشه که در اصفهان می‌سازند بکلی براندازند، و از متون جراید و روی دفاتر حک کنند، و چون می‌خواهیم که آثار خیر و احسان اظهار کنیم و در اکناف عالم و اطراف بلاد السن مجموع عباد به ذکر محامد ما ناطق باشد. همچنین

۱- ج : ارقام

۲- م درین درین

۳- م : تساند

۴- م : مساوات

نواب عادل دل و خواجگان انصاف گستر به تمام ولایات ایران از سرحد آب آمویه تا افاصلی آب جون و سرحد دریای مغرب و تخوم روم فرستادیم^۱ تا هم برین نسق که در اصفهان کرده ایم تمام [23 a] آن ممالک را قانون ببندد، یقین که موجب نیک نامی و ثواب اندوزی باشد، و انوار شادمانی برجبین جهانیان لایح گردد و نسیم کامرانی در اقطار و امصار و انحاء و ارجاء آفاق فایح شود والسلام.

(۱۵)

مکتوب که بر طریقه منشور بر اهلالی بغداد و فرزند خود
امیر علی حاکم بغداد و نایب خود نوشته بود
به جهت شیخ مجدالدین بغدادی

حکام و متصرفان و اعیان و سادات و علماء و قضاة و مستوطنان و رعایاء
[۳۵] عراق عرب از حد حلوان تا قادسیه و از تکریت تا بصره بدانند که چون ینبوع
عظمت و جلال ، و معدن انواع فضل و کمال ، معدن المحاسن و الشیم ، شمس فلک
الجود و الکرم ، بدر [۲۳ پ] مشایخ الآفاق ، فخر المناصب و المعالی علی الاطلاق
بالاستحقاق کمیل زمانه و فضیل ادانه ، مجد الملة والدين ، ادام الله تعالى برکات
انفاسه الشریفة و ثبت ارکان ابوابه المنیعة!

شعر

مازاده الالقب معنى ثانياً فکانها من صدقها اسماء

به اصناف الطاف الهی و کرم نامتناهی محفوف است و به افعال [23 b] حسنه
و اخلاق مستحسنه مشهور و به اتجاح مرادات و اصلاح مهمات عامه انام و کافه اهل
اسلام مستغرق و دراعانت اصلاح و اهانت اصحاب ظلم و عناد و بغی و فساد مشغول ،
و از خرمن «الفقر فخری» به نصیب او فرو حظ اوفی رسیده ، و نسبت اعتقاد و اتحاد
و اخلاص و اختصاص ما با جناب او از مطامع عیون و مطارح ظنون بیرونست ،
میخواهیم که از فیض تجلیات ضمیر منیر او که مصدر افاضت نور و مطرح اشاعت
لطف یزدانی است ، دم به دم به دل ظلمانی ما که در مرکز جسمانی به کدورات دینی
فانی ملول شده ، پرتو «واشرق الارض بنور بها» برسد ، و کدورت ما به صفاء و ظلمت

ما به ضیاء مبدل شود. و چون جناب بزرگوار ایشان از قدیم الایام به اخلاص و اختصاص ما مشهور بوده اند، و هواداری ما را طراز کسوت مفاخر و مآثر خویش دانسته، و منصب شیخ الاسلامی آن ولایت که از جلالیل امور دین [۲۴ر] [و معظمتات] اشغال و اعمال شرعیست از قدیم الایام بنام ایشان بوده، و مناشیر [۳۶] و امثله بزرگوار خلفاء بنی عباس بران ناطق، بنابراین معنی منصب خطیر شیخ الاسلامی [24 a] بدو تفویض کردیم، تافروست تحصیل فوت نکند، و بر وظایف او را دو تذکار مواظبت نماید. فرزند اعز علی ابقاه الله تعالی! می باید که در نظم امور او سعی بوده، این منصب را بدو مفوض داند، و اتباع او را به اعتزاز و احترام تلقی نماید، و خاتمه پادشاه سعید غازان خان، انار الله بر هانه، که در بلده بغداد واقع است، و تولیت آن بقعه به ما متعلق و چند وقت بود که میخواستیم که شیخی را که به عواطف ولایات و بدایع صنایع کرامات مخصوص باشد، نصب کنیم، تا به میامن محاسن اعمال سنیّه و افعال مرضیه او آن بقعه را رواجی پیدا آید و شرفی حاصل شود. و چون جناب شیخ اکثر اوقات و اغلب ساعات در گوشه خلوت معتکف و در زاویه عزلت منزوی می بود، بدین جهت آن بقعه را به جناب ایشان تفویض نمی کردیم، درین وقت بر موجب درخواست ما از خلوت به جلوت مایل شده، و به درس علوم توحید و معارف الهی مشغول گشته اند، شیخی آن بقعه را بدو مفوض گردانیدیم، تا به تکمیل ناقصان و تعلیم متعلمان و تصفیّه باطن مریدان مشغول [24 b] گردد، مشروط بر آنکه به درس «عوارف المعارف» که از مصنفات شیخ شیوخ العالم قدوة [۲۴پ] الاقطاب، وزبدة الاوتاد، زین السالکین و برهان الناسکین، ابو حفص عمر السهروردی است، قدس الله سره! قیام نماید، و وظایف و ارزاق ایشان مرتب و مهیا دارد. چنانچه شیخ و مریدان و بواب و قرائش و مؤذن و طبّاخ که در آن بقعه ساکن باشند مجموع مرفقه الحال بوده هر يك بکار خود قیام توانند نمود، اهالی و جماهیر مشاهیر بغداد حماه^۱ الله تعالی عن البغی و الفساد این مثال مسطور را نصب العین داشته، از فرموده

ما تجاوز نکنند و عدول نجویند، و باجناب رفیع شیخ طریقه بند کی مسلوک دارند،
 [و] نوعی نکنند که شکایت او به سمع ماریسد خواجه محمود عرب که متصدی امور
 آن بقعه است می باید [۳۷] که بر حسب این مفصل مواجب وادارات مرتزقه آن بقعه
 و اخراجات دیگر که تعیین رفته است مرتب دارد، و چون به نشان و آل طمغاء ما
 واقف گردد از فرموده تجاوز ننماید، و اعتماد نماید. والسلام علی من اتبع الهدی،

[25 a] مفصل

مواجب مرتزقه خاقاه غازانی و سایر اخراجات

به موجب شرح که مسطور گشته

مرتزقه

فی کل یوم

مریدان		شیخ	
گوشت	نان	گوشت	نان
۳۰ من [۲۵ ر]	۳۰ من	۸ من	۸ من
صابون	بهاء حویج	نقداً	بهاء حویج
واجب شهر		واجب شهر	
۳۰ من	۳۰	۳۰ دینار	۵ دینار
	جامه	جامه	صابون
	۳۰ ثوبا	زمستان	واجب شهر
		دست	۸ من
		تابستان	
		دست	

حفاظ ۵ نفر

جامه	صابون	[۳۸] نان گوشت . بهاء حویج
۵۰ [۱] ثواب	واجب شهر	۵۰ من ۵۰ من صر (۵ دینار؟)
	۵۰ من	

مؤذن	نفران	[25 b] ثواب	نفر
گوشت	نان	گوشت	نان
۸ من	۸ من	منا	منا
صابون	آش	نقداً	صابون
واجب شهر	۳۰ قطعه	واجب یومی	منا
۸ من		دینار	

نقد

و اوجب یوم

دینارین

مناول	نفر	خازن کتب	نفر
آش	نان	آش	نان
قطعه	منا	قطعات	منا
نقداً	صابون	نقداً	صابون
واجب یوم	واجب شهر	واجب یوم	واجب شهر
(دینار) [۲۵ پ]	منا	دینارین	منا

[۳۹] طبّاخ

نفران

فراش

انفر

نان	آش	نان	آش
۸ من	۳۰ قطعات	۸ من	۴ اربع قطعه
صابون	نقداً	صابون	نقداً
واجب شهر	دینار	۸ من	دینار
۸ من			

[26 a] اخراجات

لیالی متبر که

عیدین

حلاوه

رغایب

بدستور عیدین

قدر

عسل	روغن	آورد
۱۰ من	۱۰ من	۱۰ من
آش		

ایضاً

گوشت	کندم	برنج
۲۰ من	۱۰ من	۱۰ من
نان	روغن	دنبه
۳۰ من	۵۰ من	منا
شمع	روغن قنادیل	
۵۰ عدد	۳۰ من	

جمعات

مقرر شده که درین شب سماعی باشد که
اکابر و اعیان بغداد حاضر شوند مشروط
[۴۰] بر آنکه چون سماع آخر شود دعاء بانی که
پادشاه غازیان است و مسبب که این ضعیف

است بفرمایند، ان شاء الله در معرض اجابت است

افتد، [۲۶ ر]

[26 b] آش		نان	بریان	حلاوه	قوال
۲۰۰ قطعه		۱۰۰ من	۵۰ قطعه	۱۰۰ قطعه	۱ نفر
		شمع	عسل	قند	
۱۰ عدد		۷۰ قطعه	۳۰ قطعه		
صدقات		سایر			
راتبه					
گوشت		نان	سایر	سایر	
۲۰ من		۲۰ من	بهاء	بهاء	
کندم		برنج	صحن و قدح	هیزم	
۱۰ من		۱۰ من	واجب سنه کامله	واجب سنه کامله	
روغن کوسفند		دنبه	۵۰ دینار	۳۰۰ دینار	
۵۰ من		منا			

(۱۶)

مکتوب که بر امیر ستای^۱ حاکم موصل و سنجار نوشته است
در باب حسن مستوفی امیر معظم، واسطه عقد الامارة و
السیاسة، وارث مناقب الولاية و الرياسة، امیر
نصرة الدین ستای، دعوات مالا نهیة و تحیات
اقصى الغایة قبول فرماید

[۴۱] اشتیاق به وصول و حصول اتصال آن پسندیده خصال [27 a] نه چند است
که السنة افلام به ادای آن مهمام قیام توانند نمود.

شعر

قصر الکلام ولا یحیط بوصفه انحیط ما یفنی بما لا ینفد
غرض [۲۶پ] از تفسیر این رساله و ارسال این مقاله آنکه خواجه شرف
الدین حسن مستوفی از قدیم الایام منصب استیفای موصل و قلعه و سنجار و جزیره
بدو متعلق بوده است، و اکنون مدتی است که سبب تراحم مصائب^۲ و ترادف اصناف
نوایب غریب دریای محن و حریق نیران حزن است، و به واسطه قلت معاش در سلك
اوباش در آمده، و کوشش بر گذر گاه استخبار بوده که از طرف این محب به نوید
عاطفی مخصوص گردد و به نظر رأفتی ملحوظ شود، و ما به واسطه کثرت اشغال حضرت

۱- م: شای

۲- م: مصاف

خاقانی و محاسبه اموال دیوانی و کفالت امور جمهور و استمالت نزدیک و دور ، از حال او تغافل ورزیده‌ایم ، تا درین وقت نا که معتمد ماخواجه زکی‌الدین مسعود از این طرف رسید واحوال آن بیچاره به عرض این محبّ رسانید که او از کثرت عیال و قلّت مال بی‌حضور و از خدمت دورست ، و در قاف قناعت وطن ساخته ، و در کوره ریاضت گذاخته است .

نه رای سفر دارد و نه روی اقامت

[27 b] «کالغریق یتشبّث بکلّ حشیش» ، برین محب صادق المحبّه واجب و لازم شد که در باب او اندیشه مناسب ملایم فرماییم و تربیت و نمشیت او به نوعی کنیم که آثار [آن] بر روزگار او اصل و متواصل گردد. اکنون رأی ما بر آن مصروف و همّت ما بر آن مقصورست [۴۲-۲۷ر] که مشارالیه را از فاضل مال بیت المال و جزیه موصل و سنجار و تلغفر و جزیره اقیهه رکنی الفی دینار و از خراج قری و مواضع دیوانی غله بالمناصفه مایه جریب اطلاق فرماییم ، متوقع به کرم عزیز آن فرزند آنست که این وجه را هر چند زودتر بدو واصل گردانیم^۱ ، و بر گماشتگان و متصرفان و متصدیان امور آن ولایات^۲ مذکور موزعه به جهت او کرده‌ایم ، می‌باید که بی عقدّه تعویق و شباهه توقف جواب گویند ، تا او براق و تهیه اسباب خود کرده بر طریقه اجمل و احسن متوجه ولایت قصر و عمادیه و طنزیه و قلعه فنیک^۳ گردد که متصرفی این ثغور مذکور خاص بدو مفوض شده ، چون درین باب اهمال جایز نخواهد داشت زیادت تاکید نرفت . والسلام .

[28 a] موزعه بر حسب پروا نیچه ما بر ولایات مذکوره مشروط بر آنکه بی توان

۱- ج : به

۲- ج : کردند

۳- م ولایت

۴- ج : طنزه و قلعه فنک ، م بی نقطه

جواب گویند ، واین قعه بر سیل استعجال قلمی شده به تمسك نگاه دارند ، و
عجزه را درین موزعه شريك نكر دانند [، می باید] كه متصدیان معاملات دیوانی
جواب گویند بدین موجب :

مرکوب	غله	اقچه
مع سرجه و آلا نه	بالمناصفه بوزن العراق	رکنیا
۴ روس [۲۷ پ]	۲۵۰ جریب	تومان [و] سه هزار دینار
		(= ۱۳ هزار دینار)

	سنجار		[۴۳] موصل
مرکوب	غله	اقچه	مرکوب
		رکنی	رکنی
۳ هزار دینار ۱۰۰ جریب	راس	۵ هزار دینار ۱۰۰ جریب	راس
	جزیره	تلعفر	
مرکوب	غله	اقچه	مرکوب
		رکنی	رکنی
۳ هزار دینار ۳۰ جریب	راس	الفی دینار ۲۰ جریب	راس

تحریراً فی يوم الخميس منتصف شعبان المعظم لسنة سبعین (۹) وستمائة
الهلالیه فی شهور اولایل بمقام طوس. والسلام.

(۱۷)

[28 b] مکتوب که در جواب اسولۀ مولانا صدر جهان بخاری

نوشته است ، علیهما الرحمة والغفران

[بر] مقاله دلکشا و رسالۀ جان فرا که در مرکز تقریر و حیّز تحریر آورده بودند مطلع شد ، و بر متانت ترکیب و حسن ترتیب او که هر رمزی از و کنزی و هر نقطه‌ای از و نکته‌ای و هر اشارتی از و بشارتی و هر سطری از و بحر است واقف گشت .

نظم

تشریف شریف روح پرور بر مازر و آن عزیزتر بود
در دیده من بصر مبادا در دیده اگر نه چون بصر بود [۴۴]
و سه سؤال دلپذیر که در فید کتابت آورده هر یک را بر قدر جهاد و طاقت
بر موجب قوله تعالی: «لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا الْأَوْسَعَهَا» جواب می گوید ، و از خجالت بدین
[۲۸ ر] دو بیت عذر می خواهد .

نظم

شوخی نکر که قطره به دریا همی برم خر مهره نزد لوء لولا همی برم
پای ملخی پیش سلیمان بردن عیست ولیکن هنراست از موری

سؤال اول

آنکه فرموده که: درین جاب زلزله چنان واقع گشت که اکثر بقاع و اغلب
اصقاع مندرثر گشت ، و قصور که در رفعت و متانت به افلاک خضرا و جبل حرا

برابر کردی از صدمه این واقعه و هیبت [29 a] این فجیع خراب شد، و مردم از «بیم قوله، تعالی: ان زلزلة الساعة شیء عظیم» به عزیمت هزیمت روی به دیار بعید و جبال شدید نهادند، و بر موجب قوله، تعالی: «يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه» هیچ کس را از غایت فرار و کثرت اضطراب پروای اخوان و صحبت خلایان نبود، گویی که قوله جل قوله، تعالی: «اذا زلزلت الارض زلزالها، و اخرجت الارض اثقالها» نمونه‌ای از این مصیبت عظمی و حادثه کبری تواند بود، بیان فرماید که سبب حصول زلزله از چه می‌باشد.

جواب

چنین گوید اضعف عباد الله و احوجهم الی رحمة الله رشید، اصلح الله احواله! که در کتب حکماء و فلاسفه چنین مسطور است که بخارات کثیفه چون در زمین صلب محقق می‌گردد و منافذ نمی‌یابد که از خروج کند به واسطه تصاعد ابخره کثیفه زمین [۲۵] متحرک می‌گردد. اما این سخن پیش از باب شریعت و اصحاب حقیقت صحتی ندارد، چرا که صمد بی‌زوال [و] واحد لا یزال بر موجب قوله تعالی: «ان الله علی کل شیء قدیر» بر همه اشیاء قادر است، چه حکایت بنی اسرائیل قوله، عز وجل طوله [۲۸ پ]: «ورفعنا [29 b] فوقهم الطور» شنیده باشی و سمع مبارک رسیده. پس برداشتن طور وقتی در دل مؤمن حقیقی جایگیر باشد که بر قوت نامتناهی و قدرت الهی واثق باشد، و یکی از کمال قدرت آنکه او را درین جهان به چشم نهینند و به خرد در نیابند قوله، تعالی: «لا تدركه الابصار و هو یدرک الابصار»، از چشمها پوشیده و عقلها در او نارسیده، و آدمی از دریافت او و قدرت او تهی، حکمهای اوست که دوستان را بلانماید، و قدرت اوست که زلال از صخره صماء کشاید که: «ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار»، هفت خیمه گردون را بی‌میخ و ستون بر داشته، و بوده که پیغمبران را مغلوب و کافران را غالب کرده، و اطفال بی‌گناه را به انواع مصایب و اصناف نوایب مبتلا فرموده، و بعضی نماز را جفت فرموده، و بعضی را طاق، و يك عين را گاه حکم پلیدی داده، و گاه حکم پاکی، چنانکه خلّ و خمر، و

بعضی جانور و حیوانات را حکم به پاکی کرده ، و بعضی حکم پلیدی مقرر داشته ، و نماز و روزه را به يك سبب ساقط [30 a] کردن ، و سرانگشت تر را بر موزه کشیدن ، [و] قائم مقام غسل دانستن ، و سر ناخن را به وقت غسل خشك گذاشتن روا نداشتن ، و امثال این از مرکز عدّ و حیّز حد بیرونست [۲۹ ر] ، و دل را بر اسرار آن اطلاع نه ، و خرد خرده دان و عقل فعال [۴۶] انسان از درك این معانی قاصر ، و ليك آن را در تصدیق می پذیرد و به حقیقت آن گواهی می دهد و فرا می گیرد.

و دیگر آنکه خلق عالم درین عالم بی وفاء و خاکدان بی بقاء به اسباب مختلف هلاک می شوند و کور و لحد نمی یابند ، و همچنان می پوسند و می ریزند ، چه بردار و چه درزیر دار ، و چه در قفار و چه در بحار ، و این همه سؤال منکر و نکیر ، علیهما السّلم! در می یابند ، و خرد از ادراک این نیز عاجزست ، و افهام اهل تحقیق و اوهام ارباب تدقیق ازین قاصر ، و خدای و رسول اثبات این معنی می کنند. و هم ازین قبیل است عرش باعظمت و کرسی ولوح و قلم و حجاب و نور و ظلمت و حوض کوثر و ترازو و صراط ، این جمله چیزهاست که خرد در آن سرگشته و عقل در تحقیق این پای شکسته است ، و زبان مخبر صادق علیه [الصلوة والسلام] بدین معانی به قرآن ناطق شده ، و ما را درین به جز [30 b] تقلید راهی دیگر نه ، و به جز تصدیق این معانی کاری دیگر نه ، و نیز تسبیح جمادات و نطق حشرات به هنگام معجزات و تسبیح حجر و مد و شوق قمر و سخن گفتن بزغالّه بریان ، و بر آمدن آب از اصابع رسول ثقلان و دیگر همه معجزات او که اکثر من رملة البر و قطرة البحر است در قدرت الله و رسالت محمد عالی قدر بی اشتباه دلیلی واضح و برهانی لایح است ، و دیگر معجزات انبیاء اولوالعزم چون موسی و عیسی و سلیمان و داود و یونس و [۲۹ پ] هارون و یحیی و زکریا و صالح و هود و ادریس و عزیز و ابراهیم و نوح و یوسف و یعقوب و ایوب و آدم و دیگر انبیاء علیهم السّلم ، این همه اظهار قدرت

و اثبات [۴۷] قوت است. و نیز در میان آتش دوزخ درخت آتشین و میوه آتشین و ماران و کژدمان زنده باقی در آتش که ایشان را نسوزاند، و ملایکه بی گناه در دوزخ آیند و روند و ضرر به ایشان نرسد، و ازین عجیب تر حال آدمیان که قوله، تعالی: «وان منکم الا واردھا کان علی ربك حتماً مقضیاً» در دوزخ روند بعضی زود بی رنج بدر آیند، و بعضی در آن حال بمانند و شاید بایشان برسد. [31 a] چنانکه «كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها»، و بعضی بیرون آیند روی و دست ایشان هیچ نسوخته و نیازرده از برکات وضو. و بهشتی بدان فراخی که به پنهان چند آسمان و زمین است، چنانکه فرموده، قوله، عزوجل: «وجنة عرضها السموات والارض». و در بهشت غلامان آفریده همیشه جوان، و مرغ در هواء ایستاده بی پر و بال، بلکه وجود هوا در میان آسمان و زمین هم قدرتی عظیم است، و مشهور خلایق است. و مردمك چشم که چند عدسی است در میان سیاهی بینا. و آسمان چنین و کواکب و نجوم بی حد، و زمینهای مطابق و کوههای قوی جسم، و بحار ز خمار بی کنار، و این همه نه به اندازه دریافت خرد است، و این مجموع هست. و نیز فرود آمدن فرشته بر زمین و بر شدن [۳۰ ر] [رسول] بر آسمان، و غرق شدن کشتیها در يك زمان، و در هفت دریا و شاید که کشتیهای بسیار باشد و در کشتی خلق بسیار و شاید که غرق بشوند، همه را در يك زمان و يك اوان، جان همه، عزرائیل قبض کند، این هم قدرت عظیم است. و شاید که در اقلیمی حربها باشد و قتلها واقع شود، [۴۸] قبض روح همه عزرائیل کند، و نیز آنکه يك ابلیس (31 b) بر همین قیاس به جمله خلق رسد، و خرد در درك این هم قاصره و نیز در تصور وجود آدم از کل وجود حوا از آدم و وجود عیسی بی پدر، و از زنی عقیم فرزندی چون اسحق، و دیگر چون یحیی، و نیز از سنگ سخت آب و آتش دو متضاد چنین بیرون آمدن، و نیز از جماد شتر بیرون آمدن، و آتش گل و ریحان شدن، و عصا ثعبان گشتن، و با

زمین منجمد بی گوش خطاب قوله ، تعالی: «ائتیا طوعا او کرها» شنیدن ، وجواب «ائینا طائین» بازگفتن ، و نیز مهر سکوت بر زبانها نهادن و دست و پای و چشم و گوش در سخن آوردن ، قوله ، تعالی: «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهدار جلهم بما کانوا یکسبون» و دوزخ را که جمادست اثبات غصب و خشم کردن که «تکاد تمیز من الغیظ». و این که درین طومار در سلك تحریر آورده از قدرت او از صد یکی و از بسیار اند کی است. توقع که به نظر عنایت ملحوظ گردانیده ما را به فواید معقول و منقول مستفید گردانند ، پس چه عجب باشد که ملکی که این [۳۰پ] همه ظواهر قدرت و براهین سطوت اوست زمین را نیز در حرکت آورد ، والسلام.

دوم سؤال

[32 a] آنکه فرموده که منافق به است یا کافر؟ [۴۹]

قال الله ، تعالی: «ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار» ، پیش ارباب و اولوالالباب مقررست و محقق بر موجب نص الهی که محل زیرترین دوزخ جای منافقانست، پس معلوم شد که کافران بالای منافقان اند در دوزخ ، و شاید که مؤمن موحد در تحت کافر باشد. و بدین دلیل ثابت گشت که کافر به از منافق است ، و اگر چه بر ناصیه هر دو طائفه داغ شقاوت کشیده اند. و واجبست که درین معنی لطیفه چند که نتیجه طبع و دفینه ذهن این ضعیف باشد بنویسم.

اول آنکه کافر از غایت جهالت نفس خود را در بادیه ضلالت کم گردانیده و منافق با وجود علم «مد بذین بین ذلك لا الی هؤلاء» نه کافرست و نه مسلمان ، و خود را در تیه کمراهی انداخته و دیگر آن را به اغواء رهنما گشته.

دوم آنکه کافر به بوجود صانع عالم مقررست و معترف است ، قوله ، تعالی: «ولئن سالتهم من خلق الموات والارض [...] ليقولن الله». اما به واسطه جهلی که در مزاج ایشان [32 b] با دید شده بتان را با معبود انباز گردانیده ، قوله ، تعالی:

و جعلوا لله اندادا، و ایشان با وجود کفر انداد خود را تعظیم می کنند، و منافقان چون نه بر طریقه کفر راسخ و نه بر طریقه [۵۰] اسلام ثابت اند، نه تعظیم امور کفری و نه احترام امور اسلامی [۳۱ ر] می کنند، چنانکه گفته اند:

بیت

چون بوقلمون مباش از رنگ به رنگ یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ
سیوم پیش کافر آنست که باری، عز شأنه و عظم سلطانه! نوریست بی ظلمت
و عادلست که ظلم در صفت او روا نیست، و منافق جور و ظلم را بر خدای تعالی
روا می دارد.

سؤال سیوم

تفحص از صراط مستقیم که روز قیامت خلائق را بدان عبور خواهد بود
کرده بود.

جواب

چنین گوید اضعف عباد الله رشید که: «الصراط عبارة عما لا مناسبة» بین [دقته
و دقة الشعر وحدته وحدة السيف، فهو في الدقة مثل الخط الهندسي]، و امام محمد
غزالی می فرماید که: «الصراط المستقيم عبارة عن الوسط الحقيقي بين الاخلاق المتضادة».
[33 a] و باری، عز شأنه! در سورة فاتحه که ام الكتاب است می فرماید: «اهدنا
الصراط المستقيم». و در حق سید رسل و هادی سبل هم درین معنی نازل شده که:
«وانك لتهدى الى صراط مستقيم و دیگر در حق آن حضرت آمده که «وانك لعلی
خلق» [۵۱] عظیم». و امام احمد غزالی در بعضی از مصنفات خود مثال این گفته که صراط
راهیست که خلق را از ورطات هلاک نجات می دهد، و این که به پیغمبر ما علیه
[الصلوة والسلام] فرموده که: تو مردم را به صراط مستقیم هدایت میکنی، یعنی براه
راست که آن اخلاق حمیده و معرفت توحید است. و صراط مستقیم پیش [۳۱ پ]،

بعضی از ارباب تحقیق اخلاق حمیده است که نجات دهنده است از کدورات نفس و صفات ملکی دارد، و اخلاق ذمیمه هلاک کننده است و صفات شیطانی دارد. پس باید که در اخلاق حمیده نیز از طرف افراط و غلوّ عدول جوید، و شجاعت^۱ میان تهور و جبانّت، و تواضع میان تکبر و دناءت طبع، و عفت میان شهوت و خمود نیکست، و این اخلاق که ذکر کرده [33 b] شد طرف افراط و طرف تفريط دارد، و وسط خالیست از افراط و تفريط. و هر طرفی از این دو طرف که ذکر کرده شد چون بر شخص غالب آید مذموم باشد، چه^۲ اگر سخاوت بسیار کند او را مسرف و متلف و مبذر خوانند، قوله تعالی: «انه لا یجب المسرفین» و اگر امساک به غایت کند او را بخیل و شحیح و لئیم گویند. و قس علی هذا، پس باید که وسط نگاه دارد، فلذلك قال علیه [الصلوة و السلام]: «خیر الامور وسطها»، پس معلوم شد که صراط در لغت عبارتست از راهی که وسط باشد میان افراط و تفريط. و در اصطلاح قرآنی در بعضی مواضع عبارتست از راهی دقیق که [۵۲] روز قیامت خلایق بر آن گذرند، والله، تعالی، اعلم. متوقع که پیوسته این ضعیف را از خاطر انور و ضمیر از هر فرو نگذارد، و اجوبه را که در قلم آورده به نظر تصغیر و عین تحقیق ننگرد، والسلام.

۱- م: سخاوت

۲- م: و چه

(۱۸)

مکتوب که برخواجه جلال فرزند خود نوشته و غلامی چند طلب کرده

فرزند اعزاکرم جلال، ابقاه الله، تعالی، معلوم کند که به جوار ربع [۳۲ر]
رشیدی باغی انشاء فرموده ایم که در حسن صنایع و درک بدایع او [a 34] او هام
اصحاب فطنت حایر و افهام ارباب خبرت قاصرست، و ریاض او به نزهت و صفاورنگ
و بها از جنات برین نموداری، و رباع او به زیب و رونق از رباع خورنق یاد کاری.
بلابل خوش الحان از قمه اغصان درختان او به موجب حدیث «مالاعین رات ولاذن
سمعت ولاخطر علی قلب بشر» صایح، و حمایم یافت منقار از دراجه حصار و طارمه
جدار او به آیه «لم یخلق مثلها فی البلاد» صادح. لاله او از غایت نشاط بر بساط انبساط
غنوده، و بنفشه از کثرت سر و ورد مسکن حضور و مأمن حبور آسوده که:
مصراع:

هذه جنات عدن فادخلوها خالدين

نظم

خوش هوایست این گلستانرا	خوش نسیمست این شبستانرا
دست مشاطه قدرآر است	طلعت این عروس بستانرا
چتر شمشاد و سایه بان درخت	سایه بر سر فکند ریحانرا [۵۳]

و چون صحن اوفسیح و ساحت او وسیع است، پنج قریه در و احداث کرده ایم، و در

هر قریه‌ی از آن قرا یا نوعی از غلامان مستوطن گردانیده‌ایم تا به غرس کروم و اشجار و حفر قنوات و انهار و جرف [34 b] سواقی و قطف ثمار قیام نمایند، و اکنون چهار قریه به حال عمارت آمده‌است بدین موجب که مسطور می‌گردد، والسلام: [۳۲پ]

قریه		قریه	
کرجیان		زنکیان	
ذکور	اناث	ذکور	اناث
۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر
قریه		قریه	
قرویان		جشیان	
ذکور	اناث	ذکور	اناث
۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر	۲۰ نفر

و قریه دیگر که از رعیت خالی و از عمارت عاری مانده است می‌خواهیم که قریه رومیان باشد، توقع که چهل غلام و کنیزك رومی به دارالسلطنة تبریز فرستند که در قریه مذکوره ساکن گردند، و به عمارت مشغول شوند، یقین که تقصیر نخواهند کرد. والسلام.

(۱۹)

مکتوب که برخواجه علاء الدین هند و نوشته

است درباب ادهان دارالشفاء تبریز

معتمد خواجه علاء الدین هند و معلوم کند که مولانا [ء] فاضل کامل قدوة
الحکماء [۵۴] وزبدة الاطباء [35 a] محمد بن النیلی که جالینوس زمان و بوذرجمهر
دوران است، و در فنون علم معقول از افلاطون افزون و از ارسطو پیش است درین وقت
چنین نمود که به سبب قلت ادهان دارالشفاء ربع رشیدی فتور و نقصانی تمام دارد.
و چون اکثر ازهار و اغلب ریاحین و انوار که به حسن رایحه معروف و به طیب
نکته موصوف باشد در دار السلطنة تبریز مفقود است، و پیش ارباب فطنت مبین
و اصحاب [۳۳] خبرت معین است که به سبب صولت سرما و زمهریر هوا ورود آنجا
را نمای تمام و رایحه تام نیست، اکنون می باید که مشارالیه با جناب مولوی هر چه
ترکیب آن بوجه اجمل و طریقه اسهل دربلده تبریز صورت بندد به تقدیم رساند،
و هر چه وجود آن چون عنقانا پیدا و چون کیمیا نا هویدا نباشد بر موجب مفصل
که کرده ایم نوکران جلدکاران به ممالک مذکوره فرستد، و اعلام اعیان و صدور
تغور کند که هر سال بی عقدہ تعویق به وزنی که ما مقرر کرده ایم روغنهای پسندیده
گزیده به دار السلطنة تبریز فرستد، بدین موجب.

[35 b] شیراز

روغن	روغن	روغن	روغن
بنفشه بادام	گل بادام	یاسمین بادام	نرگس بادام
۱۰۰ من	۵۰ من	۲۰ من	۲۰ من

روغن	روغن	کلاب ایجی	روغن
نسرین بادام	۲۰ من	۳۰۰ من	
		[۵۵] بصره	
روغن	روغن	روغن	روغن
چنبه	کک گیتی ^۱	کافور جودانه	خیری
۱۰ من	۲۰ من	۱۰ من	۱۰ من
روغن	روغن	روغن	روغن
عود قمهری	یاسمین نصرائی [۳۳پ]	حناء شمرطه	
۱۰ من	۱۰ من	۱۰ من	
روم			
روغن	روغن	روغن	روغن
افستین تقانی	مصطکی افرنجی	قندس قیری	لادن قبرسی
۵ من	۱۰ من	۱۰ من	۵ من
روغن	روغن	روغن	روغن
[36 a] سوسن انطاکی	اسطوخودش اصنوی		
۱۰ من	۱۰ من		
بغداد			
روغن	روغن	روغن	روغن
گل سرخ سوری مکرر	گل اسفید	نسرین	بنفشه
۵۰ من	۱۰ من	۱۰ من	۳۰ من

۱- ج : گل گیتی بحری، م خیری

روغن نابونج	روغن مرزائگوش ^۱	[۵۶] روغن نرجس
۲۰ من	۱۰ من	۱۰ من
	روغن عقرب	روغن آجر بغدادی
	منا	منا

شام [۳۴ر]

روغن حبالبان	روغن بلسان مصری	روغن زنبق ربوه
۵۰ من	منا	۱۰ من

حله

روغن بهار نارنج	روغن خروج	روغن مورد
۱۰ من	۵ من	۵ من

[36 b] و چون این ممالك از همدیگر دور افتاده است می باید که به هر شهری یکی^۲ مخصوص برود، یقین که درین باب اهمال و اغفال جایز نخواهد داشت، و چون به علامات آل طمغاء^۳ موشح گردد اعتماد نماید، و در عهد خود داند، والسلام.

۱- م: مراد امکرس

۲- گویا: پیکی

۳- م: طنما

(۲۰)

مکتوب که بر فرزند خود امیر علی حاکم بغداد نوشته است در باب انعام علمای انام و فضلالی کرام

فرزند علی، اسعد الله! تعالی! بداند که تبجیل علماء واحترام فضلاء برار باب اعلام واصحاب اقلام فرضی واجب الاداء وامری لازم الامضاء است. و چون مدتی مدید است که نسبت تسخیر ممالك اسلام، وفتح بلاد مصر وشام از حضرت بانصرت ایشان مفارقت [۵۷] ومباعدت افتاده وهر یکی از ایشان در ثغری ساکن و در شهری مستوطن گشته اند، اکنون به رسم انعام می باید که برای هریک ازین علماء مذکور که در مفصل این رقعہ اسمای ایشان مشروح خواهد گشت، آنچه مقرر کرده ایم بی تهاون و تکاسل با ایشان جواب گوید. واسامی شریف موالی بدین موجب (۳۴پ) است:

(۲) مولانا

[37 a] مولانا

قاضی ناصر الدین بیضاوی	قطب الدین مسعود شیرازی
نقداً پوستان	نقداً پوستان
مرکوب	مرکوب
الفی دینار سمور	الفی دینار سمور
مع سرجه	مع سرجه

(۴) مولانا

[۵۸] (۳) مولانا

مجدالدین اسمعیل فالی	صدرالدین محمد ترکه
نقداً پوستان	نقداً پوستان
مرکوب	مرکوب
الفی دینار وشق [۵۸] مع سرجه	الفی دینار وشق مع سرجه

(۶) مولانا

(۵) مولانا

صدر جهان بخارایی

محمد صاعد اصفهانی

نقد	پوستین	مر کوب	نقد	پوستین	مر کوب
الفی دینار	وشق	مع سرجه	الفی دینار	وشق	مع سرجه
			(۸) مولانا		

[۵۹] (۷) مولانا

(۸) عضدالدین ایجی

فخرالدین چهار برقی

نقد	پوستین	مر کوب	نقد	پوستین	مر کوب
الفی دینار	وشق	مع سرجه	الفی دینار	سنجاب	مع سرجه
			(۹) مولانا		

(۹) مولانا

عمادالدین برادر مولانا عضدالدین

برهانالدین عبری

نقد	پوستین	مر کوب	نقد	پوستین	مر کوب
الفی دینار	سمور	مع سرجه	الف دینار	سنجاب	مع سرجه
			(۱۲) مولانا		

[۶۰] (۱۱) مولانا

عبدالرزاق کاشی

اصیلالدین پسرخواجه نصیرالدین طوسی

نقد	پوستین	مر کوب	نقد	پوستین	مر کوب
الفی دینار	وشق	مع سرجه	الفی دینار	وشق	مع سرجه
			(۱۳) مولانا		

(۱۳) مولانا

شمسالدین مظفر

مبارک شاه منطقی

نقد	پوستین	مر کوب	نقد	پوستین	مر کوب
الفی دینار	وشق	مع سرجه	الف دینار	سنجاب	مع سرجه
			(۱۶) مولانا		

[۶۱] (۱۵) مولانا

جمالالدین مطهر حلّی

میرک جنکی که به صفاء ذهن مشهورست

وطبع نقاد

نقدا	پوستین	مرکوب	نقدا	پوستین	مرکوب
الفی دینا	فنگ	مع سرجه	الف دینار	سنباب	مع سرجه [۳۵ر]
[۶۲]	[۳۰]	(۱۷) مولانا	(۱۸) مولانا		

فقیه محمود بن الیاس طبیب

شمس الدین هندی که در علوم ریاضی

عَدیم المثل است و در بلده دلی ساکن

نقدا	پوستین	مرکوب	نقدا	پوستین	مرکوب
الف دینار	سنباب	مع سرجه	الف منقال	وشق	مع سرجه
[۶۳]	(۱۹) مولانا		(۲۰) مولانا		

عبدالملك حدادی

همام الدین تبریزی

نقدا	پوستین	مرکوب	نقدا	پوستین	مرکوب
الفی دینار	فنگ	مع سرجه	الفی دینار	فنگ	مع سرجه
(۲۱) مولانا			(۲۲) مولانا		

اسحق قاضی کرمان

عبدالملك قزوینی

نقدا	پوستین	مرکوب	نقدا	پوستین	مرکوب
الف دینار	سنباب	مع سرجه	الف دینار	سنباب	مع سرجه
(۲۳) مولانا					

سیف الدین مصری که در انطاکیه ساکن است و فنون علوم دارد

نقدا	پوستین	مرکوب	نقدا	پوستین	مرکوب
الف دینار	سنباب	مع سرجه [۳۵پ]	الف دینار	سنباب	مع سرجه [۳۵پ]
[38 b] (۲۴) مولانا			[۲۵] مولانا		

محمد سمنانی قاضی فام

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار سنجاب مع سرجه

(۲۶) مولانا

عفیف الدین بغدادی

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار سنجاب مع سرجه

[۶۵] (۲۸) مولانا

قطب الدین رازی که مر بای تربیت ماست

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار سنجاب مع سرجه

(۳۰) مولانا

عتیقی

نقد پوسـتین مر کوب
الفـدینار سنجاب مع سرجه

[۶۶] [39 a] (۳۲) مولانا

شرف الدین طیبی

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار وشق مع سرجه

رکن الدین بکرانی

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار وشق مع سرجه

(۲۷) مولانا

بدر الدین اربلی

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار سنجاب مع سرجه

(۲۹) مولانا

سراج الدین قاضی آمل

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار سنجاب مع سرجه [۳۶ر]

(۳۱) مولانا

نجم الدین فقاغی

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار فنک مع سرجه

(۳۳) مولانا

سیف الدین محمد سنجاری

نقدا پوسـتین مر کوب
الفـدینار سنجاب مع سرجه

(۳۴) مولانا

حجة الدين موسى ماردینی محدث

نقد پوستین مرکوب

الفدینار فنک مع سرجه

(۳۶) مولانا

جمال الدين على شاه کتابی فقیه شافعی

نقد پوستین مرکوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

[۶۷] (۳۸) مولانا

بندل دوزحی (۹)

نقد پوستین مرکوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

[39 b] (۴۰) مولانا

سراج الدين يسر قاضی فخر الدين هرات

نقد پوستین مرکوب

الفی دینا وشق مع سرجه

(۴۲) مولانا

ظهیر الدین فاروقی

نقد پوستین مرکوب

الفدینا سنجاب مع سرجه

(۴۴) مولانا

(۳۵) مولانا

فاضل حسن کیفی محدث

نقد پوستین مرکوب

الفدینار فنک مع سرجه

(۳۷) مولانا

رکن الدین موصلی

نقد پوستین مرکوب

الفدینار سنجاب مع سرجه [۳۶]

(۳۹) مولانا

علاء کفر

نقد پوستین مرکوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

(۴۱) مولانا

جمال الدين اسليم ترمذی

نقد پوستین مرکوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

(۴۳) مولانا

لسان الدین شیرازی

نقد پوستین مرکوب

الفدینار سنجاب مع سرجه

(۴۵) مولانا

بدرالدین شامی

عزالدین یوسف قندهاری

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرجه
 (۴۶) مولانا

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرجه [۶۸]
 (۴۷) مولانا [۳۷]

کھف الدین طوسوسی

زکریا مولثانی

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرجه
 [۶۹] [4a] (۴۸) مولانا

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرجه
 (۴۹) مولانا

صدرالدین حوجانی

شکرلب سیرامی

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرج
 (۵۰) مولانا

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرج
 (۵۱) مولانا

علی قمی

اختیار سجستانی

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرج

نقدا پوستان مرکوب
 الفدینار سنجاب مع سرج

والسلام علی من اتبع الهدی، برین جملہ برود و عدول تجوید، و چون این
 ضعیف کہ خادم علماء زمان و چاکر افاضل دورانت مراجعت کند، ادرات و
 مواجب سالیانہ علماء وقضاء و سادات و وظایف مشایخ و محدثان و حفظہ قرآن و
 حکماء و اطباء و شعراء و ارباب اقلام ممالک ایران از سرحد آب آموبہ تا سرحد
 آب جون و اقاصی مصر و تخوم روم چنانچہ معہود بودہ بر قاعدہ [۳۷ پ] قدیم دادہ
 شود، و نوعی کند کہ ایشان از سررفاہیت بہ افادت و استفادت مشغول گردند، و ما را
 بہ دعای خیر یاد کنند، ان شاء اللہ، والسلام. [۷۰] [40 b]

(۲۱)

مکتوب که بر فرزند خواجه عبداللطیف نوشته در وقتی که حاکم اصفهان بود

فرزند اعز اکرم عبداللطیف، ابقاه الله تعالی! بداند که خصلتی که بدان ضبط ممالك و حفظ مسالك توان کرد و به وسیله آن زجر فاسدان و حجر حاسدان و استعباد جایران^۱ و استخدام متکبران و استعداد فاجران توان فرمود نشر ریاست و اقامت حدود سیاست است. و از آن جهت که خلق جهان متنوع و اخلاق ایشان مختلف است، بعضی الوف عطوف اند، و صنفی سباع طباع، و ایشان را با هم الفت دادن و در حلقه فرمان برداری و انقیاد آوردن به غایت دشوار باشد. و تا هیبت حکام و سطوت متقلدان زمام انام در دل ایشان متمکن نشود کردن به اطاعت امر [نرم] ندارند، و سر به مخالفت و تمرد برارند، والسلام.

نظم

سیاست جوبا عدل سازی قرین جهانت همه سر به فرمان نهند
و گر ظلم را پیشه سازی در او مطیعان همه رو به عصیان نهند
و هر حا کمی که به اخلاق حسنه و افعال مستحسنه معروف و موصوف [41 a]
نگردد هیچ کس را هوای صحبت و تمنای خدمت او نباشد. و اگر چنانچه خواهی
که عنان اوامر و احکام انام و ایام در قبضه تصرف خود آوری باید که این نصایح

۱- ج: استعباد جابران

[۳۸ ر] که در قید کتابت و سلك کفایت خواهم آورد و [رد] زبان و حرز جان سازی:
 [۷۱] اول بدانکه جامع منافع دینی و عقبی صدق قول و حسن فعل است، و این
 دو خصلت در دینی ممدّ جاه و در آخرت شفیع گناه است.

نظم

راستی کن که راستی کردن خاتم سلطنت بدست آرد
 ورشوی همچو مار کز رفتار عاقبت کار تو شکست آرد
 دوم با دشمنان که قوّت مخاصمت و مقاومت و طاقت جدال و مقاتلت ایشان
 نداشته باشی به رفق و مدارا و لطف و مواسا بسر بر.

سیوم باید که سیاست بعد از تفحص و استکشاف کنی تا سبب قطع شجره عناد
 و قلع ماده فساد گردد، و از انزجار و فجّار و انعدام اشرار دست باز نداری تا جانب
 سیاست و طرف ریاست مرعی داشته باشی.

چهارم باید که شجاع باشی که مرد شجاع چنانکه ستوده خلق است محبوب
 حق است، چنانچه [41 b] رسول خدای علیه [الصلوة والسلام] فرمود: «ان الله يحب
 الشجاعة ولو على قتل حیه»، و شجاعت است که وقایه ذات و زیور صفات و درع صولت
 و لباس عزت است، و به وسیله او در وقت ملاقات آفات نفس خود را صیانتی توان
 کرد. و اگر بد دلی و جانت به خود راه دهی لاشک در روز قتال و هنگام جدال
 اسیر فتراک نوایب و گرفتار کمند مصایب گردی.

[۷۲] پنجم باید که از زلال جود و سماحت به لب تشنگان جهان راحت رسانی و
 چون به زیور [۳۸ پ] سخا و زینت عطا متحلی گردی پیش خالق مکرم و نزد
 خلائق محترم شوی. و اگر ابواب انعام و اکرام بر روی خاص و عام بسته داری علم
 دولت منکوس و اختر سعادت منحوس و اقبال در محاق ادبار محبوس گردد.

ششم باید که از شجره دیانت نمره امانت قطف کنی، و از سمت خیانت و بد
 سگالی محترز باشی، که هر کسی که طرف امانت مرعی دارد در دنیا نیک نام و

مرزوق و در آخرت از آتش دوزخ . طلاق باشد، به حکم حدیث نبوی که: «الامانة تجر الرزق و الخيانة تجر الفقر». [42 a]

هفتم باید که از نعیم مزخرف فانی این جهانی که جز [42 a] کدورت و پریشانی بهره‌ای ندارد اجتناب نمایی، و از عفاف به کفاف قانع گردی، که «الفنائة كنز لا يفنى»، و نوعی کنی که طبع را [از] میل طمع بازداري، که بسیار کس به شومی حرص در قید خواری و غل خاکساری گرفتار گشته‌اند.

هشتم باید که بر اصحاب ثروت و جاه رشک و حسد نبری که حاسد پیوسته از سوزش رشک چون نال ضعیف چون موی نحیف گردد، و در دو جهان خایب و مخذول و خاسر و مجهول باشد، و از مقامات رفیع [و] درجات منیع محروم شود. چه گفته‌اند [۷۳] که: «الحسود لا يسود»، و هر که در حق محسود حیلتی اندیشد خود در آن شبکه مکر و پای بند خدیعت افتد. قوله، تعالی: [۳۹ ر] «ولا يحق المكر السيئ الا باهله»، و امیر المؤمنین علی، کرم الله وجهه! فرموده که «من حفر بئر الا خيه وقع فيه». نهم باید که در افشاء سرّ و اظهار راز توقف جایز شمری که سرّ نهفته و راز نا گفته به اگر گویی با کسی باید گفت که عرض سرایر در پرده ضمائر او محبوب و مستور تواند ماند. و سرّ گفتن با زنان به هیچ وجه اجازت نداده‌اند، و عاقلان روشن ضمیر [42 b] از مکر و تزویر و قبح ذات و تدبیر ایشان گریزان بوده‌اند. و هر که سرّ کنجینه سینه با ایشان در میان نهاده است، در ورطه ضجرت و گرداب حیرت هلاک شده است، و به سوز ندامت و آتش غرامت سوخته.

دهم باید که مجالست با علماء و مصاحب با فضلاء کنی، که عز اصالت نسبت و شرف حسب عالم دارد، و از قربت صحبت ایشان صفای سیرت و حسن سریرت پیدا آید. و از ارباب علم و اصحاب حلم حق شناسی توقع توان داشت، و به الفت ایشان به مراتب علیّه و مناصب سنیّه توان رسید. و از مخالطت جاهل بدگوی، لئیم بی اصل اجتناب باید نمود، چه از مؤاخات و موالات این طبقه جز لوم طبع و

خست ذات و خبث صفات و قلت دیانت و عدم امانت مشاهده نتوان کرد [۷۴]
 یازدهم باید که در همه حال تو کل به حضرت ذوالجلال کنی که هر کس که
 دستگاه تو کل خرید از منت اهل خست و خدمت اصحاب ثروت رهید، و هر که
 به صدق عقیدت و صفای نیت و حسن طوینت [۳۹ پ] در همه ابواب اعتماد بر تو کل
 کرد هر آینه به وصال محبوب و درك مراد و مطلوب [43 a] خود فیروز شد، و
 عنایت الهی جمله مراد و مطلوب او را به خیر به اتمام رسانید که: «و من یتوکل
 علی الله فهو حسبه».

دوازدهم باید که از سر حقارت و تذلل قدم در راه حق نهی، تا رفیع قدر،
 و میمون عزیمت و نصرت روزی شوی.

سیزدهم باید که از قبح نخوت و استبداد استبعاد جویی، و از کبر و منی
 اعراض کنی، تا از ثمره تواضع متمتع و از خصایص فروتنی منتفع گردی، و در
 جهان به نیکو نامی و دوستکامی معروف شوی، که «من تواضع لله رفعه الله، و من
 تکبر علی الله وضعه الله».

بیت

تواضع کن که یابی سر بلندی که باشد کبر دور از هوشمندی
 چهاردهم باید که حدیقه حکومت را به ازهار معدلت و انوار نصفت آراسته
 گردانی، که نتیجه برکت عدل در جهان شایع و در عالم ذایع است، چنانچه شاعر
 گوید: [۷۵]

بیت

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می نکند بارگاه کسری را
 چه بارگاه شهریاران به قوایم عدل و درگاه ملک داران به دعایم انصاف
 مستحکم است. و هر کرا از حکام و ملوک که دولتی مستقیم و ملکی مقیم بایسته
 [43 b] است از طریق جور تقاعد نموده است، واسلوب جهانداری بر طریقت معدلت

و نهج نصف نهاده، و به عین الیقین دیده که ظلم موجب [۴۰ ر] هلاک ملک است، و عدل دلیل دوام نام. و ازینست که گفته اند: «الملك یقی مع الکفر و لا یقی مع الظلم»

نظم

هر کرا دادند نور معدلت از ظلام روز حشر او را چه باک
ظلم نامحمود را عادت مکن کوز اوج جاهت اندازد به خاک
و هر کسی که از وخامت عاقبت جور نترسد یقین که از معنی این دو بیت
غافل است.

بیت

چنین گفت یک روز آصف به جم که ای شهریار ملوک عجم
ز من گوش کن پند آموزگار مکن بد که بدینی از روزگار

شعر

اصابع المظلوم فی وقت السحر انفذ فی الاضلاع من وخز الا بر [۷۶]
پانجدهم باید که وقار را پیرایه طبیعت و حلم را زیور خلیقت خود سازی،
و آتش غضب و قهاری را به آب سکون و بردباری فرو نشانی و جرایم مجرمان را
به عفو استقبال فرمایی تادلای [44 a] خلایق به هوا و ولا و محبت و موذت تو مرغوب
و مشعوف گردد. و اگر چنانچه سائیس^۱ و قاهر و ظالم و جابر باشی و به درشت خوبی
و فظاظت طبع منسوب گردی، و در باب تعریک متعذیان و فتک دشمنان به تعجیل
مثال دهی و به اندک گناهی که از مجرمی ظاهر شود بیش از تجسس و تفحص در
سیاست و عقوبت افراط غلو جایز شمیری، همواره پریشان حال و کوفته بال باشی
و رغبت و محبت مردم از خدمت تو قاصر و فاجر گردد. [۴۰ پ] و اگر به فرمان
مطاع شارع، علیه الصلوة والسلام، قواعد «اذا قدرت علی عدو ک، فاجعل العفو عنه

شكر القدرة عليه» ممهّد وراسخ داری. هر آینه به نفایس ملابس «لو علم الناس ما نجد من لذة العفو لتقرّبوا إلينا بالجنایات» مکتسی کردی، چه حکایت مشهور و قصه مأثور است [که]:

حکایت

مأمون خلیفه که (در) باب عفو آیتی بود، بعد از قتل امین به بغداد آمد، [این] مهدی که عم او بود به سبب آنکه مدتی بر سریر خلافت و مسند ایالت نشسته بود و لاف [۷۷] جهان‌داری و کوس شهر یاری زده، چون قوّت مقاومت و طاقت مقاتلت او نداشت از خوف و هراس و صدمت و باس [44 b] مأمون در دروب و محال بغداد مختفی گشت، و مأمون در تحصیل او جهد بلیغ و سعی عظیم می نمود. و چون (این) مهدی را ایام مصیبت و روزگار مشقّت متباعد و متمادی گشت از غایت توکّلی که داشت به مجلس مأمون حاضر شد، و زبان به اعتذار و استغفار بگشود، و لهب غضب مأمون را به آب تواضع و تشفّع فرو نشاند، مأمون را از کلمات رایق انقباض و ترح به انبساط و فرح مبدل گشت، و فرمود که: «ما اقدمك علی؟» گفت: عفو ک، یا امیر المؤمنین». بدین سخن ذیل عفو و اغماض بر جرایم او بگسترد، و او را به عنایت بی نهایت تدارک و تلافی [نمود] و ندیمی و همدمی خاص خودش اختصاص داد.

نظم

وجودی کو غنیمت می شمارد نکویی با کسان، نیکو وجودیست
نسیمت می وزد فرصت نکه دار که بی شک هر هبویی [را] رکودیست

[۴۱ ر] شعر

اذا هبت ریا حک فاغتمها فان لكل عاصفة سکون
ولا تغفل عن الاحسان وافعل تلا ندري السکون متى یکون

[45 a] واز اینست که هر طلوعی را از روایی، و هر شرفی را و بالی، و هر نزولی را انتقالی مقدرست.

شعر

اری دنیا و زخرفها ککاس تدور علی اناس من اناس [۷۸]
پس چون در عرصه وجود عیشی از شوایب زوال مصفی نیست، و عطیه عمری
مصون از غوایل عین الکمال مهیانه،

نظم

دلی کو که از چرخ باری ندارد؟ رخی کز حوادث غباری ندارد؟
نظر در گلستان آفاق کردم گلی نیست دروی که خاری ندارد
«انظر الى القصور العالیة والملوک الفائیة کیف اتعسهم^۱ الایام و ادرکهم
الحمام.

شعر

فاضحوا رمیماً فی التراب واقفرت منازلهم قد عطلت و مغان^۲
نوعی کن که از هوای جمع حطام و جذب منافع ایام و مزخرفات دنیای فانی
غنی گردی، و از طلب لذات و داعیه شهوات ذیل عصمت و دامن عفت دریچی، و
در افاضت احسان و اذاعت انعام و استیفای مطامع نفوس و تحصیل مراضی خواطر
چنان قیام نمایی که زبان اهل زان به شکر آن مواهب شکر بار، و رقاب اصحاب
[۴۱ پ] به طوق منن گرانبار باشد. والسلام. [45 b]

۱- م: آیتهم؟

۲- م: مقام

(۲۲)

مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال الدین حاکم روم نوشته مشحون به مواعظ و نصایح

فرزند اعز اکرم جلال، متّعنی الله بطول حیاتہ! دیدها بوسیده، معلوم کند که سلوة روح و عمدة فتوح و نصاب زندگانی و سرمایة شادمانی عدل است که ملابس افتخار شاهان [۷۹] را از دنس اوزار ظلم و وسخ آثام جوریاك می گرداند، و در ولایت خلعت نیکو نامی، و در عالم حدوث اسباب دوستکامی می بخشد، و خصایل آزادگی و شمایل شهزادگی در لباس معدلت حسن و جمال و ابتهت و کمال باید. و معجون نصفت سبب تفریح قلوب عباد و ترویج ارواح بنده و آزاد شود، و هر که از جادۀ خصال نیکو انحراف نماید، و روز و روزگار خود را به نعمات ملامی و تنعمات مناهی مصروف دارد، درهای گشوده بسته و نظام کارها گسته شود، و دلیل زهاب دولت و زوال نعمت باشد، و هر لحظه درجاء او و هنی و فتوری و خللی و قصوری پیدا گردد، و عاقبت خستۀ اظفار^۱ احزان و مجروح مخالف هوان شود. و هر که به وفور بذل و شمول عدل معروف گشت، و خلائق جهان و ابنای زمان را به انصاف [46 a] و داد و عده داد، و به آب حلم آتش خشم فرو نشاند، و با اقران و اکفای خود جادۀ [۴۲] موافقت و راه و صاقت مسلوك داشت، و سایة عنایت و مهربانی بر سر قاصی و دانی انداخت و به رضای خالق و رفاهیت خلائق کمر سعی و اجتهاد بر وجه سداد و رشاد بست و از مجالست سقاۀ ملاح و تجرع افداح راح و تنزه سواقی جاریات و تفرج جوارى ساقیات اجتناب

نمود، و دکان مواخات نفسی و ابواب مرادات حسّی را به کلّی بر بست، و از تتبع شهوات نفسانی و تمتّع لذّات جسمانی فارغ شد، لاجرم در کنف حمایت الهی به لطف و عنایت نامتناهی اختصاص یافت، و از رزّیات ایام و بلیّات افلاک و اجرام فارغ شد، و حسن صیت او در بسط ربع مسکون چون هبوب صبا و فروغ ذکا فایح لایح گشت. پس می باید که آن فرزند: [۸۰]

اول در امور ملکی جانب باری، عزّ شانه! نگه دارد، و در حمایت افتادگان و رعایت آزادگان و اصلاح مزاج حشم و استقامت احوال خدم و تحصین ثغور و مراعات کافّه جمهور اهمال جایز ندارد.

دوم می باید که در وقت عطا و هنگام سخا [46 b] از کسوت ریامعرا باشی، تا به نعیم مقیم فایز شوی، و از عذاب الیم و عقاب جحیم ایمن گردی.

سیوم در قواعد دین و تمشیت امور شرع متین که سیاست فاضله و ریاست کاملاه است تغافل نورزی، و در قطع معاملات و دعاوی هر چه علمای دوران و [۴۲ پ] فضای زمان که چابک سواران قلم [رو] فتوی و گوی ربایان میدان تقوی اند، و حامیان ملک و ملت و کارسازان دین و دولت اند صلاح ببینند به تقدیم رسانند^۱.

چهارم خویشان را اسباب معیشت و کمرانی و مواد نشاط و شادمانی مرتّب و مهیا دارد، و اگر از ایشان احیاناً معاندتی و مخالفتی در وجود آید به کمال عفو و سرلواحق هفوات و سابق زلّات ایشان برخیزد، و بر موجب «صلّة الرحمّ تزید فی العمر» بر صلاح حال و فراغ بال ایشان همت مصروف دارد، و همه را از چشمه تسنیم انعام عمیم خود ریّان سازی، و بر مقتضای «الاقربون اولی بالمعروف» بر مایده طعام و خوان انعام و سمّاط نوال خوانچه افضال خود بنشانی. [۸۱]

پنجم سعی کن که حق در مرکز خود قرار گیرد، و باطل از حیّز وجود فرار جوید.

ششم [47 a] در امر معروف و نهی منکر دقیقه ای فرومگذار، و نوای عود

۱-م: رسانند.

و قانون و صدای چنگ و ارغنون که مبهج ارواح و منتج اریاح اند گوش مکن !
نظم

ز اواز عود قصه عاد و نمود به و ز صوت خوش حکایت زال و فرود به
کان در دلت پدید کند صحبت شراب وینت ز روزگار دهد میل اجتناب
هفتم نماز پنجگانه که «الصلوة صلة بالله» بیای دار، و به سنن [۴۳] رواتب
قیام نمای، و تاتوانی از نماز تهجد و وضی که روشنایی لحد تاریک و رهنمای صراط
باریکست دست بازمدار، و پیش از آنکه بازصبح در نشیمن مشرق بال بگشاید و عروس
آفتاب از پرده افق جمال بنماید به ذکر و تسبیح و تقدیس و تکبیر و تهلیل خالق
ارواح و اجسام و افلاک و اجرام بر موجب «الابذکر الله تطمئن القلوب» زبان گشوده
ودل آسوده گردان !

بیت

خروس و ارسحر خیز باش تا سروتن به تاج لعل و قبای چکن بیارایی
هشتم زکات مال که «حق الله» است به ارباب استحقاق دهد چنانکه حق، سبحانه
و تعالی، در کلام مجید بیان فرموده است که: [۸۲] [47 b]

«انما الصدقات للفقراء و المساکین»
فقیر آنست که او را هیچ نباشد، مسکین آنست که خرجش با دخل و فان کند
«و العاملین علیها او المؤلفة قلوبهم»
کسات که زکوه گرد محتشمان اهل کتاب و کسانی که در مسلمانی
آوردند ضعیف القلب باشند
«و فی الرقاب» «و الغارمین»
بندگان که خود را از خواجه بازخرند قرض داران
«و فی سبیل الله» «و ابن السبیل»
غازیان انباء سبیل اگر چه در شهر خود غنی باشند

فهم صوم رمضان را بر موجب « کتب علیکم الصّیام کما کتب علی الذین من قبلکم » واجب و لازم دان ، و تا عارضه [۴۳پ] هایل و مرضی قاتل روی ننماید افطار ممکن .
 دهم حج بیت الله الحرام به حکم «ولله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا» از جمله مهمّات کلّی و مطلوبات اصلی خود دان . و اگر چنانچه به سبب حراست بلاد و حمایت عباد ازین دولت ابدی و سعادت [48 a] سرمدی بازمانی ، به دل خواهان جمال و به جان طالب وصال کعبه باش .

یازدهم بر مقتضای «قاتلوا المشرکین کافة» چون دران حدود کفّار بسیار و فجّار بیشمارند در جهاد سعی و اجتهاد نمای . [۸۳]

دوازدهم زبان را از کلمه رده و فحش مصون دار .

سیزدهم در حلول نعمت بر موجب «و اما بنعمة ربك فحدث» شکر کن و در نزول مصیبت بر مقتضای «والصابرین فی الباساء والضراء و حین البأس» صبر فرما ، که این دو خصات حاوی رموز ایمان و جامع اصول عرفان است ، چنانچه رسول خدای صلی الله علیه و سلم فرموده است که : «الایمان نصفان : نصف شکر و نصف صبر» .

نظم

صبر کل روضه ایمان بود صبر در لجه عرفان بود
 دست در این زن که چون این یافتی رو که سر پرده دین یافتی
 چهاردهم از جاده کبر و غضب که صفات سبعی و اخلاق بهیمیست عدول جوی
 پانزدهم اخلاق ذمیمه را به حمیده و افعال سیئه را به حسنه تبدیل کن .
 شانزدهم رعیت را که ارباب حراست [48 b] اند رعایت کن که سبب قوام عالم [۴۴] و واسطه عقد معاش بنی آدم اند ، و تکثیر نفع و ثمیر ریع به مساعد [ت و]
 معاضدت ایشان مربوط و منوط است ، و در فصل دی که هوای زهر بر رنگ و بوی

بوستان تغییر کند، واشك باران در عیون هوا واجفان صبا انجماد پذیرد، وطلایه [۸۴]
لشکر شتا اعلام سرما برافرازد، و صدمات اهوویه مسام عالم و مشام بنی آدم بسته
گرداند، و آب خوش گوارا را در مجاری سواقی و جداول سنگ سازد، پیاله از
دست لاله بستاند، و تاج زرین از سر نرکش و سرین بر باید، و چهره درختان بوستان
از ضعف و ناتوانی زعفرانی شود.

شعر

واذا رمیت بفضل كاسك فی الهوا عادت اليك من العقيق عقودا

نظم

آرد چو چشم هر نفسی آب در دهن ماهی ز عشق تابه گرم اندر آبگیر
خواهد که باز گونه کند پوستین خویش روباه حیلہ جوی ز آسیب ز مهریر
باز بار به تدبیر متان و حفرانهار مواظبت نما [ید]، و هنگام آنکه از شدت
گرمای و سخونت هوا چو موقد نیران گردد، و چشمه آب در غلیان آید، (a 49)
ویضه فولاد از تف سموم چون موم نرم شود.

نظم

تنور زمین را کند پر ز تاب شود کوره آتشین حوض آب
ز گرمی جهان همچو دوزخ شود چمن از حوادث چو بر زخ شود
در اقامت درودن کشت و مقاسات کار حصاد عزایم همت [۴۴] به امضاء رساند
زنهار تادر تبجیل و احترام ایشان اجتهاد و سعی بلیغ نمایی، و در حراست حرائت
و حمایت جانب ایشان تغافل و تکاسل نورزی که قحط بر خیزد و ماده قوت فوت گردد.
[۵۸] هفدهم: از احوال لشکر و جند که شیران در حال شجاعت و مردانگی، و پلنگان
جبال تهوّر و فرزانی اند، غافل مباش، که صلاح عباد و رشد امم در زبان تیغ و قلم

مبهم است، و پیوسته ایشان را به اکرام و تعظیم و احترام و تفضیم تلقی نماید، تا ایشان از سرائحد و اخلاص جواب دشمنان به نوك سنان آتش فشان دهند، و رقاب کردن کشان را در کمند عهد و پیمان تو آرند، و به سوفار تیر کلك از بنان تیرونکین از انگشترین مشتری یرایند، و حصون راسخه و معاقل شامخه را که تسخیر آن ممتنع و تلخیص آن متعذر باشد به ضرب تیغ بران [49 b] و رمح جان ستان مسخر سازند.

نظم

جان بازانی که بهر تسخیر بلا جان را سپر تیر مصایب سازند

شعر

لهم فی لحوم المبطلین مطامع و فی مهجات المشرکین مطاعم
و شرح احوال این طایفه هر چند که گویند از هزار یکی و از بسیار اندکی
باشد، ز نهار که اهتمام به انتظام احوال این طایفه مصروف دارد.

هشتمدهم: دیران که خداوندان فطنت و پشتیبانان دولت اند، و نوك قلم ایشان
بلبل بستان بلاغت، و عندلیب اغصان [۴۵] براعت است، چون عذار صبح را به زلف
شام عنبر فام بیارایند، و چهره دولت و منشور نصرت را، به خال خلود و طغرای مقصود
گردانند، و خانه ملوک را کنجینه خزینه قارون، و مطموره دینه فریدون سازند.

نظم: [۸۶]

به سر خامه کمر بسته می کشانند مشکلات امور
عنبرین می کنند در ساعت جیب نسرین و دامن کافور
ز نهار تا در حفظ جانب و سیانت ناموس این گروه، سرمایه [50 a] مقدرت
مصروف داری.

نوزدهم: علماء که نهال دین و ملت و نظام حل و حرمت اند، و نصّ مجید «یؤتی الحکمة من یشاء، و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا» در حق ایشان منزل شده، و سرّ «هل یتوی الذین یعلمون و الذین لایعلمون» از وفور دانش ایشان ظاهر گشته و حدیث (نبوی) «العلماء ورثة الانبیاء» در حق این جماعت به ظهور پیوسته، و گوهر «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» در صدف همت ایشان حاصل شده.

شعر

طلب العلم و الفناعة شانی لست ابغی سواهما فی الزمان
فاذا ما قنعت صرت غنیاً و اذا ما علمت نلت الامانی

نظم

عامیان کورند، وینا در جهان زمره ارباب فضل و دانش اند [۸۷]
وارث پیغمبران مرسلین حاملان علم و اهل ینشانند
زنهار که در باب این زمره، طریقه خدمت و بندگی بجای آری، و از فرمان ایشان بر موجب «امرهم حکم و طاعتهم غنم» یک سرموی تجاوز نکنی، و خاک پای ایشان را تاج سرو کحل بصر کردانی.

نظم [۴۵ پ]

خاک کف پای علماء از سر عزت
تاج سرو کحل بصر و مهر برین است [50 b]
روحلقه بگوش فضلاء کرد که دولت
اینست، و جز این نیست، همینست، همین است
بیستم: از مالی که به حلیّت اقرب باشد هر بامداد به فقراء و غرباً وضعفاء
و صلحاء و زهاد و اتقیاء بده! چه گفته اند که «الصدقة جنة البلاء و جبة العناء».

بیست و یکم: از حال مظلومان و کارملهوفان غافل مباش، و سوختگان آفتاب
 محن و پژمردگان خشک سال احن را به نعیم مقیم «فی ظل ممدود و ماء مسکوب
 وفا کهة کثیرة لامقطوعة و لاممنوعة» مخصوص کردن، و از معاملات آنجایی به تغییر
 و قطیر واقف گرد! تا اقارب و اباعد از منهج تسلط و تطاول عدول جویند.

بیست و دوم: باید که مسالك عباد را از اهل فساد خالی کردانی! تا مسافران
 و تاجران و صادر و وارد بی زحمت بدرقه و مؤنت باج و و هم تاراج آمد شد
 توانند کرد.

بیست و سوم: در قتل زناده و صلب ملاحده و تخریب دیار کفار و تعذیب
 جمع فجّار تقصیر جایز نداری [۸۸]

بیست و چهارم: املاک عجزه که بتکچیان متمرد و نواب مسلط دیوانی [51 a]
 کرده اند استرداد کن.

بیستم و پنجم: باید که مدارس و مساجد و خوانق و معابد و قناطر و مصانع
 و رباطات که قدماء ساخته اند و روی به خرابی نهاده به حال عمارت آوری. [۴۶]
 بیست و ششم: باید که از مال خود در هر ثغری از بلاد روم ابواب البری
 بنیاد کنی و به اتمام رسانی، و در راههای متعّش^۱ مخوف رباطات حصین و مصانع
 و انبار بسازی.

بیست و هفتم: بازنان بسیار صحبت مکن، که قربت ایشان مختل و قار و مقل
 اعتبار است چنانچه مولانا نظامی کنجهای گوید.

مثنوی

زن گر نه یکی هزار باشد در عهد کم استوار باشد

۱-م: تعطش.

زن دوست بود ولی زمانی چون جز تویافت دلستانی
 چون جز تو کسی دگر بهیند خواهد که ترا دگر نهیند
 این کار زنان پاک بازست افسون زنان بد درازست

بیست و هشتم: از طاعت خدای تعالی و رسول علیه [الصلوة والسلام] سر میبچ؛
 و بر مصداق «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم» راه طاعت به قدم [۸۹]
 خدمت بسپر، و به وحدانیت اله و تصدیق رسل [51 b] و تنزیل کتب آسمانی مقرر و معترف
 باش، و نفاذ امر قضاء و قدر را از خیر و شر و نفع و ضرر به ارادت و رضای خدای دان!
 چنانچه در نص مجید آمده که: «قل کل من عند الله»، و ایجاد بهشت [که] «و جنة
 عرضها السموات والارض» صفت اوست، و دوزخ که آیت «اذا القوا فيها سمعوا لها
 شهيقا وهي تفور»، تکاد تمیز من الغیظ» بیان حال او، و صراط و میزان و بودن حساب
 و ثواب و عقاب و نفع و ضرر و زنده شدن پس از مرگ حق شمر. و هر چند پیغمبر ما
 صلی الله علیه [و سلم] که بلبل دوحه [۴۶ پ] و «ما ينطق عن الهوى» و شجرة حديقه
 «ان هو الا وحى يوحى» و محرم خاص «الخاص» «فكان قاب قوسين او ادنى» بوده است
 اخبار فرموده، از سر اخلاص تمام اعتماد و اعتقاد کن، و فرمان برداری اولو الامر را
 بر مقتضای حدیث «اطيعوا الوالى»، و لو كان عبدا حبشيا» از جمله واجبات دان!
 بیست و نهم: هر چه بینی از خدای بین، و هر چه گویی از خدای گوی،
 و هر چه خواهی از خدای خواه، چنانچه مصطفی، علیه الصلوة والسلام! فرموده است
 «سل الله حتى يملح قدر کم» [۹۰]

[52 a] نظم

ای که گویی که از قضا و قدر بر من آمد هزار گونه ستم
 همه بر خواهش و مشیت اوست کردلت بی غمست و کر باغم

سی ۴۱: دراوان شباب و ریعان جوانی بر موجب «الشاب الذائب حبیب الله» کسوت بانضرت جوانی را از دنس اوزار به صابون استغفار بشوی تا در سلك «ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین» منخرط گردی.

سی و یکم: از معایب افراط و تفریط حذر کن، و در شجاعت و سخاوت غلو مکن که افراط شجاعت و سخاوت تهوّر و اسراف، و جنون و اتلافست، و تفریط آن بخل و شحّت و بددلی و جباّنت است، چه گفته اند مثل: شجاعت فرزانیکی و تهوّر دیوانگیست.

بیت:

هر چه از اعتدال بیرون است به صفات ذمیمه مقرونست [۴۷ر]
سی و دوم: با غلامان ماه پیکر معاشرت مکن که تا هدف تیر تهمت و سپر نیغ شنت نگردی، که در اخبار آمده است «اتقوا مواضع التهم».
سی و سوم: حاسدان مفسد و مفسدان حاسد پیش خود نزدیک مگردان، تا خلائق در کنف راحت توانند آسود، و بر بستر فراغت [52 b] توانند غنود.

بیت

نام بزرگان و تنک پادشهان را صحبت اشرار بی وقار زیانست [۹۱]
سی و چهارم: نفس بلند پایه را که طرازنده لباس بدن و نگارنده کسوت سخن است به شربت علم و عملش از بیماری جهالت و مرض ضلالت خلاص کن! که چون بر کیفیت نفس اطلاع یافتی، و از وجود و عدم و حدوث و قدم و مبدأ و معاد خبردار گشتی، خدای بیچون را به دلایل واضح و براهین لایحه شناختی، که «من عرف نفسه، فقد عرف ربه».

سی و پنجم: باید که «عند الغدوة والرواح والمساء والصباح» از یاد مرگ که قاصف نهال حیات و هادم سرور و لذات است و مفرّق جمع احباب، و ممزّق شمل اصحاب است غافل نشوی، که به خطاب مستطاب «انك میت و انهم میتون» مخاطب خواهی شد، و به رقم «کل من علیها فان» مرقوم خواهی گشت. زنهار تا به عیش

رغیدوز خارف فانی این جهانی مغرور نشوی! و نقوش حروف دینی از لوح فکرت
محو کنی! که در اخبار آمده است که «حبّ الدّینا رأس کل خطیئة، و ترك الدّینا
رأس کلّ عبادة» [۴۷پ- 53] و امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه^۱ در باب زوال دنیا به
عبارتی فصیح و کلامی ملیح فرمود که: «الناس سَفَر، والدینا دار ممر لا دار مقر،
و بطن امّه مبدأ سفره، والاخرة مقصده، وزمان حیوته مقدار مسافته، و سنوه منازل
و شهوره فراسخه، و ایامه امیاله، و انفاسه خطاه، و یسار به سیر السفینة^۲ برا کبها» [۹۲]

شعر

رایت اخال الدّینا وان کان سا کنا اخاسفر یسری به و هو لایدری

بیت

جهان رباط خرابست بر گذر که سیل
کمان مبر که به یک مشت کل شود معمور
زنهار تا بر عشوّه شاهد جهان و شیوّه این عروس فتان که هر دم در حباله
دیگری و نکاح شوهری است دل بندی، و بسط عوارف و نشر صنایع دلها بدست
آری!

احسن الی^۳ الناس تستعبد قلوبهم فطالما استعبد الانسان احسان
و رسوم محدثه و بدعتهای مذموم و قوانین جور باطل کنی! تا خلائق در معموره
بلادروم از ثمار اشجار معدلت محروم نباشند، و از سر [53 b] رفاهیت بدین شعر
ناطق گردند که:

۱- م: علیه ضد.

۲- ج: کسفینة.

۳- درم والی، نیست.

شعر

الناس کلهم رغید رانع والکل یمشی آمناً فی سر به
 واز تکرار این اسرار که حقه دهان را چون صدف لولود نافه آهو معدن در
 خوشاب و غالیه دان مشک ناب میکنند روی پیچی ، و بهر چه اشارت کرده ام باید که
 بدان قیام نمایی ، تا از جمله سعدا دین و زمره انقیاء روی زمین گردی [۴۸ر]
 [۹۳] سی و ششم به جهت دارالشفاهای ما که در ممالک ایران احداث
 کرده ایم ادویه چند رومی دروایست است ، می باید که بر موجب مفصل که در ضمن
 این مکتوب مشروح است سال به سال به وزنی که ذکر رفته بر شتران خود بار کرده
 به دار السلطنة تبریز ، حماه الله من الآفات! فرستد.

مفصل

ادویه ۵۰۰ من

انیسون	غاریقون	مصطکی	اسطخودش
۱۰۰ من	۵۰ من	۱۰۰ من	۱۰۰ من
افتمون	افستین		
۵۰ من	۱۰۰ من		

یقین که درین باب اہمال و اغفال حایز نخواهد داشت ، زیادت اطناب نرفت ،

والسلام. [54 a]

(۲۳)

مکتوب که بر فرزند خود امیر شهاب الدین نوشته است
در وقتی که تستر و اهواز بوده است

فرزند دل‌بند شهاب الدین، ابقاه الله تعالی! معلوم کند که چنین استماع افتاد که آن عزیز ارباب فضل و بلاغت و اهل ذکاء و فصاحت را از خدمت [خود] دور، و از حضرت خود مهجور کرده است، و جماعتی که به سفاقت و طغیان و حماقت و عدوان معروف اند بر خواص دولت به رفعت و منزلت تفوق داده، و به وسیله قبول توایشان را [۹۴] فضول در دماغ متمکن گشته، و به حکم اشارت «ان» الانسان لیطغی ان راه استغنی، از جاده عبودیت عدول کرده اند، و حسن خصال ترا به قبیح فعال مبدل ساخته، و اختر و قارت را از اوج اقبال به حسیض [۴۸ پ] ادبار آورده، و از نخوت و جهالت و تبسّط و جسارتی که دارند بامردم طریقه حیل و جدال و خدیعت و نکال مسلوک می دارند، و می ترسم که به شومی صحبت ایشان و وخامت قربت آنان از ملک و ملت و دین و دولت بر آیی، و عقد معالی را که به لالی اشفاق و جواهر وفاق انتظام داده ام به مجالست لثام [54 b] بی نظام گردانی، و مال و منالی که در آن مملکت به عرق جبین و عزم متین حاصل کرده ام، اگر دست یابی به رهنمونی او باش سوقي که چون کلاب سلوقی اند به تبذیر و اسراف در معرض نقصان و اتلاف اندازی، و يك درهم از آن مال خطیر به مسکین و فقیر ندهی، بل همه را صرف متلذّذات نفس شوم و ملتسمات طبع مذموم خود کنی، و خویشتن را از درجه رفیع انسانی به مرتبه وضع حیوانی رسانی، و از خساست همت و دناعت نهمت در سلك جهال و سمط ارذال منخرط شوی که:

مثنوی

کسی کو هوای ریاست کند در اول جهان را حراست کند
 بگرداند از صوبِ عشرت زمام که آن مملکت را کند بی نظام
 فقیری که افتاده ببیند ز دور غمش را مبدل کند با سرور [۹۵]
 و گر با سفیهی رسد در گذار برآرد به کوپالِ علمش دمار
 ورکرِ عالمی را شود هم عنان به خدمت چوموران به بند میان
 مقاسات رنج و تعب کردندست ریاست نه کاسات می خوردنست
 و اگر طالب [۴۹ ر] آنی که به ذروهٔ افضال و قمهٔ اقبال رسی سخن ناصحان
 [55 a] شفیق و برادران شفیق در گوش گیر ، و مواعظ این ضعیف که ترا در حجر
 تربیت و کنف تمشیت پرورده ، و در نقاب عصمت و حجاب عفت از ارتکاب اجرام
 و افتخار آثام مصون و محروس داشته ، به جان و دل بنویس !

بیت

سخن دوستان نیک اندیش بشنو تا دلت نگردد ریش
 و این مواعظ که دیده را نور و دل را سرور می بخشد ، و درین صحیفه به قلم
 شکسته برهم بسته‌ام مطالعه کن :
 اول بدان ای پسر که خداوندان نعمت را سپاس بی قیاس کردن امری واجب
 است ، و هر کس که شکر انعام کرام نکند از جملهٔ «اولئک کالا نعام بل هم اضل»
 باشد.

نظم

هر که او شکر نعمتی نکند نعمتش زودتر شود زایل
 و آنکه را صبر در بلا نبود محنتش بیشتر شود نازل
 دوم بدانکه حق ، جلّ و علا ، برای اهل نعمت و اصحاب ثروت دو فریضه

پیدا [۹۶] فرموده، و آن حج* و زکات است، و گفته که هر کرا بر ک راه و ساز درگاه ما باشد، باید که چون قلم از سر قدم ساخته، [55 b] احرام زیارت بیت الله الحرام ببندد. چنانچه فرموده: «ولله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلاً»، و نه بینی که در دنیا بر در شهریاران کامکار و خسروان نامدار خداوندان مال و ارباب منال کار بیشتر توانند ساخت، و چون آن فرزند [۴۹ پ] را از خوان غنا نواله‌ای، و از خمخانه صفا پیاله‌ای به دست افتاده است، همان به که به طرف قبله عازم و سفر کعبه جازم شود، تا حمل اوزار سبک بار گردد، و از کنه نفس گمراه خلاص شود، به یمن این فتوح به توبه نصوح مقرون گردد، و از برکت حرکت که «البرکات فی الحركات» ابواب خزاین امانی و دقایق کامرانی را به روی او مفتوح الابواب و مسبب الاسباب گشوده گرداند.

قطعه

به سفر شو که بس هنریابی	هنر اندر سفر توانی یافت
هر که غوطه نخورد در دریا	صدف در قیمتی نشکافت
دوم شاه گشت و فرزین شد	هر پیاده که در سفر بشتافت

سیوم سخن مادر و نصیحت پدر گوش کن، و دل ایشان را میازار! که حق، تعالی، در قرآن مجید می فرماید: «فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما»، [56 a] و قل لهما قولا کریماً، [۹۷]

چهارم علم بیاموز، و روی خود را به نور علم برافروز! که گوهر نسب بی سلك حسب نظام نگیرد، و هیچ کس او را به صحبت نپذیرد، چه گفته اند: «الشرف بالعلم و الادب، لایا لاصل و النسب»

نظم

علم است که اصل افتخارست	علم است که مایه وقارست
علم است که گلبن اما نیست	علم است که باغ کامرانست

علم است که رتبت رجالست علم است که زینت جمال است
 آنرا که ز علم نیست مایه او را به جهان کمست پایه
 پنجم خویشتن را به راست گویی معروف کن! که راست گفتن ثمره شیرین
 دارد، و از دروغ احتراز کن! که دروغ زن پیوسته سوخته آتش^۱ خجل و
 کداخته بوته وجل باشد، که هر که چون [۵۰ ر] مار کج رفتار باشد، عاقبت به
 وبال افعال خود ما خود گردد.

نظم

هر که از راستی عدول کند نزد اهل خرد سخیف بود
 صدق را پیشه کن که صدق مقال پیش ارباب دین شریف بود
 ششم در هنگام جوانی پیری، و وقت پیری جوانی مکن!

بیت

[56 b] در ایام پیری جوانی مکن به هنگام غم شادمانی مکن [۹۸]
 هفتم در خوردن طعام اسراف مکن! تخمه داده امراض است، و سبب اعراض^۲،
 چنانچه جالینوس فرماید که: «لا یجتمع التخمه و الصحّة، ولا الجوع و الوجع»
 ز کم خوردن کسی را تب نکیرد زیر خوردن به پیروزی صد بمیرد
 چنان خوردن ضرورت‌های حالت حرام دیگران باشد حلال
 و باید که به جهت خوردن وقتی معین پیدا کنی، و چون ستوران هر که که
 طعام بینی به خوردن آن مشغول شوی.

هشتم باید که از شراب خوردن محترز باشی! که سود و جهان و خشنودی
 ایزد، تعالی، یابی، و هم از خجالت حق و ملامت خلق رسته باشی، و در تو خلائق

۱- م: سخن آتش

۲- ج: (فاسد شدن) امراض

به توقیر و احترام و به تجلیل^۱ و اکرام نگرند. ولیکن دائم که رفیقان بدآموز و ندیمان غیرت سوز ترا نگذارند، و امیر المؤمنین علی علیه [السلام] فرموده است که: «الوحدة خیر من جلیس السوء»

نظم

بابدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند
آفتابی بدین بلندی را ذره‌ای ابر ناپدید کند [۹۹ / 57 a]
و اگر [۵۰ پ] خوری باید که پشیمان باشی، و از کردگار توبه نصوح و
اسفغان طلبی، و در نوشیدن عقار مبالغه مکن! که اگر اسراف کنی زهر باشد، و
اگر اعتلال نگاه داری پازهر بود.

بیت

که پازهر زهرست کافزون شود وز اندازه خویش بیرون شود
نهم باید که میهمان دوست باشی که رسول خدای [صلی الله علیه و سلم]
می فرماید که: «الضیف اذا نزل نزل برزقه، و اذا ارتحل ارتحل بذنوب قومه»، و
در اطعام و اکرام ضیف استعجال جایز شمری که گفته اند: «العجلة من الشیطان،
الا فی ثلثة اشیاء: البکر، و تجهیز المیت، و اطعام الضیف»

بیت

در یاب کنون که نعمت هست به دست کین نعمت و ملک می رود دست به دست
دهم زهار که [به] نزد و شطرنج باختن مشغول مشو! که آن آیین فاجران
و رتبت مقامران است.

بیت

تو بر سر قدر خویشتن باش و وقار بازی و ظرافت به ندیمان بگذار

یازدهم عاشق مشو که اگر وفاق باشد هجران نیرزد، و اگر نفاق باشد جان
را بکاهد. [۱۰۰ / 57 b]

نظم

تمنای وصال دوست کم کن که وصل دوستان هجران نیرزد
نعیم مال و عزّ و دولت جاه به بیم در که سلطان نیرزد
لقای قیصر و دیدار فغفور به ناز و منت دربان نیرزد
مشو غره که تریاق سعادت به زهر هالک دوران نیرزد
دوازدهم درمجامعت مبالغه مکن! که هادم بنیان زندگانی و ماده ضعف و
فاتوانی است، چنانچه رئیس ابوعلی سینا می فرماید [۵۱ر]

شعر

وایا کایا ک العجوز و وطیها فماهی الا مثل سمّ الا راقم
ولانتک فی وطی الکواعب مسرفا فاسرافه للعمر اقوی الهوام
سیزدهم چون به گر ما به روی، باید که بعد از انهضام و انحدار طعام باشد،
و باید که حمامی طلبی که به قدمت بناء و عذوبت ماء و طیب هواء وسعت فضاء
موصوف باشد، چنانچه رئیس ابوعلی میفرماید که: «خیر الحّمّام ما قدم بناؤه و طاب
هواؤه و عذب [۱۰۱] ماء و اتّسع فضاءه،
چهاردهم هر روز به نخجیر مرو! که گفته اند:

بیت

درخت افکن بود کم زندگانی به درویشی کشد نخجیر بانی
[58 a] و در هفته يك روز به شکار رو، و اسب خیره متازا که اسب خیره
تازیدن کار کودکانست، نه شیوه عاقلان، و از پس سباع متازا که درصید سباع فلاحی
نبود.

بانهجدهم بسیار گوی مبار! که نقصان بسیار وقتور بی شمار دارد.
 شانزدهم چون درمعر که کارزار افتی، باید که تهور را پیشه و شجاعت را
 اندیشه خود سازی، و خوف و هیبت و هراس و سطوت دشمن را در دل خود راه
 مدهی! که شمشیر کوتاه در دست دلاوران دراز گردد.

نظم

شجاعت گزین کن که مرد شجاع به جان می کند روزمردی نزاع
 به نزدیک شاهان دولت پناه به بازی مردی توان یافت راه
 هفدهم خویشتن را در جمع مال و فرا آوردن منال ملال مرسان، و جهدکن
 که مال را در راه خدای تعالی صرف کنی! که مال فانی شود و خیر باقی ماند
 بیت (۱۵ پ)

معدلت پیشه کن از قصر مشید طلبی سیم و زر صرف کن از نام مخلد طلبی
 و زری که به دشواری به دست آورده باشی به باطل خرج مکن! که بهترین
 حال مردم بی نیازی [58 b] [۱۰۲] است، و بدترین نیازمندی. و اسراف را شوم
 و اتلاف را [58 b] مذموم دان! که هر چه خدای تعالی، دشمن دارد بر بندگان خدای
 تعالی (آن چیز) شوم باشد، قوله، عزّ وجلّ: «ولا تسرفوا انه لا یحبّ المرفین»،
 که هر آفتی را سببی است، و سبب [آفت] درویشی اسراف است، و اوست که نفس
 را بر بجانند، و عقل را بر ماند، و زنده را بمیراند. نه بینی که روغن که اصل حیات
 چراغ است چون زیادت شود سبب هلاکش گردد.

بیت

چراغ ارجز به روغن در نکیرد ولیکن چون زیادت شد بمیرد
 هجدهم در امانت خیانت مکن! که حق، سبحانه و تعالی، فرموده است که:
 «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها»

بیت

کوه را طاقت امانت نیست و آدمی را به جز خیانت نیست
 نوزدهم خود را به زیور طریقت و خرقه حقیقت که رتبت فقراء و زینت
 اولیاء بدان حاصل شود (مزین دار)، و بدانکه فقر که مصطفی، صلی الله علیه وسلم!
 بدان فخر آورده که: «الفقر فخری» شش چیز است: اول توبه، دوم تسلیم، سیوم
 صفا، چهارم رضا، پنجم قناعت، ششم عزلت. [۱۰۳]
 و ارکان طریقت شش چیز است: اول [59 a] خرقه، دوم سجاده، سیوم یقین،
 چهارم صدق، پنجم توکل، ششم تفکر.

و ارکان خرقه شش چیز است: اول علم، دوم حلم، سیوم سخا، چهارم وفاء،
 پنجم شکر، ششم اخلاص، [۵۲ ر]

بیستم باید که دل [که] خلوت خانه تجلیات الهی است به نور محبت معرفتی
 منور گردانی، و بدانی که محبت هشت گونه است اول دوستی عادی، و آن دوستی
 عوام است بایکدیگر، و آن از موافقت باشد تا مخالفت، دوم دوستی شهوتی میان
 مرد و زن بود، و آن از اول اقتضای شهوت بود تا آخر نقصان شهوت، سیوم
 دوستی نسبتی و آن میان پدر و فرزند بود از مهد تالحد، چهارم دوستی وصلتی
 که میان کدخدا و کدبانو بود از وقت نکاح تا وقت طلاق، پنجم دوستی
 طمعی بود چنانچه درویشان را با توانگران از وقت عطا دادن تا استادن، ششم
 دوستی طبعی باشد میان عاشق و معشوق از نزدیکی تا دوری، هفتم دوستی معرفتی
 بود، و آن از وقت میثاق بود تا به تلاق، هشتم دوستی عنایتی بود، و آن از ازل باشد
 تا ابد.

بیست و یکم باید که نفس را [59 b] مطمئن گردانی، و از نفس اماره محترز
 باشی که میل او به عالم جسم است، و طبیعت پیوسته است شیاطین شهوت [۱۰۴] و اسیر
 غضب و خست باشد، و از امر باری تعالی غافل، به حکم حقیقت مرده مرگ جهالت

بود، و در لحد جسم مظلّم افتاده، و به شهوات هوای هاویه گرفتار شده، پس اورا به نفخ صور قیامت زند، کند، و در بر ازخ سفلی [۵۲ پ] به عذاب حجاب معذب دارند که «کَلَّا أَتَهُمُ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» برین معنی دلیلی واضح و برهانی لایح^۱ است.

بیت

اشقیا در حجاب ظلمانی مانده دور از مقام نورانی
بیست و دوم باید که در عالم غیب و شهادت و ملک و ملکوت فکر کنی،
و محسوس را از معقول و جسم را از روح بشناسی، و از عالم حسّی به عالم عقلی که
وطن اصلی ماست عروج فرمایی، به رهنمونی فکر [خرد] خرده بین و عقل عزلت
گزین حصن هویت و حصار غیبویت^۲ که ازادراک عیون و دریافت ظنون مستور
و محجوب است مسخّر سازی.

بیست و سیوم باید که دل و دماغ را از تخیّلات باطله و مشتبهات [60 a] فاسده
معون داری، که حق، تعالی، اول تر کیبی که در وجود انسانی پدید آورد دل بود.
و بعضی از حکماء گفته اند که: اول تر کیب سر است، چنانچه بیضه مرغ که وقت
بچه بر آوردن باشد چون باز کنی اول تر کیب سر بینی. [۱۰۵]

بیست و چهارم بدانکه که در نفس انسانی سه تعین است: اول تعین علم،
دوم تعین عقل، سیوم تعین کتاب. چنانچه شیخ محی الدین اعرابی^۳، قدّس
سرّه، فرموده است که: «العلم عینه بالعین، و العقل عینه بالعلم، و الکتاب عینه
بالعمل. پس از عین علم به عین کتاب می باید رفت، و از عین کتاب به عین عمل
می باید رفت، تا به حیات ابدی و نجات سرمدی مخصوص گردد.

۱- ج: قاطع

۲- م: غیبویت

۳- ج: عربی

بیست و پنجم باید که کسب ظهور اسماء و صفات و افعال باری عز شأنه بدانی که تا خلق - عقول و نفوس و املاک و اجرام و عناصر و معادن و نبات و حیوان و جن و انس - نیافرید اسماء او از تنق غیب به عالم شهادت تجلی نکرد، و از پرده ملکوت و نقاب جبروت رو به عالم و عالمیان ننموده است، علی هذا المثال [b 60 - ۵۳ ر]:

العقل: البديع	النفس: الباعث	الطبيعة: الباطن	الجواهر الهبائي: الآخر
الشكل: الظاهر	الجسم الكلي: الحكيم	العرش: المحيط	الكرس: الكشور [۱۰۶]
الفلک الاطلس: الغنى	فلک المنازل: المقدر	فلک الزّحل: الرب	فلک المشتري: العليم
فلک المريخ: القاهر	فلک الشمس: النور	فلک الزّهرة: المصوّر	فلک العطارد: المحصى
فلک القمر: المبین	کرة الثّار: القابض	کرة الهواء: الحی	کرة الماء: المحیی
کرة الارض: المیت	مرتبة المعادن: العزيز	مرتبة الثّبات: الرزاق ^۱	مرتبة الحيوان: المذلّ
مرتبة الملك: القوى	مرتبة الجنّ: اللطيف	مرتبة الانسان: الجامع	مرتبة انسان ^۲ : الباسط [۱۰۷]

۱- م: الرزاق

۲- م: الانسان

بیست و ششم باید که به جوهر عقل متحلی باشی، چه گفته‌اند که: «العقل جوهر مضيء خلقه الله تعالى في الدماغ و جعل نوره في القلب»، و پیغمبر، علیه الصلوة و السلام، فرموده که: «اول ما خلق الله، تعالى، العقل». و بدو کنایت را از صریح، و سقیم را از صحیح، فرق توان [61 a] کرد، و اصحاب شریعت عقل را بر پنج قسم نهاده‌اند:

اول عقل غریزی، دوم عقل تکلیفی^۱، سوم عقل عطایی، چهارم عقل نبوی، پنجم عقل شرقی.

اما عقل غریزی همه خلق را بود و صلاح و فساد [امور] بدان شناسند. و اما عقل تکلیفی آن بود که با عاقلان نشیند و جهد کند تا همچون ایشان دانا و خردمند گردد.

و اما عقل عطایی خاص مؤمنان را بود، و کافران را نبود، زیرا که به ایمان تعلق دارد و آن عطایست که حق [۵۳ پ] تعالی مؤمنان را داده است، تا معرفت و دین مسلمانی بدان حاصل کنند، [به فضل او جل جلاله!] قوله، عزّ وجلّ: «من يهد الله فهو لماهتد، و من [۱۰۸] يضل فلن نجد له و لياً مرشداً»، و جایی دیگر فرموده که: «ولو شئنا لتينا كل نفس هديها، ولكن حق القول مني لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعين»، و در جایی دیگر بیان کرده که: «فمن يرد الله ان يهديه يشرح صدره للإسلام». پس معلوم شد که دریافت عقل عطایی به توفیق و عنایت (و فضل) الهی [جل جلاله] توان کرد

و اما عقل نبوی خاص پیغمبران را بود، بدان عقل فرق بود میان پیغمبران و امتان [61 b] و اما عقل شرقی خاص محمد، صلی الله علیه و سلم، را^۲ بوده است، و هیچ پیغمبر با او در این عقل شریک نبوده است.

۱- ج: تکلفی

۲- در «ج»، واژه «را» پس از «محمد» آمده است و در «م»، هم در اینجا به قلمی دیگر روی «محمد» افزوده شده در جای خود به قلم اصلی هست.

پس جهد کن که به عقل تکلیفی^۱ مشرف گردی که به درجه عین الانسان رسی،
 بیست و هفتم باید که به صفت خاک متصف گردی، وصف خاک اول ترک
 است، و آن چنان است که تا هواء به فرجه او نرسد ازو هیچ حاصل نشود، و چون
 رسد یکی را مضاعف آن باز پس دهد. دیگر مرک است که هیچ ادایی ازو بکس
 نرسد، و حدیث «موتوا قبل ان تموتوا» صفت اوست. و دیگر طاعت که [آن] انقیاد
 است. [۱۰۹] دیگر استغنا، که مستغنی است از جمیع اشیاء. و دیگر مؤمن است،
 چنانچه باری، عز شأنه، می فرماید: «انا عرضنا الامانة على السموات والارض و
 الجبال فابین ان یحملنها»، [۵۴]. دیگر پاکی که صاحب شرع طهارت به آب و
 خاک فرموده است و [حضرت] حق، عز شأنه، از این اخبار کرده است: «فتیمموا
 صعيدا طيبا». دیگر تسلیم که هر چه برواز فسق و فساد می رود، در مقام خاموشی
 و سکوت راسخ است، و مسکن انسان، و مرعای حیوان، و معدن جواهر نفیس
 و خسیس، و خلوت خانه بنات نبات، و منبع سلسبیل حیات است، و آتش آلت خرق،
 [62 a] و آب محل غرق، و باد ماده عقاب و وسیله عذاب است، [و خاک را مثبت
 نفس مطمئنه است، و منقوش کل عالم است، چه آب و باد نقش نگیرد، و آتش
 صورت نپذیرد]، و امیر المؤمنین علی را، کرم الله وجهه! از آن بوتراب خوانند
 که به صفت ترا یت موصوف بوده است. پس اگر توانی آینه دل را بدین صفت
 ملکی منجلی^۲ گردان، و نوعی کن که غلبه نور قلبی لایح شود، و حکم او ظاهر
 گردد بر قوای حیوانی و تسکین دهد نفس را برین صفات حمیده که این [چنین]
 نفس را مطمئنه خوانند، و چون استعداد قوای^۳ نور و اشراق ظاهر گردد، آنچه

۱- م: تکلفی، مانند «ج»

۲- م: منجلی

۳- م: و قوای

در ادب بالقوة موجود [۱۱۰] بود به فعل آید، و مرآت تجلی حق شود. پس آن دل را نام قلب نهند، و مهجة الفؤاد و مجمع البحرين و ملتقى العالمین گویند، چه در خبر مسطور است که: رسول خدای صلی الله علیه وسلم^۱ فرموده که: «لا یسعی ارضی و سمائی، ولكن یسعی قلب عبد [ی] المؤمن» و نیز در خبر آمده است که: قلب المؤمن عرش الله الاعظم، و ازین جهت دل را بیت الله و بیت العتیق و بیت الحرام و مسجد الاقصی گویند، و اگر بدین منزلت رفیع نتوانی رسید، [باری] چنان مکن که قوای حیوانی بر قوای روحانی غلبه [۵۴ پ] بکند که، این نوع را نفس اماره خوانند. و اگر چنانچه [62 b] به واسطه غلبه این نفس در لجه اوزار و ورطه آنام افتی، از^۲ وخامت عاقبت و فساد احوال خود هر اسان و ترسان [می] باش، تا به نفس لوامه رسیده باشی، که نفس لوامهات اندک که به تادیب احوال و تهذیب افعال و تصفیه باطن رهنمونی کند، و به مراتب نفس مطمئنات رساند.

بیست و هشتم باید که خود را به کمال مراتب انسانی رسانی، که انسان کامل به رفعت [۱۱۱] مکان و علو شان از اجرام فلکی و نفوس ملکی بیشتر است، و هر که بر مدارج^۳ عرفان و معارج وجدان عروج و صعود کرد، و در بلندی درجت و ارتقای منزلت از خلان و فناء و اخوان صفاء گذشت، از درکات «کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران» خلاص یافت، و از شراب مجلس قدس و محفل انس فی «مقعد صدق عند ملیک مقتدر» مست لایزالی شد، و [از تلبیس ابلیس] و لبس ملابس نفیس و تلذذ خورد و خواب و تجرّع اقداح شراب ایمن و فارغ گشت، و از بر ازخ سفلی که مطموره ارواح

۱- م: صلعم

۲- م: واز

۳- م: بمدارج

اشقیاست خلاص گردید، و چون همای [همایون] پروعنقای قناعت گستر طالب
هوای عزّت و خواهان قاف حکمت آمد.

بیست و نهم [63 a] بدانکه هر که اورا قباى امارت و کسوت وزارت پوشیدند
و برمنصّه دولت و مسند شوکت نشاندند، همچنانچه دوستش بسیارست و دشمنش^۱
بی شمارست. و کید [۵۵ر] بزرگتر بادشمنان آنست که او را دشمن خویش نداری
و با او به طریقه مودت و جادّه محبت کار کنی، و او را از صفای اعتقاد و حسن [اعتماد]
و اتحاد خود بیا گاهانی، و پیوسته از چگونگی احوال و کیفیت [اوضاع] او تفحص
میکن، و او را در محلّ دشمنی منه، چه اگر بی خرد و کم مایه باشد، او را
خوار و بی مقدار داشته باشی، و اگر خردمند و هوشمندست، خاطر او را به دست
آورده باشی. و چون چنین کنی، خصم را [۱۱۲] دشمنی به دوستی و کین به مهر
مبدل گردد، و کمر خدمتکاری در میان جان بندد و به شرط فرمان برداری قیام
نماید.

نظم

صالح بادشمن اگر خواهی هر که که ترا

در قفایع کند در نظرش تحسین کن

سخن آخر به دهن می گذرد مودی را

سخنش تلخ نخواهی دهش شیرین کن

سی ام: چون بادشمنان حرب کنی، و در معرکه هیجاء و میدان و غافتی،
باید که در مداخل و مخارج حرب نیکو اندیشه کنی، و به نظر ثاقب [63 b] و رای
صایب در رد و منع تیغ تیز و نیزه خون ریز بذل مجهود از جمله لوازم شمری، و
دراوان محاربت و هنگام مقاتلت به آلت مبارزت مزین باشی، و شروع در کار رزم به

احتیاط و حزم کنی، و از جادهٔ تهوّر که منحصهٔ هلاک است عدول جویی، و در تمام موافق حرب به شجاعت^۱ اقدام نمایی، که نزد مبارزان نصرت یار و دلیران کارزار شجاعت محمود و تهوّر مذموم است. و چنانچه طبع سخی نقیض طبع مبذرست، مزاج شجاع خلاف [۵۵ پ] مزاج متهوّرست.

نظم

شجاع دلور سر لشکرست خرد بر شجاعت ستایش گریست
تهوّر پسندیده عقل نیست جنون و تهوّر به معنی یکبست
سی و یکم، بدانکه بزرگترین خصلتی و بهترین فضیلتی ملوک و حکام را اشاعت عدل و انصاف است، چنانچه حق، تعالی! می فرماید که: «ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایفاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون»، و عدل درسه [۱۱۳] چیز واجبست: در مال، و در کردار، و در گفتار:
اول عدل در مالست، که هر چه از وجه حلال به دست [64 a] آری به مستحقان فقیر و افتادگان اسیر رسانی، که هر چه به نامستحق رسانی عین اتلاف و محض تبذیر باشد، و هر عطایی را که به اتلاف و ریا و منت و اذا مقرون گردانی ظالم باشی نه عادل، کقوله، تعالی: «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی، لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون»، و جایی دیگر می فرماید که: «یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالامن و الاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن بالله و الیوم الآخر».

نظم

آنکه منت نهد به گاه عطا کوز خالق مدار چشم ثواب^۲
که به روز قیامت آن کس را نیست مردی دگر به غیر عقاب [۵۶ ر]

۱- م: و شجاعت

۲- م: صواب.

دوم عدل در گفتارست ، و آن آنست که زبان را معیار صدق و میزان راستی سازی ، و از هر چه^۱ نباید گفت ساکت کردی ، و در آنچه بیاید گفت خاموش نباشی ، و هیچ کس را ثنا و محمّدت و ستایش و منقبت نگویی الا بدان قدر که سزاوار باشد ، و از طریقه حق عدول نجویی که گفته اند : «قل الحق ولو كان مرءا».

نظم

[64 b] سخن کز بهر حق گویی چه عبرانی چه سریانی

مکان کز بهر دین جویی چه جابلقاچه جابلسا
[۱۱۴] سیوم عدل در کردار [ست، و آن] آنست که بی گناهان دارا به عقوبت مبتلا نگردانی ، و به امر معروف و نهی منکر قیام نمایی ، و مساوی و فضایح مردم فاجر [و] فاسق ملامت و نصیحت بانگیری ، و رعایا را در کثف رعایت گیری ، و در به-بودی و خشنودی ایشان سعی کنی ، و در کارهای خدای ، تعالی ! تقصیر نکنی ، و از حدّ در نگذری ، و بدانی که هر کاری را میانه ای هست و دو طرف دارد ، و چون يك طرف گیری از طرفی دیگر درمانی ، و چون میانه روی [هر دو طرف را گرفته باشی ، چه در کارها میانه روی] به غایت محمود و مشکور است ، که رسول خدا، صلی الله علیه وسلم ! فرموده که: نعم الشيء الاقتصاد ، و اقتصاد میانه روی باشد .

و دیگر خدمتکاران را امر کنی تا حدّ خودنگه دارند ، که چون از حدّ تجاوز کنند بانو گستاخ شوند ، و در مال و جاه مردم طمع کنند ، و آزار بر دل آزادان رسانند ، و کردفته برانگیزند ، [و غبار در میان اندازند] و در کار ملک و ملک داری و هنی [۵۶پ] عظیم پدید آرند ، و خلايق [65 a] را بر تو بشوراند .

نظم

اگر ز باغ رعیت خورد ملک سببی بر آورد غلامان او درخت از بین

۱- م: و اگر چه.

به پنج بیضه که سلطان ستم روادارد زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ
 [۱۱۵] دیگر از ابواب عدل یکی آنست [که] تکبیر نکنی و غضب و قهر و
 انتقام و تلبیس و مکر و دروغ [و فسق و بخل و خیانت و طمع] و حرص و حسد و حقد
 و تملق و چاپلوسی و ریا و وقاحت و عجب و جفار اشعار و دثار خود نسازی ، بل حلم
 و عفو و صدق و زهد و سخاوت و شجاعت و امانت و قناعت و اخلاص و عفاف و ریاضت و
 حیا و تواضع و وفاء [و شفقت و مرحمت و عبادت] پیشه خود کنی ، تا از جمله عاقلان
 و زمره عادلان گردی .

بیت

جوان مرد و خوش خوی و بخشنده باش چو حق بر تو^۱ باشد تو بر خلق پاش
 سی و دوم باید که بلند همت و عالی نهمت باشی ، و به کارهای خسیس مشغول
 نشوی ، و از وجهی که زشت نامی خیزد نستانی و خود را به دنس او زار آلوده نگردانی

نظم

حذر کن زدود درو نهایی ریش که ریش درون عاقبت سر کند
 [65 b] بهم بر مکن ناتوانی دلی که آهی جهانی بهم بر کند
 سی و سیوم باید که وفادار و نیکو کردار باشی ! که سر جمله طاعات و سر دفتر
 عبادات و فاست .

بیت

وفا کن وفا کن در اول شعار پس آنکه ز مردم وفا چشم دار [۵۷ر]
 و وفا بر سه نوع است : اول آنکه هر آن وعده ای که کنی آنرا وفا کنی ،
 و عهد را نشکنی ، [۱۱۶] و خلاف نکنی ، و اگر چه در نگاه داشتن عهد رنج بسیار
 و تعجب بی شمار بینی و خود را از ذمیمه غدر مصون گردانی .

بیت

آتش غدر را گر برافروزی خانه خویش و دیگران سوزی
دوم آنکه کسی که در توطن نیکو برد، و اگر چه در تو آن نباشد، بکوشی
و جهد کنی تا آن خصلت که او کمان برده است، در تو وفا شود، و در این نیک نامی
ترا حاصل آید.

بیت :

جهد کن تا به کام خاطر دوست ظن نیکو وفا شود در تو
سیوم آنکه چون از دولت و نعمت کسی جاه و ثروتی یافته باشی باید که
تا جان در بدن داشته باشی حق او بشناسی، و در غیبت و حضور ثنای او گویی، و در خلاء
و ملاء و سراء و ضراء دعای او کنی و در وقت [66 a] تنگ دستی از خدمت او
سر نه پیچی

نظم

هر کرا بر بساط بنشستی واجب آمد به خدمتش بر خاست
هر آنکو بر تو دارد حق آبی فراموشش مکن در هیچ بابی
سی و چهارم باید که هفوات و زلات مردم را به عفو تلقی نمایی، چه اگر بندگان
را به هر گناه ماخوذ گردانی خدمتکار نماید، و [تو متحیر و] منزجر گردی. و اگر از
کسی خطایی واقع شود، و زبان به عذر و تضرع و اعتراف و پشیمانی بگشاید، و دست
در دامن استغفار زند، زنهار که عفو کنی، و به یقین بدان که گناه به دو چیز محو
[می] گردد :

[۱۱۷] یا عذری ظاهر داشته باشد، یا اقرار و تضرع و اعتراف و تشفع [۵۷ پ]
کند، و عفو بت در آن محل از جمله بی رحمی و سفلگی باشد.

سی و پنجم باید که رسولی که به جایی فرستی زیرك و دانا و هشیار و گویا و فصیح

و توانا باشد، و ظاهر و باطن او به عفت و دیانت آراسته باشد، و هر چه گوید از سر عقل گوید، که دشمن همچنانکه او را بیند مرتبه ترا از فرستاده توبه دلایل فراست و براهین کیاست معلوم کند، چه گفته اند:

مصراع

ان الهدایا علی مقدار مهدیها

و دیگر باید که [66 b] او را ثروتی و مالی باشد، تا هر چه دشمن به او دهد در چشم او حقیر و صغیر نماید. دیگر باید که به کرم و سخامیلی تمام داشته باشد، تا هر چه بدو دهند هم در آن شهر به فقراء و صلحاء و نزدیکان خصم تودهد. دیگر باید که شجاع و مردانه باشد، تا هر چه تو گفته باشی از وعد و وعید و خوف و تهدید تواند گفت، بر موجب و «ما علی الرسول الا البلاغ»، پیغام به خاص و عام تواند رسانید، دیگر باید که از حرص و طمع دور باشد، که رسول حریص به سبب بذل مال با دشمن زود دوست گردد، و او را از [۱۱۸] هنر و عیب تو واقف گرداند، و مخفیات سرایر و مکنونات ضمائر ترا مجموع بر طبق اخلاص نهد.

سی و ششم: به منادمت خود کسی را مخصوص گردان که به پاکیزگی نفس و نگاه داشت حدود ادب و سیانت حواس خمسۀ ظاهره قیام تواند نمود.

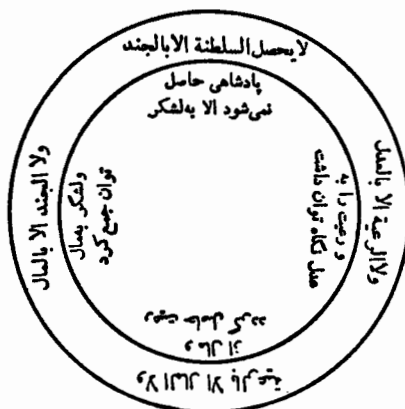
سی و هفتم: باید که بر ممالك و ولایات خوزستان عاملان سیر با ثروت و همت نصب کنی، که چون عامل سیر باشد از مال رعیت دست کوتاه دارد، و به هر چیزی حقیر طمع نکند، و یکونامی خود طلبد، که عاملان را در معنی میخهای مملکت [۵۸] گرفته اند. و شاید که [67 a] میخها ضعیف باشد، تا خیمۀ دولت و سایه بان حشمت حکام را استحکامی باشد. و این معنی به صورت مستحکم گردد: اول قوت میخ، و آن ثروت است. دوم استواری فرو بردن [میخ]، و آن از تمکین و همت است.

سیوم سخت بستن طناب، و آن از اعتماد ملوک عالی جنابست.

دیگر باید که عامل به هشت خصلت آراسته باشد، تا شغل او از خطامصون و به صواب مقرون گردد: **اول** عدل و راستی، که در طبع وی سرشته و با فکر او آغشته باشد [تا] انصاف تواند داد، و تواند ستاد، **دوم** امانت، تا از آنجا که باید ستاد فرو نگذارد، و آنجا که باید داد فرو نگذارد. **سیوم** کفایت، تا شغل را به هدایت فرو گیرد، و به عجز ضایع نکند. **چهارم** دانستن وجوه [عمارت] و کدخدایی، که اصل از کجا باید انگيخت، و زیادت [۱۱۹] از کجا بر باید داشت. **پنجم** خود را متوسط دارد، تا بر مؤدی رفعی نکند، که وهنی انگیزد، و عنفی [نه] کند، که او را مستاصل گرداند. **ششم** همت که اصل الباب اهل حساب است، چه همت سبب عمارت قری و بلاد، و موجب رفاهیت عباد است. و اگر عامل بخیل [b 67] و حریص باشد، به سرقت اموال اقدام نماید، و برکات در مال رعیت و دخل پادشاهان نماند. **هفتم** مروّت، و آن آن باشد که بزرگ زادگان را و اصحاب نسب و حسب را رعایت و حمایت کند، و اسباب معاش ایشان را راست دارد، و املاک ایشان را [۵۸ پ] معاف و مسلم گرداند، و در ترفیه خاطر ایشان کوشد. **هشتم** عفاف به کفاف و آن آن باشد که بیش از کفایت خود از رعیت طمع ندارد، و به مرسوم و اقطاعی که از دیوان او را معین و مقرر شده باشد قناعت کند و پاک دامنی و راست دستی شعار و دثار خود سازد.

سی و هشتم باید که خازن مال کسی گردانی که هشیار و بی طمع و با امانت باشد. و باید که حکام را سه خزینة باشد: **اول** خزینة مال، **دوم** خزینة سلاح، **سیوم** خزینة مأكولات و ملبوسات. و این خزاین را خزاین خرج گویند. و خزینة دخل رعیت است که این خزاین مذکور از حسن سعی و کفایت ایشان پر شود. و چون

احوال ایشان خراب باشد ، ملوك را هیچ کامی به حصول نه پیوندند .
 [۱۲۰] و چون در عاقبت امور نظر کنی ، اصل مملکت داری عدلست ، چنانچه
 در این دایره [68 a] مثال آن نموده ام [و] به عربی و به فارسی تفسیر آن بیان کرده ام
 وهذه الدائرة [۵۹ر]



پس محقق و مبرهن و معلوم و معین گشت که همه اشیاء که موجب عمارت
 انحاء و حرائث ارجاء و استقامت احوال و حصول آمال است [عدل است ، و کامرانی
 دنیا و شادمانی عقبی به گستردن بساط انصاف] و برافراشتن اعلام عدل است بر موجب
 دعاء و ثناء سرمدی که در عقب او باشد .

نظم : [68 b]

زورت اریش می رود با ما با خداوند غیب دان نرود
 زورمندی مکن بر اهل زمین نادسای بر آسمان نرود
 [۱۲۱] سی و نهم صحیفه ای از مس ساخته ایم ، و اسامی بعضی از بلوکات
 تستر که بر آن وقوف [۵۹ پ] یافته ایم بر آن نقش کرده ، و مال آن را بعد از آنکه
 به غور رسیده ایم قرار داده ، هر چه طمغا و ثمار است به کلی معاف کرده ایم ، و هر چه
 خراج است از ده يك مقرر شده مشروط بر آنك به جنس بستانند ، تا موجب خرابی

نباشد، و مردم به زراعت میل کنند و سبب عمارت ولایت گردد. و بعضی که از خراج املاك ارباب مسلم است مسلم دانند، و مثال دیوانی را از ده خروار شش خروار به جنس بستانند، و چهار خروار به حق الحراثة و التعب بر رعیت مقرر گردانند، و مواشی و قلان و چریك هر بلو کی خارج املاك مسلمی چنانچه درین جدول مقرر کرده ایم بستانند. و هر کس که بیش ازین که درین جدول ذکر کرده ایم و مثال آن را صریح و مبرهن نموده ایم بستانند [69 a] به لعنت خالق و خلایق باشد، قوله سبحانه و تعالی و تقدس: «فمن بدله بعد ما سمعه، فاتما ائمه علی الذین یدلونہ ان الله سمیع علیم. و من سعی فی ابطاله، فعليه لعنة الله [۱۲۲] والملئكة والناس اجمعین». اعیان و سادات و صدور و قضاة [و علماء و اکابر و ائمه و اشراف و سایر پیشوایان و متصدیان امور اموال] و بتکچیان آن جانب، [و عمال و ثواب و متصرفان و کارکنان و مباشران آن بلوکات مذکوره] می باید که از فرموده ما تجاوز نکنند، و آنچه ما مقرر کرده ایم بکار نشانند، و چون به علامت آل طمغاء ماموشح گردد اعتماد نمایند. والسلام.

جدول

وجوهات دیوانی خوزستان بر حسب پرواچه ما

اینست که درین لوح ضمن مسطور می شود

وهذه الصحيفة [۶۰ر]

[بسم الله الرحمن الرحيم] [69 b]

ابواب المال	طمنا	ارباب خراج	مال و خراج دیوانی	مواشی	ثمار و قبانی	نحالہ	چریک	فلان بجهت امراء خان صادر و وارد
تستر	معاف	خالی	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الف دینار	معاف	خالی	۱۰ نفر	۲۰۰ دینار
دوستاباد	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۴۰۰ دینار	معاف	خالی	نفران	۲۰ دینار [۱۲۳]
مشکوک و عمره	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الف دینار	معاف	خالی	۵ نفر	۵۰ دینار
اهواز	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۵ الف دینار	معاف	خالی	۱۰ نفر	۱۰۰ دینار
دوبندار	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الفی دینار	معاف	خالی	۳ نفر	۳۰ دینار
یات	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۳ الف دینار	معاف	خالی	۵ نفر	۵۰ دینار
دسقول	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الف دینار	معاف	خالی	نفران	۵۰ دینار
منگره	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۳ الف دینار	معاف	اربعماه دینار	نفر	۳۰ دینار
سهما	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الفی دینا	معاف	الف دینار	نفر	۲۰ دینار
حویزه	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	۱۰ الف دینار	از ۱۰ من	خالی	۵ نفر	۶۰۰ دینار
دورق	معاف	از ۱۰ جریب ۱ جریب	از ۱۰ جریب ۶ جریب	الفی دینار	معاف	خالی	۳ نفر	۵۰ دینار



(۲۴)

[۱۲۴ - ۶۰ پ - 70 a] مکتوب که بر مولانا اعظم مجدد-

الدین اسمعیل فالی قدس سره از بلدة تبریز نوشته است

به جناب جنت مآب مولانا اعظم ، قدوة الافاضل و الاماثل ، منبع العلوم
النقلية و معدن اللطائف العقلية ، مولانا مجدالملة والدین اسمعیل لازال فی اوج-
السعادة راقیا و فی الارض باقیًا! که ضمیر منیر او کشف رموز فلک خضراء و مفتاح
کنوز کرة غبراء است ، و برکات انفاس شریف او حارس دین و دولت و حامی ملک
و ملت است ، و سمو مراتب و علو مناصب او از سماک رامج راجح تر ، و قدمت
خاندان و حشمت دودمان او اظهر من الشمس و ابین من الامس است.

نظم

من تلق منهم نقل لاقیت سیدهم مثل النجوم التي یسرى بها الساری
القصة بطولها درین وقت که آفتاب دولت ما به برج سعد رجوع فرموده است،
و روزبه روز بهمت مخدومی مناصب رفیع و مراتب منیع ما درجه قصوی و مرتبة
اعلی می گیرد ، و مجموع لذات دنیوی و سعادات اخروی حاصل می شود، اما تا اتفاق
فراق ایشان دست داده، طاقت و تحمل قدم در راه عدم نهاده .

شعر

[70 b] فیوم لا اراک کالف شهر و شهر لا اراک کالف عام
و قوت مصابرت [و] مثابرت فاتر شده ، و آتش اشواق چراغ بی قراری در
گرفته و جان مشتاق از شدت فراق بهلب رسیده ، و دل غمپیشه اندرین اندیشه که:

بیت [۶۱ ر]

[۱۱۵] که گر برین نوع باشد فراق برآید ز تن جانم از اشتیاق
و از حدّت هجرت و شدّت فرقت از دفتر صبر ورقی و از خورشید سکون
شفقی^۱ مانده، اکنون درین سرای دنیا که مظهر فتور و مظهر غرور و مقام عبور
و مهبط نفورست، بحمدالله و حسن توفیقه، ساعة فساعة و لحظة فليحظة، طارمة بارگاه
ما شامخ تر، و درجۀ ایوان ما باذخ تر است، و هر مسلوب را مردود، و هر مفقود را
موجود می یابیم، و ایام زندگانی به عیش و کامرانی می گذرانیم، اما به چشم اعتبار
«فاعتبروا یا اولی الابصار» در مطالعة «لقد رأى من آیات ربّه الکبری» استفاضت
نور الانوار «یهدی الله لنوره من یشاء» می کنیم، و در عالم غیب که مبدأ ارواح است
مشاهده می افتد، و مبدأ و معاد اول و آخر هر طایفه ای [71 a] تحقیق می کند، و پر-
کار صفت گرد این دایرة ازل و ابد بر می آید، و به عین الیقین می بیند و می داند،
و به علم الیقین راه می برد که مجموع لذات خسیسه و اموال نفیسه و عالم کون و
فساد بی بنیاد و موجودات جهان از معدن [و] نبات و حیوان بر موجب «کل شیء
هالک الا وجهه» همه در معرض زوال و انتقال اند، و کلام بانظام افلاطون بدین
معنی شاهد عدلست که: «العالم کرة، و الارض نقطة، و الا فلاک قسّی، و الحوادث
سهام، و الناس هدف، و الله الرامی، فاین المفتر؟» پس این خفّاش صفتان که از شعشعۀ
اشعۀ جمال با کمال آفتاب جهان تاب حقیقی خبر ندارند قدر آن چنانکه آن پسندیده
[۶۱ پ] دوران و یگانه جهانست چگونه دانند؟ [۱۲۶]

نظم

آنکه را دیده کور چون بوم است اوزا نوار مهر محروم است
و آنکه را گوش هوش چون سنکست دشمن عود و منکر چنگست

۱- م: سقّی

باری این ضعیف نحیف لیلا و نهارا در خلوت و جلوت و سراء و ضراء به ذکر محامد و نشر مناقب مشغول است، و به دیدار سرور بخش مشتاق، و به حضور او محتاج، و به کلمات درفشان او که [71 b] هر رمزی کنزی و هر فصلی وصلی است. و آنچه در باب مزیت اعمال اخروی و مذمت اسباب دنیوی فرموده چه شك و چه شایبه که گردش این فلک دوار و تقلب لیل و نهار رسوم قصر قیصر و ایوان خاقان را به باد بی نیازی بر داده است، و حشمت فریدون و ثروت قارون را متلاشی گردانیده است. چنانچه گفته اند:

بیت

مکن یاد قیصر که قیصر گذشت مگو ذکر خاقان که خاقان نماد
حالیا چون محلّ قابل است، گوش به نصایح دلپذیر و مواعظ بی نظیر مولوی
کرده رعایت خلاق که ودایع خالق اند بر قدر مجهود مبذول می افتد، و اوقات و
ساعات به اظهار قوانین مبرّات و اشاعت صفوف خیرات و اعانت مظلومان و اهانت
ظالمان صرف میکند، و اکثر مصحوب افاضل دهر و امثال عصرست، و هر نافه که
از آن طرف می رسد بر دیده رمد دیده می مالد، و می گوید: [۶۲ ر]

بیت

خسته را اصل دلکشایی اوست دیده را محض روشنایی اوست
متوقع از شمول انعام عمیم و فضل جسیم که بر عالمیان چون فیض غمام عام
است که به استمداد [۱۲۷] همت علیّه مدد فرماید، و این ضعیف که داغ [72 a]
محبّت ایشان بر جبین جنان دارد از گوشه خاطر مبارک فرو نگذارد، و از سر
اهتمام متوجه دارالسلطنه تبریز گردد که بعضی فرزندان اعز [ر] ا طول عمر هم،
می خواهیم که داماد کنیم، و موقوف مقدم شریف است، و حصول ملاقات را امیدوارست
که به یمن قدم ایشان کلخن بر ما کلشن گشته، فرزندان عزیز را مقارنه مبارک شان

از تثلیث سعدین مسعودتر و مواصله شریف‌شان از اتصال علویّین محمودتر باشد ،
 ان شاء الله تعالی و نامزد هر فرزندی بدین موجب شده است که مسطور می‌گردد:

فرزند محمد ، ابقاه الله تعالی [را] فاطمه خاتون دختر شیخ عبدالحمود بن
 شیخ جمال‌الدین عبدالرحمن بن شیخ عمادالدین محمد بن شیخ الشیوخ عالم^۱ سلطان
 المحققین ابی حفص السهروردی بن شمس‌الدین محمد بن عبدالله بن سعد بن [حسن بن]
 القاسم [۱۲۸] بن النصر بن القاسم بن محمد [بن] عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی القاسم
 بن محمد، ربیب^۲ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیها السلام^۳ [بن ابی بکر الصدیق،
 رضی الله عنهما]

[۶۲ پ - 72 b] فرزند فرزند

احمد، طول الله عمره، [را] قوتی خانکه عبد اللطیف، اسعد الله تعالی [را] نرکان
 دختر منگو خان بن کیفتو ابن ابا قابن خاتون دختر ملک علاء‌الدین اتابک یزد
 هلاکو بن تولی بن چنگیز خان که از نژاد اتابکان شیراز است
 فرزند: فرزند:

محمود را، طال عمره، دختر مودود شاه بن ابراهیم را دختر ملک علی بن ملک محمد شاه [۱۲۹]
 علاء‌الدین ملک هند که برادر [زاده] ابن ملک پهلوان که از نژاد امیره مملان
 فیروز شاه بزرگ است، و سلاطین بوده است، و بانی تبریز ایشان بوده
 هند ایشان اند اند، و مدت صد و پنجاه سال
 از اتابکان تبریز بوده اند.

۱- م: العالم

۲- م: بنت

۳- در «ج» نیست

فرزند

علی شاه را طال عمره دختر سید بشیر که از ملوک مکه است و منتسب او
لایح تر از اشعه ذکا و فایح تر از نسیم صبا است.

[۶۳ ر - 73 a] فرزند

علی را، طول الله عمره، دختر شروان شاه شهاب را، طال عمره، دختر دمشق خواجه
ملک شابران و شماخی که از نژاد بن چوپان که از امرای الوس است
[۱۳۰] ملوک فرس [در بند؟] است و قریب دو و مادرش دختر ملک مظفرالدین
هزار سال است که سلطنت در خاندان ملک سجستان است.
ایشان بوده و تا غایت ملوک در بند
و شابران اند.

فرزند

همام را، طال الله اعماره، دختر امیر مودود شاه بن مسعود شاه بن کیلان
شاه بن شمس المعالی [بن ؟] فلک المعالی بن عضد المعالی بن فلک المعالی بن
شمس المعالی قابوس^۱ [۱۳۱] بن وشمگیر که از نتایج اغش و هادان اند، و چهار هزار
سال ملوک طبرستان و کیلان و فومن بوده اند، و بلموید^۲ بلخی ذکر ایشان در کتاب
تاریخ آورده، و ملک جیلان به جدان او از آن یادگار مانده است، و جدۀ پانزدهم
(دهم؟) پدر او دختر مرزبان [۱۳۲] ابن رستم بن شروین بود که مصنف مرزبان نامه
است، و سیزدهم پدر [73 b] مرزبان کیوس^۳ بن قباد است برادر انوشروان عادل،

۱- م: بن قابوس

۲- م: بلمود

۳- م: انوش

و جدۀ نهم پدر او دختر ملک غازی سلطان محمود سبکتین ناصرالدوله بوده ، و
جدۀ [یازدهم] پدر او [فرزند] خسرو پیروزان^۱ که از نسل عضدالدوله است ، و
در قدیم ملوک دیلم بوده اند [۶۳ پ] و در آخر ملوک عالم ، والسلام .

۱- م: و جدۀ مادر (اصلاح شده) او خسرو پروزان

(۲۵)

مکتوب که بر قره بوقا حاکم کیفی و بالو نوشته است

معتمد قره بوقا به صنوف مکارم و الوف مراحم مخصوص شده بداند که چون ایال- [۱۳۳] قایلیم عالم و کفایت مصالح بنی آدم بر ما مقررست، و خصایل نرم خویی و کم آزاری در ما مرکوز، و می خواهیم که به یمن شهادت و دهاء و محاسن حصافت و ذکاء ربع مسکون را از شیخون فترت مصون داریم، و سلک مرام اهل ایام را به حسن اهتمام نظام و انتظام دهیم، و به حمایت ولایت و رعایت رعیت کیفی و بالو که از اوقاف پادشاه سعید غازان خان است، انا الله برهانه، و تولیت آن به ما متعلق، چنان کنیم که کوکب سعادت ایشان از حسیض هبوط و وبال به اوج جاه و جلال رسد، و مهر اقبال آن جماعت از محاق ملال و کسوف اختلال خلاص یابد، و اصلاح [74 a] فساد و تلافی خرابی به وجهی کنیم که رعیت را رغبت در طاعت ماهر ساعت زیادت شود، و زرع آمال ایشان به آب کرم و باران نعم ما پرورش یابد، و از نهال سخاء و گلبن احسان ماقطف نمره امانی و جنی ورود کامرانی کشد، و قلعه بالورا که از کمال ارتفاع و بلندی دست در حمایت ناهید و کمر بند جزوا زده است، و در اتساع ارکان و استحکام بنیان از ایوان کیوان و بنای هرمان به امتیاز اختصاص یافته است.

نظم

نه منجنیق به او می رسد که بتوان کرد به ضرب سنگ حوادث بنای او هامون [۶۴]
به کرد ساخت او خندقیست کز عظمت شقیق دجله و نیلست و همسر سیحون

به عمق و تیزی رفتار آب در مجری مقابل ارس است و برابر جیحون و در متانت با سدّ سکندر برابر، و از رفعت‌شان با سپهر برین هم سرست «قلعه حصینه» [۱۳۴] من صخرة صماء علی قلة السماء، بیت '.....].

به اتقان بروج و احکام سوروجرف خندق این قلعه مذکور هیچ دقیقه‌ای مهم‌نگداری، تا در زمان حلول فترت و عنا و نزول امطار بلا، مأمن اتباع و اولاد و مهرب اشباع و احفاد ما باشد. [74 b] زنه‌ار که در عمارت ولایات مذکور و تحصین این حصن بذل مجهود مبذول داری، و خندق اورا عمیق‌تر و وسیع‌تر گردانی، و دراو درختان بیخ‌آور و شمشاد‌های سایه‌گستر بنشانی، و ذخایر بسیار و مآکل بی‌شمار در او منبر گردانی.

و بر طایفه اکراد به هیچ وجه اعتماد نکنی که چون بوم‌شوم شب روان روز کوراند، و از طریقه سداد و رشاد مهجور، خلف^۲ ابلیس و هدف تلبیس، و معدن شر^۳ و منبع ضر^۴، و تخم دیو و مظهر مکر و ریبو، و هادم قواعد دین و قاطع نهال عزّ و تمکین، و ساکنان جبال خست، و مستوطنان کهف شحت، و سالکان مسلک تزویر و مالکان ممالک تحقیراند، و خواهان آنند که قلعه‌ای چنان منبع و حصنی چنان رفیع به دست آرند، تا از فراغ دل به قطع و نهب سبیل مشغول گردند، به بوارق سیوف رشاش و صوارم سهام خون [۶۳ پ] پاش از خون تجّار و دماء خطّار هر حزیزی را غدیری، و هر ییدایی را دریایی سازند. می‌باید که در باب اعدام ایشان غایت اهتمام و جهد به تقدیم رسانی، و نوعی که عنان تمالک قری و ضیاع جبال حنی از قبضه تصرف ایشان [۱۳۵] بیرون آری، [75 a] تا دور این طایفه بی‌نفع زودتر منقضی و منتهی گردد، و کاروانیان بی‌خوف و هراس آمدن بتوانند کرد. والسلام.

۱- در م هم شعری نیامده است

۲- م: جلف

(۲۶)

مکتوب که بر مولانا عقیف الدین بغدادی نوشته است
در باب مبدأ و معاد حال خود و ذکر مولانا صدرالدین
تر که کرده است.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

مولانا اعظم ، قدوة الامائل والافاضل ، معدن المكارم والفضائل ، حاوی العلوم^۱
النقایة ، كاشف السرائر^۲ العقلية ، ناظم مصالح العباد ، كافی امور البلاد ، ماحی الظلم
وقامع الفساد ، زین الانام ، مبین الحلال والحرام ، مولانا عقیف الملة والدين احمد
ادام الله فضله !

نظم

سلامی چون نسیم صبح جان بخش سلامی چون می دانش روان بخش
سلامی جان فزا چون روی دلدار سلامی روح پرور چون لب یار
بخواند ، بعدما^۳ معلوم کند که چون در اوان شباب وزمان جوانی بر موجب
«وَبَشِّرِ اِلَيْهِ تَبَتُّلًا» در گوشه اختزال و کلبه اعتزال متواری گشته بودم ، و از ذمایم
افعال وقبایح [۱۳۶] اعمال بر مقتضای «توبوا الى الله [د ۶ ر - 75 b] توبة تصوحا»
تایب شده ، و خرقة تقوی را از وسخ دنیا به آب انابت «وَتِيَابُكَ فَطَهِّرْ» شسته ، و دل

۱- م و ج بی الف و لام

۲- ج: بدها

را به موعظه «والرجز فاهجر» ازا و زار استکبار و آثام جمع حطام دور گردانیده،
و بدین وسیله کل عرفان و شکوفه ایمان در چمن جان و باغ روانم می شکفت.

مصراع

گرفته گوشه عزلت چو عنقا

و نهال باغ بلاغت و زلال جویبار بر اعتم - ضرتی تمام داشت ، و اصداف مطالبم
پراز درر مآرب بود ، و از خوان «فیها ماتشتهیه الا نفس وتلذالاعین» نواله نوالم
می رسید ، و هر چند که می آمد اسباب نعمت و ذخایر دولتیم زیادت می شد ، و قصور
اقبال و ثغور آمالم معمور می گشت ، و در علو جاه و رفعت قدر به مقامی رسیدم که
شرف کسی بیش از آن متصور نشود ، و نباهت ذاتی زیادت از آن ممکن نگردد
و دست ندهد.

نظم

گرچه در کوی قناعت ساکنم ورچه هستم ساکن گنج عفاف
هستم بنگر که دخل کاینات نیست خرج روزگارم را کفاف
تا به وقتی که تارک دولت و فرق حشمت به تاج سیادت و اکیل سعادت
متوج گشت ، و درگاه بارگاهم مجمع علماء و مربع فضلاء و محط رحال [76 a] و
ملان رجال و مهرب مظلوم و مطلب محروم و مسکن ارباب دین و مأمن اصحاب
کشف و یقین و مآب برنا [۱۳۷] و پیرو مقصد صغیر و کبیر گشت ، و اهل دانش و
بینش که سر دفتر آفرینش اند هر يك بنام این ضعیف کتابی مطبوع و رساله ای
مصنوع در علم معقول [۶۵ پ] و منقول به عبارتی عقل آمیز و نظم و نثری دانش-
انگیز نوشتند ، و پیوسته به افاده و استفاده این فقیر حقیر مشغول می بودند ، و به
دلایل مشکل و مسایل معضل قیام می نمودند ، و مصنفات این مشتاق را چون مطالعه
می کردند هر يك در مدح و تحسین و ثنا و آفرین فصلی بلیغ به عبارتی فصیح بر

آن می نوشتند ، به برکت علم زمام نفسم را از قبضه غفلت دولت بیرون می بردند ،
و در خلوت خانه وجود بصر بصیرتم را به کحل شهود معبود مکحل می فرمودند .

شعر

یرومون ایصالی الی اوبة الحمی و قصد هم ان لا اموت بغربتی
لهم قلم فيه المنیة و المنی لار باب اهل الفضل رب فضیلة^۱
علی الخصوص جناب مولانا البحر الخضم والطود الاشم ، سلالة العلما ، خلف
الفضلاء ، مفتاح كنوز لحقائق ، كشاف رموز الدقائق ، كعبة [76 b] العارفين وقبلة
الطالبين ، مبدع انواع البراعة ، مخترع اصناف البلاغة ، مطلع کواکب العرفان ،
معدن جواهر الايمان ، قطب سماء الوجود ، شمس فلک الجود ، بلبل گلزار فضل ،
کلبن بستان عقل [۱۳۸] طغرای منشور «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل» مولافا صدر-
الملة والدين محمد تر که ، ادام الله علينا ظلاله !

نظم

انک شد خوشه چین خرمن او شافعی با همه فراست و عقل
و آنکه شد جرعه نوش مجلس او یافعی با وجود دانش و فضل [۶۶ ر]
کتاب حکمة الرشیدیة که خزینة جواهر فصاحت و کنجینه نقود بلاغت است
به اسم این ضعیف نحیف نوشت و فرستاد ، مشحون به هزار نکته موزون ، و بر هر
نکته ای هزار دل مفتون ، این حقیر از غایت بشاشت گفت : منة الحمد که باری عز شأنه
چنین پایه ای رفیع و جاهی منیع بدین کمینه ارزانی فرموده است که چنین فاضل
کامل و عالمی عامل

نظم

انک شمع از هوای صحبت او همه شب تا به روز دیده ترست

دامن فکر او پر از لولوست صدف طبع او پر از گهرست
 در سرا بوستان دانش او هر درختی که هست بارورست
 [۱۲۹- 77 a] باز عقل و همای دانش را بیضه نه سپهر زیر پرست
 در جهان از حلاوت سخنش دهن طوطیان پر از شکرست
 با وجود سخا و همت او کان و دریا حقیر و مختصرست

چنین تصنیفی شریف که موجب بقای نام و سبب حصول کام دو جهانی است بنام
 این نحیف موشح فرماید!

بیت

ادا گر کنم شکر پروردگار نیارم که گویم یکی از هزار
 حالیا عجاله الوقت را امتعه لطیف و تحف ظریف و ثیاب فاخره دوخته و غیر
 دوخته و پنج اسب را هوار و دو استر دلدل رفتار و ده بدره سیم و دوهزار منقال طلا
 بحق الجایزه به مصنف مذکور که به حقیقت [۶۶ پ] مخدوم به حق و استظهار
 مطلق جهانیان است فرستاده شد، و از غایت شرمساری بدین ابیات عذر خواست که:

نظم

هدیه‌ای که فرستاده‌ام به خدمت تو اگر حقیر نماید به اطف خود بپذیر
 تو بحر ز آخر علمی و فضل می‌دانم که جرم قطره نماید به نزد بحر صغیر
 ز آفتاب کمال تو این مرادم هست که همچو ذره رساند مرا به چرخ‌اثیر

(۲۷)

مکتوب که در جواب موالی قیصریه روم نوشته است

[77 b] موالی عظام و علماء کرام بلدة قیصریه ، ادام الله معالیه ، بدانند که این ضعیف نحیف چون در محبت آن مخادیم که طراز لباس افتخار و تاج فرق وقارند قدمی راسخ [۱۴۰] دارد ، ولی خواهد که نقد معانی را که در دارالضرب ضمیر منیر به سکه تقریر و تحریر می‌رسانند ، و هر در «مرجان» کانه‌الیاقوت و المرجان» که از صدف فکر مشکل کشا و درج حافظه معجز نما در دامن قرطاس می‌زند در خزینه و حقه «لایمسته الا المطهرون» محفوظ و مصون ماند ، و از عیون ارباب‌ظنون باطله و اصحاب رأی فاسده مستور باشد. چه هر اساس که نه بر حزم و احتیاط کنند زودتر منهدم و مندثر گردد ، و اگر بر مدارج کمال و معارج جلال نه به تدریج و تفکر قدم نهاد ، یقین که در آخر ندیم و سمیر غم کردند . و چون عرصه امانی فسیح و زیان مقاصد فصیح است ^۱ [۶۷ ر] از کار بسته و تن خسته ملول نمی‌باشد ، که عاقبت به یمن وفاق و حسن اشفاق این مخلص اسباب کامرانی آن مخادیم دست درهم دهد که «فان مع العسر یسرا ، ان مع العسر یسرا».

بیت

شاد بر آنم که در این دیر تنگ	شادی و غم هر دو ندارد درنگ
[78 a] خوش دل از آنم که دل من غمیست	کامدن غم سبب خرمیست

۱- ج: هست

نظام

کار عالم چون ندارد انتظام غم‌مخورگر نیست کارت را نظام
 هر که در احداث دینی شد صبور انده او شد مبدل با سرور
 هر نشیبی را فرازی در پیست وز پس گر مای با حوری‌دی است
 [۱۴۱] امیدوار چنانم که بر مقتضای همت دوستان اسفراع و ارباع قیصریه
 چون گلستان ارم منتزه اهل عالم گردد، و از فیضان سحاب انصاف و انتصاف سیراب
 شود.

و چون مخادیم را معلوم است که بندگی حضرت خلافت پناهی که خسرو
 ایران و وارث ملک کیان است بحر زخار و ابر آزار رشحه^۱ اقلام و کدای دریای
 عام اوست، «من اطاعه فهو مجتهد مصیب، و من عصاه فماله فی الآخرة من نصیب». به
 سبب آنکه بلده مذکوره در زمان موت ارغون خان لاف محبت کیفتومی زدند
 و به امداد [و] مساعدت و یاری و معاونت او سعی بلیغ می نمودند، و زبان تیغ
 درخشان و لمعه سنان فتنه نشان را مفسر آیات اقبال و بهروزی و نگاهبان و فیروزی
 [۶۷ پ] او ساخته بودند، و از غایت آنکه در [78 b] مقاتلت و منافست ما غایت
 اجتهاد مبذول می داشتند، [و] در شب ظلمانی به نور شموع رماح و عکس مشاعل
 سلاح استضاء می جستند «کان الحرب عندهم لبس [خرس؟] و الموت عندهم عرس»،
 و نمی دانستند که با کوه در مناطحت و با فیل در مصارعت آمدن موجب فوت و موت
 است، و نطاق مالایطاق در میان بستن از امارات بخت منحوس [۱۴۲] و علامات طالع
 منکوس است. و صد بار این ضعیف با ایشان گفتم که صلاح کار در صلح و امید فلاح
 در قبول فصیح است، نمی شنیدند، و کمر جدال در مقاتلت ابطال ما بیشتر می بستند،

۱- م: ورشحه

و از مناہج مصافحت و مشارب موافقت «کانتهم حمر مستنفرۃ قُرت من قسورۃ» فرا می‌جستند.

«خدا لله ملکہ» چون از ایشان این معانی مشاهده می‌فرمود، با این ضعیف می‌گفت که: اگر ما در بساط شهریاری به استقلال متمکن شویم و بر قبض و بسط فرمان جهان قادر گردیم؛ این جماعت تاجیک که به تَمَرَد ما قیام و به مخاصمت ما ابرام نموده‌اند، همه را علف تیغ بَران و هدف تیر پَران گردانیم، تا من بعد هیچ تاجیکی را قدرت و قوَّت آن^۱ نباشد که با سلاطین [79 a] مغول لاف محاربت و مجادلت تواند زد. و این ضعیف به ذنات تدبیر و جزالت تقریر، این داعیه را از مزاج مبارک آن حضرت بیرون می‌برد، و به نصایح رائقه و مواعظ فائقه دُر شاهوار و کوهر [۶۸ ر] آبدار در گوش هوش شاه می‌کرد، که عفو را سیرت فکر نیک اندیش و پیرایهٔ جلال خویش می‌باید کرد، و بر مقتضای «الکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین» آتش خشم را به آب حلم می‌باید نشاند، تا حضرت جلال و سراق اقبال ملک کعبه طوایف امم، و قبله اهل عالم، و مهرب هارب و طرید، [و] مأمن^۲ سادات و عبید گردد، و دانی وقاصی در جوار اقبال و ذمت ظلال خدایگان آرام و سکون یابند، و دوی درد حرمان و مرهم جراحت احزان از دارالشفاء مراحم و احسان او طلبند. و چون نیت مبارک بر خیر مصروف باشد، هر آینه از عمر و ملک برخوردار، و در مملکت کامران و کامکار میشود. «الفصۃ بطولها» از این نوع قصه بر مصداق [۱۴۳] «و [و] عظمهم و قل لهم فی انفسهم قولا بلیغا» سخن می‌راندم، تا زمانی که ملک بر سریر سلطنت و چهار بالش مملکت جلوس

۱- م: ما

۲- م: ماءومن

کرد، [79 b] و آینه روزگار را از گرد انقلاب و غبار اضطراب پاک گردانید، و به عون ذوالجلال عنقای چترش بر قاف دولت و آمال نشیمن ساخت، و جمع مخاذیل که سر از ربقه طاعت بیرون کرده بودند و پیرایه خلاف و درع اختلاف پوشیده همه بر موجب «ولّوا مدبرین» از غایت ذل و ادبار و نحوست و انکسار «کانه‌هم جراد منتشر» در اطراف و اکناف جهان هزیمت کردند، و از ایشان درین دیار آثار نماند.

بندگی حضرت چون دید که دشمنان متفرق و جمع ایشان متمزق گشته است، لشکرهای جرّار همه بانیغهای آبدار [۶۸ پ] و رم‌های آتشبار که «سرایلهم من قطران، و نغشی و جوهم النار» به اطراف عالم فرستاد، تا جماعتی که به معاقل حصین تحصّن بسته اند همه را به چنبر کمند در بند و سلاسل هوان و غلّ حرمان مقید کرده، به اردوی اعظم آورند، و می‌خواست که لشکرهای عظیم بدان طرف فرستد و اعیان و رعایای قیصریه را مجموع به بطش سیوف عالم گیر به قتل آرد، و آن مملکت را چون بقاع بلاقع از انسان و صنف حیوان خالی گرداند. این ضعیف به هزار حیل ابن داعیه را [80 a] از دماغ بندگی حضرت [۱۴۴] بیرون برد و بر صدق این دعوی و صحت این قضیه چند گواه عدل هست. اگر چند روزی به سبب عبور عساکر و بی‌عنایتی پادشاه ملالتی کشیدند، و از هجوم غموم فتوری یافتند، ان شاء الله تعالی که به تلافی و تدارک آن چنان قیام نماییم که در مظله رأفت و ظلّ مرحمت آسوده گردند، و شاهنشاه جهان را اندک باز سرعنایت آورده شود. درین وقت خواجه شرف‌الدین حسن توقانی که نایب فرزند جلال است و ممالک روم در عهده کفایت او بوده بدان طرف فرستاده شد، تا احوال ایشان کماهی معلوم کند، و به عرض این ضعیف رساند، تا به مهام ایشان قیام نموده، جواهر مراد ایشان را در سلک مرام انتظام و التیام دهد.

دیگر فرمان مطاع واجب الاتباع و لازال نافذافی اقطار الامصار!« نافذگشته که از هر بلوکی و ولایتی که در ممالک ایران واقع است، از سر حد آب آمویه تا نخوم روم، [۶۹ ر] و از آب جون تا اقصای مصر، مردی متعین جلد کاردان ملازم ابر ضعیف باشد، تا از خیر و شر هر ولایت این ضعیف را وقوفی [80 b] حاصل شود. اکنون بر موجب حکم اعیان ممالک ایران چون سیل که به قرار وی نهد، و چون آب که از فراز به نشیب آید، فوج فوج از دور و نزدیک می آیند و به انواع تربیت و اصناف مرحمت این کمینه مخصوص می کردند. توقع به علماء انا و مخادیم کرام آنجا دارد که هر چند زودتر به اعیان قیصریه امر فرمایند تا خواجه مودود شاه که از اکابر و اعیان قیصریه است، و خلف دودمان کریم و سلف خاندان قدیم است، کارسازی کرده، به دار السلطنة تبریز [فرستند] تا به ملازمت ما مشغول گردد و به عین عنایت و شفقت ملحوظ شود [۱۴۵]

حالیا چون دارنده مکتوب تعجیل داشت، به جهت خرجی مشارالیه برای بر اموال قیصریه نوشته ایم، چنان کنند که آن وجه زودتر بدو واصل گردد، تا نفقه عیال گذاشته متوجه گردد، والسلام.

(۲۸)

مکتوب که بر فرزند خود امیر غیاث‌الدین محمد نوشته است
در وقتی که پادشاه خدا بنده او را به نظارت فرستاد بود به سبب
آنکه شنیده بود که خراسان به سبب ظلم داروغگان
و حکام و بتکچیان و بازقاقان خرابی یافته بود

[81 a] فرزند محمد، ابقاه الله تعالی! می باید که اهالی نيسابور را از خوان
نوال و زلال [۱۴۶] افضال خود دور نگردانی، و خواص و عوام بلده جام و بسطام
را از بحر انعام عام ریّان سازی، و عرصه دامغان و کوره سمنان [۶۹پ] را از تراحم
حدثان و تبادف صوارف ملوان^۱ نگاه‌داری، و زمین بخش سرخس را به امطار سحاب
موهبت شعار مطلع ازهار و مظهر ریاحین و انوار گردانی، و^۲ مستوطنان طبرس را از
قفس عنا نجات دهی، و نفوس ساکنان طوس را از مصاید افتقار و محبس اضطرار
خلاص بخشی، و مشهد امام معصوم و مرقد سید مظلوم علیه [السلام] را در کنف
و رعایت گیری، و آتش رعب و خوف در ربوع خافیان بیندازی، و شهد کامرانی و
وشکر شادمانی در دهن اهل بلخ تلخ نکنی، مرویان آواره و باوردیان بیچاره را
که از جور کتاب و ظلم ثواب از وطن مألوف و مقام معروف خود جلا کرده‌اند و
به فیهاء وحشت و بیداء نفرت و شعاف را سیات و شعاب^۳ شاهقات وطن ساخته‌اند،

۱- م: بلوان.

۲- درج «و» نیست.

۳- م: ساف

همه را به لطف جسیم به اوطان قدیم باز آری ، و اعیان سبزه وار که از توازیع [81b] و تکالیف دیوانی متواری^۱ کلبه پریشانی شده اند ، مجموع را به بذل دراهم و نشر مراحم که خاطر شکسته و دل خسته اند ، جبر و جمع فرمایی . و با وجود بسطت جاه و کثرت سپاه و غلبه قهر و نفاذ امر که داری ذل انکسار و هوان افتقار بر سریر دولت و متکای حشمت و رحجان نهی ، و صورت «الحق ابلج و الباطل لجلج» نصب العین سازی ، و به فسحت اهل و ازاله [۱۴۷] علل ، و قطع مواد و جل ، و اخفای عیوب و زلل ، اهالی خراسان از سرحد آب امویه [۷۰ر] تا دلایت خوار غایت مجهود مبذول داری . و در قطع و وصل و رفع و خفض و ابرام و نقض او امر و احکام از مرکز لجاج و حبز احتجاج عدول جویی . و در مآل احوال فرعون بی عون و ضحاک سفاک و شدادی سداد و عادبی داد ، نظر کنی که به سبب شقاوت طبع و عداوت حق^۲ و تعذیب خلق و اشاعت طغیان و اعانت اهل عدوان و هتک استار و فتک احرار و کفران نعمت و اظهار حشمت و سفک دماء عباد و نهب قراء و بلاد ملعون ابدی و منحوس سرمدی گشته اند ، و از^۲ دایره سلاطین کامکار و ملوک معدلت [82a] شعار بیرون رفته اند . «اللعنة الله على الظالمين». و انوشروان با وجود آنکه در سلك کفر با ایشان منتظم ، و در باب شرك با آن جماعت مقترن بوده است ، اما به واسطه حصانت ایتام و رعایت کافه انام ، و قتل فاسده و قلع مرده ، و استیصال جابران و اعدام فاجران ، و اعلان اسرار معدلت ، و اعلائی بنیان نصفت ، و عمارت رباع جود و احسان ، و حمایت بقاع امن و امان ، و طلاقت جبین مبین ، و سماحت ضمیر منیر ، و ایجاد طاق موهبت رواق ، و ابداع ایوان مکرمت ارکان ، و تحصین بارگاه مرحمت درگاه ، خاتم رسل و هادی سبل ، علیه افضل الصلوات [و اکمل التحیات] به زمان او افتخار آورده ، و فرموده که : [۱۴۸] «ولدت في زمن الملك العادل انوشروان» ، و تا انقراض عالم و انقطاع نسل بنی آدم آثار

۱- م : و تواری . ۲- م : و از

عدل اولایح [۷۰پ] و گلزار بذل اوفایح است، و ذکر او بر صحایف لسان و صفایح
جنان اهل جهان تایوم النشور مسطور است.

بیت

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می‌نکند بارگاه کسری را

و چون بهترین شیمتی و بزرگترین موهبتی ملوک و حکام را نیکویی [82b]
کردن و بساط عدل گستردن است، می‌باید که آن فرزندان همین طریقه مسلوک
دارد، و رنجوران جور و زور و مسمومان زهر دهر را به شربت رعایت و تریاق عنایت
به حال صحت آورد.

نظم

گر رسوم عدل را پیدا کنی بگذرد درخوش دلی ایام تو
و بر آری کام مردم زودتر در جهان زودتر بر آید کام تو
و این مواظظ و نصایح که درین جدول موشح کرده‌ام به مطالعه و مذاکره آن
دیده را نورددل را سرور بخش، تا از زمره اهل سعادت گردی. [۱۴۹]

والجدول هذا ۱

اول	تاجنود روز عالم افروز ونفودشب ظلمت اندوز آیندوروند ازگردش احوال روزگار و صرف چرخ دوارشگفت مدار.
دوم	کاری که به آسانی توان ساخت در عقد [۸] تعویق وتوقف نباید انداخت. [۷۱]
سوم	چون به خدمت خواقین و صحبت سلاطین آشنایی یافتی بر بستر آسایش ومهد آرامش خواب خوش مکن.
چهارم	دوست مدار کسی را که دشمن اولیاء ودوست اعدای تو باشد.
[83 a] پنجم	کسی که از گلشن احسان طرید و از وطن عرفان بعیداست میل محبت و تمنای مودت اومکن که نه دشمنی را شاید ونه دوستی از او آید.
ششم	بیرهیز از فادانی که خود را دانا و از کوری که خود را بینا شمرد.
هفتم	اگر خونت بریزند و اگر بردارت آویزند حق گوی باش تا به منزلت صدیقان و به مرتبه عارفان برسی.
هشتم	اگر خواهی که راز تو پنهان ماند و دشمنان ندانند، اسرار پیش دوستان خود فاش مگردان. [۱۵۰]

بقیه جدول

نهم	داد خود بده ناداد خواهانرا مقتدی کردی و از داد دهان مستغنی باشی .
دهم	مردم بی قدر و اعتبار را درصد رصفه باربر مسند صدارت و افتخار منشان . [۷۱ پ]
یازدهم	از فرومایگان و کم پایگان طلب راحت و تمنای سماحت مکن .
دوازدهم	در کوره آزمردن بهتر که به همسران خود نیاز بردن .
[83 b] سیزدهم	خیالی که بر صحیفه فکر منیر و لوح ضمیر صورت بندی بی استخاره و استشاره به اتمام آن مهم و خیال ابرام منمای .
چهاردهم	به خویشان کم از خویش و دوستان خست کیش محتاج بودن مصیبتی عظیم و عذابى الیم دان .
پانزدهم	چون وضع شریف و صغیر کبیر و کهنتر مهتر گردد به چشم استحقار و عین استخفاف در ایشان منگر .
شانزدهم	فاسق به تواضع آراسته را به از زاهد به تکبر پیراسته دان .
هفدهم	به چیزی دعوی مکن که ندانی که چون از تو بخواهند خجل مانى . [۱۵۱]

بقیه جدول

هشتم	موجود را به مفقود مده و یافته را به نایافته مفروش که درین تجارت خسارت بینی. [۷۲ر]
نوزدهم	فر و مایه کسی بود که کار مظلومی و حاجت محرومی تواند بر آوردن و در آن تقصیر و تهاون کند.
بیستم	هر که ازو بوی خردمندان و رایحه هوشمندان نیاید ازو محترز باش که به دست جهلت سپارد، و به خصایل بدت بر آرد.
[84 a] بیست و یکم	هر کرا آموزش روزگار [زور کار] و تعلیم چرخ کثر رفتار نرم و دانا و عاقل و بینا نکند، ادویه نصایح حکماء و اشرافه مواظظ علماء مزاج سقیم و طبع نامستقیم او را نافع و ناجع نباشد.
بیست و دوم	اگر خواهی که نیکو نام و نیکو سر انجام باشی، از معایب بدگویی و شین دور [و] بی احتراز کن.
بیست و سوم	اگر خواهی که یارت بسیار و دوست بی شمار باشد، بخیل و کینه دارو شحیح و مردم آزار م باش.
بیست و چهارم	حق مردمان ضایع مکن، تاحق توپیش ایشان ضایع نشود.
بیست و پنجم	اگر خواهی که آب رویت مصون و عرضت مأمون باشد آزر م راپیشه کن. [۱۵۲]

بقیه جدول

یست و ششم	اگر خواهی که شرم زده نباشی ، آنچه نهاده‌ای برمدار و نا کرده را بکرده ^۱ مشمار. [۷۲پ]
یست و هفتم	اگر خواهی که از پشیمانی ایمن شوی به هوای نفس لثیم و تمنای طبع ذمیم کارمکن .
یست و هشتم	همنشین علماء و قرین فضلاء گرد ، تا کدورت طبع را به صفا و بلاد ذهن را به ذکا مبدل گردانی .
[84b] یست و نهم	زبان سخن گوی را به حبایل سکون و سلاسل صموت بسته دار که «من صمت نجا» ، و در خبر آمده است که «و من حسن اسلام المرء تر که مالا یعنیه» ^۱
سی ام	به سایلان دردمند و مفلسان مستمند نوالی محقر و انعامی مختصر مده که قلت عطاء موجب انعدام نام و سبب ازاله احتشام است. [۱۵۱]
سی و یکم	مرغ روح را در قفس توبه نصوح مجبوس دار تا به هنگام اخلاص و وقت استخلاص بر شرفات غرفات و قمه شاخسار بهشت جاودان نشیمن سازد . نظام از تمنای نفس خود بگذر تا مسخر کنی بهشت برین و زسر کام و آرزو بگذر تا به بینی خدا به عین یقین

۱-م: و کرده را بنا کرده

۲-م: یعنی

بقیه جدول

سی و دوم	در گاه خشم آن قدر غضب کن که در وقت رضا به تدارك آن قیام توانی نمود، و در اطلاق چیزی سعی نمای که به حصول آن قادر توانی بود.
سی و سوم	به قلیل نافع قناعت کن، و از کثیر ضار ^۱ اجتناب نمای، تا همواره مزاجت از شایبه انحراف و اعتلال دور باشد.
سی و چهارم	هر کس ^۱ که با تو دم معاندت زند، و قدم در راه مخالفت نهی چون بر او قادر کردی، باید که شر رخشم را به آب حلیم فرو-نشانی، و قلم عفو بر جراید زلات و هفوات او فرو کشی. [۷۳]
سی و پنجم	چون بر وساده مملکت و مسند ایالت آرام گرفتی، رسوم تعدی و آثار تغلب از روی جهان محو گردان.
سی و ششم	کس را متقلد زمام ایام گردان که بر ^۲ مصداق کاللقطة علی الحد و الخال علی الخد شایستگی دولت و طاقت حمل انتقال مملکت داشته باشد. [۱۵۴]
[85 a] سی و هفتم	دراوان محاربت و زمان مقاتلت با مردمان کار و دلیران کار زار میجادلت و مخاصمت به طریقه شجاعت به تقدیم رسان.
سی و هشتم	در آن دم که سطوات اجل رخت امل ترا در وحل اندازد، و راه خلاص و نجات خود تنگ تر از دیده مور و تاریکتر از شب دیجوربینی، به عروه وثقی تو کتل تو سئل جوی، و چنگ امید به دامان ایمان زن.

بقیه جدول

سی و نهم	ساحت ^۱ دل را از خاشاک غلّ پاک گردان ، و آینه سینه را را از غبار کینه بزداي، تا از زمره اهل صلاح و نجاح گردی.
چهلّم	به بسط عوارف و نشر صنایع خود را چون نور آفتاب و فیض سحاب مشهور گردان، تا مهر تو در دلهای خلائق راسخ گردد.
چهل و یکم	در ارتفاع طارمه هم و اتساع عرصه کرم بکوش، و زلال سخا و سلسبیل عطا را در مجاری بخشش و سواقی موهبت و دهش جاری گردان .
چهل و دوم	سخنان زرا ندود با کلمات زهر آلود آمیخته مکن ، که سرایت کلام از نکات حسام مؤثر تر و طعنه زبان از السنه سنان کار گر تر است . [۷۳ پ - ۱۵۵]
چهل و سیوم	در اقتنای ^۱ نام نیک و افشای حسن صیت سعی تمام مبذول گردان ، و اسم محمود را طراز کسوت معالی و زینت ایام ولیالی خود دان .
چهل و چهارم	جمعی که به اقاویل محال و اباطیل خیال منسوب باشند ، و به کلمات مزخرف و اقوال مجوّف مشهور ، از مصاحبت و معاشرت ایشان احتراز کن .
[85b] چهل و پنجم	چون طوطی دولت در تکلم و بلبل اقبال در ترنم آمده است دهان خلائق را به شکر شکر شکر بار و سمع اهل آفاق را به نعمات ملایم برخوردار گردان .

م-۱ : ساخت

م-۲ : اقسام .

چهل و هشتم	اهل نسب و ارباب حسب را که روزگار انداخته ، و در کوره مصیبت گداخته باشد ، از حضيض ادبارشان به اوج اقبال رسان ، و سلك معاش و عقد انتعاش ایشان را به وجهی اسهل منتظم گردان .
چهل و هفتم	درین روز کار بی وقار و ایّام بدفرجام فعل زاهدان را چون قول شاهدان دان ، و صدق تاجران را چون توبه فاجران .
چهل و هشتم	پیوسته از بساری ، عز شأنه و عظم سلطانه ، مزید رفعت و تضاعف دولت و اقبال دنیا و آخرت طلب دار. والسلام. [۱۵۶]

(۲۹)

مکتوب که بر اهالی سیواس نوشته است در باب دارالسیادة
غازانی که در آنجا واقع است

حکام و نواب و اعیان و قضاة و سادات و علماء و ائمه و مشایخ و متصرفان و
بتکچیان و رؤسا و صدور بلدة سیواس ، صانه الله عن الاحتباس ، بدانند که چنین
استماع افتاد که محصولات [۷۴ر] اوقاف دارالسیادة غازانی سیواس ، انارالله برهانه!
به مصارف استحقاق مصروف نمی گردد ، و بروجهی که شرط کرده ایم بکار
نمی نشیند. و موقوفات [86 a] با سرها خراب و بایر شده ، و متصدیان اشغال و
متصرفان اعمال آنجایی «کشاة بین کلین» به سبب جذب منافع و کسب فواید خود
هر يك تقریری ، و در باب تاراج منال و خراج تدبیری می کنند ، و نسق معاملات
وزرع موقوفات و عمارت رقبات ، چنانچه شرط کفات عاقل و ولات عادل باشد نمی کنند،
و در تنقیص امور و تنگیص کافه جمهور ید بیضاء می نمایند. و این معانی همه موجب
تعذیب و سبب تأذیب ایشان خواهد بود. چه پیش ازین سادات عظام و ائمه کرام ،
ادام الله معالیهم! به اردوی اعظم آمدند و شکایت کردند [۱۵۷] که به سبب قلت
موقوفات و کثرت ادرات آن بقعه را رواجی و رونقی نه، و متوطنان آنجا به واسطه
معاش قلیل چون ابناء السبیل خراهان غربت پر کربت اند. و چون موقوفات آنجا
اغلب در قیصریه و توقات و عرب گرد^۱ واقع شده ، و از هم دیگر دورست ، حصول آن
به طریق اسهل و وصول بروجه اجمل صورت نمی بندد و^۲ وجوهات آن به شرط

۱- م: کرد ۲- م: در

[86 b] واقف و فاء نمی کند، و اوقافی که در سیواس است خراب حال [86 b] و اندک مالست. و چون ما می خواهیم که در زمان دولت ما علماء انام و فضلاء ایام در کنف راحت و ظل استراحت بوده به افادت [۷۳ پ] ارباب جهان و استفادت اصحاب زمان مشغول باشند؛ بر حسب اشارات سادات مذکور و ائمه مسطور، با وجود موت بانی، و تغیر ارکان دولت ایلخانی به فرزند جلال و نواب ما که در آن ممالک ساکن اند، و در آن بلاد مستوطن و به عمارت و زراعت آن بلاد مشغول اند، فرستادیم و فرمودیم که در بلده سیواس حمامات خوش هواء و دکا کین محکم بناء، و حوانیت بلند و طواحین بهره مند بسازند، و چهار کاریز معتبر بیرون کنند. ایشان بر موجب فرموده ما بدان مهم قیام نموده، ملتسمات ما مبذول داشتند. و در اندک مدتی این مطالب مرضیه و مآرب سنیه ما را به اتمام رسانیدند، و ما را اعلام دادند [۱۵۸] و استعلام کردند. ما بر موجب «ان الله يحب المحسنين» آن دکا کین و حمامات و حوانیت و طواحین و قنوات اربعه که به قنوات رشیدی مشهورست، و باین اسم معروف، مجموع را به تمام و کمال وقف بقعه مذکور کرد [87 a] به دارالسیاده مشهورست کردیم، و قفی مؤبد مغلّد «الی ان يرث الله الارض و من علیها، و هو خیر الوارثین»، و حجّات و تمسکات مواضع معدوده را به سجلّ قضاة اسلام رسانیدیم، و قفی درست شرعی کردیم، که بی قصور و احتباس حاصل آن املاک را به سادات و ائمه سیواس که در آن بقعه ساکن باشند برساند، و هر سیدی که از اقطار و اطراف عالم بدانجا رسد، خدمت او بروجهی که پسندیده باشد بکنند. و غرض از این همه آن بود تا ایشان مشوّش [۷۵ ر] حال و پریشان بال نباشند، و عمر شریف و وقت عزیز خود را به سبب رزق مقسوم و لذات موهوم به دریوزه کردن صرف نکنند، روز و شب به تحصیل علوم جلیله مشغول گردند، و با وجود این مساعی مذکور، و آثار ماثوره که در باب آن بقعه به تقدیم رسانیدیم، همچنان از شایبه رونق و رواج معرا و از کسوت

رعایت مبراست، و اگر چنانچه این خرابی به سبب ظلم متولیان وجور متصدیان است، ایشان را معزول گردانند و متولی که به حسن کفایت و کمال درایت مشهور باشد تعیین کنند. و اگر چنانچه [87 b] به واسطه خرابی [۱۵۹] رقبات و موقوفات آنهاست، اجمال دیوانی سیواس به حال عمارت و زراعت آرند، که در وقت محاسبه مجری افتد، و اگر چنانچه به سبب حوالات و تکلیفات و اخراجات دیوانی روی به اندراس و ویرانی نهاده است، موقوفات آن بقعه را معاف و مسلم و مرفوع القلم دانند، و در این باب اهمال و تقصیر جایز ندارند، و چون به علامات و آل طمنا موشح گردد، اعتماد نمایند. والسلام.

(۳۰)

مکتوب که از بلده مولتان به مولانا قطب الدین
مسعود شیرازی نوشته است و شرح احوال
خود و رفتن به هندوستان مفصلاً گفته

شعر

سلام اعار اللطف وردا و نرجساً و منه استعار الطیب مسک و عنبر

مثنویه [۷۵ ب]

سلامی جانفزا چون نغمه نی سلامی دلکشا چون جرعه می
سلامی عنبرین چون بوی سنبل سلامی خوشنوا چون صوت بلبل
سلامی از پریشانی معرّا سلامی از کدورتها مصفی
سلامی چون چراغ صبح لایح سلامی چون نسیم صبح فایح
[۱۶۰ - 88 a] بدان شفیق رفیق و رفیق شفیق که حاوی علوم دقیق است
می‌دانم، و از حضرت ذوالجلال به نضرع و ابتهاج روزگار اتصال و ایام وصل آن
صاحب کمال پسندیده خصال مسألت می‌نمایم، و می‌گویم:

شعر

والله لولا ان ذكرك مونسى لما كان قلبى بالفراق يطيب

بیت

کسی کز خدمت محروم گردد عذاب دوزخش معلوم گردد

و حق علیم و علام است که نه چندان غلبات نسما ت فیض اشتیاق و غلیان نیران
 هجران و اشواق عاصف و لایعج گشته که به شرح اقلام و بسط کلام در حیز اتمام
 آید.

شعر

الشوق لا آخذ فی شرحه لانه اکثر من ان یقال
 بعد ما معلوم فرماید که حق باری، عز شأنه و عظم سلطانه، چون از دارالقضاء
 «لیقضى الله امر آكان مفعولا، قضا و قدر چنین کرده که کنف امن و ساحت بار احت این
 هواخواه مخلص را به ضیق خذلان و سجن حرمان [۷۶ ر] نقل کنند، و در مضموره
 مذلت و هارویه هوان روان، به جمعی که «سراییلهم من قطران و تغشی و جوههم النار»
 [88 b] مبتلا گرداند، و از سفینه نجات به غرقاب ممات اندازد، و به ضروب حروب
 و صنوف امور نامرغوب دل شکسته و پای بسته سازد، گلشن دولت به گلخن محنت مبدل
 [۱۶۱] فرماید، در دل پادشاه عادل و ملک روشن ضمیر عاقل ارغون خان، خلد الله ملکه
 و سلطانه، داعیه آن پیدا کند که این مخلص به طریق رسالت به راه دریا بار متوجه
 بلا دهند کردم، تا وصف شوکت ایلخانی و شرح صولت خاقانی و شرح صولت
 خاقانی به گوش ملوک امصار و سلاطین اقطار آن دیا رسانم، و ایشان را در ربقه
 انقیاد و جاده اتحاد در آورم، و ادویه نافع و اشریه نافع که وجود آن در ممالک
 ایران چون خط هندسی موهوم و چون کیمیا و عنقاء معدوم است حاصل کنم.

«القصة بطولها» آنکه امتثال مثال شاه را ممثل گشته «مشیا علی الهام لاعلی
 الاقدام» به مراکب عزم و نجایب حزم قطع منازل موحشه و مراحل معطشه می کردم،
 و اصناف خوف و خطر و آلا ف بیم و حذر می ساختم، و می گفتم که عهد نامه و داد
 که به رقم اتحاد شاه مرقوم بود، و سلك اخلاص که به جواهر اختصاص ملک منظوم
 آنرا بر مقتضای [89 a] «یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب» در نور دیدند، و این
 را بر موجب:

شعر [۱۶۲]

قطعوا بسکین الجفا اوصالی فتغیرت من قطعهم احوالی
[۷۶پ] بریدند، و عرایس مطلوب و مقصود روی در حجاب تعویق کشیدند.

شعر

و ما یغنی التاؤه اذ تولی^۱ وهل مافات مرتجع بآه
فاقرار و تسلیم و صبر الی ماکان من قدر الاله
باری بهر طریقه که بود به بلده کج و مکران که از سواحل عمانست رسیدم
و ملوک آن طرف را در محبت خود راسخ قدم و صادق دم یافتم، و افعال و اقوال
ایشان را از شبیه کذب معرا و از غایله فسق مبرا دیدم، و به انواع اصطناع مخصوص
گشته باجمعی کثیر و جمعی غفیر بر مرکب آبی سوار شده، عازم بلده «دلی» گشتم،
و با وجود آنکه به فراق احباب و هجران اصحاب مبتلا بودم، و از اوج کمال به
حیض و بال افتاده، بدین^۲ مقال مترنم می گشتم که :

شعر

داء علی داء و لیس معالج مرض علی مرض و لیس دواء
[89 b] و چون به حدود «دلی» از^۳ بحر هلاک به ساحل نجات خود را افتاده دیدم
و از اجاج^۴ ادبار [۱۶۳] به زلال اقبال رسیدم، و ورد مقصود را در گلشن قربت و چمن
وصلت شکفته یافتم، زبان به شکر الهی و حمد نامتناهی برگشودم که :

شعر

فشکراله ثم شکراله علی ما کسانا لباس النعم

۱- م : ثولی

۲- م : برین

۳- م : که از

۴- م : رجاح

و حمداله ثم حمداله علی ما هدا تا بجود الکرم

و به مدت قریب و زمان اندک ولایت طهار را منزل خود ساختم ، سلطان کامیاب کامکار سلطان علاء الدین ، خلد الله ملکه و سلطانه ، و عم علی البرایا [۷۷ر] احسانه ! که سحاب با همه درافشانی و کوهر پاشی از دریای سخا و مغترف است و بحر زخاریا وجود دست کوهر بار به فیض غمام انعام اومقتنی ، چون شنید که این مخلص دران منزل نزول ، و دران موضع حلول کردام ؛ ارکان دولت و اعیان حضرت خود را به استقبال فرستاد ، و فرمود که : [۱۶۴] او را به اعزاز و اکرام و تبجیل و احترام به حضرت ما آورید .

باری چون به فضل مواهب و اهب العطايا و خالق البرایا به حضرت شاه راه یافتم و به تقبیل [90 a] اعتاب بارگاه مشرف گشتم و به تشریف شریف مخصوص شدم نه چندان شفقت و مرحمت درباره این ضعیف نحیف به تقدیم رسانید که شرح شمه ای از آن به مدنهای مدید و عهدهای بعید توان کرد . و چون زمان توقف دراز کشید به جهت اشاعت عظمت و اظهار شوکت خود مجلسی جان فزا چون بهشت عنبر سرشت مهیا فرمود و به زخارف طرایف و غرایب لطایف مزین گردانید .

مثنوی

مغنی زهره بود و مهر و مه جام زحل دربان مجلس بود و بهرام
درون کاسه زر باده ناب چو خورمی کرد روشن روی اصحاب
در آن مجلس به جزئی هم نفس نه سمیر شاه جزمین هیچ کس نه
و در اثناء آنکه طاسات قرقف و عقار و کاسات باده شیرین کار تلخ گفتار در
گردش آمد ، و بندگی حضرت به تجرع اقداح راح که موجب سرور و ارتیاح است
مشغول شد ؛ احوال مزاج سقیم از نبض عود می پرسید ، [۷۷ پ] ، و کیفیت طبع
نامستقیم از قاروره صراحی باز می دانست ، و در خوردن شراب ناب و استماع نقرات

چنگ و رباب مبالغه می فرمود. این مخلص بر موجب «يعظكم لعلكم تذكرون» [90 b] این فصول پر فضول تلفیق [۱۶۵] کرده گفت که: به بدیهه عقل خسته معلوم و مفهوم است که هر که بضاعت عنفوان شباب در تجرّع اقداح راح صرف کند، به مهمّات ایّام قیام نتواند نمود، و از وظایف ارزاق خدم و حقوق مواجب عالم بیرون نتواند شد، چه حکایتی ماثور و قصه‌ای مشهورست که:

حکایت

بادشاهی بود که از وقت بلوج صباح تا ولوج شام، و از مقطع شفق تا مطلع فلک، باده نوشیدی و قصارای امنیت خود را بر استیفای مطامع حسی و استقصای مطالب شهوی مقصور داشتی. وزیری داشت کافی و عاقل، زمام ایّام در قبضه او بود، و به متانت رای جهان آرای مشهور جهان و معروف گشته، روی به پادشاه وقت کرد و گفت: هر پادشاهی که به رشف رضاب شراب و تقبیل و عناق مشغول گردد، از نگهبانی کشور و قهرمانی لشکر غافل شود، چه نظام سلك مملکت در اسنه سمر راح است، نه در اسنه سمر ملاح.

مثنوی

چو خسرو کند میل مستی و خواب شود بی گمان خاندانش خراب
[91 a] مقاسات فتح و ظفر کردنت ایالت نه کاسات می خوردنت
«خلد ملکه» چون این مواعظ و نصایح که فوایح آن عنبرین و روایح آن مشکین [۷۸ - ۱۶۶] است گوش کرد؛ دانست که مطلوب این فقیر و مرغوب این حقیر آنست که آنارنیک نامی در دینی و ثواب بی حساب در عقبی حاصل گردد، و به رأی متین و عقل رزین در اطراف و اکناف روی زمین منتشر شود، بنابراین مقدمه اعتقاد و اتحادش در باب این ضعیف به اقصی الغایه و ابلغ النهایه انجامید، و به عین عنایت ملحوظ و به مواهب بی نهایتم محظوظ فرمود، و چهارپاره قریه معتبر که

سواد هر يك از دارالعبادة يزد بیشتر است به رسم سيورغال ابدی «الی ان يرث الله الارض ومن عليها ، وهو خير الوارثين» انعام فرمود . بر فرزندان این مخلص قرناً بعد قرن جیلا بعد جیل وقف مؤبد، مخلد ، مشروع ، مسجل به خطوط قضات، وموقع به توقيع ولات و کفات آنجا کرد، وبه متصدیان معاملات هند اجازت داد که: هر سال حاصل این ملاك که مادر باره مشارالیه انعام کرده ایم می باید که به تجار امین سپرده به بلده بصره رسانند ، و به و کلاء و نواب او [91 b] بسپارند ، و قبض به خط ایشان مفصل ومشروح به عرض مارسانند وهمچنین بعد از او به فرزندان او مسلم است و برایشان مقرر ، و باوجود این عارفه که در حق این مخلص به تقدیم رسانید ، پنج هزار مثقال دیگر [۱۶۷] زرعلایی ادرار کرد، ومجری داشت که هر سال از حاصل ولایات کجرات به وکلای این ضعیف در بصره جواب گویند . و در وقت مراجعت و اوان مفارقت نه چندان سیم وزرومشك وعنبر وغیره از ملبوسات وما کولات [۷۸] انعام فرمود که به شرح وبسط راست آید . وبعد از آنکه به رسم تودیع به پای بوس سرافراز گشتم ، فرمود که : می خواهم که یکی از فرزندان خود که به جلادت موصوف وشهامت معروف باشد ، بر مافرستی تا همچنانچه زمام ممالك ایران در قبضه اختیار تست ، عنان این ممالك را ما به تصرف او دهیم ، و تربیت وتمشیت او به نوعی کنیم که مغبوط جهانیان و محسود عالمیان گردد ، وییوسته طریقه مودت وجاده محبت میان ما مسلوك باشد .

اکنون بحمدالله والمنه که به دولت ایلخانی عقود مطالبم سفته ، ورود ما ربم شکفته است . وبر مقتضای خواطر دوستان ومنتهای همت [92 a] عزیزان اسب سعادتم رام ، [۱۶۸] زافبالم غلام، وجهانم بکام است. وعزم مصمم که عن قریب از بلده مولتان به راه کابل متوجه خراسان شده به دارالسلطنة تبریز نزول فرماییم ، و به خدمت مولوی مشرف وسرافراز گردیم ، بعون الله ومنه ، والسلام.

مکتوب که بر طخطاخ^۱ پدر محمود شاه انجو نوشته است در باب سفارش بلده شیراز

امیر اعظم طخطاخ^۱ انجو بداند که درین وقت اهالی فارس آمدند و عرضه داشت [۱۶۹] کردند که آن فرزند خارج مال معهود به رسم خارجی از موجود و غیر موجود می‌ستاند، وضعفاء و مساکین آن ولایت از این معنی در تنگه‌اند^۱. این ضعیف را چو این قصه پر غصه و حکایت پر شکایت به‌سمع رسید نایره حزن چنان در التهاب و خاطر پر محن چنان در اضطراب آمد، که به تقریر این خطاب و تحریر این کتاب ننگجید، چگونه در زمانی [۷۹ ر] که چهار بالش وزارت به مکات ما آراسته و مسند ایالت به مجالست ما پیراسته، و روضه دین و دولت از قبض غمام انعام و معدلت ماریان^۲ و مهجه ملک و ملت از اشعه شمس نصف ما تابان باشد، بر مستوطنان بلده شیراز، حماها الله عن الآفات [92 b] انواع تعدی و اصناف تظلم رود، و مال و منال ایشان از تغلب ارباب فساد و اصحاب عناد روی به افول و زوال نهد. و کی توانند به دعای دولت و ثنای حضرت پادشاه اسلام قیام نمودن. و اگر چنانچه ضمیر منیر و رای جهان آرای ما ازین معنی تغافل ورزد، چگونه حراست انحاء و ارجاء و ریاست این کره غبراء تواند کرد، و به نظام امور و صلاح جمهور مشغول

۱- م: طخطاخ

۲- م: اید

۳- م: بایان

تواند شد. و خود^۱ آن عزیز را معلوم است که به سبب عدل گستری و انصاف پروری ملوک آفاق به مراسلت ما مبعهج، و آستان ما محط رحال و بوسه جای رجال است، و سلاطین مصر و شام به تربیت ما محتاج، و شهریاران هند و چین به بزرگی ما متفق الکلمه، ملوک ترك و تاجیک از دور و نزدیک دست به دعاء ما برداشته، و لب به ثناء ما گشوده، و بر آن قادر که به يك التفات خاطر غبار جور و اعتساف از آینه عدل و انصاف بزداییم، وجسیم اهتمام و عمیم انعام به خاص و عام اهل عالم رسانیم. و^۲ بحمد الله تعالی که پیش ارباب اولی الالباب به سیرت نیک و صدق و عدو وفای عهد و رجاحت عقل و سماحت طبع و روشنی ضمیر [۱۷۰] و راستی تدبیر موصوفیم، و حلم ما به سیاست، و تواضع ما [93 a] با مهابت، و عفو ما با قدرت، و کرم ما بامکنّت قرین است. و چون [۷۹ پ] اعتماد [و] نوکل در کل امور به فضل و کرم آفریدگار و توسل و اتکال علی کل حال به عون لطف ذوالجلال داریم، پیوسته در حمایت کردار خویش بوده از الم روزگار غدار و نقم^۳ چرخ ناسازگار مصون و محروسیم، و می خواهیم که پیوسته رونق مملکت و فراخی نعمت و یسار رعیت دم به دم در تصاعد، و نیک نامی واحد و نه جمیل ما شایع تر از فروغ ذکاء و سایر تر از نسیم صبا باشد، و بازار فسق و فجور فتور گیرد، و متاع شر و فساد روی به نارواجی و کساد نهد. و چون ما استماع کلام ملهوفان عادت کرده ایم، و به کشف ظلمات مظلومان انس گرفته، می باید که او نیز ازین قاعده پسندیده و اخلاق گزیده روی نتابد، و نصیحت پدران، و پند مشفقانه ما را نصب العین سازد، تا پیوسته از طوارق لیل و نهار مصون، و از حوادث ایام بدفرجام محروس ماند، و نوعی کند که رعایا از سر رفاهیت حال پشت

۱- م: چون

۲- در ج «و» نیست.

۳- م: نعم (بی نقطه)

فراغت به دیوار امن و سلامت نهند، و وی اخلاص به درگاه عالم پناه شاه آوردند. راهها از متسلطان ایمن گرداند، و سرحد [93 b] از متمرّدان خالی، و بزرگران در مواضع دوردست و مهدی مهیب فارغ وار تخم کارند و دروند، و کاروانیان بی زحمت بدرقه و مؤنت باج مرقه الحال آیند و روند. و اگر چنانچه دست تطاول در آستین خویشتن داری نکشد، و به رسم خارجی و طیارات دیوانی بی پروا نیچه و مهر آل طمغاء ما متصدی رعایا و عجزه [۸۰ ر] آن طرف گردد، به دفع و منع و قلع او چنان قیام نماییم که موجب سیاست دیگران [۱۷۱] گردد، حالیا عجاله الوقت را فرزند اعز اکرم امجد ارشد ابراهیم را، طال عمره، به شیراز فرستادیم، تا معیار میزان معدلت گشته کار مردم به راستی برسد، و متصرفان و بتکچیان را به غور رسیده محاسبه سنوات قدیم بستانند، و مال رعیت را بر قانونی که ما نهاده ایم در وجه نهد، و به خزانه عامره فرود آورد، و نوعی کند که ضعفاء و عجزه مرقه الحال گردند. و از هر کس که به تعدی چیزی فرا گرفته باشند بستانند، و استرداد کند. می بیند که مشارالیه بی صواب دید او کاری نکند، و هر چه روی نماید به عَجَر و بُجَر و نقیر و قطمیر با او در میان نهد، تا هر چه [94 a] اصلاح بیند به تقدیم رساند. و اگر چنانچه يك سر موی از فرموده ما تجاوز کند، پروا نیچه ما بعد از آنکه شرح احوال آن طرف به عرض بندگی حضرت رسانیم اصدار خواهد شد، که او را بند کرده به اردوی اعظم آورند. و چون هیچ آفریده ای «کاینامن کان» از اقارب و اباعد، و اجانب و اقارب، و دانی و قاصی، و وضع و شریف را مجال تغییر و فسحت تبدیل فرمان ما نبوده است، زیادت تأکید نرفت. والسلام [۱۷۲]

(۳۲)

مکتوب که در باب مولانا محمد رومی نوشته است در باب تدریس مدرسه از زنجان

حکام و نواب و قضات و سادات و علماء و ائمه و مشایخ و جماهیر بلدة ارزنجان ،
حمایه الله عن الحدثنان ! بدانند که چون تربیت علماء دین که امینان شرع سید
المرسلین اند ، از لوازم [۸۰ پ] دین داری و مراسم حق گزاری است ، و تمشیت
امور ارباب هنر و فضایل که معادن جواهر فضل اند از موجبات رستگاری ؛ درین
وقت مولانا شمس الدین محمد قونیایی که مدتی مدید است که در خلوت زهد و عفاف
اعتکاف کرده است ، و سالها عمر عزیز در اقتناء اقسام علوم دینی و عبادت خالق [94 b]
و استفادت خلائق صرف فرموده ، و به افادت و ارشاد اهل صلاح و سداد گذرانیده ،
و طیلاب علم که از اطراف می رسند ، از مواید فواید و فراید قلاید معلومات ایوان
محظوظ می کردند ، و شرف استحقاق ایشان جهانیان را معلوم و عالمیان را مفهوم
است ، و از شرح و اطناب مستغنی ؛ بنابراین تدریس مدرسه ارزنجان که به مال
خاص خود انشاء واحداث کرده ایم بدو تفویض فرمودیم ، و به عهده دیانت و امانت
او گذاشتیم ، و او را متولئی آن بقعه گردانیدیم ، تا آنچه از کمال کفایت اوسزد ،
به عمارت و زراعت رقبات و موقوفات آنجا قیام نماید ، و به تدریس فقه و حدیث و تفسیر
و اصولین و علم کلام و انواع علوم معقول مشغول گردد . همگان می باید که او را
مدرس و متولئی آن بقعه داند ، و موقوفات آنرا به دست کماشکان مولانا گذرانند ،

تا محصول آن را بر موجب شرط واقف به مصارف استحقاق و مصالح آن بقعه صرف کند؛ و در توقیر و احترام و اعزاز و اکرام مولانا مشارالیه تقصیر جایز ندارد، [۱۷۳] و در امداد و اسعاد او افعال نورزند. جماعت طلبه [95 a] علم و ساکنان مدرسه نیز می باید که از صواب دیدایشان تجاوز نکنند، [۸۱] تا مستحق مزید عاطفت گردند. و مقرر کردیم که فرزند جلال، متعنی الله بطول حیات، به جناب مولوی هر سال استری مع سرج والفی دینار اقچه ارزنجانی، و صد خروار غله بالمراقی، و يك دست جامه مع فروه سنجاب روی صوف مربع، بر سبیل ادرار بدهد. و بیست نفر طلبه که در آن مدرسه ساکن اند، و جماعت مرتزقه هر يك را هر سال جبّه صوف و يك پوستین بره و دو خروار غله و صد دینار اقچه خارج مرسوم مدرسه که مقرر کرده ایم، بر سبیل ادرار مجری دارد. و در باب این ادرارات از دیران اعلی حکم نوشته ایم و به مهر امراء مغول و تاجیک و التون طمغاء پادشاه و آل طمغاء ماریسید، مبنی بر آنکه هر سال بی تعلل و تهاون این ادرارات مذکور را از مال ارزنجان مجری دارند، و هر سال حکم مجدد نطلبند. و فرزندان ایشان قرنا بعد قرن و جیلا بعد جیل، از آن ممتنع باشند. و هر کس که تغییر این کند، در لعنت خالق و سخط خلایق باشد. «فمن بدله بعد ماسمعه، فانما اثمه علی الذین یبدلونه، ان الله سمیع علیم» [95 b] حکام و ثواب آن طرف، به تخصیص فرزند جلال، می باید که چون بر حکم مطلع شوند، این ادرارات که عارفه ابدی و صدقه سرمدی است برانقد و جوهات و اموال ارزنجان حواله فرمایند. چنانچه برات راجع نگردد، و اگر تواند، از جزیه [۱۷۴] بیت المال که وجه حلال و مال بی وبال است، مجری دارد. یقین که از فرموده ما تجاوز نخواهد کرد. والسلام

(۳۳)

مکتوب که بر شروان شاه ملک شایران و شماخی نوشته است
[۸۱پ] در فصل ربیع و او را به باغ فتح آباد که از محدثات
اوست طلبیده

در چنین موسم که طاوس اشجار مزین به حلاجل انوارست ، و کنار جویبار از
الوان ورود و ازهار نمونه «جَنّات تجری من تحتها الانهار»، عنادل بابل در مشاعره
و تذروان باقماری در مناظره ، و اعضای درختان از مهت نسیم عبهر در تقبیل و غناق،
و سبزه های جویبار از عطف هوای جان فزا «والتفت الساق بالساق» اند ، و سوسن آزاد
به زبان فصیح گویان که «فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها»
و بلبل صادق الوداد به قدم اتحاد پویان که :

شعر

[a 96] می روم در پای گل افتان و خیزان صبح دم

ور هزارم خار محنت می رود در هر قدم
آب از سلسال سحاب ریزان و مشک از غربال هوا یزان است ، فراش باد
صبا فراش سندس گسترانیده ، و مشاطه هوا عرایس غرایس^۱ را حلّهای رنگین و
زیورهای سیمین و زرین پوشانیده ، و بنات نبات سر از تنق خاک بر آورده که:

۱- م ندارد .

مثنویة

[۱۷۵] خیز که گل خیمه به صحرا زد دست بر لب جو کله حمرا زد دست
 خیز که از مقدم فصل ربیع باغ نمود این همه صنع بدیع
 خیز که گل دامن سنبل گرفت صحن چمن نغمه بلبل گرفت
 خیز که نسرین ید بیضا نمود خیز که سنبل شب یلدا نمود
 خیز که ابراز کف گوهر فشان پر ز درر کرد کف ارغوان
 خیز که سوسن به زبان فصیح گفت منم زینت بستان صریح [۸۲]
 خیز که آواز تذروان باغ تازه و تر کرد جهان راد ماغ
 خیز که بر منبر گل عندلیب طالب آنست که گردد خطیب
 خیز که از باده یاقوت فام عقد طرب را بدیم انتظام
 خیز که در خلوت عیش و طرب بوسه ستانیم زینت غناب
 [96 b] بنا بر این دل را هوای باغ و خاطر را تمثای راغ شده، تازمائی از
 سر بهجت و شادمانی بر بساط کامرانی نشینیم، و به الحان عنادل و افغان بلابل دل
 غمگین و خاطر حزین را در طرب آریم. می باید که علی الصّباح که افتتاحش به
 حُبور و اختتامش به خوبی و سرور باد! تشریف فرماید که چشم به راه انتظار و گوش
 برد ریچه استخبار است.

مصراع:

همه اسباب مهیاست تو در می بایی
 خیام دولت به اطناب حشمت و او تاد عظمت مستحکم باد!، بالنّبی وآله! والسلام،

(۳۴)

مکتوب که بر اهالی خوزستان نوشته موشح به مهماتی چند

متصدیان اعمال و متصرفان اموال ولایت خوزستان به تخصیص اهالی اهواز بدانند که خواجه سراج الدین دسقلوی که از زمره بندگان درگاه و چاکران دولت خواه [۱۷۶] ماست، و از زمره خدم و جمهور حشم، به صفای سیرت و حسن سریرت موصوف، و به صدق مقال و طیب فعال معروف، درین وقت مشارالیه را به طرف خوزستان فرستاده شد، تا ضبط معاملات و نسق ولایات آنجا به نوعی به تقدیم رساند که مشهور خاص و عام و مسموع جمله انام گردد، و مهمتی چند که درین [97 a] مکتوب [۸۲ پ] مفصل و مشروح شده يك را به اتمام رساند، و گفته ایم: اگر چنانچه مشارالیه اظهار کفایت و درایت خود این بار بر قدر استطاعت و جهد و طاقت به ظهور رساند؛ صدارت خوزستان «بالتمام» بدو تفویض کنیم، و به تشریف شریف حکومتش مشرف سازیم، و او را امین و مؤتمن آن طرف گردانیم، و به نظر عنایت و عین حمایت ملحوظ فرماییم.

المهمات

اول آنکه ممالك خوزستان از حد قره تپه تا تحت محصری طولاً و از ولایت منکره [و] - هم تا شط العرب عرضاً به غور رسیده، نگذارد که بر عجزه رفات [۱۷۷] آنجا ظلمی رود، و^۱ محاسبه سنوات ماضیه را به راستی و عدالت کرده دفتری کامل

۱- م: ندارد

و نسخه‌ای شامل به‌اردوی اعظم فرستد، تا مارا خرج و دخل بلا دو قرا که در جبل و سهل آن طرف واقع شده است وقوف و اطلاعی تمام حاصل شود.

دیگر

آنکه ولایت بیات را به رؤساء و صدور آنجا به وجهی معین به ضمان دهد^۱، و محصول آنرا به وجه تغار و مرسوم امرای چهارصده و هر بطن مقاصه^۲ کند. مشروط بر آنکه تغار و مرسوم در وقت حاصل وادان [۹۷ b] حصاد طلبند تا موجب خرابی ولایت نگردد. و قریه کوخات که در بیات واقع است و به ملکیت مادر آمده به حال زراعت و عمارت آورده، نوعی کند که رعایای آنجا در ظل رافت و کنف و رحمت ما خوش حال گردند.

دیگر

چنین استماع افتاد که حشم چهارصده [۸۳ ر] و هر بطن که در فصل زمستان صحرای مشکوک و دوبندار را^۳ قشلاغ خود می‌سازند و به واسطه تغلب و فساد و تسلط و عنادی که دارند، مجموع غلات آن ولایات را پای مال مواشی می‌گردانند، و بدین سبب بر رعایا و تجربه و اکره آنجا زحمت بی‌کران و اندوه بی‌پایان راه می‌یابد. اکنون مشارالیه را فرموده‌ایم تا نعمت احشام مذکور را کوچ کرده به صحرای قره تپه و رودخانه [۱۷۸] آله مران فرود آورد. و اگر چنانچه من بعد در صحرای مشکوک و دوبندار فرود آیند، اجازت داده‌ایم که مشارالیه ایشان را دست بسته به اردوی اعظم فرستد، و مال ایشان دیوانی کرده به وجه مرسومات لشکر آنجا نشاند.

۱- م: دهند

۲- م: مقاصه

۳- م: دوسدار (بی نقطه)

دیگر

از ناقلان اخبار و متفرّجان امصار چنین [98 a] استماع افتاد که به سبب قَلتِ عمارت پول دسقول اندکی خراب شده، و عبور خلایق و فقول صادر^۱ و وارد بر آن متعذر گشته، و اگر چنانچه در عمارت اوتهاون و تغافل و اهمال و تکاسل می‌نماییم چنان مندثر و خراب می‌گردد که با وجود صرف دراهم و دنایر و بذل اموال خطیر عمارت آن به سالهای بسیار و قرنها بی‌شمار صورت نه‌بندد. اکنون به جهت ثبات دولت بندگی حضرت «خلدالله» ملکه و سلطان، مقرر کرده‌ایم که مشارالیه آنچه در بایست عمارت باشد از حاصل مال دسقول به خرج کند. [باید] که اهالی دسقول در معاونت و مساعدت او اهمال جایز ندارند.

دیگر

پیش ازین قدوة الصواب [۸۳ پ]، ذوالمجدالظاهر، والفخرالظاهر شمس‌الدین حسین دامغانی [۱۷۹] را «زید قدرة» که از اسباط قابوس و اولاد ملک علاءالدین است، و پیوسته در زمان حکومت خلفاء و ملوک موقت کرده بودیم که ولایت حویزه که مسکن اسود و مقام لصوص است به حال عمارت آورد، و در ولایت واسط [و] صحرائشینان خوزستان چون لبر و کرد [98 b] و عرب منادی کند که: هر که در ولایت حویزه درخت خرما و غیره از مشجرات دیگر بنشاند، دو جریب مغروس^۲ را خراج رکنی به دیوان اعلی جواب گویند، و بدین واسطه اکثر حویزه و تستر را بدین طریق معمر کرده‌ایم. اکنون مشارالیه را فرستادیم و مقرر کرده که هر که در صحرای دستاباد بعد از بستن بند و حویزه و صحرای مشکوک

۱- م: وصادر

۲- م: مغروش

و دوپندار دوجریب غازانی مشجر گرداند ، دودینار رکنی بدهد ، می باید که اهالی و متوطنان و مساکین آن طرف از سر رفاهیت خاطر هر کرا قوت و قدرت باشد ، بر قدر حال خود زمین معین - مشروط بر آنکه مالکی نداشته باشد و خراب و بایر بوده - به حال عمارت آورده آنرا ملك طلق خودداند. و فرموده ایم که عمال دیوان بیش از خراج که معین شده نستانند ، و از تکلیفات و توزیعات دیوانی معاف دانند.

دیگر

ولایت بالای بند اغلب املاک ماست ، و آن املاک به ما به طریقہ شرعی منتقل شده [۱۸۰] است ، بدین موجب است که مفصل او مشروح نموده نوشته می شود ،
دوازده قریه :

[۸۴ ر - ۹۹ a] قریه		
حاجی اسمعیل	قریه ابو بکر	قریه بهراو ^۱
قریه لهراس	قریه کوشار ^۲	قریه لیراو
قریه کنار	قریه جهر و (۴)	قریه نه ری ^۳
قریه جدید ^۴	قریه حنان ^۵	قریه کلارو

۱- ج: بهزاد

۲- ج: کوشاد

۳- ج: نهزی

۴- ج: جدید

۵- م: بی نقطه در نون وسط

واکنون مدتی شده که از حاصل املاك وجهی کرامند بما نرسیده . مشارالیه را مقرر کرده ایم تا مباشران آنجا را طلبیده محاسبه سنوات گذشته بفرمایند ، و رعایای آنجا را استمالت داده به زراعت و عمارت مشغول دارد ، و حاصل امسال در وجه مرسوم قراشان ما مستغرق گرداند ، و هشتاد نفر قراش خاصه را هر يك دوصد دینار رکنی از وجوهات اموال این املاك چون مواشی و غیره جواب گوید ، و اگر چنانچه به مرسوم ایشان نرسد ، حاصل سنوات گذشته را هم در وجه ایشان [b 99] نهد ، و برین جمله برود . مباشران این املاك می باید که سر از جاده فرمان برداری او بیرون نبرند ، و آنچه او صواب بیند از نقض و ابرام و حبس و اطلاق به تقدیم رساند . والسلام. [۸۴ پ]

دیگر

[۱۸۱] آنکه به سمع اهل ولایت خوزستان همانا رسیده باشد که اهواز^۱ که در زمان سابق وعهدی سالف ولایتی واسع و ناحیتی نافع بوده ، و به سبب طواری حدثان و صوارف ملوان روی به اضمحلال و اندثار نهاده ، و بقاع او مقام سباع^۲ شده ، و رباع او خانه غراب و آشیانه عقاب گشته ، و مدت پنج سال شده که ما آن^۳ ولایات را به بذل مال و قوت رجال به حال عمارت و زراعت آورده ایم ، و به جهت کسب راحت و جذب منفعت مبلغ هفتاد تومان به خرج بند و بهای عوامل و تخم و نقای و ما کله رعایا صرف کردیم . و دوست بند عوامل خارج زرع رعایا به خاصه ما در اهواز مستقیم شده بود . و چون اکثر قری که در ولایت مذکوره واقع است به قید ملکیت ما در آمده است ؛ بعض از آن املاك خریده ، و بعضی که به کلتی خراب و

۱- م: از اهواز

۲- م: ضیاع (گویا : ضباع)

۳- م: از آن ، مانند ج ولی روی داز ، خط زده شده است.

بایر بوده احياء [100 a] ممات کرده، و به حسن کفایت ما معمور شده. و ثواب وشحانی ما که در آن ولایت ساکن اند، و در آن طرف مستوطن اغلب محصول آنجا به وجه مرسوم و اخراجات بند و تنصیف^۱ جداول و تقاوی و مأ کله رعایا و اجرت دشتبانی و مأ کول آینده و رونده می رانند. و اندکی وجه که از محصول آنجا باقی می گردد به دفعات متعدده به ما واصل می گرداند. اکنون مشارالیه را فرستاده ام، تا محاسبه سنین ماضیه آنجا را مفصل و مشروح، مصحح و مفروغ کرده، [۱۸۲] به عرض ما رساند، و جمع و خرج را واضح گرداند. نگذارد که هیچ آفریده ای [۸۵ ر] از کماشتگان آنجا بی مهر و پروا نیجه ما خارج مرسوم خود تصرف نمایند، و رعایا و صدور و برزگران^۲ آنجا را استمالت داده به زراعت و عمارت مشغول گرداند. همکنان باید که دست او را قوی دارند، و از سخن و صواب دید او بیرون نروند، و او را حاکم مطلق و آمر «علی الاطلاق» خود دانند. والسلام.

دیگر

پنج قطعه زمین بسیط که در ولایت دستاباد واقع است، و از املاک^۳ بمانتقل شده و معروف به محوطات جلالی، مقرر کرده ایم که مشارالیه [100 b] از سر اهتمام خاطر پنج هزار نخل خرماي خستویی از ولایت حویزه نقل کرده، در محوطات خمسۀ مذکورۀ مفروس گرداند، و ده نفر اکرۀ جلد، کاردان، به جهت نشانندن درختان و سقی نخيلات و غرس اشجار فوا که از شیرین و ترش استمالت داده، از حویزه بیاورد، به جهت^۴ ایشان حصاری به قرب این محوطات خمسۀ بسازد، تا در آنجا ساکن گردند. و ایشان را هر سال هریک نفر راقچۀ رکنی صد دینار و هر روز

۱- ج: تنصیف

۲- ج: برزگران

۳- م: املاک (روی الف خط کشیده شده)

۴- ج: بهجت

يك من نان معين گرداند، تا وقتی که اشجار و نخیل آنجا بارور گردد، بعد از آن هر سال هر یکی را يك خروار كنند و يك خروار جو بدهد. و از حاصل محوطات از آنچه ازده دينار سه دينار، و از جنس ازده من سه من، به «حق السعی» ایشان هر سال جواب گویند، که مجری خواهد افتاد.

دیگر

پنج هزار کوسفند ما که به دست هر بطن است، و مدت دو سال شده که شاخ آنرا [۱۸۳] داغ کرده اند، اکنون مشارالیه را مقرر کرده ایم که مجموع را داغ کرده، محاسبه [۸۵ پ] سنوات گذشته از ایشان بطلبند، و نوعی کند که هیچ دقیقه ای از دقایق سعی و اجتهاد فوت نشود. و گفته ایم که روغن [101 a] و کشك کوسفندان را نقل آتش خانه همدان گرداند، تا صرف صادر و وارد و فقراء و مساکین و ابناء السبیل آنجا شده، مردم آن بقعه را رفاهیتی تمام حاصل گردد. و پشم آن را مجموع نقل شیراز کرده^۱، تا به جهت خانقاه همدان و مدرسه ارزنجان و مدرسه خانقاه سلطانیه زیلوهای پسندیده لایق بسازند، و نقل دارالسلطنه تبریز گردانند.

(۳۵)

مکتوب که برخواجه مجدالدین پسر خود نوشته است
از روم درباب عرض احوال و اخبار و تهیه
اسباب زمستانی

فرزند اعزاکرم امجد مجدالدین، ابقاه الله تعالی!، تحایابی که ازوبوی و داد
و روایح اتحاد آید قبول کند! اشتیاق و آرزومندی نه دران نصاب است که به تحریر
خامه و تقریر نامه به اتمام پیوندد. بعدما^۱ معلوم کند که بندگی حضرت خاقانی
غازان خان، خلدالله ملکه و سلطانه، که مؤسس مبانی خیرات و مقنن قوانین مبررات
و کلبن روضه معدلت و شجره دوحه نصف است، می خواست که زمستان سواحل
دریای روم و ولایت بلاد [۱۸۴] دو نفلورا^۲ که متنزه^۳ سلاطین و متفرج^۴ خواقین
و مخیم قیصره قدیم و معسکر ملوک عظیم است [101 b] قشلاغ خود سازد. اما
چون ملوک قبرس و سقلا^۵ و صنادید روم از سرحد صنوب^۶ تا عن طاب^۷ باجمعهم

۱- ج : بعدها .

۲- م : و نفلورا

۳- م : میتره

۴- م : مفروح

۵- م : سقلا

۶- ج : اصنوب

۷- گرفته از واژه ارمنی Antaph و میان حلب و انطاکیه و همان عین تاب عربی شده

(لاهوری)

خوفا واذعانا» روی به درگاه عالم پناه آورده به بساط بوسی مشرف [۸۶ر] و سرافراز گشتند، و ملوک مصر و شام بعد از آنکه داغ عبودیت بر جبین نهاده‌اند، و کمر بند کی بر میان جان بستند^۱ روی^۲ دراهم و دنائیر را به نثر مناقب و محامد او سرفراز گردانیدند. و تمامت صدور و اعیان جزایر افرنج چون اصطنبول و بندق و غیره خراج و جزیه چنانچه به خلفای بنی عباس هارون الرشید و مأمون و معتصم و واثق و متوکل می‌دادند آوردند، و مقرر کردند که هر سال بی‌توانی و توقف خراج و جزیه به دار السلطنة تبریز فرستد. و آن جماعت متمرده که سالهای مدید و قرنهای بعید در جبال باذخ و قلاع شامخ تحصن جسته بودند، و هیچ پادشاه و سلاطین ایشان را در ربهقه انقیاد و جاده اتحاد [102 a] نیاورده بودند، همه از خوف سطوت و وهم شوکت ایلخانی فوج چون موج از تیار بحار عدوان بر ساحل اطاعت و فرمان [۱۸۵] می‌افتادند. اکنون چون رسل و قصاد دایلمچیان «ساعة فساعة ولمحة فلمحة» از طرف سجستان و کابل می‌رسیدند که ملوک سند می‌خواهند که به طوق عنایت و تاج رعایت شاه مطوق و متوج گردند، و در حلقه کهتران و زمره چاکران در آیند، و ولایات هند را مسخر اولیای شاه سازند؛ عزیمت بندگی حضرت خاقانی، خلدالله ملکه، مصمم شده که این زمستان به قشلاخ قرا باغ نزول فرماید. و چون آفتاب جهان تاب در نقطه حمل که بیت الشرف اوست به نفحات نسیم [۸۶پ] بهاری و قطرات مدامع ابر آذاری زمین را سندس اخضر و کوهسار را یلمق احمر درپوشاند، و جهان از مقدم ربیع حیاتی تازه و انتعاشی بی اندازه یابد، متوجه خراسان گشته تابستان به کوده نشا بور [102 b] نزول فرماید، و عسا کرواجناد ممالک ایران را جمع کرده زمستان دیگر به طرف ولایت سند نهضت فرماید، و ملوک هند را به لطف

۱- م: بندد، خط زده شده و روی آن آمده: بستند.

۲- م: وروی.

معدلت اندوز وقهر عالم سوز مطیع و منقاد گرداند . می باید که آن فرزند تهیه زمستانی ماچنانچه معهود هر سال بود مهیا و مهنتا سازد ، و نوکران جلد و نایبان کاردان را به اطراف ممالك محروسه فرستد ، و نوعی کند که بر موجب این مفضل که ما کرده و فرستاده ایم ، مجموع ملتمسات و مهمات ما را مهیا کرده ، مجموع مضبوط و آماده ساخته باشد . و مفضل اینست :

[۱۸۶] مفضل ملتمسات ما از ممالك ایران و توران و هندوروم و مصر و شام مشروط بر آنکه متصدیان امور این ضعیف مهیا و آماده کرده بکار نشانند ، اینست :

[۱] ملبوسات
خاصه و جماعه مذکوره به عهده شحانی^۱ به تحویل خواجه نصرت و دولتشاه و عنبر و مبارک.

[۱] خاصه
(۱) ثیاب
[103 a] و موینه

[۸۷] ثیاب

بغداد

مصنّف	والا د الوان	اطلس	کمخا
۴۰۰ توب	ده هزار ذراع	۳۰۰ توب	۲۰۰ توب
بندقی	برد	ماشاد	[۱۸۷] گلستان
مصری	الف قطعه	۲۰۰ توب	۲۰۰ توب

۱-م حار(۴)

الفات

کرباس عادیہ	موزہ	الفی زوج	صدالف ذرع
		تیماج	ساغریہ
		۱۵۰۰ زوج	۵۰۰ زوج
حدا	ه		
کمخا	اطلس	والا - د	مخفیہ
		الوان	
۱۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۵ الف درع	۱۰۰ توپ
حراویہ (۴)	شمسیہ	شدہ	عصابہ
			ابریشمین
۱۰۰ توپ	۱۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	الفی عدد
عتابیہ	عین	کتان	سائر
ابریشمین	البقر	سمط واسفید	اقمشہ
۲۰۰ توپ	۱۰۰ توپ	۱۰ الف درع	الف قطعہ
[۱۸۸-۸۷ - 103 b] تبریہ			
کمخا	ارمک	برک	برک
عادیہ		میان	سر
۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۳۰۰ عدد	۲۰۰ عدد
قطیفہ	کرباس	کپنک	موزہ
الوان	عادیہ	ساغری و تیماج	
الفی ذرع	مائۃ الف درع	الف عدد	الفی زوج

ارزنج		
کمخا	وقطیفه	سقرلا - ط
	الوان	
۲۰۰ توپ	۱۰ الف ذراع	۱۰ الف ذراع

رو				
سقرلا - ط	کتان	روسیه	کمخا	صوف
	قرمی	انصار(؟)		سائر اقمشه
الف لت	۲۰ الف ذراع	۱۰۰ لت	۲۰۰ توپ	۴ الف توپ
			مربع	مختم
			الف توپ	الف توپ
			تفصیلہ	سبائر
			الف توپ	الف توپ

۱۸۹ - ۱۸۸ ر [اسکندریہ]

بندقی	مخفیہ	ملحم	ایاریہ	لولویہ
		الوان	الوان	
الف توپ	۲۰۰ توپ	الف توپ	۳۰۰ توپ	الف توپ
	سمط			
	مضریہ			
	۵۰۰ توپ			

ایض

۱۰۰۰ توپ

[104 a] عین				
محرّات	کمخا	صابوریہ	شرب	مثقالی الوان
البقر				
۵۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	الف توپ	۲۰۰ توپ	۲۰۰ لت
محرّات [مجرّحات؟] دیقیہ	روسیہ	سمط صینی	سائر اقمشه	
۲۰۰ توپ	۱۰۰ لت	الف توپ	الف توپ	الف توپ

هندوستان	سفيدبار	کرباس	هرات	کمخا	سائر اقمشه
	انواع	کنبایتي			
۳ الف توپ	۴ الف عدد		۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ
[۱۸۹ a-105]	سمرقند		یم		ن
	کمخا	اطلس	کدن		برد
۲۰۰ توپ	۱۰۰ توپ		۳۰۰ توپ		۲۰۰ عدد

[۱۹۱] دمشق

شراب بلدی ۱۶۰۰ توپ
الوان سائر اقمشه
الف ۵ توپ ۶۰۰ توپ

خطا ————— ی

ارماک	کمخا	اطلس	باسمه	جزم
۲۰۰ توپ	۵۰۰ توپ	۵۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ
شب نم	لاي	والا - د	سائر اقمشه	
۲۰۰ توپ	۲۰۰ توپ	۵ الف ذرع	الفی قطعه	
			ساده قلغی	
			الف ذرع	۳ الف ذرع
			اربل	
مصنف	کرباس		مصنف	کرباس
	عادیه		عادیه	
الف توپ	۲۰ الف ذرع		۵۰۰ توپ	۱۰ الف ذرع
	ماردین		حسن کیفا	
	صوف الروم		صوف الروم (۴)	
۳ الف قطعه	۵ الف عدد		الف قطعه	الف عدد

مربع
الف قطعه

عاديہ
الف قطعه

سعر ت
کرباس
عاديہ
۱۰ الف ذرع

الروم
الف عدد

[۱۹۲ - ۹۰ a_106] موبينه

تب ريز

سمور وشق سنجاب ابلق قاقم
يقه تحت

الف عدد ۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ الفی توپ ۳۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۹
فنک دله چلغوه الوک (؟) قرسق

صدر

۴۰۰ توپ الف توپ ۵ الف توپ ۲۰۰ توپ الف توپ

شردان

و شماخی

سمور وشق سنجاب ابلق قاقم
يقه تحت

۵۰۰ عدد ۲۰۰ توبا ۵۰۰ توبا الف توپ ۳۰۰ توپ
فنک دله چلغو ساير

صدر

۱۰۰ توپ الف توپ الف توپ ۵۰۰ توپ

دشت	[۱۹۳] روم
قبچاق	سائر موبینه
۵ الف توپ	۵ الف توپ
[۹۰ پ] دمشق	[106 b] بغداد
مصنفی	مصنفی (؟)
۵۰۰ توپ	الف توپ

قصرم
کول
۳۰۰ توپ

[۲] جماعه
طواشیه

۳۶۰ نفر

پوستین	جبهه	سراویل	قمیص
چلغوه و سنجاب	صوف تفصیله		
۳۶۰ توبا	۳۶۰ توبا	۷۲۰ توبا	۷۲۰ توبا
	مثقالیه	کتنان	کتنان
	۳۶۰ توبا	۳۶۰ توبا	۳۶۰ توبا
موزه	صوف سقولاط	دستار بندی	میان بند
			مصری و رومی

۷۲۰ زوجا	۳۶۰ توبا	۳۶۰ عدد	۳۶۰ عدد
تیماج	ساغریه		
۳۶۰ زوجا	۳۶۰ زوجا		

[۱۹۴] غ _____ لمان

وجواری

۱۳۰۰ نفر

[107 a] مزارع _____ ان

رشید آباد

[۹۱] فتح آباد

ذکور

ذکور

۱۰۰ نفر

۵۰۰۰ نفر

قمیص سراویل جبه کپنک قمیص سراویل جبه کپنک
کرباس

الف توپ الف توپ ۵۰۰ توپ ۵۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ

گول کفش میان بند دستار گول کفش میان بند دستار کفش

۵۰۰ توپ ۵۰۰ زوج ۵۰۰ عدد ۱۰۰ توپ ۱۰۰ عدد ۱۰۰ زوج ۱۰۰ زوج

اناث

اناث

۱۰۰ نفر

۵۰۰ نفر

قمیص سراویل جبه گول قمیص سراویل جبه گول

الف توپ الف توپ ۵۰۰ توپ ۵۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ

مصنّفه (۹) کفش عصابه مصنّفه (۹) کفش عصابه

۵۰۰ عدد ۵۰۰ زوج ۵۰۰ عدد ۱۰۰ عدد ۱۰۰ زوج ۱۰۰ عدد

[۱۹۵] ساکن _____ ان

ربع شیدی که ملازم اند

اناث

ذکور

۱۰۰ نفر

۱۰۰ نفر

قمیص سراویل میانه‌بند دستار قمیص سراویل مصنفه (؟) جبه

والاد اطلس

۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۲۰۰ توپ ۱۰۰ عدد ۲۰۰ توپ ۱۰۰ عدد ۱۰۰ توپ

جبه پستین صوف موزه پوستین موزه عصابه کفش

چلغوه سنجاب تیماج ساده

۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ ۱۰۰ توپ ۱۰۰ زوج ۱۰۰ توپ ۱۰۰ زوج ۱۰۰ عدد ۱۰۰ زوج

[۹۱ پ - 107b] خدام

قمیص سراویل گول کپنک

کرباس

الفی توپ ۳۰۰ توپ الف توپ الفی توپ

کفش جبه

کرباس

۳۰۰ زوج الفی توپ

[ب] عطریه _____ ات

آنچه هر سال برسم حق التقرير ملوک و حکام بما می دهند

بدین موجب به تحویل خواجه اقبال منصوری کنند

عنبر [۱۹۶] صندل

۳۰۰ من ۹۲۰۰ مثقال

بصره کیچ بحرین بصره کیچ بحرین

ومکران ومکران

۱۰۰ من ۱۰۰ من ۵۰ من ۳ الف مثقال الفی مثقال ۵۰۰ مثقال

کیش بندر	بندر	بندر	فال
ماهی روان	ماحول (۴)	ماهی روان	ماحول (۴)
۵۰ من	۵۰ من	۵۰۰ مثقال	۳۰۰ مثقال
		۲۰۰ مثقال	
		ملك	قطیف
		سویمال (۴)	
		۲۵۰۰ مثقال	۲۰۰ مثقال
		زباد	
		۲۰۰ من	۲۴۵۰ مثقالا
بصره	کیش	ملك	ملك
ومکران	سویمال (۴)	سویمال (۴)	بصره
۵۰ من	۵۰ من	۳۰ من	۵۰۰ مثقال
			۲۵۰ ملا [مثقالا] ۱۰۰ مثقال
بندر	قطیف	بحرین	ملك
ماحول (۴)		کیش	بندر
۲۰ من	۱۰ من	۱۰ من	۱۰۰ مثقال
			۱۰۰ مثقال
فال	خارک	بندر	بحرین
		عبادان	
۱۰ من	۲۰ من	۲۰۰ مثقال	۲۰۰ مثقال
		زعفران	
		۱۰ الف مثقال	
کیش	ملك	ملك	شاه
ومکران	کیش	سویمال	بهرام (۴)

الف مثقال الف مثقال الف مثقال الفی مثقال الفی مثقال
 بصره بحرین قطیف روم جبل دماوند
 الف مثقال ۲۵۰ ملا (مثقالا) ۲۵۰ ملا (مثقالا) ۵ الف مثقال الف مثقال
 بندر بندر
 ماحول ماهی روان
 ۲۵۰ ملا (مثقالا) ۲۵۰ ملا (مثقالا)

ع —————
 فدا ح (۹) ۲۰۰ قاروره
 حلہ یعقوبہ
 ۱۰۰ قاروره ۱۰۰ قاروره

[۹۲ پ]

[108 b] آنچه تجارت از بلاد هندی آرند

صندل عنبر مشک زباد عود
 مقاصری سارا تبتی
 ۲۰۰ من ۵ الف مثقال ۳ الف مثقال الفی مثقال ۱۰۰ من
 کندراج (۹) عرق کافور صندل
 کل کانه (۹) بگل کانه
 پرورده

۳ الف مثقال ۵۰ من الفی مثقال ۵۰ من

[۱۹۸] [ج] ما ک ————— ولات

[۱] فوا ک —————

انک _____ ور

سافر

۳۰۰۰ من

قبر ریز

۳۷۰۰۰ من

در صندوق گرفته در صندوق گرفته اصابع زینبه^۱

الف من الف من الف من

۲۰۰ | رود

۹۰۰۰ من

سائر

۳۰۰۰ من

قبـ

از مجموع الوان از باغات خاصه

۶۰۰ من

ارزنجان اصفهان خوی نیشابور

پیغمبری

۵۰۰ من الف من الف من ۵۰۰ من

[۹۳ پ - 109b] سفرجل

۷۰۰۰ من

١- م : الرقيب.

سائر	تبریز
ممالك	از باغات خاصه
الفی من	۵ الف ۵ من
سمرقند	اصفهان
الف من	الف من

هنا ————— دوانه

۵۲۰ حا [جریبا]

حلب	ماردین	یزد
به عهده اهل بهسنی و کر کر	به عهده ملک صالح	به عهده خواجه مجدالدین
۱۰ حا [جریبا]	۳۰ حا [جریبا]	۳۰ جا [جریبا]
شروان	قرا باغ	بغداد
به عهده ملک شروان	به عهده صحرائشینان	به عهده فرزند علی که
		برشتران خاصه بفرستد
۵۰ حا [جریبا]	۳۰۰ جریب	۱۰۰ جریب
ربزه	[۲۰۱] خ —————	

۲۰۱۳۰ حا [جریبا]

سمرقند	تبریز	هراه	اصفهان
به عهده مولانا محمدصاعد به عهده صحرائشینان از پالیزهای خاصه به عهده خواجه			
محمد خوافی			
۳۰ حا [جریبا]	الفی جریب	۵۰ حا [جریبا]	۵۰ حا [جریبا]

[110a] وط _____ ب

ترو خشك^۱ ۶۰۰۰۰ من

بصره حله واسط بعقوبا

الفی من الفی من الفی من الف من

[۹۴ر] آ _____ و شفت _____ الود

از باغات خاصه تبریز زمستانه از باغات تبریز

الف من الفی من

(۲) یا _____ س

به تحویل خواجه صندل کنند تا مُنْبَر گردد

آ _____ و

به عهده فرزند جلال حاکم اصفهان

۳۵۰۰ من

بغارا اصفهان قراتیه

آلوچه آلوچه

۴۰۰ من ۴۰۰ من ۵۰۰ من

تبریز همدان

عطوس (۹) و غیره

الفی من ۲۰۰ من

[۲۰۲] قیسه _____ ی

۵۱۰۰ من

۲- ج: «و» ندارد.

[۲۰۳] قشم — ش

من ۳۵۰۰

ولایت ری و قم و ساوه همدان

الف من الفی من

هراة باغ

الف من ۵۰۰

عن — باب

من ۳۰۰

کرکان دقوق

من ۲۰۰ من ۲۰۰

[111 a] انجی — ر

۵ الف من

جیل جیلویه کرمان سنجار

الفی من ۴۰۰ من الف من

ماردین معرا سمرت

به عهده اهل رأس العین

من ۲۰۰ من ۲۰۰ من ۸۰۰

[۲۰۴] [۹۵] خرما

به عهده نواب بغداد و شیراز

بغداد

شفتال — ود

من ۳۰۰۰

ولایت ری و قم همدان

الف من الفی من

قس — ب

من ۵۹۰۰

بادرایا حله دجیل

قسب معهود قسب الوان

الفی من الفی من الف من

شفاته باکسایا

دقیق القسب

من ۵۰۰ من ۰۰

ب — ر

مطبوع ۱۲۰۰ من

واسط بصره

۵۰۰ من	۲۵۰ من	۵۰۰ حا [جریبا]	خرما سائر
حله	دجیل	الوان از حله	
۲۵۰ من	۲۰۰ من	۳۰۰ جریب ۲۵۰ حا [جریبا]	شیه راز
سنبه	کمالی (۹) از ولایت مهران	الفی من	برک سائر
از باغات خاصه	الف من	گرمسیرات	الف من الف من
پوسه	صینی به عهده اهل راس العین	امرود	با ولایت مهران
۱۰۰ من	خره	الف من	[111 b] کنه
مقدد سمرقندی به عهده اهل خراسان	۲۰۰ من	۳۰۰ من	بغداد ملیسی تستر
		۵۰ من ۲۵۰ من	[۲۰۵] [۲] حموضه
	به تحویل خواجه عنبر کنند		
حب الرمان	۵ الف من	۳ الف من	سم

عقر سوش ماردین سرعت و حیزان سنجار دژمار
 الف من الف من ۵۰۰ من ۵۰۰ الف من ۳ الف من الفی من
 [۹۵ پ] تمره — دی — — — — — ار — — — — — ج
 ۱۲۰۰ من ۲۰۰ الف عدد

بصره بندر ماحول بعقوبا شهر بان^۱ حله جیلان
 ۹۰۰ من ۳۰۰ من ۵۰ الف عدد ۲۰ الف عدد ۳۰ الف عدد ۱۰۰ الف عدد
 لیم — — — — — و — — — — — رنج
 ۲۰ الف عدد ۶ الف عدد

بعقوبا مندلیجین شهر بان بعقوبا نهر - بین شهر بان جیلان
 الف عدد ۵ الف عدد ۵ الف عدد الف عدد الف عدد ۳ الف عدد
 نف — — — — — اش — — — — — م — — — — — ر کب
 ۶ الف عدد ۳ الف عدد

بعقوبا نهر - بین شهر بان جیلان بعقوبا شهر بان حله نهر - بین
 الف عدد الف عدد الف عدد ۳ الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد
 [۱۱۲ a-۲۰۶] دنب — — — — — لی — — — — — ارنج
 ۳ الف عدد محتوم ۳ الف عدد

بعقوبا شهر بان حله نهر - بین بعقوبا شهر بان حله
 الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد الف عدد
 لیم — — — — — و — — — — — آب
 شیرین که به صینی مشهور است نارنج

۱- م: مهرسان (۹)

الف من			۱۰ الف عدد		
حله	بعقوبا	۵۰۰ من	حله	بعقوبا	۵ الف عدد
۵۰۰ من	۵۰۰ من		۵ الف عدد		
آب حماض			[۹۶ ر] آب لیمو		
۵۰۰ من			الف من		
حله	بعقوبا	۲۵۰ من	حله	بعقوبا	۵۰۰ من
۲۵۰ من	۲۵۰ من		۵۰۰ من	۵۰۰ من	
آب			آب		
۲۰۰ من	دنبلی		۵۰۰ من	مرکب	
نهر - بین	بعقوبا	۱۰۰ من	نهر - بین	بعقوبا	۰۰ من
۵۰ من	۵۰ من		۲۰۰ من	۱۰۰ من	
زرشک			آب ترنج		
۱۰۰ من			۱۰۰ من		
وسطان	اشفیه (۴)	مراغه	نهر ملک	نهر عیسی	
۱۰۰ من	۲۰۰ من	۲۰۰ من	۵۰ من	۵۰ من	
دزمارا	کردستان	ارس بار			
۱۰۰ من	۲۰۰ من	۲۰۰ من			
غ—			[۲۰۷- 112 b] آب		
خشک الف من			غوره ۵۰۰ من		
باغات	اردونوق	مراغه	قریه	باغ	باغ

۱- م: در رمار

فتح آباد رشید آباد مختاران بتلیس
 ۱۰۰ من ۱۰۰ من ۲۰۰ من ۲۰۰ من ۵۰ من
 [۹۶ پ] آبکام ۴
 زء ۳۰۰ من ۳۰۰ من ۳۰۰ من
 الف من

بی برت
 ۲۰۰ من
 ابخاز
 ۲۰۰ من
 سر ک ۴

هندي
 ۱۰۰ من
 حلہ
 ۴۰ من
 عادیہ ۲۰ [۲۵]
 ۵ الف من
 فتح آباد
 ۵ الف من
 مراغہ
 ۵ الف من
 الف من

س ۴
 علی ہذا القیاس [۲۰۸- 113 a]

(۳۶)

عرضه داشت که ملك كيقبادين سلطان علاالدين بن كيقباد بن
كيخسرو بن قزل ارسلان سلجوقی از ارزنجان نوشته است
در باب احوال خود و خواجه رشيدالدين، عليه الرحمة
والغفران، هر فصلی را از آن عرضه داشت
جوابی در ذیل نوشته است.

[۹۷] فصل اول در بیان احوال خود

برای^۱ مخدوم جهانیان سلطان الوزراء فی الزمان الذی خضعت لمجده ملوک
الارضین، الذی دانت لهیئته الهند و الروم و الصين، رشيدالحق و الدنيا والدين،
لازال دوحه اقباله مخضرة الافنان، و روضة آماله مورقة الانصان! به هیچ حالی
مخفی نماند که این بنده از خاندان قدیم و دودمان عظیم است، تا غایت همگی
عمر عزیز به صحبت اهل هنر مصروف کرده، و جملگی همت را به اکتساب معالی
و مکارم مشغول گردانیده، و با وجود این فضیلت که از فیض فضل یزدانی
حاصل کرده به انواع نکبات دوران و تمادی زحمات زمان در ابتداء عنفوان
جوانی گرفتار شده، و از دایره ملوک [۲۰۹] در زمره صعلوک درآمده، چنانچه
(b) 113) مشروح خواهد گشت. چگونه در ضمیر اولی الالباب متصور تواند بود که

۱- م: آرای (روی الف نخستین خط خورده)

تحمّل و طاقت بشر با وجود جنون شباب در انواع خطر و استیلاى ضعف^۱ که «وخلق الانسان ضعيفا» تا به چه حدّ باشد. ومع هذا مبتلا به مصیبت خطرناك و واقعه دردناك موت والدین شده ، وهم دران اوان مفارقت کسی که همگی قرار دل و جان و اطمینان روح و روان به وی حاصل شدی دست داده ، و با وجود این انواع نکبات و بلیّات «تکاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض و تخرب الجبال ههّا» [۹۷پ] از اطراف و جوانب از اباعد و اقارب کالحيّات والعقارب دست اذیت و زبان طعن دار از شده که «کلما اراد ان یخر جوانمها اعید و افیها» و از هر متنقّسی که طمع^۲ مرحمت بودی ندای «ذوقوا عذاب الحریق» به گوش هوش شنیدی ، چنانچه شاعر گوید :

شعر

هم^۳ ما هم ، سباع ضاریات و تأبی^۴ ان تشاکله السباع
هم^۳ ضد السباع فلا ذئاب مکّلحه^۵ الوجوه ولا ضباع
وهم درین معنی گفته اند :

شعر

[114 a] ذئاب کلنافی خلق ناس تبارك من بقدرته برانا
ولیس الذئب یا کل لحم ذئب و یا کل بعضنا بعضا عیانا
[۲۱۰] و این بنده درین باب گفته است :

شعر

این جماعت که اندرین شهرند مالهم لمعة ولا ظل

۱- م : ضعیف .

۲- م : جمع .

۳- م : هموا .

۴- م : ماوی .

۵- م : مککجه .

همه در خون یکدگر شده‌اند ثم افتوابانه حلّ
چنانچه از خویشی دل‌ریش شده ، و از هر متعلقی به سرمعلق گشته ، و از
هر یاری متحمل باری آمده ، که الاخ فح ، والعم غم ، والخال وبال ، والاقارب عقارب.
جواب

ملك زاده اعظم ذوالمجد الطاهر والفخر الظاهر والنسب الباهر سلطان دلال
الدین کیقباد - متعنی الله بطول حیاته - معلوم کند که جهان غدار و تقلّب لیل و نهار
لثام را در صدر صفت احتشام و احترام بر منصفه [۹۸ر] کرام می‌نشانند ، و کرام را در
صف نعل در زمره لثام متسوق می‌گرداند .

بیت

گر مناصب را به استحقاق دادی روز کار

بر سر جاهل نبودی تاج عز و افتخار
چه اگر سعادت به جلالت حاصل شدی ، و ریاست به کیاست دست دادی ؛
[114 b] هر زور آوری دستور کشوری ، و هر کاردانی صاحب دیوانی بودی .

نظم

ای به کوشش فتاده در پی بخت بخت و دولت به کاردانی نیست
رو که شاهی و مال و عزت و جاه جز به تأیید آسمانی نیست
پس معلوم شد که کلاه دولت و قبای حشمت بر سر و بر آنکس لایق و زیبای افتد
[۲۱۱] که حق ، سبحانه و تعالی ، می‌خواهد . قوله ، عز وجل : «قل اللهم مالك
الملك ، تؤتي الملك من تشاء ، وتنزع الملك ممن تشاء ، و تعزمن تشاء ، و تذل من
تشاء ، بيدك الخير ، انك على کل شیء قدير» .

نظم

یکی را داده گنج و نعمت و ناز که این شد بهره تراز ازل باز

یکی را کرده دل پردرد و محنت که این آمد نصیب روز قسمت
 و اگر چنانچه سوانح حالات گوناگون این فتنه بوقلمون پیش آن فرزند
 دشوار می افتد ، در احوال سلاطین سلف و ملوک خلف و آباء کرام و اجداد عظام
 خود که حارسان بیضه دین و حامیان مملکت روی زمین بوده اند ، نگاه کند [که]
 چون در مفاک خاك [115a] ریزیده و پوسیده شده اند ، قوله ، جلّ طوله : «اولم
 یهدلهم کم اهلکنامن قبلهم من القرون ، یمشون فی مساکنهم» [۹۸پ] انّ فی ذلک
 لایات افلا یسمعون».

شعر

این الاکسرة القیاصرة التی کنزوا الكنوز فلا یقین ولا بقوا [۱]
 هر آینه تاجهان بوده است ترادف آفات و تراحم رزیات بر خلائق هجوم
 آورده است . و عاقل آن باشد که در معرکه عناوم هکّه بلا بر موجب «واصبر نفسك
 مع الذین یدعون ربهم بالغداء والعشی یریدون وجهه» لباس مصابرت و کسوت مثابرت
 پوشیده است .

نظم

تحمل پیشه کن بابر دباری بیاموز از بنفشه سو کواری
 که دل را کرده ی در صبر تسکین بیابی دولت و اقبال و تمکین
 [۲۱۲] و چون اختر سعادت روی به نحو ست نهاد ؛ به هیچ نوع اضطراب نباید کرد ،
 که گفته اند :

شعر

إذا قبلت کادت تقاد بشعرة وان ادبرت [کادت] تقدا السلاسل

ترجمه

[115b] چو آید به مویی توانش کشید چو بر گشت زنجیرها بکسلد

بل مانند اهل حزم که «من فکّر فی العواقب، امن من المعاطب» درمآل امور خود اندیشه مناسب کن، و در وقت ترح فرح امید و طمع مدار، که «ان الامور مرهونة باوقاتها». و در عموم احوال خود جاژه اقتصاد که «الاقتصاد فی الامور اقرب الی السداد، نگاه دار، و واسطه امور که «الحسنة بین السیئتين»^۱ از حیث وسط پای بیرون [۹۹ب] منه، که «ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما مدحورا» چه کثرت ائتلاف اختلال به احوال رزق راه دهد، و آفتاب معاش را به سها مبدل گرداند.

بیت

هر که او در روز روشن شمع کافوری نهد زود آید کش باشد روغن شب در چراغ
و در حالت محنت و اوان مشقت و ایام افلاس از خویش و بیگانه طمع نیک
خواهی و همراهی مکن، که املح المتکمین شیخ سعدی، علیه الرحمه، می فرماید که:

بیت

این دغل دوستان که می بینی مگس اند کرد شیرینی

* * *

[۲۱۳-۱۱۶a] فصل دوم، در موت والدین گوید

دیگر بعد از کشیدن انواع زحمات [از] موت والدین، آن دو یگانه روزگار
و پشت عشیرت و تبار، دل بریان و جگر سوزان گشته است، و به روعه این حادثه
و هول این فجیعه جهان بر چشم تاریک گشته، و فریاد از نهاد اهل بلاد برخاسته.

مثنوی

در گلستان امیدم گل نم اند نغمه داودی بلبل نم اند
روزگاران سینه ام پرتاب کرد بخت بیدار مرادر خواب کرد

۱-م: الشین

تاج دولت از سرم بر بود و رفت زیر پای غصه‌ام فرسود و رفت

جواب

طریقهٔ پسندیده و اخلاق کزیدهٔ آباء و اجداد آن فرزند آن بوده که در نزول
بلاطریق صبر و تحمل پیش گرفته‌اند، و موجب حکم «والذین اذا اصابتهم مصیبه،
قالوا ان الله وانا اليه راجعون» سداد و سکون را سفینهٔ [۹۹ پ] نجات و وسیلهٔ حیات
خود ساخته‌اند. پس آن فرزند می‌باید که «شیمت آبای کرام خود را پیرایهٔ خود
سازد، که گفته‌اند: «الولد الحر یقتدی بابائه الغر»

[116b] پسر کو ندارد نشان پدر به بیگانه خوانش نخوانش پسر

ز نهار که در دریای تأسف و تلهف خوض نکنی !

نظم

که غواصان ازین دریای پر خون نیاوردند يك گوهر به بیرون
درین دریا بسی زورق شکستست کسی از موج این طوفان نرستست
[۲۱۴] و جز کلمهٔ رضا و تسلیم بر زبان نرانی، و بهیقین دانی که بر صحایف
دنیا خط فنا کشیده‌اند، والواح اشباح را به رقم عدم مرقوم کرده‌اند، و از چگونگی
احوال و کیفیت مآل هر که هیچ کسی را وقوفی نه. و بدان جهت عقلاء صبر و سکون
را در مصایب اقتنای ذخائر^۱ و احتوای مفاخر خود دانسته‌اند.

نظم

کسی ز چون و چرا دم نمی‌تواند زد که نقش بند حوادث و رای چون و چراست
هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آینهٔ تصور ماست
به زیر گنبد خضرا چنان توان بودن که اقتضای قضاهاى گنبد خضراست

شعر

تفرّد الله بالتقدیر مشترك فیه نجوم و لاشمس و لاقمر

۱-م: ذخایر.

والخير والشرفه جاريان على ماشاء لاحيلة تغنى ولاحذر
 [117a-۱۰۰ر] ان شاء الله که آن فرزند وارث اعمار اجداد بزرگوار باشد،
 بمنّه و کرمه وجوده واحسانه .

فصل سوم

در شدت فراق^۱ وحدّت اشتیاق گوید

دیگر چون اطمینان قلب بعد ازین مصیبت عظمی و ماتم کبری به صحبت روح
 پرور و ملازمت جان گستر برادر خواجه جلال الدین که به اتصال «لحمک لحمی و
 دمک دمی» موصوف است حاصل میشد، و به انواع اشفاق و مراحم ازو محظوظ
 می گشت، و دل شکسته مصیبت رسیده به لقای آن یگانه جهان و نادره زمان استقرار
 می یافت، که ناگاه رشک فلک دوار و حسد گردوان خون خوار در کار بود، و به عین
 الکمال از حساد و فساد منظور شد.

[۲۱۵] کناکزوج حمامة فی ایكة متمتعین بصحة و شباب
 دخل الزمان بنا ففرق بیننا ان الزمان مفرق الاحباب
 چون به مفارقت ابوین مبتلا بود، تالیا^۲ به مباعدت آن مربی مشفق غریق بحار
 اشتیاق و سوخته نیران فراق شده .

شعر

لعلّ اله الخلق یوما بلطفه یمنّ علینا باللقاء ویجمع

جواب

هر آینه رسم دهر بد مهر چنین است که حبل [117b] وصال را به تیغ انفصال
 قطع کند، و دوستان را در کوره مفارقت و بوتّه مباعدت بگذارد .

بیت

فرشته ایست درین^۳ بام لا جور داندود که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار

۱- ج : افتراق ۲- ج : ثالثاً ۳- ج : برین .

و اگر عاقل ممیز به تدبیروافی و تأمل شافی در کار جهان فتنان نکرد^۱ در
هر شربتی سقمی و در هر راحتی المی بیند:

نظم [۱۰۰ ب]

رو که درین خاکدان دنیی فانی هیچ دلی نیست کو غبار ندارد
در طربستان روزگار مشوش باده نه بینی که او خمار ندارد
در ارم دهر و بوستان زمانه نیست کلی نازنین که خار ندارد
چه مثلی مشهورست که اگر لشکر فراق بر قله‌ای شبخون آورد، مهره ماه
را در ششدر محاق اندازد، و آفتاب را که شاه عرصه گردون و مستاح کره هامون
است، به فرزین بند خسوف مات کند.

بیت

اگر نالی از درد فرقت رواست که دوری زیاران جانی بلاست
[۲۱۶] ان شاء الله که ایام فراق به روزگار وصال و شام انفصال به صبح اتصال
مبدل گردد، و بر مصداق «یدبتر الامر من السماء الى الارض» [118 a] باری، عز شأنه،
عز مات وصال را امداد تنفیذ دهد، و مغالیق فراق زدگانرا از مفاتیح غیوب^۲ بیده
مفاتیح الغیب، کلید فرستد

نظم

اگر داری از شام فرقت ملال چه غم چون پی اوست صبح وصال
ز هجران متاب وز فرقت منال^۳ که این هر دورازود باشد زوال
و اگر چه درد دوری ورنج صبوری ماده ضعف قوت و سبب فتور طاقت است،

۱- م: نکرددو

۲- م: ندارد

۳- م: نهال وز فرقت مهتاب

اما در شدايد تحمل کردن و در مصايب صبر نمودن از جمله مژوبات اخروي و حصول مرادات دنيوي تواند بود. مأمول به فيض فضل ربّاني که موادموانع و علايق و مضايق مفارقت منفصل گرداند، و اسباب تلافی و اجتماع [۱۰۱ ر] متصل، و مرارت هجران را به حلاوت وصال به خوبترين وجهی مبدل کند، انه ولي الاجابة.

فصل چهارم، در تنگ دستی و بدحالی گوید:

چون آثار تندخویی بر ناصیه و جبین روزگار مشاهده کرد؛ از روی اضطراب و افتقار خود را به پیش مخدوم حقیقی، احسب و انسب ملوک زمان، ثمره شجرة مرّوت، [118 b] و غصن دوحه فتوت، معدن مکارم الاخلاق صاحب السخاوة و الشجاعة بالا استحقاق، خلدالله سلطانه! برادر گیومرث که حاکم ولایت اصنوب است، و چون بنده لاف [۲۱۷] خدمتکاری آن مخدوم می زند، انداخت. الحق بندگی او چنانچه از مکارم سیرت و سریرت و شیم و طریقت ملوک معهودست، در باره این ضعیف لطفی چنان فرمود که به وصف آن زبان توان گشود، و درازدیداد اهانته و ذل غیر از قید و غل به هر چه دروهم [و] خیال گنجد تقصیر نکرد، حتی چند روزی در کلبه یعقوبی به درد ایوبی مبتلا بود، و به اصناف هوان و انواع حرمان دلخسته و پای شکسته شد، و در ظلمات خانه ای که «ظلمات بعضها فوق بعض» متواری گشت. و بعد از این همه بی التفاتی که درباره این ضعیف فرمود، اولانگی نحیف حوالت کرد، و آن هم در عقده تعویق افتاد، به هزار زحمت که از اباعد واقارب کشید آخر «ثمن بخش دراهم معدوده» فروخت، و به قرض خواهان حوالت رفت، و با وجود انواع امراض و حمی و تعطیل [۱۰۱ پ] حواس و ضعف قوی «حفاثاً عراة» هوای گریز و تمنای تبریز در دل با دید گشت، [119 a] و به

سبب موانع نمی توانست که برین داعیه اقدام نماید ، و انواع مذلت و هوان در میان اقربا و اخوان می کشید. ناگاه فیچ حضرت مخدوم رشیدی رسید ، و ملاطفه فرح گستر پر نور موفور السرور که «مثل نوره کشکوة فیها مصباح» بود آورد ، و به سبب نیل این سعادت از دارالنکبة مذکور خلاص شد. «الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور» اکنون در بلدة توقات ، صانه الله عن الآفات ! ساکن [است] و به قراضه‌ای که تعیین فرموده اند قانع ، [۲۱۸] توقع که درباب این ضعیف فکری پسندیده ، بفرمایند تا از سر اطمینان خاطر به دعای حضرت مخدومی قیام تواند نمود.

جواب

حال آنکه تا آن فرزند از بندگی حضرت با نصرت پادشاه اسلام که ملاذ و ملجأ شاهان جهان و ملوک دورانست دور شده ، بیچارگی و آوارگی او به حد منتها و نهایت قصوی رسیده ، و عجز و اضطراب او در میان ابنای روزگار استکثار یافته ، و ادله ذل و اهانت به انواع تضرع و استکانت واضح و مبرهن گشته ، و مکتوبات «ما تخفی الصدور» به سبب امتلای غموم و هموم به ظهور پیوسته [119 b] که گفته اند:

مصراع

[ولکن] تفیض النفس عند امتلائها

وفیه: کاسه جو پر شود بریزد ، چه مستورات حجرات ابرار افکار و مکنونات [۱۰۲ ر] حجاب خواطر ضمائر آن فرزند مدتهای مدید به انواع فرح و سرور تربیت یافته بود ، و همگی عمر عزیز و وقت شریف او در اماکن «عیون و زروع و مقام کریم» «کاللولاء المکنون او کالدرالمخزون» پرورده ، و جملگی برایا و انام از خواص و عوام برین مطلع اند ، و ضمیر کیمیا فیض بندگی حضرت درین باب

شاهد عدلست، و کفی به شهیداً. چون از نعیم جنان مبتلا به انواع مذلت و هوان شد، لاجرم بر کشته روزگار و سر کشته کار گشت. اکنون همچنان بر قاعده قدیم حکومت و ایالت بلده قونیا که وطن مألوف و قرارگاه معروف آباء و اجداد کرام تست و به حقیقت کعبه ایمان [۲۱۹] و مبرحه طیور عرفان، بدو تفویض رفت، مشروط بر آنکه معدلت را شعار و نصف رادثار خود سازد، تا حق، عز شأنه! در شأن او معجزه «والقیث علیک محبة منی اظهار کند» و دلها [120 a] بر مهر و محبت او قرار دهد، و ولا و هواداری او در ضمائر ارباب بصائر متمکن شود. زنهاری که از منهج ظلم و عدوان که مدارک ظلمات عصیان است عدول جوید!

شعر

یا ظالم! مرجباً بالعز ساعده ان كنت فی سنة الدهر یقظان

شعر

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدیا فالظلم آخره یأتیک بالندم
نامت عیونک والمظلوم منتبه یدعوا علیک و عین الله لم تنم [۱۰۲ پ]
وظیفه آنکه عروس عدل را که منظر زیبا و شمایل مطبوع دارد در عقده نکاح خود آورده، و بی گناهان را به اندک گناهی در مضیق حذر و معرض خطر نیندازد، و بر مضمون «ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً» خود را محل قهر و مظهر غضب آفریدگار نکرده اند.

نظم

[۲۲۰] به اندک گناهی که واقع شود مکن هیچ کس را بدان انتقام
که عقد امانی و سلك امید به عفو شهنشاه گیرد نظام
و قواعد شرع مهتد و مبانی عدل مشید دارد، و هن این^۱ دروهم ممنوع،

و فتور آن نزد يك عقل مستحيل داد! و آيت «بلدة طيبة و رب [120 b] غفور»
بر صحايف ملك و حواشی مملكت مسطور سازد.

بيت

ملك مصون دارو حصن ملك حصين كن رسم ملوك اين چنين شدست چنين كن
و به حسن رأى و لطف تدبير در گشادن كرههای بسته و تيمار دردمندان
خسته سعی نمايد، و نصيحت دلپذير اين ضعيف را در گوش جان گيرد، كه طباع
سباع است است كه قابل پذيرفتن پند و مستعد نهادن بند نيست. چه هر كه او
آدميست، البته او را از وقايع ملوان و حوادث جديدان انتباهی حاصل می شود،
و از خواب غفلت روزگار بيدار^۲ می گردد. مواعظ دوستان نيك انديش را نصب العين
خود سازد، و از خاطر فرو نگذارد. والسلام.

(۳۷)

جواب مکتوب مولانا صدرالدین محمد [۱۰۳] تر که که
در حالت مرض هالك نوشته است و وصیت فرزند
خود و مטר و کات کرده است

شعر

سلام کایام الشباب طراوة وعهد التلاقی بعد طول التهاجر
على حضرة ظلت تقبل ارضها شفاه الاعالی رغبة فی التفاخر
[۲۲۱] [121a] مشرقه بزرگوار که مشحون به کنوز بشارت بود برسید،
و تشریف رموز و اشارت را پوشید، و از تمامه ثلاثه که زبان و دلب است پوشانید،
و در مقام امین بر سریر .

وللسرمنی موضع لایناله ندیم ولا یفزی الیه شراب
[نشانده]، و از طی هر رمزی دانست آنچه دانست، و از هر حرفی خواند
آنچه خواند . يك حرف کافی است اگر فهم و افیست، و يك رمز بس است اگر در
خانه کس است . چون شرح شوق از حیث حد بیرون است، بدان جهت در تقریر آن
خوض نمی کند، و به شعر شیخ الشیوخ عالم ابی حفص عمر سهرودی، قدس الله روحه
العزیز! اکتفاء می رود که :

شعر

اذا ما تذکرت الذى كان بيننا من الوصل جاد الدمع سكباً على سكب
فبت و نار^۱ الوجد بين جوانحی يقلبني الاشواق جنباً على جنب
شربت بكأس من يدالین مرّة وقد كنت قبل الین ذام شرب عذب [۱۰۳پ]
فيا غائباً عن ناظری و هو حاضر بقلبی رعائك الله فی البعد و القرب
وانتی الی لقیاک اکبر غلّة من الهائم الصادی الی المنهل المعذب
[121b] ومنه^۲ ایضاً ، رحمة الله علیه

هجر تو نقاب خوابم از دیده کشاد خوناب دل کبابم از دیده کشاد
باد تو چو آتشیت اندر دل من حالی که در آمد آیم از دیده کشاد
[۲۲۲] آنچه در باب تسلی خاطر این ضعیف به قلم کهر بارو کلک در رنثار
نوشته بودند که :

شعر

وفی السماء نجوم غیر ذی عدد ولیس تکشف^۳ الا الشمس والقمر
هر آینه در پی فرح نوح و در عقب قبض بسط است ، و جهان مرکب از امور
متضاد است ، چون نوش و نیش ، و مرهم و ریش ، و داء و دواء ، و رنج و شفاء ، و ظلمت
و ضیاء و کدورت و صفاء . و هیچ کس از قید اسر و شبکه قهر او نر هیده است .

شعر

فما یتروک الایام من هو آخذ و ما یاخذ الایام من هو تارک
چه دنیی^۴ دنی^۴ محل هجوم غموم و هدف رجوم نجوم است ، بسی به حدود

۱- م : و بت نار ۲- م : فیه

۳- م : ینکشف

۴- ج : دنیا (ء)

اسیاف حدود اشراف شکافته ، و به نوك مناسل مفاصل اکابر وائامل بریده ، وزرای
کامکار وامرای فامدار را ضجیع تراب و اکیل غراب گردانیده .

نظم [۱۰۴ر]

[122a] به عبرت نگر در امیر اجل که چون شد اسیر کمند اجل
کنون از صدور عظام قدیم نهینی به غیر از عظام رمیم
مخرب دورسلم و تور و هادم قصور خاقان و فغفور است .

شعر

وایی رأیت الدهر یلعب بالفتی وینقله حالان مختلفان
فأما التي تمضي فاحلام نائم واما التي تبقى له فامان
[۲۲۳] و ورطه تحیر، و لجه^۱ تحسر، و غرقاب^۲ آفات، و لجه^۳ عاهات، و مصاید
غمناکی، و قید دردناکی، و محل فترت، و مقام عبرت است، و خایسک حوادث و
سرکوب و سندان مصابرت دراو پراز صدای آشوب است .

نظم

دوایش درد و وصلش هجرو، کل خار سرورش اندکست، و غصه بسیار
هر آن شربت که در دکان دهرست چو می بینم نه تریاق است، زهر است
و در احوال دنیا تدبیری به استقصا و تأملی بسزا کرده ام . منازل او را معسکر
محن و مراحل او را مخیم قوافل فتن دیدم، و نیران مصایب و زمهریر نوایب او را
محض عذاب جحیم و عین عقاب الیم یافتم .

بیت

[122b] درین ماتم سرای زندگانی مسلم نیست کس را کامرانی

۱-م جه

۱-م : عرفات

بدان جهت درمَدّت عمر و اوان دولت از ناوَك آه سحر گاه مظلومان و زفیر نفیر
محرومان بر حذر بودم ، و از سوء افتتاح و اختتام الظلم ادعی شیء الی تغییر نعمه
و زوال دولة، اجتناب کردم ، و سیاق فصول و اساس اصول خود بر نشر اوصاف انصاف
نهادم ، و در تحصیل [۱۰۴پ] نیک نامی سرمایه مقدرت و بضاعت استطاعت مصروف
گردانیدم ، و در باب دفع عصاة و قمع بغاة تنها به انتها کوشیدم . و چون مساعی اهل
عالم و اجتهاد بنی آدم به استغلاب معاش مقصور دیدم و در آن هر یک را شیمتی و نهجی
و صورتی یافتیم که خلائق به وسیله آن به مقام محمود و سر رشته مقصود رسند، و صورت
مطالب و نقش مآرب را در کسوة ظهور به مردم نمایند ، و هر کر امزاج قویم و طبع
مستقیم بود هر آینه کمر اجتهاد بندد ، تا خود را به منزلتی شریف و مقامی منیف
رساند .

شعر

[۲۲۴] یروم من المعالی منتهاها ولا یرضی بمنزلة دئیة

بنابرین مقدمه این ضعیف نحیف بر بستر کسالت نیاسودم ، و بر مسند (123a)
جهالت نغنودم ، و به هر چه رقم عدم دارد التفات نکردم ، و درین رباط دو در تا توانستم
اساس عدل را محکم ، و ارکان احسان را مشید گردانیدم ، و به مال فانی بقای
جاودانی حاصل کردم . تا اکنون که به سبب خسوف^۲ مرض مخوف آفتاب عمر در
مغرب زوال روی نهاده است ، و پای امل به شمشیر اجل خواهند برید . و وقتست
که قفس بدن را از عندلیب خوش الحان خالی گردانیم ، و به گلشن اعلی و وطن خود
بر موجب حکم «یا ایته النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه فادخلی فی
عبادی و ادخلی جنتی» رجوع کنیم، بر مقتضای^۳ :

۱- م : مشتهاها.

۲- م : حنوت

۳- : در ج و بر « نیست

كل المنازل للكریم جميلة لكن منازلہ القديمة اجمل
كلشن جهانرا به كلشن جان بدل كنیم ، بدین سبب این ضراعت نامه را بر
موجب تذکره به حضور با حبور^۱ آن مخدوم فرستادیم ، و در باب فرزندان وصیتی
رفته ، توقع که از حال ایشان غافل نباشد ، و از آنچه به ملکیت ما در آمده از املاک
و اسباب و چهار پای بعضی وقف کرده ، و بعضی به هر کس از فرزندان داده‌ام.

اول [123 b] املاک که در ربع مسکون خریده و عمارت کرده ، مجموع
را بعضی بر ذکور دون الاناث و بعضی بر بقاء خیر و اولاد ذکور ، و بعضی بر بقاء
خیر دون الا اولاد^۲ کرده‌ام ، و بعضی به مالکیت به فرزندان ، و بعضی به ملکیت
به علماء^۳ اسلام داده .

[۲۲۵] دوم- املاکی که در ممالک به شخم این ضعیف مسقی^۴ و مزروع
است در املاک خاصه و ضیاع غازانی که هم به این کمینه تعلق دارد سوی مزارعان
دیگر که^۵ از ایشان حاصل به جنس می‌ستاند بدین موجب است:

تفصیل

الفدانات بالممالك^۶

ع	راق
ع	ع
رب	رب
ومع ولاياته بالتمام	۳۰۰ فدان

۱- م: تا

۲- م: و بعضی بر اولاد

۳- م: و بعضی به ملکیت به فرزندان (روی آن خط کشیده شده) به علماء

۴- م: مسقم

۵- در ج «که» نیست

۶- م: الممالك

طریق خراسان	بصره	[۱۰۵ پ] واسط
۱۰۰ فدان	۱۰۰ فدان ^۱	۳۰۰ فدان
نهر	نهر	نهر
ملك ونهر عيسى وشط نيل	شیلای و نهر جدید	و مندلیجین و بادرویا ^۲
و شهر بان و خانقین		
۵۰۰ فدان	۵۰۰ فدان	۲۰۰ فدان
[124 a] حله	خواس	ناحیه
که صدرین و دادح داخل باشد	و مشترک	
۳۰۰ فدان	۲۰۰ فدان	۲۰۰ فدان
[۲۲۶] بر بسمه مستعجده	عذارات	دجیل
رشیدی	و محوله سنجار	
۳۰۰ فدان	۱۰۰ فدان	۲۰۰ فدان
ال	روم	
بمعرفه فرزند جلال ، ابقاه الله تعالى ، ۱۵۹۰ فدان		
ارزنجان	سیواس	توقعات
۱۰۰ فدان	۵۰ فدان	۱۰۰ فدان
بی برت	جورشین (۴)	جبقجوز (چپاقچور)
۵۰ فدان	۱۰۰ فدان	۵۰ فدان
[۱۰۶ ر] کیفی	پالو	دورگی
۲۰۰ فدان	۱۰۰ فدان	۵۰ فدان

۱- ج: ۳۰۰ ، در م آمده است: ما

۲- ج: بادرایا

ملاطیه	قیصریه	آمد	خرت برت	[۲۲۷] [124 b]
۱۰۰ فدان	۱۰۰ فدان	۵۰ فدان	۵۰ فدان	
گوزل حصار	ابکل (۴)	انطاکیه	طرسوس	
۱۰ فدان	۲۰ فدان	۵۰ فدان	۱۰۰ فدان	
اماسیه	قمیر شهری	انگوربه	جمز کزال (۴)	
۵۰ فدان	۲۰ فدان	۲۰ فدان	۱۰ فدان	
قونیا	کتای	اسناف	دوئغ-زلو	
۵۰ فدان	۳۰ فدان	۲۰ فدان	۵۰ فدان	
حسنى ^۲	سنسون	قلعه کماخ ^۱	عرب [کرد]	
۲۰ فدان	۱۰ فدان	۲۰ فدان	۲۰ فدان	
افلان (۴)	سسی (۴)	[۱۰۶ پ] لارنده	[۲۲۸] هتاخ	
۵۰ فدان	۱۰ فدان	۲۰ فدان	۱۰ فدان	

ولایات

[125 a] شهر زول و کوی ولهند (۴) بمعرفة منکلی بوقا کمانچه [ای] ۳ فدان

عراق عجب

از سلطانیه تا پول زره چنانچه همدان و قزوین و ولایات جراو پراهان^۲

داخل باشد، و تمام بلوکات اصفهان، چنانچه مفصل آن در دفاتر نوشته

الف فدان

آذربایجان

مع ولایت^۴ بحسب مفصل نواب ۱۰۴۰ فدان

- ۱- م: کماح
۲- حسی
۳- م: براهان
۴- چ: ولایاته

ولایات

اوغان^۱ بمعرفة مولانا قاضی محمد ابرقوھی ۱۰۰ فدان

ولایات

شیراز از سوی اقلید و سرمق و سردسیر ۵۰۰ فدان

[۲۳۲] ولایات

شبانکاره و نیریز که وقف دو مدرسه شبانکاره است و تولیت آن

به مولانا عضدالدین ایچی و فرزندان او تعلق دارد، ۱۰۰ فدان

کرمان یزد ولایت

وطبس و جندق تستر و حویزه و دسقول بمعرفة

۵۰۰ فدان ۵۰ فدان خواجه سرور ۵۰ فدان

ولایت ولایت

[127a] کلان و کلین و جیحمال^۲ بمعرفة قازا و آسی که از روم بمعرفة مولانا

خواجه شاهین رومی و خواجه عمادالدین احمد سیواسی

سعادت ۲۰۰ فدان خریده ام، ۳۰۰ فدان

[۱۰۸پ] ولایت^۳ ولایت

جبل جیلویه و زیتان^۴ و رامز سجستان بمعرفة ملک مظفرالدین

ودورق^۵ بمعرفة خواجه جمالالدین ملک سیستان

عدل صدرزیتان ۲۰۰ فدان ۲۰۰ فدان

۱- م: اوقان.

۲- م بی نقطه.

۳- م: ولایات (برای هردوبند)

۴- م: رتبان.

۵- م: اتبان روز امرودودق.

واسط	بصره	کر مسیرات شیراز
۵ الف رأس	۵ الف رأس	۳ الف رأس
وقف کردهام	علیه السلام وقف کردهام	وقف مدارس شبانکاره
خییص	[۱۰۹ پ] طبس	
۵ الف رأس	الف رأس	
وقف ربع رشیدی و اولاد	وقف ربع رشیدی و مسجد	
ذکور است	شش کیله است	
واما بساتین مکروم و مشجر که در ولایات واقع است از حیث حد و مرکز عتد بیر و نست و در وقفیه کبیر که به خط عبدالملک حدادیست مثبت و مقرر شده که هر سال از حاصل این موقوفات هفتصد و چهل و هشت هزار من نان و سیصد و بیست هزار من گوشت (128b) به ارباب استحقاق و وظایف دهند، و دیگر شرطها رفته که [در] دارالشفاء و دارالقرآن و دارالحديث و دارالضيافة و غیره از بقاع [۲۳۵] خیر چه کنند. ان شاء الله که در محل قبول افتاده باشد. دیگر گلهای اسب^۱ از مادیان و غیره که در روم و دیار بکر و تبریز و شیراز و کرمان است به دست کدخدایان احشام سپرده، مقدار سی هزار رأس است، و به فرزندان دادم ذکور را و اناثا. دیگر پنج هزار شتر ماده که در احیای عرب به دست خفاجه و ربیع و غزه سپرده، و پنج هزار شتر دیگر که به دست خلیج سپردهام به فرزندان دادهام. دیگر گلهای کوسفند که در روم و بغداد و دیار بکر و شیراز و تبریز و اصفهان		

۱- م: گلهای ما

ومازندران وخراسان ولرستان ودیگر ممالك به دست کدخدایان احشام سپردهام،
پانصد کله است، [هر کله ای پانصد رأس] وقف کردهام بر ربع رشیدی [۱۱۰ر] که
روغن و پشم و کشک و نتایج آنها سال به سال صرف خیرات و مبرات کنند.
دیگر ده هزار سرگاو ماده که به دست دهاقین و رؤساء مواضع [۲۳۶] و قری
سپردهام به فرزندان دادهام.

[129 a] دیگر بیست هزار قطعه مرغ که به دست دهاقین و رعایاء قراء
موضع تبریز و سلطانیه و همدان سپردهاند، وقف کردهام بردار الشفاء ربع
رشیدی و دارالمرضاء سلطانیه و بیت الادویه همدان تا نتایج آن را صرف بیماران کنند.
دیگر ده هزار قطعه قاز و ده هزار قطعه اردک که در قری تبریز و مراغه
به دست جماعت قری سپردهام، به فرزندان دادهام.

دیگر هزار رأس گاو نر و هزار رأس دراز گوش وقف کردهام بر ربع رشیدی
و بساتین تبریز که این ضعیف انشا کرده، به جهت حمل فواکه و سمدو زبل و
سنگ و غیره. و این چهار پایا نرا به دست مزارعان قری مهرانه رود و باغبانان
فتح آباد و رشید آباد سپردهام.

دیگر ۲۵۰ قطار استر به فرزندان دادهام.
دیگر اسبان خاصه که در طویله بسته الفی رأس بدوی، به فرزندان دادهام.
دیگر پانصد نفر غلام، خارج غلامانی که وقف شده، به فرزندان ذکور دادهام.
دیگر سیصد نفر کنیز [ك]، خارج کنیزانی که وقف شده، به فرزندان اناث
دادهام.

دیگر دو بیت الکتب که در جوار گنبد خود از [129 b] یمین و یسار
ساخته‌ام، از جمله هزار عدد مصحف در آنجا نهادهام، وقف کردهام بر ربع رشیدی،
[۱۱۰ پ] و مفصل آن بدین موجب است:

آنیچه	آنیچه	آنیچه
به خط ابن مقله است	به خط یاقوت است	به حلّ طلا نوشته است
عددان ^۱	عدد ۱۰	عدد ۴۰۰
_____	_____	_____ [۲۳۷] آنیچه

به خط احمد سهروردی است آنیچه به خطوط اکابر است که به خطوط روشن خوب نوشته است

عدد ۲۰ عدد ۲۰ عدد ۵۴۸

دیگر شصت هزار مجلد کتاب در انواع علوم و تواریخ و اشعار و حکایات و امثال و غیره که از ممالک ایران و توران و مصر و مغرب و روم و صین و هند جمع کرده‌ام، همه را وقف گردانیده‌ام بر ربع^۲ رشیدی.

دیگر اثاثات و قنادیل و شمعدان‌ها و بسط و مساند و آلات طبخ و زبادی^۳ دارالضیافه و آلات دارالشفاء که ذکر و مفضل آن از حدّ بیرون است، و به سالها جمع شده، از جمله هزار خمره شربت از چین آورده‌اند، [130 a] و به غایت متکلف ساخته، و اسمای اشربه بران نوشته، و به القاب این ضعیف موشح کرده‌اند، و قوتیهای معاجین هم در چین ساخته‌اند، و اگر مفضل مجموع اثاثات ربع رشیدی بنویسیم موجب ملال و کلال باشد.

دیگر صد و بیست هزار کرغله که در ممالک ایران مُنبرست، [۱۱۱ ر] به فرزندان ذکور او اثاثاً داده‌ام، و باهم قسمت کنند.

۱- م: عدان

۲- م: ربع

۳- م: رتای

دیگر دراهم و دنانیر منقوده ، مبلغ دوست و پنججاه هزار^۱ تومان غازی ، کل دینار منها ثلثه مثاقیل ، واغلب و اکثر تجار امین سپرده ام و بدان تجارت میکنند ، واسامی ایشان درجریده خاصه نبشته و به مولانا شمس الدین محمد [۲۳۸] ابرقوهی سپرده ، و شرط کرده که این وجوهات را بعد از ممات این ضعیف بدین نوع برپادشاه وقت و فرزندان این ضعیف ذکور او اثاثا و حرمها و سریات و خواجه سرایان آزاد و غیره قسمت کنند بدین موجب که مفصل می گردد:

سلطان محمد خدا بنده ، خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه ، الف تومان

[130 b] فرزندان چرمها

۱۵۰۰ تومان

ذکور اثاث

الف تومان ۵۰۰ تومان ۵۰۰ تومان

سریات خواجه صدقات

سرایان و غلامان و کنیزان آزاد

۲۵۰ تومان ۱۰۰ تومان ۱۵۰ تومان

دیگر طلا مقدار پنج هزار منقوال به فرزندان ذکور و اثاث [۱۱۱ پ] داده ام.

دیگر جواهر نفیس بعضی بفرزندان و بعضی به حرمها و بعضی به سریات

داده ام .

۱- در چ نیست ، آنچه پس ازین میاورد روی هم میرسد به ۳۵۰۰ تومان و گویا در اینجا آنچه به فرزندان و زنان و بردگان باید داده شود خواسته شده به جز هزار تومان که از سلطان محمد خدا بنده لو خواهد بود اگر چه با عبارت بعدی نمی سازد

دیگر اقمشه که به معرفت خازنان است. آنچه موجود باشد فرزندان باهم قسمت کنند ،

دیگر فرزندان ذکور ، ابقاهم الله تعالی ! بدین موجب که ذکر رفته بدان مخدوم که سمو مناصب [۲۳۹] و علو مراتب ایشان از ذروه سماک و قمه افلاک عالی ترست ، سفارش می رود ، و اسامی فرزندان اینست :

ذکور

۱۳ نفر

خواجه	خواجه	خواجه	خواجه
سعدالدین	جلال الدین	مجدالدین	عبداللطیف
[131 a] خواجه	خواجه	خواجه	خواجه
ابراهیم	غیاث الدین محمد	احمد	علی
خواجه	خواجه	خواجه	خواجه
شیخی	پیر سلطان	محمود	همام
خواجه	خواجه		
شهاب الدین	علی شاه		

اناث

اربعة نفرات [۱۱۲ ر]

فرمان	آی	شاهی	هدیه
خاند	خاتون	خاتون	ملک

[۲۴۰] توقع به کرم جسیم مولوی چنانست که اذحال ایشان غافل نباشد ، و به عین عنایت شان ملحوظ و به فراید فوایدشان مخصوص فرماید، و این مکتوب

به جهت آن قلم شده تا به تمسك نكه دارند، و نگذارند كه فرزندان بر هم زيادتي
كنند، و مثل اين صد مكتوب نوشته ام، و به فضاي عالم فرستاده، اگر همه ضايع
شود يكي بماند، حكم همه يكي باشد، و چون اين سواد در اكثر بلاد باشد فرزندان
را مجال [131 b] تغيير^۱ و تبديل نباشد، و پيش همگنان روشن باشد. والسلام،
سايه عالي پاينده و مستدام باد!

(۳۸)

مکتوب که هم به مولانا صدرالدین محمدتر که
نوشته در باب کتابی که به نام مشارالیه ساخته است

چون فضل^۱ متعال و کرم ذوالجلال که مهندس فلك برین و مؤسس کره زمین
است، توسن مرام را در زیران مارام گردانیده است، و خطه غیرا و عرصه^۲ دنیا را
به او امر و نواهی ما انتظام داده، و علمای عصر و فضلی دهر که هر یک از ایشان
واسطه قلاده فضل، و شمسه ایوان عقل، و کلبن بوستان علم، و اختر آسمان حلم اند
بنام این کمینه کتب و رسائل بی نظیر نوشته اند، چنانچه آن همه از اشعه ذکالایح -
ترواز نسیم صبا فایح ترشده، و چون آن جناب کیوان نصاب گردون مآب [۱۱۲پ]
مولوی مخدومی، لازالت شمس افضاله مشرقه و غصون اقباله مورقة! رساله
«کنوز الافراح فی معرفة الاشباح والارواح»، بعد از کتاب «حکمة رشیدی» بنام این
ضعیف کهینه [۲۴۱] و نحیف کمینه ساخته، و این خوشه چین خرمی خود را
بر خاطر کیمیا خاصیت گذرانیده، و مس مغشوش این ضعیف (132a) را بدان
اکسیر عالم کبر به مرتبه ای رسانیده که از درست مغربی به لون و بهاء و اشراق و ضیاء
سبقت می برد. و چگونه شکر مواهب نعم نامتناهی الهی توانم گزارم که این حقیر

۱- م: بفضل

۲- م: عرضه

را چنان مرتبه‌ای در دنیا ارزانی فرموده که مصنفات چنین که افاضل زمان از مدح و تحسین آن قاصر آمده بنام او موشح گردانند. و هر آینه «این من الالمس و اظهر من الشمس» است که به واسطه تدوین این رساله و تحریر این مقاله که هر اشارتی از او بشارتی، و هر رمزی از و کنزی، و هر نقطه‌ای از و نکته‌ای است، نام این ضعیف بر صفحات روزگار و اوراق لیل و نهار باقی خواهد ماند. اکنون بر موجب «المال یفنی و الاسم یبقی» اندک محقری مختصر، نه آنچنانکه پیش ایشان معتبر باشد، به دست خواجه هلال دواتی فرستاده شد، و بدین ابیات عذر آن می‌خواهد.

نظم

آفتاب‌یست کمال تو که هست عالم از طلعت او پر زیا
نسبت جود من و همت تو صفت قطره بود با دریا
مفصل آنچه به خدمت فرستاده شد بدین موجب است [۱۱۳ر-۱۳۲b]

حرف

نقدا اقبه رکنی کل دینار منها ثلثة مثاقیل ۱۰ الف دینار

حرف

اجناس

جامه		[۲۴۲] اقمشه			
دوخته		اسکندرانی			
میان‌بند	پوستین	دستار سر	پیراهن	داریه	۵۰ قطعه
مصری	سمور روی صوف	بندقی	روسی	لولوی	
	مربع کحلی	۱	۱	۱	

۱- م: ندارد.

حرف

مرکوب

اسب

بدوی عبادی خاصه مع سرج ساغری

استر

بردعی خاصه مع سرج ادیم

حرف

[۲۴۳]

غله ۱۲۰۰ جریب

برنج

جو

[۱۱۳پ-۱۳۳ا] گندم

حواله دستجرد کوزه کنان حواله قرآء گندمان حواله قرء کربال
ودستجرد فسیان (۱)

۳۰۰ جریب

۵۰۰ جریب

۴۰۰ جریب

حرف

شیرینی ۱۲۰۰ من

نبات

قند

حواله لرستان هم ازوجه حق التقرير

حواله لرستان از وجه حق التقرير

۲۰۰ من

الف من

توقع بکرم عمیم و لطف جسیم آن جناب چنانست که به کرم معذور فرماید
که امسال به واسطه اخراجات یورش شام مبلغی عظیم خرج رفته ، به واسطه آن
در عطاء اختصار رفت. ان شاء الله ، تعالی، که بعد ازین آنچه وظیفه [۱۱۴ر] خدمت
باشد بجای آورد .

مصراع

کزین محقر نالایقم خجالتهاست

سايه جناب مولوى تا انقراض عالم وانقطاع نسل بنى آدم باقى ومستدام باد،
بمنه وكرمه !

[133b] شعر

[٢٤٤] بقيت رفيع الشأن ما طلع الفجر ودمت نبيه الذكر ما عبق العطر
وتمت لك النعمى 'ودامت لك العلى وطابت لك الدنيا وطال لك العمر

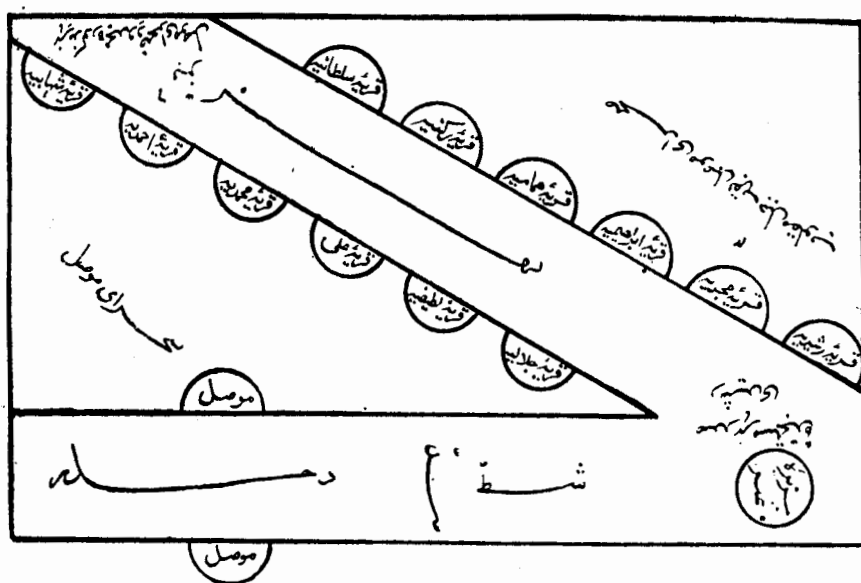
(۳۹)

مکتوب که براهالی دیاربکر نوشته است

درباب حفر نهر هستجده رشیدی

حکام و ثواب وقضاة و سادات و صدور و متصرفان و رعایا و اهالی و صحرائینان
ممالك دیاربکر و دیار ربیعہ بہ عنایت مخصوص گشته بدانند کہ درین وقت خواجہ
زکی الدین مسعود کہ انوار صفای عقیدت و هواخواهی [از جبین مبین اولایح، و رواج
اخلاص و دولتخواهی] از گلزار طوبت او فایح است، و از یمن خدمت ما اکنون فہرست
دیوان معالی و پیشوای اکرام و اعالی است بدان طرف فرستادہ شد، تا بہ جہت مادر
حدود موصل نہری جدید جاری گرداند، و بر طرفین نہر چہارہ قریہ محفوظ
احداث کند، و ہر قریہ بہ اسمی کہ ما مقرر کردہ ایم مسمی گرداند، و رعایا از
(134a) اطراف بلدان و اکناف ثغور دیاربکر، و دیار ربیعہ و ارمنیہ کبری، و صغری
و روم جمع کند، و ہمہ را تخم و عوامل و تقاوی و مواکلہ بدهد، تا از سرفراغ بال
و رفاهیت احوال و امالی متفہم و قلبی منشرح بہ زراعت و عمارت مشغول گردند. می باید
کہ دست او را [۲۳۵] درین باب قوی دارند، و بہر چہ اوصلاح یبند بہ تقدیم
رسانند. و رجال حفر از ولایات مذکورہ بیست ہزار نفر بیرون کند تا بہ حفر جد اول
و انہار و سواقی و سدّ سدود و عمارت بیوت و اسوار قری مشغول شوند، و نوعی کنند

که شکر ایشان به سمع ما رسد، و گفته ایم مشارالیه روز بروز اجرت و کرایه رجال
 مذکور را بی عقدہ تعویق و شایبه توقف جواب گوید. و صورت این نهر را که
 فرموده ایم بدین منوال است که طرح آن را انداخته ایم بدین صورت: [۱۱۴ پ- 134b].



(۴۰)

[۲۴۶-135 a-۱۱۵ ر]

مکتوب که بر فرزند خود خواجه جلال‌الدین حاکم روم
نوشته است در باب حفر نهر هستجده غازانی

فرزند اعزّ اکرم جلال، ابقاه الله تعالی! سلامی که نهال آن بر جویبار صفا
بالا کشیده باشد، و زلالش از منبع وفا فایض شده بخواند، و اشتیاق از حدود وصف
متجاوز داند، بعدما^۱ معلوم کند که حاسدان در حقّ آن فرزند تقریری به خلاف
واقع کرده بودند، و در حضرت پادشاه اسلیم فرمان فرمای هفت اقلیم حال عقیدت
و طریق عبودیت آن عزیز را به غیر راستی عرضه داشته، یعنی آن فرزند در ضبط
مملکت و رعایت رعیت تقصیر میکند، اکنون می‌باید که ابواب سعادت بر روی اعالی
و اسافل و اصاغر و اکابر کشاده گردانی، و پیوسته به دعای دولت و ثنای حضرت
خاقانی مشغول باشی، و به جهت بندگی پادشاه غازان، خلد الله ملکه و سلطانه!
در صحرای ملاطیه نهری وسیع و جدول و شیع^۲ از شط فرات حفر کنی، و بر آن
نهرده قریه معتبر بنیاد فرمایی، و رعایا از بلاد و ممالک روم و قنسرین^۳ و عواصم
جمع کرده، در آنجا ساکن گردانی، و همه را تخم و عوامل و تفاوی و مواکله
بدهی. و چنان سازی که بر صدر نهر از جانبین هشت‌دیه باشد، و بر بزّ^۴ نهر دودیه،

۱- ج: بعدها

۲- وسع

۳- م: قنسرین

۴- م: بزیر

کتاب	[۱۱۶پ] کتاب
درة الیتیم فی علم التنجیم	تحفة الامانی فی علم المعانی
۳ مجلد	۲ مجلد
کتاب	کتاب
البلغة فی علم اللغة	میزان الکیاسة فی علم الفراسة
۶ مجلد	۱ مجلد
کتاب	کتاب
عمدة الفصحاء فی امثال البلغاء	تقویم الافکار فی علم الاشعار
۳ مجلد	۴ مجلد

راستی را چون به مطالعه این کتب مشرف شدیم و دیده ظلمانی به سواد اینها نورانی [۲۴۹] گردانیدیم، فحوای معانی و تراکیب آن مجلدات را بر ذکاء طبع وقاد و حذاقت طبع نقاد مصنفان ادام الله معالیهم [137a] دلیلی واضح و برهانی دیدیم، و صادرات افعال و واردات اقوال آن جماعت را بر حسن سیرت و صفای سریرت شاهی عدل یافتیم، و فصول و ابواب آن مبسوطات را بر کمال آداب و طیب احساب آن طایفه حجتی قاطع مشاهده کردیم، و المده فی حقهم قدح اذلا یحیط بکنه صفاتهم المده، رای جهان آرای ما [۱۱۷ر] چنان اقتضاء کرد که همچنان که ایشان به مجرد سمعه اخبار مامدتهای مدید و عهدهای بعید زحمت کشیده اند و کتب و رسائل بی نظیر بنام مانوشته اند، مانیز به مساعی جمیله ایشان اندیشه مناسب و ملایم فرماییم، و در قضای حقوق علماء و ادای مواجب فضلاء آن طرف سعی بلیغ نماییم. درین وقت به جهت موالی عظام و علمای کرام جامه واقچه و طلا و مرکوب تعیین رفته، می باید که بر موجب مفصل ضمن به خواجه احمد مذکور از وجوهات حق التقریر ممالک روم جواب گوید. تا مشارالیه از سر اتمام و دل بستگی متوجه

دیار مغرب گشته به علمای مذکور کمایاتی شرحهم و تفصیلهم جواب گوید ، و قبض
به خط اشرف ایشان بیاورد . و اسماء علماء ، ادام الله تعالی معالیهم ! (137b) بدین
موجب است که مسطور می گردد :

مولانا

تاج الدين طرابلسي

نقداً طلاً

٢٠ الف دينار الفی مثقال

[۲۵۰] فروه داریه بغل فروه داریه بغل

سنباج مع صوف لولويه مع سرج سنباج مع صوف لولويه مع سرج

موسم

۱۱۷ [مولانا]

محمد اشلہ ای^۱

تقدماً

۲۰ الف ۵ دینار

فردہ

سنجاب مع صوف لولویہ مع سرج

مربع ۱

۱۱ - ظ ۱

[138a] مولانا

عجلان اندلسی

۴- م: شلته

نقداً	طلا	نقداً	طلا
۱۰ الف دینار	الف مثقال	۱۰ الف دینار	الف مثقال
فروه	[داریه] بغل	داریه	فروه
سنجاب مع صوف	[عین البقر] ^۱ مع سرج	مخفیہ ^۲ سنجاب مع صوف	مع سرج
مربع ۱	۱	مربع ۱	۱
[۲۵۱] [۱۱۸ ر] مولانا		مولانا	

معین الدین جزیرۃ الاخضر خضر قرطبه ای

نقداً	طلا	نقداً	طلا
۱۰ الف دینار	الف مثقال	۱۰ الف ۵ دینار	الف مثقال
فروه	داریه	فروه	داریه
سنجاب مع صوف	مخفیہ ^۳	سنجاب مع صوف	لولویه
مربع ۱	۱	مربع ۱	۱

بغل

مع سرج
۱

مولانا

نصرة الدین موسیٰ توسنی [کویا: تونس]

نقداً	طلا
۱۰ الف دینار	الف مثقال

بغل

مع سرج
۱

مولانا

[138b]

الیاس قرطبه ای

نقداً	طلا
۱۰ الف دینار	الف مثقال

۱- درم [داریه عین البقر] نیست

۲- م : مخفیہ

۳- م : مخفیہ

داريه	فروه	داريه	فروه
لولويه	سنباب مع صوف	لولويه	سنباب مع صوف
۱	مربع ۱	۱	مربع ۱
	بغل		بغل
	مع سرج		مع سرج
	۱		۱

(۴۲)

[۲۵۲-۱۱۸ب]

مکتوب که در باب مولانا فاضل محمود بن الیاس
المشهور به فقی نجم نوشته است در باب بیمارستان
دروازه سلم شیراز ، حماه الله عن الافات

حکام و نواب و متصرفان و بتکچیان و سادات و قضاة و ائمه و مشایخ و علماء و
صدور و کدخدایان و متولیان اوقاف بلده شیراز بدانند که استدامت صحت جسمانی
و استیفای نفس نفیس انسانی که بنیان رب العالمین است بر اقامت طاعات و عبادات
ممد و معین است ، [139a] و به افضل قربات و اکمل ثنوبات کفیل و ضمین ، چه با وجود
عدم صحت و ضعف قوای بدنی تحصیل کمالات نظری و اکتساب ملکات علمی صورت
نه بندد ، و ادراک حواس ظاهره که حایل اصطیاد معارف اند به سبب انحراف مزاج
از فعل طبیعی خود باز مانند ، و مزاج اعضاء متغیر شود ، و شמוש و اقمار نفوس در
حجاب غمام امراض منکشف و منخسف گردد ، و تا [۲۵۳] به انواع معالجات صحت
و استقامت نباید منکشف نشود . و از برای تلافی این خلل و تدارک این زلل سلاطین
اسلام و ملوک عظام روایب صدقات و رغایب انعامات و بناهای خوش هوا و عمارات
دلکش بانو ادبها ترتیب فرموده اند ، [بهر] ترتیب علاج برای اصلاح مزاج از ادویه
و معاجین اطباء حاذق و بیمارستانهای لایق و رایق مرتب و مهیا کرده ، و خود را
[۱۱۹ر] به سبب ترتیب این اسباب ثواب بی حساب که «ومن احياها، فکأنما احيا الناس

جمیعا، گردانیده. و چون دارالشفاء دروازهٔ سلم که دربلدهٔ شیراز واقع است ازبناء انا بکان فارس است، ومدتی مدید وعهدی بعید است تا به سبب آنکه طبیی که به مصالح آن قیام (139b) نماید نبود، به ضرورت مهمل ومعتل مانده بود، وز مناء ومرضاء را از آن انتفاعی صورت نمی بست؛ تا درین وقت خدمت مولاناء اعظم، افلاطون دهر، و ارسطوی عصر، مولانا محمود بن الیاس که [۲۵۴] از جمله حکماء دوران وفضلاء زمانست ودر علم منقول ومعقول عذیم المثل است، وباوجود یمن قدم عیسی دم است، ودر دقایق معرفت مزاج وانواع علاج یدییضاء می نماید.

شعر

فکانه عیسی ابن مریم ناطقا یهب الحیوة ویبری الاسقام
لطایف رشیدیة^۱ که مشحون به اصناف لطایف وموشح به آلف طرایف است
بنام ماساخته وفرستاده، وبردنت همت ما واجب ولازم شد که تربیت او به نوعی
کنیم که موجب ابتهاج وارتیاج [او باشد، پس] بحق الجایزه آن جناب بدین موجب
حواله رفته فرستاده شد:

الغلة

جریب

الف جریب

۲۰۰ من

الارز

الشعیر

[۱۱۹ پ] الحنطه

حواله به املاک را مجرد حواله به املاک بیضا البیاض حواله به املاک کربال

۳۰۰ جریب

وفیروز آباد ۳۰۰ جریب

۴۰۰ جریب

جامه

الاجناس الاسکندرانی

[140a] نقدا

۱- ج: الرشیدیة.

۱۰ الف دینار و غیره ۵۰ قطعه دوخته مع فروه
 یك دست

[۲۵۵] مرکوب

بغل	فرس
پیش کش اتابك يوسف شاه ملك	كهريبادی پیش کش اعیان
لرستان مع سرج جیلگری	بغداد مع سرج ادیم جیلگری
عمل شیراز	فضه

و آن بقعه مذکور که سالهاست که روی به خرابی نهاده بدو تفویض کردیم تا به یمن قدم و حضور پر نور خویش آنرا مشرف گرداند، و تولیت اوقاف دارالشفاء مذکور به تمامی مهمات و مصالح آنجا به عهده امانت و دیانت او کردیم، و اداری که به جهت طبیب آن بقعه به موجب شرط واقف معین است بدیشان مسلم داشته آمد و هر سال از حاصل املاک شیراز از نقد و جنس و غله و مرکوب بدین موجب که مشروح می گردد اداری بر آن مزید کرده شد.

المفصل

الفه

۲۰۰ جریب

ارزن^۲

الشعیر

[۱۲۰ ر] الحنطة

۴۰ جریب

حواله بیضا

از املاک را مجرد

فیروز آباد

کربال

۱۰۰ جریب

۶۰ جریب

۲۰ جریب

۲۰ جریب

۱- شماره برگه نسخه اصل چ در ص ۲۵۵ نیامده و شاید همینجا باشد.

۲- چ: الارز.

نقد

مرکوب

۱۰ الف دینار

مع سرج

[۲۵۶] الاجناس

فروه

ثياب

سنباب مع وجه صوف مربع

حواله اوقاف بلدة يزد ازهر

از هر رنگ که خواهد^۱

قماش که خواهد يك دست

و بر نواب و کماشتگان ما که در آن ولایت وسیع و مملکت و شیعی فارس متصرف و حاکم اند نوشته‌ام که این ادرار را هر سال بی‌توانی بدهند، و هر سال حکم مجدد نطلبند، و این عارفه را از ما اجراء مخلد و ادراری (a 141) مؤبد دانند، و همچنانچه ما این تصنیف لطیف مولوی را موهبتی عظیم و فتوحی جسیم شمردیم بر نواب ما امری جازم و فرضی لازم است که به خدمت آن جناب «نیابة عنا» قیام نمایند، و جانب او را محترم و معزز دانند، تا جناب مولوی از سر اطمینان خاطر عاطر در افادت صناعت طبّی «بکرة وعشیا» مواظبت [۱۲۰پ] نماید، و به^۱ معالجه مرضاء و اذاحت علت و ازاله اعراض اصحاب امراض و زمینی افعال و تقصیر جایز ندارد. والسلام.

۱- ملك ندارد.

(۳۴)

مکتوب که براهالی همدان نوشته است در باب داروخانه و دارالشفاء همدان

حکام و نواب و متصرفان و اعیان و گماشتگان بلدة همدان، صانه الله عن الحدثن! به عنایت مالانهایه مخصوص شده، بدانند که دارالشفاء و داروخانه همدان که ما در آن بلدة احداث و انشاء کرده ایم به جهت آنست که مراسم و اقتناء مناهج خیرات را [۲۵۷] مسلوک داریم، و رعایت ضعیفاء و فقراء که از موجبات بقای جاودانی و مثوبات حیات دوجہانی است به نوعی کنیم که دوام نام برصفحات ایام بماند، چه تعهد رنجوران (141b) در ذمت حکام اسلام و متقلدان قلاده تمکین و جہانبانی واجب و لازم، و رونق بقاع خیراز مدارس و خوانق و دارالشفاء از مهمانی است که اہمال و اغفال در آن به هیچ وجهی از وجوہ روانہ. به حکم این مقدمات چون امور دارالشفاء آنجا مختل و نامنتظم گشته و به سبب تغلب گماشتگان روی به فساد نہادہ، و رنجوران از تیمار محروم؛ واجب بود بہ احوال آن دارالشفاء افتادن؛ و در رونق آن بقعہ کوشیدن. درین وقت ملک الاطباء، قدوة الحکماء، المشہور بہ ابن مہدی بآنجا فرستادیم، تا اوقات دارالشفاء ہمدان را و تمامت مهمات و مصالح آنرا بہ عہدہ امانت و دیانت خود مفوض دارد، و ترتیب اشربہ و ادویہ و معاجین مر کتبہ بفرماید، و حال بیماران و وضع رنجوران بہ بیند، و قرأش [۲۵۸] و جواب و طبخ و شربت و مر کب [۱۲۱] نصب

۱- کویا و بواب، کہ وقف نامہ رشیدی ص ۱۸۸ آمده است.

کند، و از ادویدای که وجود آن متعذر باشد مثل طین مختوم و روغن بلسان و ساذج هندی و تریاق فاروق و آب جمید طلب دارد، تا بر مقتضای مفصل مشارالیه نقل آن بقیه گردد، و حساب موقوفات [142 a] و محصولات آنجارا به حضور ارباب خبرت بفرماید، تا گردتهمت بردامن عصمت او ننشیند. سبیل حکام و قضاة و صدور و اعیان و ارباب و اهالی بلده مذکوره آنست که خدمت مولانا را معزز و محترم دارند، و در هر چه به رضای او باشد [۲۵۹] به قدر مقدور میسور هیچ دقیقه‌ای مهمل نگذارند، و تمامت موقوفات و رقبات و جملگی محصولات به تصرف مولانا و کماشتگان و عمال او باز گذارند، و مشارالیه را متولی آن اوقاف و طبیب آن دارالشفاء و نصب ما دانند، و عنایت و اهتمام ما به انتظام امور او شامل و موفور شناسند، و از حاصل قریه زاهد آباد به رسم ادرار ۵۰ جریب غله بالمناصفة و دو هزار دینار اقیچه تسلیم دارند کان مشارالیه کنند، و این عارفه را ادرار مؤبد مخلد دانند. و چون جناب مولوی انتظام امور آن بقعه بدهد، اجازت است که باز متوجه دارالسلطنة تبریز گردد. می باید که در وقت مراجعت خدمت او به نوعی کنند که تاگاه ممات از شایبه فقر معرا و از غائله عناء مبرا باشد، و آفتاب معاش او از کسوف افلاس مصون و ماء انتعاش او از [142 b] خسوف تنگ دستی مأمون ماند. تا نسیم عنایت ما به نفحات عاطفت و نفحات^۱ رأفت گلزار مآرب و مرغزار مطالب ایشان را نصارتی نازه و طراوتی بی اندازه دهد. [۱۲۱ پ] برین جمله بروند، و چون به علامات ما موشح گردد اعتماد نمایند. تحریر آفی سنة تسعین و ستمایه بمقام قیصریه روم والسلام.

مکتوب که به فرزند خود امیر محمود حاکم کرمان نوشته است در باب خواجه محمود ساوجی

فرزند اعز اکرم محمود دیده‌ها بوسیده، معلوم کند که درین وقت معتمد خواجه محمود ساوجی که از جمله هواخواهان صادق الاخلاص و زمره بندگان [۲۶۰] واجب الاختصاص ماست و به ذهن نقاد و طبع وقاد و رای رزین و عقل متین معروف و موصوف، و در اطراف لیالی و آناء النهار به وظایف دعای مزید دولت و بختیاری و دوام عظمت و کامکاری مامواظبت می‌نماید، و مدتی مدید و عهدی بعیدست که حلقه بندگی ما در گوش و طراز چاکری ما بردوش دارد، پیوسته می‌خواهد که نام نیکوی ما به عالم و عالمیان رسد تا به واسطه دفع ظلم و فساد و رفع بغی و عناد قصور مملکت معمور و ریاض معدلت مغمور باشد. [143 a] و چون میانه ما و سلطان علاءالدین پادشاه‌هند طریق موّدت و محبت مسلوك است و قصّاد و ایلچیان مترّداند، بنا برین مشارالیه بدان طرف فرستادیم، تا آن فرزند آچنانچه وظیفه باشد اشفاق و عنایت ازو دریغ ندارد، و نوعی کند که خوشحال و فارغ‌بال متوجه دیارهند گردد، و به امل منفسخ و قلب منشرح ضبط معاملات و نسق املاك آنجایی کرده، ادراتات سلاطین عظام و ملوك کرام که به جهت ما کرده‌اند بستانند، و رجوع کند. می‌باید که بر ملوك کیچ و مکران منشوری با حبور بنویسد که:

مشارالیه نایب ماست و به انواع اصطناع [۱۲۲ ر] و آثار اجتهاد مشهور و به سوابق مناصحت و لواحق ملازمت موصوف، و چون آفتاب در غایت ظهور و اشتهاست، و از شرح و بیان مستغنی، و به نزدیک ما روشن و معلوم و مقرر و مفهوم که تا او در ممالك بسیطه ما دست از آستین تدبیر و شهامت و نفاذ امر و صرامت بیرون کرده مصالح امور جمهور انتظام داده، و افاصلی و ادانی کمر مطاوعت بر میان جان بسته، و آثار کفایت او در نظم امور و سد ثغور [۲۶۱] تا انقراض [143 b] اعوام و شهور بر صفحات ایام و دهور مذکور و مسطور خواهد بود، لاجرم روز بروز منظور عنایت و ملحوظ عاطفت ما گشته به اصناف تربیت مخصوص می شود. وظیفه آنکه او را علوفه و الاغ داده منزل به منزل به سرحد سند رسانند، و نوعی کنند که شکر او به سمع ما رسد.

دیگر

معلوم کند که از آن روز که ما بر مسند وزارت و صدر صدارت به امر و نهی و حل و عقد و ابرام و نقض و بسط و قبض و رفع و خفض و اجلال اولیاء و اذلال اعداء و صیانت مخلصان و اهانت معاندان مطلق گشته، نیست و عزیمت ما آنست که بندگان قدیم را به انواع تربیت و اصناف عنایت و عاطفت محظوظ گردانیم. درین وقت خواستیم تا او را به مزید عاطفت و عوارف به تجدید مخصوص کنیم، و از صدقات و مبار به رسم ادرار از حاصل کرمان وجهی تعیین کنیم که در حق اولاد و اعقاب او «مانوالد و اوتنا سلوا» عارفه ای مجری و صدقه ای ممضی باشد. مقرر داشته و تعیین کرده آمد که هر سال از استقبال سنه ثمان^۱ و سبعمایه از محصولات ولایات بلده مذکور بدین موجب: [۱۲۲ پ]

بالمناصفة

۲۰۰ جریب

۱۰ الف دینار

تصرف نماید، و به اخراجات ومصالح خویش مصروف دارد. متصرفان ولایات مذکوره هر سال این مقدار بی قصور و احتباس تسلیم و کلای او نمایند، و پروانه [۲۶۲] جدید و برات نو طلبند، و به قبض و کلای او اکتفاء نمایند، و این ادرار را بر فرزندان و فرزندان فرزندان اوالی ان يرث الله الارض ومن عليها و هو خير الوارثين، انعام مدام و ادرار ما کلام دانند، و هر که تغییر و تبدیل و تنقیص بدین صدقه و عارفه راه دهد، فعليه لعنة الله والملئكة والناس اجمعين. فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه، ان الله سمیع علیم. همکنان برین بروند، و اعتماد نمایند، و ازین فرموده عدول نجویند والسلام.

مکتوب که بر فرزند خود پیرسلطان نوشته است
در آن وقت که حاکم گرجستان بود در باب توجه پادشاه سعید
به طرف شام و سفارش رعیت آن طرف با هشارالیه کرده است

فرزند دلبد به جان پیوند پیرسلطان طال عمره بداند^۱ که نهضت رکاب
(144b) همایون و سده ایلخانی و حضرت سلطانی به صوب دیار شام و مصر معطوف
است، و جماعت امرای مغول منگوبوقا و هوکاجی و قتلغ شاه و چیچایک^۲ [۲۶۳]
و کیتبغا^۳ و ارمش^۴ (۹) و قمرمش^۴ (۹) و طغان و تقی نویان و بقره نویان^۵ با صدویست
هزار مردکار زار همه باتیغهای آبدار و نیزه های خون خوار [۱۲۳ ر] متوجه گرجستان
گشته تا یاسامشی جماعت عصاة و زمره بغاة که در قلل جبال و لمم تلال سینسون و
ابغاز و طرابزون متحصن گشته اند فرمایند، و همه را در ربقه بند کی و اخلاص در
آرند، و به ملاطیه از آب فرات عبور کرده احشام شام را که در ولایت لارنده چراگاه
ساخته اند همه را طعمه سیوف و لقمه حتوف سازند، و جمع مخاذیل که از جاده و
داد و منهج اتحاد بیرون رفته اند دست تغلب و تسلط بر ایشان دراز کنند، و زرع آمال^۶

۱- م: بداند.

۲- م بی نقطه، در تاریخ غازانی ص ۱۲۷ و ۱۳۰: چیچاک

۳- م: کتبغا، تاریخ غازانی ۱۲۹: کیتبوقا.

۴- م: قرمنی.

۵- م: تقی تومان و تقر تومان. ۶- م: و آمال.

ایشان که در مزرعه اقبال به حد کمال رسیده است مجموع را به داس ادبار و منجل خسار بدروند، و آتش ظلم و فساد در انحاء و ارجاء بلاد ایشان برافروزند، و تمامت اسقاع (۹) و ارباع آن طایفه که [۲۶۴] نمونه‌ای از «جَنَاتِ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ» تواند بود به‌هاویه هوان و آتش احزان بسوزانند، (145a) و خطاب با عتاب «فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین»، به کوش هوششان رسانند، و به غریو کوس کوش کیوان که بر گوشه ایوان آسمان ساکن است کر گردانند، و به زفیر نفیر «ونفخ فی الصور» دلیران رجال و فحول ابطال احوال روزقیامت بدان جماعت نمایند، و چندان خون بر کره هامون بریزند که خاك ياك با همه غزارت از حکم طهارت بیرون شود، و آب فرات با وجود صفا از دماء اعداء مکدر گردد، و به بندگی حضرت در بلده حلب ملحق گردند. می‌باید که آن فرزند نگذارد که بر عجزه و مساکین و رعایای تفلیس و ولایات او ظلمی صریح و جوری فسیح رود. و اگر چنانچه امرای مغول از جاده عدالت به سبب جذب منفعت [۱۲۳پ] خود يك سرموی پای بیرون نهند، اعلام ما کند ما به وجه احسن و طریقه اجمل به دفع ایشان مشغول گردیم. و چون امراء مذکور از ولایت آن فرزند عبور فرمایند؛ خود در اسرع اوقات و اعجل ساعات با عساکر و احشام گرجستان از راه بلده ماردین متوجه قلعه رهاگشته، با سلطان ماردین و حسن کیف و ملوک دیاربکر و امیرستای و امیر طخطاخ و لشکر بغداد و خوزستان و فارس (145b) و لرستان ملحق گردد، و توقف نماید تا رسیدن ما. و حکومت گرجستان را به نایب خود خواجه معین الدین سعیرنی تفویض کند، مشروط بر آنکه [۲۶۵] پیوسته به اظهار معدلت و اشاعت نصف مشعوف و مشغول باشد، و رعیت را به زراعت و عمارت مشغول دارد، و در کنف راحت و ظل استراحت

ایشان را پیرو راند ، تا موجب استدامت دولت واستزادت حشمت ما گردد ، و سبب استحکام قوایم سریر سلطنت و دعایم قصور مملکت باشد . والسلام علی من اتبع الهدی .

(۴۶)

مکتوب که بر شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره
نوشته شده است

تجانی چون هوای بهشت عنبر سرشت ، و دعواتی چون نسیم گلزار مشکبار
می رسانم ، و چون زبان از حکات شکایت فراق و قصه غصه اشتیاق قاصرست در آن
شروع نمی کنم .

شعر

یطیرنی شوقی و کیف اطیر فان جناحی بالفراق کسیر
اذا جاش جیش الشوق من کل جانب فمالی سوی فیض الدموع نصیر
فیارب قربنی الی قدوة الوری فانت علی تیسیر ذاک قدیر
[۲۶۶] [۱۲۴ر] و ازباری ، عز شأنه اسباب موصلت و مصاحبت آن طوطی
شکرستان براءت [146a] و بلبل بوستان فصاحت ، سالک مسالك تحقیق ، مالک
ممالك توفیق ، بانی مبانی ایوان جلال ، مستحکم اساس فضل و کمال ، کاشف اسرار
قرآن ، خلاصه نوع انسان ، قطب فلك ولایت ، مهر سپهر هدایت ، شجره ثمره
شجره فتوت ، حامی بیضه دین ، حارس ملک یقین .

نظم

یارب تو مرا به طلعت او هر لحظه زیاده کن محبت

۱-۲ : کثیر .

وین خشك نهال خاطر م را کن تازه به آب وصل و قربت

بعد از آن به سمع مبارک مخدومی می رسانم که بحمد الله و حسن توفیق که
نهال دولتم در ریاض جهان از حیاض احسان سیرابست ، و زلال نعمتم در جو بار
روزگار از شوا یب ا کدار مصقی ، و کسوت فخار و لباس وقارم به طراز «وعلمك مالم
تكن تعلم» معلّم و سفیر ضمیرم به الهام «وعلمناه من لدنا علما» ملهم ، و خلوت خانه
دل به ورور وصال و شهود جمال «ارنی انظر اليك» منور ، و دماغ جان و مشام روانم به
نسیم عبهر شمیم «فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه» معطر ، و فرق فرقد سایم به قاج
و «لقد كرمنا بنی آدم» متوج ، و طاق فلك رواقم (146b) به كتابه «ورفعناه مكانا عليا»
موشح .

بیت

[۲۶۷] بحمد الله که در بستان دولت درخت بخت من دارد طراوت

اکنون همگی همت بر آن موقوف ، و تمامی نهمت بر آن مصروفست که
رنجوران مرض محن و سوختگان آفتاب احن را بر مقتضای «احسن کما احسن الله
اليك» به شربت عنایت و ظل رعایت از حال اعتلال به حال اعتدال آوریم ، و گماشتگان
بوادی پریشانی و لب تشنگان قفار سرگردانی را بر موجب «وانجینا موسی و من معه»
به مأمن راحت و مسکن استراحت رسانیم ، [۱۲۴ پ] و به شکر شکره [و] اشکر و انعمه
الله ان کنتم ایتاه تعبدون ، مذاق اهل وفاق را شیرین کنیم . و چون ما را از خلعت
خانه «و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا» تشریف شریف اقبال و کسوت باصرت
آمال پوشانیده اند ، و فضیلتی ظاهر و دولتی باهر و نعمتی بهی و ربّتی قوی داده از
غمام خود به هر یک از ابنا ی ایام قطره ای رسانیم .

نظم

نماید حاتم طایی ولیک تا به ابد بماند نام بلندش به نیکویی مشهور
ز کات مال به در کن که فضله رزرا چو باغبان ببرد بیشتر دهد انکور

[147a] وپیش از آنکه زلازل فناء وفوات و صدمات هجوم هادم اللذات اساس زندگانی و بنای شادمانی ویران کند، و جوهر اسطفسی و هیاکل حسنی و مادة هیولایی و نر کیب [۲۶۸] جسمانی باطل گرداند، و اعضای آلی را در معرض اضمحلال و تلاشی اندازد، و به حکم «المرء یفنی و الثناء یبقی» خبر خیر و نام نیک و آثار پسندیده یادگار گذاریم.

شعر

لیس یبقی علی الجدیدین الا عمل صالح و ذکر جمیل

بیت

نه سیم بماند و نه کوهر نه تخت بماند و نه کشور
زربخش که سیم و زر نماند جز نام نکودگر نماند
و از حبایل خدیعت و فریب شیطان لعین که دشمن دین و خصم مبین است که
«ان الشیطان کان للانسان عدوا مبیناً» محترز باشیم، و منطقه مطاوعت و اذعان و
کوشواره متابعت و فرمان یزدان در میان روان و گوش جان بندیم و نهیم، و در افشای
ثنای جمیل و اقتنای ثواب جزیل بر حسب آیه [۱۲۵ر] و «من اراد الاخرة و سعی
لهاسعیها و هو مؤمن فاولئك کان سعیهم مشکوراً» بر قدر [147b] جهد و طاقت و وسع
و استطاعت هیچ دقیقه ای مهمل نداریم.

درین وقت به جهت خائفا و مخدومی که مطرح انوار هدایت و مظهر اسرار
ولایت است، اندک وجهی بر ولایت مذکور حواله رفته، تادر [۲۶۹] لیلۃ المیلاد
رسول الله، صلی الله علیه و سلم، سماطی سازند، و اعیان جمهور و صدور^۱ اردبیل حاضر
گردانند، و سماعی صوفیانه بفرمایند، و عند الفراغ این درویش دلریش رابه دعای
خیر یاد کند. و مفصل حوالات مذکوره بر حاصل املاک غازی و رشیدی ملکی و

۱- م: اعیان و جمهور صدور

ضماني که ملكي حلال ومالي بي وبالست حوالت رفته است بدين موجب:

[۲۷۰] خلخال

الحنطه	غنم
۲۰ جريب	۱۰ رؤس

شاه رود

الحنطه	الغنم	السمن
۲۰ جريب	۱۰ رؤس	۱۰۰ من

دريغ (۹)

[۱۲۵ب-۱۴۸a] الحنطه	الغنم	السمن	الدجاج	السوز
۳۰ جريب	۱۰ رؤس	۵۰ من	۱۰۰ قطعه	۳۰ قطعه

استاره

ارزن ^۱	الدجاج	السمن	الوز
البياض			
۱۰۰ جريب	۱۰۰ جريب	۵۰ من	۳۰ قطعه

[۲۷۱] جيلان

ارزن ^۲	الدجاج	الوز
البياض		
۲۰۰ جريب	۳۰۰ قطعه	۱۰۰ قطعه

سراو

الحنطه	السمن	الغنم	البقر	مصل	عسل
--------	-------	-------	-------	-----	-----

۱- ج : الارز.

۲- ج : الارز

۵۰ جریب ۱۰۰ من ۲۰ رؤس ۱۰ رؤس ۱۰۰ من ۲۰۰ من

پیش—————کین

الحنطه ۳۰ جریب ۱۰ رؤس ۳۰ رؤس ۱۰۰ من
عسل ۱۰۰ من

دجاج ۱۰۰ قطعه
الوز ۳۰ قطعه

[۱۲۶ر-۱۴۸b] اردی—————ل

غنم ۵۰ رؤس ۱۰ رؤس ۱۰۰ من ۱۰۰ من
بقر ۱۰ رؤس ۱۰۰ من
سمن ۱۰۰ من
مصل ۱۰۰ من

[۲۷۲] تب—————ریز

حواله شربتخانه خاصه

قند ۴۰۰ من ۱۰۰ من ۳۰ قاروره
نبات

حواله اببار خاصه

عسل ۵۰۰ من ۲۰۰ من ۵۰۰ من
دوشاب ۵۰۰ من
لبوب ۲۰۰ من

حواله خزینه خاصه

نقدا ۱۰ الف دينار ۵۰ مثقال ۵۰ مثقال ۱۰۰ مثقال
عنبر ۵۰ مثقال ۵۰ مثقال ۱۰۰ مثقال
مشك ۵۰ مثقال ۵۰ مثقال ۱۰۰ مثقال
عود ۱۰۰ مثقال ۱۰۰ مثقال ۱۰۰ مثقال

جهة اخراجات دیگر به جهت حلاوات

به جهت بخور

[۱۲۶پ-۱۴۹] به کرم معذور فرمایند و بعداء مارا یاد آرند! والسلام. [۲۷۳]

(۴۷)

مکتوب که ملک معین علا الدین پروانه ارم به خواجه رشیدالدین نوشته است

وظایف دعاهاى مستجاب وصحایف ثناهاى مستطاب به حضرت آسمان شوکت
فلك صولت ، دستور اعظم ، سلطان الوزراء فى الخافقين ، آصف الوقت ، افلاطون
الدهر، [۲۷۴] مخدوم جهانیان رشیدالحق والدینا والدین، خلدالله تعالی فی الخافقين
ظلال جلاله الی یوم الدین بحق محمد و اله الطاهرین ؛ بعد از رفع خدمات ودعوات
انهاء می رود که این چاکر مخلص تا از حضرت باشوکت آصفی دور شده کؤوس^۱
غصص هجران واقداح حوادث دوران «جرعة بعد جرعة» نوشیده ، چنانچه شاعر گوید:

شعر

رمانی^۲ الدهر بالا زراء حتى فؤادی فی غشاء من نبال
فصرت اذا اصابتنی سهام تكسرت النصال علی النصال

چه نفس ضعیف و تن نحیف به انواع حمیّات و اصناف بلیّات به امراض مختلفه
«ساعة فساعة» از قوت ناطقه زبان شکایت کرده ، چه باوجود بی تیماری [ع]

چون بود بخت مرا بیداری

نه قوت ماسکه درعلت [149b] و نه امید صحت، در کلبه ای [به] بلده ارزنجان

۱- م: کومس.

بر آتش امراض گدازان و سوزان، و چون شمع از حرارت طبع در یرقان، و با وجود این همه «کشاة بین کلبین» درمیان امرای ترکان که محض تلبیس و معاون ابلیس اند بر طریق نمئی از شدت تعدی می گوید که [۱۲۷ ر] «بالتنی کنت ترابا»! چه نسبت مخالف و مضادّت این امرای طاغی عاجلا وءلا کر جتج آجلا به لسان حال از فحوای مقال می شنود که «ظهر الفساد فی البرّ والبحر».

بیت

[۲۷۵] گر مخالف خواهی ای عیسی بیا از آسمان

در موافق خواهی ای دجّال یکره سر بر آر

چه ابتدای علّت مخاصمت ایشان آنکه جناب امیر شمس الدین محمد ترکمانی، لادفقه الله تعالی! به سبب کینه امرای جتج که دفینه سینّه او بود «تارة بعد الا ولی و کرة بعد الاخری» به طریق بلدّه ارزنجان که «جنات تجری من تحتها الانهار» نمونه ای از آن تواند بود تردّد می فرمود، علی الخصوص در موضع بی بیرت که مقرّ خصمان دین و دولت و مستودع ارباب ضلالت است نزول کرد. «وتلك القرى اهلکنا هم لما ظلموا» آن مواضع را به کلی بایر گردانید، و عسا کر مقهوره خود را چون بنات [150 a] النعش متفرق گردانید، و خود به نفس اماره «امارة بالسوء» متصدی اموال بلوکات کشت، تارة بر سبیل برات و تارة بر سبیل غار [ا] ت استیفاء و استیصال کرد، و آتش «یوم یفر المرء من اخیه و امه و ایه» در خانه مظلومان و کاشانه محرومان انداخت، و مجموع ولایات را [۲۷۶] از حدّ اصنوف^۱ تا عن طاب بایر و خراب گردانید، و بر موجب «فجعلناه^۲ هباء منثورا» اکثر بلاد ربع مسکون را از

۱- ج: اسوب

۲- م: وجملناه

کسوت عمارت و لباس رعایت عاری کرد، و اهالی روم را از نعمت حیات محروم، و از حیث جهان معدوم گردانید، و کشته زار امیدایشان را به داس عناد حصاد فرمود، [۱۲۷ پ] و در هتک استار و فتح احکام شرع مختار ید بیضاء نمود، و جبال طرابزون را سریر دولت و متکای حشمت ساخت، و زاویه حضرت شیخ آفاق، افضل السالکین علی الاطلاق، قطب الاقطاب^۱ الذي خضعت لعرّته الرقاب، شیخ شهاب الملة والدین ابی حفص عمر السهروردی^۲ «قدس الله سره» که محمد خوارزمشاه ساخته بود برید «عسا کرهم الکفرة» ویران و مندثر گردانیده، و مشایخی که سگان آن زاویه بودند که «الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون» [۲۷۷] [b 150] صفت ایشانست، و دایم به تلاوت قرآن مجید و تفسیر حدیث مشغول بودند مجموع در قید اسروغلّ ذلّ مأخوذ کرد، و شیخ مجدالدین که سر حلقه آن جماعت و سر جمله آن زمره بود به ضرب چوب هلاک کرد. و چون مدت دولت ترا کمه متمادی، و اوان اقبال ایشان متباعد گشت امرای جتج^۱ بر مقتضای «حسد اعند انفسهم» در حشمت و جاه ایشان حسد بردند، و یا جمعی غفیر و جمعی کثیر برایشان شبیخون آوردند، و جناب شمس فلک نحوست، علیه اللعنة والعتاب! منهزم شد، و امراء جتج^۲ نیز دست تعدی دراز کردند، و در خرابی ید بیضاء نمودند، و آنچه ازشتوی مانده بود به تاراج بردند، و صیفی را پایمال ثور و حمل گردانیدند، و ولایت را به کلی ازتخم و عوامل مستأصل گردانیدند، تا آنگاهی که رایت اقبال و اعلام آمال در اهتزاز آمد، و آفتاب سعادت از مشرق هدایت طالع گشت. نوین اعظم اعدل تقی نویان که به جانب روم اعلی رفته [۱۲۸ ر] بود به جهت قتل کفره وفک اسراء مسلمانان و ستادن جزیه، مصراع

۱- م بی نقطه

۲- م بی نقطه

به طالعی که تولا کند بدو^۱ تقویم

با سپاهی انبوه، شهاب رجم ثریا گروه، سیل نهیب، دریا شکوه، یاجوج فوج، طوفان موج، در شهر ارنجان نزول کرد، [151 a] و اعداء که «نحن اولواقوة و اولوا بأس شدید» می خوانند همه را به تیغ نیز و خنجر خون ریز چنان دمار از روزگار برآورد که کرد [۲۷۸] وجود ایشان از مرکز خاک به محیط افلاک رسید، و مملکت به دولت آیت «فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین» به گوش عالم و عالمیان رسانید^۲، و رعیت که از نهیب و بیم در اوطان خود مقیم نمی توانستند بود اکنون در مأمن امن و امان آسایش گرفته اند، و به دعاء مشغول اند، تا مخفی نماند. رایات وزارت تا روز قیامت افراشته باد! و چشم اعداء به خاک ندامت انباشته!

نظام

تا بود خورشید تابان مستنیر تا بود کردون کردان مستدیر
باد بر حسب مرادت روزگار دولت باقی و عمرت پایدار

۱- م: برو

۲- م: رسانیدند

(۴۸)

مکتوب که ملک علاءالدین از هندوستان در جواب
مکتوب به خواجه رشیدالدین علیه الرحمة
نوشته است و باتبریکات فرستاده بود

بسم الله الرحمن الرحيم
نظم

نامه‌ای خواندم که بوی جان ازو آثار داشت
همچو زلف دلبران آثار خط یار داشت
هم سواد او مثال طره جانان نمود
هم بیاض او نشان عارض دلدار داشت [۱۲۸ پ- 151b]
هر شکن کزوی گشادم بوی مشک آمداز او
گویا از مشک سوده خط او آثار داشت
دانی القی الی کتاب کریم.

نظم

[۲۷۹] دی به صحرا برون شدم نفسی به سر خود چو داشتم هوسی
تا تفرج کنم بیاسایم در شب و روز تزهت افزایم
جانم از زنگ [غم] زدوده شود به تفرج دلم گشوده شود
دل را علیل و دیده را کلیل یافتم.

۱- م: زنگ سوده

شعر

وکلّ نار فمّن اکباد ناقدهت وکلّ ماء فمّن احداقنا جار^۱
این را جز باد بر دل نمی گذشت، و آنرا جز آب در چشم نمی آمد، یکی
مخزن شر و یکی معدن درر گشته.

شعر

فؤاد بنار الوجد والشوق محرق وجفن بامواج المدامع^۲ مفرق
ناگاه قاصدی خجسته پی قرخ فال را دیدم که چون آفتاب سرور از مشرق
حبور لایح شد، و خطاب مستطاب آن جناب که سرمایه زندگانی و ماده بهجت و
کامرانی بود به من داد، و به وسیله این سعادت صبح کامرانی طلوع و بهار شادمانی
رجوع کرد، و نهال اقبال سر سبزوریان^۳ گشت.

نظم

[152a] فقلت له اهلا وسهلا ومرحبا بخیر کتاب جاء من خیر كاتب
واذغایت فرح بردیده رمدیده مالید، و از نکایت «وایضت عیناه من الحزن»
[۱۲۹] رهید، الطافی که آن خداوند زمان و مخدوم جهانیان در باب این محبت
دولت خواه فرموده بودند و تبرکات غریب که فرستاده به آلف مقابله افتاد.
آری از آن دریای عطاء و کان سخاء تمام ملوک عظام و مجموع صدور کرام به نواله
نوال و زلال اقبال رسیده اند.

[۲۸۰] شعر

مدحت جود و وصف احسانت همه را قوت جان و ورد زبانت

-
- ۱- م: جاری
۲- م: المداع
۳- م: اقبال سبزوریان

و بدان سبب اسباب مراد آن استظهار چون دور فلک بی پایان، و آفتاب اقبال آن بزرگوار از مشرق کمال تابانست، و پیوسته به مهمات صغار و کبارا بنای روزگار قیام می نماید، و به برء مزاج خستگان و جبر اعضای شکستگان اقدام می فرماید، و ملهوفان و مظلومان را در حصن مرحمت و کنف شفقت می پرورد، و گرفتاران مضیق حرمان را از دام ضراء و قید باساء خلاص می بخشد، و غریقان دریای وحشت و لجه دهشت را به زورق احسان و مرکب امان از ورطات ممات نجات می دهد، و جمعی که به وسایل تملق تملق ساخته اند و به لباس نلیس و تزویر بکر ضمیر [152h] و عروس تدبیر خود را آراسته اند، همه را در چاه خسار و حبس انکسار دمار از روزگار بر می آرد، و همواره می گوشت که ضعفاء و فقراء بر بستر آسایش آرامش^۲ یابند، و بر مسند راحت استراحت کنند. و به جهت ضبط مملکت و انتظام سلك سلطنت میان پادشاه خود و سلطان علاء الدین به اصلاح ذات البین و رعایت احوال جانبین می گوشت و می خواهد [۱۲۹] که جهانیان [را] از فیض این دو دولت مغمور و از یمن این دو بزرگوار روزگار معمور^۳ گرداند.

نظم

از آن شد ابر در عالم جهانگیر که اطفال بباتی را دهد شیر
 و زان نام سهی سروسرور که اندازد گیارا سایه بر سر
 [۲۸۱] دیگر شکایتی که در آن ملاطفه لطیف و مشرفه شریف مدرج فرموده
 بودند در باب تقصیر مکاتبات و تحریر مراسلات، عجب که آن دستور آصف مکنت
 و آن آفتاب فلک رتبت، و آن منبع زوارف عوارف^۴ و آن فیاض دریای عطاء این معنی

۱- م: برو

۲- م: و آرامش

۳- م: معمور

۴- م: زوارف و عوارف

تصور نفرمود که :

شعر

إذا لم يكن بيني وبينك مرسل فريح الصبامتي إليك رسول

حق علیم است که همواره به نشر ثنا خوانی و دعا گویی مشغول است. [153a]
واگر چنانچه تقصیری در کتابت رقاع و تقریر شوق و التیاع می افتد به سبب آنست
که شرم میدارد که نم چشم قلم دوزبان به سوی چشمه حیوان فرستد ، و نیز محترزست
که مبدا که از کثرت مکاتبات و تواتر مراسلات خاطر عاطر ملالت گیرد ، و ضمیر
منیر از تکثیر مخاطبات کلالت پذیرد . ان شاء الله تعالی که اسباب ملاقات که دوحه
ازهار مرادات و روضه انوار مسراتست به زودی روزی باد ، و زلال وصال آن ملک
خصال به خوشر و جهی مهیا ! «ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها» ، بیاض ایام
و صفحات شهور و اعوام به توقیع احکام مخدوم مرقوم باد ، و جواهر مراد در سلک مرام
منظوم ! سواد عرصه اقالیم عالم و بلاد رقعۀ [۱۳۰ ر] ممالک بنی آدم مراکز اعلام
بندگان در گاه و مضارب خیام مقربان حضرت باد ! و مدت وزارتش مقرون به امتداد
لیالی و ایام ! بالنبی و آله الکرام . والسلام .

فصل بالخیر که در ضمن مکتوب نوشته بود

دیگر اندک سوغاتی به خدمت فرسفاده ، متوقع است که به نظر قبول ملحوظ

فرمایند بدین موجب :

[۲۸۲ - 153b] مفصل ————— ل

سوغات که به دست تجار به بندر بصره فرستاده شد

اقمش ————— ه

حیوانات

جليله ۳۰ عدد

طاوس	سارو	طوطی
۴ عدد	۴ عدد	۱۰ عدد

سفید سیاه سرخ سبز
۲ ۲ ۲ ۲

[۲۸۴] زاغ هندی	سنگ	نسناس	خرعتابی
سخن کوی	سر		
۳ عدد	۴ عدد	۴ عدد	۱

مربیات

۲۷۰ من

مرباء	هلیله	انبه
زنجبیل معطر	کابلی به عسل خیار چنبر پرورده	مربا
۵۰ من	۵۰ من	۵۰ من
[۱۳۱h-154] مجدیہ (۴)	جکی	تمر هندی
مربا	یکی مربا	تازه مربا
۵۰ من	۵۰ من	۵۰ من

[۲۸۵] عقاقیر

سازج	قصب الذریر۲	وادی۲ مفرد	۲۲۸۲ من
هندی		بندق	زنجبیل

۱- ۴: ۲

۲- الذیر۲ (بی نقطه)

۱۰ من	۷۰ من	۲۰ من	۳۰۰ من
فلفل	قرنفل	کبابه	دارصینی ^۱ صینی
۳۰۰ من	۳۰۰ من	۲۰۰ من	۱۰۰ من
فوفل	قاقله	هیل	جوز
	کبار وصغار	بوا ^۲	بوا
۲۰۰ من	۲۰۰ من	۱۰۰ من	۱۰۰ من
خیار	شیطرج	شاه صینی	مار
شمبر	هندی		برین (؟)
۲۰۰ من	۳۰ من	۲۰ من	۱۰ من
[155 a] سنبل	دواله	ورق طنبول	آب
۳۰ من	۲۰ من	یابس	جمه جاوید
۳۰ من	۲۰ من	۳۰ من	۱۰ من
[۲۸۶ - ۱۳۱ پ] ریوند		ع	ل
خاص صینی		خیار شمبر منزوع النوايك مرطبان	
۳۰ من		۲۰ من	

کشو ل

به جهة دفع کلف و دست شستن به کل کیتی
و کل جنبه پرورده ۵۰ من

۱- م: حی

۲- م: بوا هیل بوا

زهر

طشت	قدح	طبق	پیله
و آفتابه	۴	۱	سوز عمل بنگاله
۱			۱
الف مثقال	الف مثقال	۵۰۰ مثقال	الف مثقال

[۲۸۸] صینییه

۵۰۰ عدد

[156 a] صحن	قدح	شاه
لاجوردی	لاجوردی	کاسه منبت
۱۰۰ عدد	۱۰۰ عدد	۵۰ عدد

شربتیه	صراحی	نیم صحن
ملون هفت رنگ	لاجوردی محرز بطلا	لاجوردی و غیره
۵۰ عدد	۱۰۰ عدد	۵۰ عدد

[۱۳۲ پ] اوانی مکعب

۵۰ عدد

مأكولات

محلات (۲)

۳۰ مرطبان

زنجبیل	قرنفل	قرقه ^۲	لیموبه ادویه حاره	انبه	مجذیه
۵ مرطبان	۵ مرطبان	۵ مرطبان	۵ مرطبان	۵ مرطبان	۵ مرطبان

۱- گویا محلات

۲- م: فرقه

[۲۸۹] فواکه

یابسه

قند نارگیل	نارگیل	خیار شنبلیله	تمر هندی
۲۰ من	۳۰۰۰ عدد	۲۰۰ من	۵۰۰ من

[156 b] اخش ————— باب

وعظام که به جهت عمارت خاصه فرموده بودند

۶۰۱۰ من

	عظ ————— ام	اخش ————— اب	
دندان شیر ماهی	منقار سمندر	آبنوس	ساج
۵۰۰ من	۱۰ من	الف من	۳۰۰۰ من
	عاج		صندل سرخ
	۵۰۰ من		الف من

(۴۹)

[۱۳۳ر] مکتوبی^۱ که بر فرزند خود امیر محمود
نوشته است در وقتی که در کرمان به علم تصوف
مشغول بوده است

بدان ای فرزند! اسعده الله تعالی! که اوّل امری که لازم و اول فرضی که
واجبست بر مرید طلب استاد کامل و شیخ عالم عامل است که او را به تهذیب اخلاق
و طیب اعراف رهنمایی کند، و نفس او را به نه خصلت محموده که از سیر مرضیه
اولیاء و خصال پسندیده [۲۹۰- 157a] اوصیاء است مزین سازد، تادم از عرفان و توحید
و وجدان و تجرید تواند زد.

نظم

آخر این علم کار بازی نیست علم دین پارسی و تازی نیست
تازی و پارسی چه آموزی زین دو معنی چه مایه اندوزی
علم دین جوی و سرفرازی کن ترك این پارسی و تازی کن
چیست علم؟ از هوارهایدن، حاجتش را به حق رسانیدن
و این نه خصلت که ذکر کرده می شود چهار ظاهر و پنج باطن است.
اما ظاهر: جوع، و سهر، و صمت، و عزلت باشد، و این دو فاعل اند و دو منفعل،

۱- چ: مکتوب

اما فاعلان جوع و عزلت ، واما منفعلان سهر و صمت^۱ است .
 و مراد به صمت آنست که مهر سکوت و خاموشی بر زبان نهند ، و تیغ زبان را
 در نیام صموت کشند ، و بلبل نطق را به لحن باربدی و نغمه داودی در گلزار تسبیح و
 تقدیس به آواز آرد ، و به زینت و جمال بی محاسن اخلاق و افعال فریفته نباشد ، و از
 حقیقت « المرء فی طی لسانه لافى طیلسانه » عاقلانه باز اندیشد .

نظم^۲

[۱۳۳ پ] تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
 [157b] هریشه گمان مبر نهالست باشد که پلنک خفته باشد

شعر

وما الحسن فی وجه الفتی شرفاله اذا لم یکن فی فعله والخالق
 [۲۹۱] و دادند که او را کسوت عدم به طراز وجود معلم شد ، و از قبضه مشیت
 عزم عالم بشریت کرد ، باید که خدمت کاری به عبادت باری در بندد^۳ و بر مقتضای
 « وما خلقت الجنّ والانس الا ليعبدون ، ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون »
 خلوت خانه دل را به ضیاء ذکاء معرفت منور و شام جان را به نوافج محبت معطر
 گرداند ، و به مفاتیح « کنت کنزاً مخفیاً ، فاحببت ان اعرف » مغالیق جهل را از درد کان
 عقل بگشاید .

بیت

کان چشمه که خورد خضرا ز او آب حیات
 در دامن تست لیکن انباشته ای
 و بدین دولت وقتی تواند رسید که جواهر حسنات در رشته سیآت نکشد ،
 و فعل زیبا را در کسوت نامرغوب و صورت قبیح بیرون نیارد ، و فسق و فجور را مالیده

۱- م: باوازاد ۲- ج: قطعه ۳- م: در بند.

و مز جور ، و نفس اماره را منکوب و مقهور دارد .

نظم

[158a] گرت هوای سرا پرده مقدس اوست زمام خویش به دست هوس مده ز نهار
بیا و بنبه غفلت ز گوش بیرون کن که بشنوی نغم بلبلان این گلزار
و از کذب و ذم و بهتان و غیبت که از قبح سیرت و شین سریرت است ساکت و
صامت باشد ، و با هیچ مخلوقی سخن نگوید . و اگر چنانچه روحانیان [۱۳۴]
ملا اعلی و کرویسان عالم بالا بروی منکشف کردند ، ملتفت ایشان نشود ؛ و اگر
محا کا کنند ؛ بایشان سخن نگوید ، و چشم بر هم نهد . و اگر گوید ، بر قدر اداء فرض
گوید . و اگر متعرض او نشوند ؛ سکوت را شعار و صموت را دثار خود سازد ، و به نفس
خود مشغول گردد . و باید که [۲۹۲] نفس^۱ را نیز به صمت بیاموزد ، و پای بسته دام
هوا و هوس نکرده ، بل که با او طریقه مجادلت و راه مقابله مسلوك دارد .

شعر

خالف هواك اذا دعاك فربما قاد الحکيم الى الضلال هوا
اطع نهاك اذا نهاك فانهما ينجو اللبيب اذا اطاع نهام

چه نفس شوم چون به حصول مطلوبات و مرغوبات خود دست یابد به جهت
دریافت مفاد و مراد از محبته سداد و رشاد دور گردد ، [158b] و مرآت قلب او از
تجلیات الهی و صور واردات نامتناهی محجوب شود .

و اما عزلت آنست که از صفات مذمومه و اخلاق دنیته عدول کند ، و دل را از
قید علائق و بند عوائق خلاص گرداند ، و از اهل و مال و فرزند و پیوند و دوست و

۱- م مشغول گردید که نفس (کم دارد)

۲- م درست روشن نیست .

هر چه حجاب راه اوست دور گردد ، و به هیچ آفریده ای الفت نگیرد ، و به هیچ یار و موئس مستأنس نشود ، و از مآلوفات و محبوبات خود دوری جایز شمارد . که هر کس که منطقه مطاوعت بر میان جان بست ، و بند گانه در گوشه عزلت نشست ؛ در صف کبریا قلب سکنی و در صف اصفیاء سر حلقه انجمنی شد ، و خدایگان مملکت وجود و قهرمان لشکر مقصود گشت. «ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذالى ربه سبيلا» [۱۳۴پ] پس شرط اهل عزلت و ارباب فناء آنست که از موافقت ابنای جنس و مصاحبت جنّ و انس دامن تقرب درچینند ، و از خُلال وفاء و اخوان صفاء و اقران و اکفاء به تجرد و تفرد ممتاز شود .

[۲۹۳] نظام

هر که فارغ ز علایق نشود محرم حضرت خالق نشود
[159a] هر که در خانه عزلت ره یافت همچو خوراز افق دولت یافت

و اما جوع ، تقلیل طعام است ، و در او منافع بسیار و فواید بی شمارست ، چه تناول طعام به قدر حاجت باید کرد ، تا به عبادت و ادای فرائض و سنن قیام تواند نمود . چه مشرع ملک وجود^۱ از قاذورات فکر و فساد و غضب و عناد که «من اطاع الغضب اضاع الادب» به صرامت شمشیر آبدار جوع صافی می شود ، و بیضه دین از مخالفت نفس ضالّ به مهانت تیغ بی دریغ او محفوظ ماند ، و موادّ شهوت نفسانی و اخلاط فاسده جسمانی به وسیله او منقطع می گردد . چه بعض سلف گفته اند : «خلق الله تعالى الملائكة من عقل بلا شهوة و رغب البهائم من شهوة بلا عقل ، و رغب ابن آدم من كليهما . فمن غلب عقله شهوته ، فهو من الملائكة ؛ و من غلب شهوته عقله ، فهو من البهائم» . و هم درین معنی شاعر نیکو گفته است :

۱- م: وجود را

نظم

آدمی زاده طرفه معجو نیست از فرشته سرشته و زحیوان
 گربدین میل میکند کم ازین وربدان میل میکند به از آن
 [159b] پس چون ماده شهوت منقطع گردد، مواد عقل زیادت نشود. و چون
 عقل [۱۳۵] زاید گردد؛ به ذروه فلکی و درجه ملکی رسد، و از برازخ طبیعت
 خلاص یابد، و در سراق جلال سراپرده اقبال زند.
 [۲۹۴] و چون جوع به نهایت رسد، سهر حاصل شود. و سهر تیقظ^۱ نفس باشد
 از نوم غفلت. چه هر کس که در خواب رود به هاویه برازخ سفلی افتد، و از ذکر
 خدای تعالی غافل شود.

و این چهار خصلت که در سلك تحریر آورده ام از جمله خصائل مرضیه و فعال
 سنیه است، زینهار که در تحصیل این مطالب سعی نمایی، که هر که درین تقصیر
 کند از سنن صواب دور، و از محجّه صلاح مهجور باشد، و عاقبت به تیغ نیازخسته
 و به فتراک آزرسته شود، و به شومی و خامت نفس به عقوبت عاجل و تخویف آجل مقرون
 گردد، و مزاج او از حال اعتدال به حال اعتلال انجامد، و صحتش سقم و راحتش
 به الم مبدل گردد.

اما پنج باطنه: صدق و توکل و عزیمت و صبر و یقین است، و این نه امّهات خیر اند.
 پس ای قرّة العین و ثمره الفؤاد ایّدک الله بروح القدس! بدانکه تر ابرای کاری بزرگ
 آفریده اند، و در باطن تو سرّ امانت خدای [160a] و نور خلافت حق، عزّ سلطانه! به
 ودیعت نهاده. زینهار تا نور الهی و سرّ قدسی را به تصاعد بخار ظلمات متابعت هوا منطقی^۲
 و مضمحلّ نگردانی! قوله تعالی: «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض»، فاحکم بین

۱- م: ممص (بی نقطه)

۲- م: مصفی

الناس بالحق ولا تتبع الهوى ، فيضلك عن سبيل الله.

نظم

توبه قوت خلیفه‌ای به گهر قوت خویش را به فعل آور
توبه قیمت و رای دوجہانی چکنم قدر خود نمی‌دانی
عیبی عظیم بود [۱۳۵ پ] که کسی همنشینی پادشاه را شاید ، واستحقاق
صحبت او دارد، در کلخن [۲۹۵] طبیعت خود را به نجاسات شهوات آلوده گرداند^۱

بیت

خویشتن را ندیده‌اند همه آدم نورسیده‌اند همه
نه بس^۲ تجارتی بود، سلطنت ابدرا به ده روزه بندگی نفس آماره فروختن ، و
فسحت عالم نورانی را به ضیق عالم ظلمانی بدل کردن . قوله تعالی : «اولئك الذين
اشتروا الضلالة بالهدى ، فما ربحت تجارتهم ، وما كانوا مهتدین».

شعر

زشت نبود روی قدسی منتظر وانگاه تو در غرور آباد کیتی همنشین اهرمن؟
[160b] داعی لطف دمبدم ترا باخود دعوت میکند، وتوتهاون میکنی، وجمال
اول خود را به تو می‌نماید ، وتوتغافل می‌نمایی ! لذت حقیقی ترا می‌طلبد وتواز آن
گریزی ، ولذات مجازی از تو می‌گریزد ، وتو در آن می‌آویزی، «طلبك، ايها
الخطي ! جميل، فهربت منه ؛ وطلبت قبيحاً، فهرب منك»، وبه بعضی از انبیاء، علیهم
السلام ، وحی آمده است که : «يا ابن آدم ما ادني همك وما اخس نفسك ! اطلبك
فتهرب مني ، ويطردك غيري فتأنيه^۳».

۱- م : کرده‌اند

۲- م : پس .

۳- م : لثاتی.

نظم

اندر همه عمر من شبی وقت نماز آمد بر من خیال معشوقه فراز
 بگشود نقاب از رخ و می گفت بهراز باری بنگر که از که می مانی باز
 امروز که زمام اختیار و نهمت همت به دست تست، اگر کار نکنی، فردا دست
 جلالت [۱۳۶] تصرف «والامر یومئذ لله» نقاب پندار و اختیار از روی کار بردارد،
 و منادی عزّت [۲۹۶] از بطنان کبریا ندا کند که: «لمن الملك الیوم؟ لله الواحد القهار»
 ترا فریاد «یا حسرتی علی ما قرطت فی جنب الله» چه سود دارد و چه فائده کند.

نهم

تا کی نالذ غصّة غمخواره دلت تا کی سوزد ز درد آواره دلت
 [161a] امروز اگر تو چاره دل نکنی فردا که کند چاره بیچاره دلت
 اکنون دست در جمل متین قرآن و عروّه و تقی فرقان زن، که از هاویه عمیق
 دنیا جز به جمل متین خدا به سر ادا ملکوت و مشاهدات جبروت نتوان رسید،
 «واعتصموا بجبل الله جميعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون» و از ظلمات هوا جس نفس
 جز به متابعت محمد مصطفی، صلی الله علیه وسلم خلاص نتوان یافت. «لقد کان لکم
 فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجو الله والیوم الآخر».

شعر

چنگ در گفته یزدان و پیمبر زن ورو کایچه قرآن و خبر نیست فسانست و هوس
 اوّل و آخر قرآن ز چه «با» آمد و «سین» یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

(۵۰)

مکتوب که بر فرزند خود امیر^۱ احمد به طریق نصیحت
نوشته در وقتی که حاکم اردبیل بوده.

فرزند اعزّ احمد، طال عمره! می باید که به مذاکرات و مدارست و ممارست
این و صایا و نصایح و مواعظ که مستجمع و مستدعی تحصیل سعادات اخروی و
مثوبات دنیوی است اقدام [۲۹۷] نماید، و جز به افادت و استفادت از آن روزگار
شریف و عمر عزیز صرف نکند!

وصیت اول- باید که به نهضات عزم [161 b] و حرکات حزم داعیه جدال
و سودای [۱۳۶ پ] محال ازدل حساد و دماغ فساد بیرون کنی، و هر فکر و اندیشه
که نزدیک خرد باطل و به مذهب عاقل از شرایط صواب عاطل باشد بر آن اقدام
نمایی، و جمعی که در حنیض حرمان اسیر اقوال احزان باشند و از حیث استعداد
و مرکز استعداد دور شده، همه را از وفور استقامت^۲ استطاعت افادت ارزانی دار،
و از قبود نکال و اغلال ملال آزاد کن! و کعبتین ضمیر ایشان را که در طاس حیرت
و تخته فترت افتان و غلطان است به دست آویز رای نورانی از تیه سرگردانی خلاص
ده، و به منصوبه تدبیر مهره آمال طویل ایشان را از ششدرهزار خیال محال مناص^۳
بخش، و در خانه گیر عنایت آن جماعت را تحصیل رشاد و داد سداد زیاد کن، و

۱- ج: میر

۲- ج: استفادت

۳- م: مناصی

هر رمز که فاردان فرزانه آن را طنز خوانند و صاحبان جد و صلاح آن را مزاح
بدان امتزاج مده، که گفته اند «شجر المزاح یثمر الا فتضاح»

نظم

کسی کو مایل هزل و مزاح است به نزد اهل دین دور از صلاح است
کسی کو لعب سازد مایه خویش کند کم پیش مردم پایه خویش
[۱۶۲a-۲۹۸] اگر داری سرو عظم نصیحت مکن بازی که باز آرد فزیت
هر آن شاهی که بازی پیشه گیرد کمال حشمتش نقصان پذیرد
ز سر افتد کلاه افتخارش بمیرد شمع قدر و اعتبارش
وصیت دوم- از قبح ذات و خبث صفات دنیی احتراز کن، و ندای اهل
قبور از مضایق لحدود بشنود که:

شعر

ینادیک احداث وهن سکوت و سگانه تحت التراب خفوت
ایا جامع الدنيا لغير بلاغة لمن تجمع الدنيا و انت تموت
و در عرصه پرشور او منصفه [۱۳۷ ر] راحت و مسند فراغت میفکن، که هیچ
آفریده را در ولایت خلقت خلعت جاودانی نداده اند، و در حدود عالم حدوث قرارگاه
ابدی ارزانی نداشته.

شعر

تطلب الراحة فی دارالفنا خاب من یطلب شیئا لایکون
پس چون زوال زندگانی و انحلال قوای جسمانی مقرر و متیقن^۱ است،

می‌باید که نفس را از دُئس اخلاق رذیله مامون داری، و دل را از تخیلات باطل هوا و هوس مصون داری^۱.

شعر

ما بال نفسك ترضى ان تدنسها و ثوب جسمك مفسول من الدئس
[162 b] ترجوا النجاة ولم تسلك مسالكها ان السفينة لاتجری علی الییس
[۲۹۹] و چون به حکم و فور کفایت و حصول کفایت عروس مملکت را نکاح
بسته‌ای، باید که صدق اوصدق سازی، و شهود او جود، و عدول او عدل باشد، و
حجله سلطنت و کله مملکت را از تراحم لشکر قهر و تصادم صرصر جور نگاه‌داری،
و زست روزگار زورکار^۲ را به نکار معدلت نقوش گردانی، و به مساعدت افتادگان
و مراضی خواطر آزادگان و افاضت جود و احسان و اذاعت امن و امان و استیفای
مطامع کاینات و استیصال مواقع خیرات قیام نمایی.

شعر

ترود من الایام خیرا فانه اذا ما مضى يوم فلیس بعائد
و ازمهج خشم و غضب بر موجب «ایناک وعزة الغضب فیصیرک الی ذل الاعذار،
عدول جویی، و ساعی و تمام را به دور باش هیبت از حضرت خود دور کنی، که
سخن چین و ساعی و تمام هر سه بدنام و نامحمود سرانجام‌اند، و در وقتی^۳ که
مصیبتی روی نماید و حادثه‌ای بیش آید؛ جزع و زاری و عجز و سوگواری به خود
راه مده، و به عون صبر که [163 a] عواقب مرضیه و مراتب علیه دارد برمدارج
«والله یحب الصابین» عروج کن، و مثوبات صابران از حیز حد و مرکز عد متجاوز

۱- در چ روی «داری» خط زده شده است.

۲- م ندارد

۳- ج: وقت

دان ، کما قال الله ، سبحانه و تعالی [۱۳۷ پ] : «انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب»

و لیس الفتی من حیر الخطب صبره و لکنه من حارفی صبره الخطب [۳۰۰] وصیت سوم- چنین استماع افتاد که آن فرزند به علم نجوم هوس کرده است ، و ازین معنی دلم به غایت پریشان شده ، زنهار که سخن اهل نجوم که سالکان منهج خطاورد روان محبّه عمی اند نشنود ، و ایشان را درمهد رضا ع به شیر اصطناع نیروورد ، و زمام اختیار فلک در قبضه تدبیر ماه و تیر نداند ، و اقبال و ادبار انسان را از سعود برجیس و نحوس کیوان شناسد.

شعر

ولیس بتقدیر الکواکب مانری و لکنه تقدیر رب* الکواکب

بیت

همه با دست حکم باد انگار تو از احکام خیره دست بدار
و بر صور عاطل و نقوش باطل تقویم که نه بر نهج قویم است دل نهد ، و حصول
سعادت و شقاوت را از استدارت فلک دوار و انقضای [163 b] کواکب سیار نه بیند ،
و محبت این علم بی نفع که چون فضلات واجب الدفع است از صفایح مخیله و اوراق
مذکره بستر و نفع و ضرر را همه بر مقتضای خواهش قضاء و قدر خالق البشر داند.

بیت

نیست الا به قدرت یزدان نیک و بد در طبایع ارکان
وصیت چهارم- در سایه رایت علماء و کنف فضلاء که:

شعر

لهم قلم من جریه الدهر ساکن و من مائه طرف الانام کحیل

يَبِيضُ وَجْهَ الْمَلِكِ وَهُوَ مَسْوَدٌّ وَيَسْمَنُ حِظَّ الْفَضْلِ وَهُوَ نَحِيلٌ
صفت براع کهربار و منقبت خامه در رنثار ايشانست آرام کيرد، و به انوار
نجوم علوم [۳۰۱] دنيی خلوت تاريک ضمير خود را منير گرداند.

شعر

مصاييح الا نام بکلّ ارض هم العلماء ابناء الکرام
فلولا علمهم في کلّ ناد کنور البدر لاح بلا غمام
[۱۳۸ ر] و بداند که هيچ فضيلتی فوق مرتبه علوم شرعی نه، و هيچ حبلی
متين چون ذيل اخلاق حميده نيست، به وسيله اواز تيه نادانی و فيفاء جهل و حيرانی
به محجه دين و منهاج يقين توان رسيد.

شعر

[164 a] عليك السعي في طلب المعالي و ليس عليك ادراك النجاح
چه کلام بانظام صاحب شرع که خلاصه اصل و فرع آفرينش و نقاوه جز [ء]
و کلّ اهل ينش است موگد اين مقال و مصدق اين حال است که «الناس عالم
او متعلم، و الباقي همج»، و اگر خواهد که از گرداب جهالت و دريای ضلالت
بيرون آيد؛ بايد که سفينه کسالت را وسيله خلاص و سبب مناص خود نداند، که
منشار و معول کسل و تن آسانی قاطع افنان منّا و قاعم بنبان رجاء است، بل پای
در رکاب ارتکاب جهد نهد و دست در عنان سعی زند.

اطلب ولا تضجر من مطلب فآفة الطالب ان يضجرا
[۳۰۲] اماترى الحبل بتكراره في الصخرة الصماء فداثرا

بیت

به غرض در رسید هر که شتافت تانجویی مراد نتوان یافت
 و از اینجا گفته اند که: «من طلب شیئا وجدّ وجد، ومن فرع بابا ولیح ولیح» و در
 دریای خوف و خطر ولجّه بیم و حذر خوض باید کرد، تا دامن همت و جیب نهمت را
 پس از درّ شاهوار و گوهر آبدار بینند، چه [164b] گفته اند: «بلوغ الامال فی رکوب
 الاهوال».

نظم

ترك سرگو که سرفرازشوی و زهمه خلق بی نیازشوی
 هر که غواص بحر پر خطرست دامن همتش پراز کهرست
 نیست در صحن گیتی غدار روز اقبال بی شب ادبار
 چه گردنکشان جهان و اشراف اطراف و اعیان بلدان و صدور ثغور به واسطه
 دریافت علوم رتبت و تحصیل سموم نقبت روز مصاف را شب زفاف دانند، و زخم رماح
 را لثم ملاح شمرند، و بوارق صفاح را مصاییح نجاج خوانند، و صدید جراح را
 مرهم راحت گویند، و طوفان ممات را سرچشمه حیات پندارند، و تاسینه را هدف
 تیر و جان را سپر شمشیر [۱۳۸پ] نکند، بر بستر احتشام و مسند احترام نغنود^۱،
 و بر بساط انبساط و چهار بالش نشاط به امن خاطر و فراغ بال نیاسایند.

[۳۰۳] نظم

فتوح روحم! دانی که کیست درخور ملك؟
 کسی که عزم و غنیمت یکی بود بر او
 به یاد ملك چو آب حیات نوش کند
 اگر ز خون عدو پر کنند ساغر او
 فلك مشام کسی خوش کند به بوی مراد
 که خاك معرکه باشد عبیر و عنبر او

۱- م: نغنود

[165a] وصیت پنجم، از مکر دشمن و فریب عدوایمن مشو، و تهیج^۱ نیران
فتن و اثارت لواعی فساد ایشان را به آب و عدو و عید و خوف و تهدید بنشان، و سهام
تزویر آن طایفه را به سپر تدبیر رد کن! که تا آن طایفه را به بلیتی مواخذ و عقوبتی
معذب نکر داند، ترك اعمال نامرضی و افعال نامرغوب نکنند،

بیت

مار ترك كزند کی نکند تا نكو بند سر به كوپالش
واژ طوفان طغیان و لجه عدوان آن جماعت جز به سفینه حزم و زورق عزم
نجات نتوان یافت، و بداند که از دشمن غدار و خصم نابکار چشم مصالحت و نظر مصادقت
داشتن تخم جفاء^۲ کاشتن و خرمن وفاء چشم داشتن، و درخت خلاف نشاندن، و ثمره
وفاق جستن است.

نظم

زمین شوره سنبل بر نیارد در و تخم عمل^۳ ضایع مگردان
نکو بی بابدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان
بل اگر توانی آن حزب را به حبال خیال^۴ و قتراك و غل^۵ ذل مواخذ ساز!

نظم

[۳۰۴] [165b] کمر عزم بر میان ببرند تا که از بیم توبه لیل و نهار
نیش گردد به دست ایشان نوش گل نماید به چشم ایشان خار
وصیت ششم، بدانکه سمند تند فلك را به هیچ لجام رام [۱۳۹] نتوان کرد
و این نهنگ نیز چنگ جهان را هیچ صیاد در دام انتقام نتواند کشید، و این مرغ ابلق
را به دانه افسوس از جو ابا به حیز رضاء نتوان آورد.

۱- م: نهج ۲- م: وفا
۳- ج: و عمل ۴- م: خیال

بیت

کین توسن تند آهنین سم خوش باش که رام کس نگرده
و به نزد ارباب عقل کسی به خرد موسوم و به عظمت مشهور باشد که بر
نزہت حدایق امانی و عذرت چشمه زندگانی دل نهد، و از شجعان رجال و قرینان
ابطال او که چون شیر ژیان و پیل دمان مردم خواراند محترز باشد، و باگوی
ربایان میدان دولت و چابک سواران مضمار شوکت، چون منتظم گردد این ایات
را نصب العین سازد:

نظم

رخش امل متاز که ایام توسن است
کار عدم بساز که رحلت معین است
مرهم که یافت؟ ورنه جهان پر جراحتست
رستم کجاست؟ ورنه همه چاه بیژن است
باغ جهان مبین و حدیثش مگو از انک
کوری دروز نر کس و کنگی ز سوسن است
[166 a] باهر که هست گرم و سبک همچو آهن
دهر دو رنگ سرد و گران همچو آهن است
و به یقین داند که مرغ اجل حیات التقاط میکند، و به رشق سهام
و ضرب حسام موت درع زندگانی و جنة کمرانی را می شکافد.

شعر

[۳۰۵] لا تفرحَنَّ بصوب بارقة همت^۱ فصولی عقیب الماء
و الموت حکم لامحالة واقع لاینثی بتعزّز و اباء

۱- م: سمت ۲- م: فصولی

و بنیان ابوان شادمانی و اساس ارکان عمر فانی را مندثر و منهدم می گرداند، و دل‌های خواص و عوام [و] جان‌های ایام را در مجمره وجود چون عود می سوزاند، و خرمن بقاء را به تندباد [۱۳۹ پ] فناء برباد بی نیازی می دهد، و به اشارت «کلّ شیء هالك» حرف هستی را از لوح مملوك و مالك می شوید، و به زبان بی زبانی و نشان بی نشانی به ترتم این ابیات متکلم می گردد.

يك دل ز تیر حادثه بی غم که یافتست

يك دم ز صرف دهر مسلم که یافتست

زیر سپهر آینه گردان چو آینه

صافی دلی موافق همدم که یافتست

من تا منم دلی ز غم ایمن نیافتم

کویی به رغم من دل بی غم که یافتست

[166 b] زیر فلک مگوی که صد خسته یافتیم

يك خسته را بگوی که مرهم که یافتست

کس در زمانه مردم و راحت بهم ندید

در شهر کور و آینه با هم که یافتست

از هر بنا که ماند در ایام یادگار

غیر از بنای حادثه محکم که یافتست

پس باید که آن فرزند درکار جهان تدبیری شافی و تأملی وافی کند، و در

ردآفت عواقب امور قیصر و فغفور و وخامت حال خاقان و جیپال نظر کند، و به

چشم عبرت بین بر عظام^۱ [۳۰۶] بالیه و قصور دارسه ملوك روی زمین نظر اندازد،

که چون از اوج ثریا به حنیص ثری افتاده‌اند، و از طعن سنان افلاك هلاك گشته، و بر بستر خاك نمناك غنوده، و در گرداب آسیاب^۱ «لابقی و لاندز» فرموده، و معجزه «لبرز»^۲ الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم^۳ در شأن ایشان ظاهر گشته، و جمال «بما کنتم تستکبرون»^۴ فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تفسقون، در نظر ایشان جلوه داده، و حروف «وسیعلم الذین ظلموا ای» منقلب ینقلبون، بر اوراق آیام و صفحات شهور و اعوام [۱۴۰] آن طایفه مرقوم شده، و بداند بقای نام به مراعات خواطر ابنای آیام به اتمام مصالح خواص و عوام حاصل می‌شود، و لیالی ظلمانی مملکت به انوار اقمار [167 a] معدلت و اشراق کواکب نصفت روشن می‌گردد، و ماده قلق و اضطراب و علت فتن و انقلاب از مزاج عالم به وسیله او انقطاع و اندفاع می‌یابد، و غره شمایل اما جد و امائل به واسطه او قبله قبایل و کعبه اکلام و افاضل می‌شود. و اسماء برامکه، علیهم الرحمة! بدین سبب واسطه قلاذه دهر و غره جبین عصر است، که بندگان گنه کار را از مطموره وحشت و دهشت خلاص داده‌اند، و بر روی مطیع و عاصی و دانی و قاصی ابواب عطاء گشاده‌اند، و ماه مشتاقان دولت را از محاق فراق نجات بخشیده، و بر جراید عصیان مهتران و کهتران رقم عفو کشیده، و بلده بغداد را باغ داد و روضه داد و ساحت راحت و عرصه^۴ [۳۰۷] استراحت گردانیده، و جهانیان را خلعت رضا و لباس استرضاء پوشانیده، و درگاه بارگاه هرون الرشید را به شرفات دولت و غرفات حشمت آراسته، و جمال با کمال او را به خصال مشکور و فعال محمود پیراسته. و هامان بی سامان از آن در زمرة بغات

۱- م: اسباب

۲- م: ان

۳- م: و جمال «لا تستکبرون»

۴- م: عرضه

منخرط شده که رایات «انار بکم الا علی» بر منجوق عیوق [و] طاق رواق فرعون روی سیاه زده بود. ویلمود (؟) بی وجود از آن درسلك عصاة منتظم [197 b] کشته که دعوی بی معنی «انا احیی و امیت» در دهان نمرود گمراه می نهاد. از اینست که گفته اند: «الابلیس بش الجلیس»

نظم

آنکه با مقبلان کند یاری بر سر از دولتش کلاه بود
[۱۴۰ پ] و آنکه بامدبران شود همراه روز بخشش چو شب سیاه بود

پس اهل دولت را بهترین فضیلتی و بزرگترین وصیلتی آنست که سر بر آستانه خشوع و جبین بر خاک خضوع نهند، و کلاه جبّاری و تاج قهّاری از فرق فرقد سای دور گردانند، و از ذمایم افعال و قبايح خصال تعامی و تقاعد نمایند، و رسم تواضع و فروتنی گیرند، و در ولوج غسق و بلوج فلق این دعای بزرگوار که از محمد مختار علیه الصلوة و السلام^۱ منقول است به اعتقاد پاک و نیت صافی و اخلاص تمام بخوانند، [۳۰۸] و هذه^۲ الدعاء الماثورة: «اللهم انی اعوذ بك من ذهاب الدولة و تغیر النعمة و تحوّل^۳ العافیة و من غلبة الشقاوة علی السعادة، اللهم انی اسالك زیادة فی الدین والدنیا و الآخرة» و به چشم حقارت و نظر خفت در مردم حقیر خلقت، پریشان طلعت که خلقان او مرقع و لباس او ملامت باشد نگاه نکنند، زیرا که [168 a] در هر کلیمی کلیمی^۴، و در هر صوفی معروفی، و در هر نمدی فضیلی، و در هر کهنه‌ای کمیلی، و در هر شالی ابدالی، و در هر زنده‌ای زنده‌ای، و در هر خرّقه‌ای مقتدای خرّقه‌ای باشد.

۱- م: الصلوة و م

۲- م: هذا

۳- م: تحویل

۴- م: هر کلیمی هر کلیمی

شعر

تری الرجل النحیف^۱ فتزدربه و فی اثوابه اسد هصور
وصیت هفتم می باید که ایام و لیالی اهالی و رعایا و اعیان اردبیل را به
اشعه معدلت ساطع و به انوار مکرمت لامع گردانی، و چنان کنی که نیران فجور
و طوفان فتور خمود و جمود یابد، و طرف امن و امان در مرغزار^۲ او چران باشد،
و یمین انصاف عنان تماسک از قبضه نمالک ظلم بیرون برد.

بیت [۱۴۱ د]

میان مرکز عالم علم زند، تا ظلم درون دایره کاینات نهد پای
و به آب لطف آتش عنف را فرو نشاند، و به نسیم سطوت کرد فترت از جبین
زمین پاک کند، [۳۰۹] و به صیقل انصاف زنگار اعتساف از آینه سینه آفاق بزداید،
و شمشیر دهر را از مورچانه^۳ جور جلا دهد، و ثغر مملکت مبتسم و عقد دولت منتظم
گردد، و خلایق را بر دولت تو وثوق غالب و رجاء راجع شود، و چاکران اندرونی
کمر مطاوعت [168 b] به متابعت او امر تو در میان جان بندند.

و نوعی سازی که جناب قطب فلك حقیقت، و سبّاح بحار شریعت [و]
مسّاح^۴ مضمار طریقت، شیخ الاسلام و المسلمین، برهان الواصلین، قدوده صّمّه صفاء،
کلبن دوحه وفاء، شیخ صفی المله و الدین ادام الله تعالی برکات انفاسه الشریفه از تو
راضی و شاکر باشد، و بر آستانه ولایت پناه او پیوسته چون پرده سرعجز و سوگواری
نهاده باشی، و به یقین بشناسی که خسرو سیارگان مستفیدرای جهان آرای، و کاتب
فلك مقتون کلام روح افزای اوست.

۱- م: الحقیق

۲- م: مرغزاری

۳- م: مورخانه

۴- م: مشاح

شعر

و يعمر دارالشرع بالمعلم و النهی و يغمر اهل الفضل بالكرم الغمر
فاقد امه في الجذب^۱ تغنى عن الحیا و اقلامه في الحرب تغنى عن السمر^۲
[۳۱۰] اقل علاه لایوازن بالثناء و ادنی نداء لایقابل بالشکر
و معالم جود و مصایح مقصود به انعام عمیم و احسان جسیم او پیدا و روشن
گشته ، و صنایع لطایف و بدایع عواطف او از حد امکان و مرکز بیان گذشته
[۱۴۱پ].

شعر^۳

و من كثرة الاخبار عن مكرماته يمر^۴ له ضيف و يأتي له^۵ ضيف
[169 a] و شرف شرف او پای برفرق فرقدان و کتف هفتمین آسمان نهاده.

نظم

از گوشه سقف همت او آویخته نه فلك چو قنديل
و زدست و دلش فرات و دجله هر لحظه زنند جامه در فیل
خورشید برین^۵ برین بلندی در موکب او دوان به تعجیل
و هر مدح و تحسین و ثناء و آفرین که در باب رفعت جناب او بر زبان بیان
رود ، هنوز از صد یکی ، و از بسیار اندکی نگفته باشد ، و لایق جلال و موافق کمال
او نیاید . می باید که چون مورد کمر به خدمت او بسته داری ، و به هر چه اشارت
فرماید آنرا موجب بشارت و سروردانی ، و هر نقد دولت که در دارالضرب اقبال
زنند نثار مقدم میمون و تحفه روزگار همایون او گردانی ، و خوشه چین مکارم اخلاق

۱- م: الحذب

۲- در ج این بیت نخستین است

۳- ج: بیت

۴- م: که

۵- م: بریرین ، روی آن: بد

و حسن شیم و اشفاق او باشی، و چنان کنی که خود را ملحوظ نظر کیمیا فیض او سازی، و از همت مبارک او طلب مرادات دنیوی و سعادات اخروی کنی.

شعر

[۳۱۱] مارامه ذو حاجة الا وقد هیا له بالجوّد کل مرامه
[169 b] ما قام فی هذی البسیطة واحد باللفظ و الاحسان مثل قیامه
فترام ینثر التدی من کفه مثل انتشار الدرمین اقلامه
ابدا یفرّق ماله فی یومه مالا یفرّق غیره فی عامه

که هر کرا جناب او چون عنان دست گیرد از حسیض خموش به اوج قبول رساند، [۱۴۲ر] و آنکه [را] چون رکاب دریای افکند از بقاع ارتفاعش به مهبط ایضاع اندازد.

شعر

رضاه رحیق للموافق نافع و بأساه سمّ للمخالف نافع
و به حسن تربیت خلائق را منظور نظر خالق سازد، و به دلالت واضح و برهان لایح مردم را از نکایت اغوای شیطان و ارتکاب اثقال عصیان نجات بخشد، و از مرکز خاکستان به هائمه افلاک و قمه سماک رساند. زنهار که در شنیدن این نصایح و مواعظ و خدمت مشارالیه تهاون و تغافل نوروزی، و تقاعد و تکاسل تنمایی! چون بر جانب آن فرزند وثوق تمام تمام داشت زیادت تأکید نرفت^۲. والسلام. به مقام شام نوشته شده است. [۳۱۲]

۱- م: هذ

۲- م: نروم

(۵۱)

مکتوب که به مولانا شرف‌الدین طیبی نوشته است
از بغداد و تعزیت او به فقد فرزندى داده است

[170a] سلامی که از لوازم او نوروداد و از مطالع او صبح اتحاد ظاهر و لایح
شود قبول فرماید، اشتیاق به جناب مخدومی چون فضایل ایشان نامحسوس است.
بعد مادرین وقت خبری رسانیدند که دله‌اخون و چشمه‌اجیخون و جانه‌ها خراب
و سینه‌ها کباب شد.

شعر^۱

تکدر شرب الحق بعد زلاله کما عوج عود الشرع بعد اعتداله
و کان نصاب العلم والحلم کمالا فعاوده النقصان بعد کماله
یعنی مرغ‌جان آن صدر جهان مولانا افضل‌الدین محمود، طاب مثواه! قصص
تن شکست و بر کنگره سرادق جلال نشست، و از مرکز خاک به محیط افلاک رجوع
کرد. و وقتست که ازیم این رزیت و هول این مصیبت شمع قمری فروغ گردد،
و دست عطارد قلم شود، و زهره زهراء موی بستر د، و تیغ آفتاب در قراب و توارت^۲
بالجباب، گرد [۱۴۲ پ - ۳۱۳] گیرد، و حسام بهرام در نیام شکسته شود، و محکمه
چرخ چنبری بر مشتری تنگ‌تر از حلقه انگشتی آید، و ایوان کیوان به دوده

۱- در م نیست.

۲- م: طوارط

ماتم اندوده^۱ کردد.

نظام

زین واقعه چشم من بخون تر (۹) گشتست

و احوال درون من دگر کون گشتست

[170b] و ز حسرت آن یگانه فرزند عزیز

اندر دهنم شکر چوافیون گشتست

واز آن دم که آوازه این ماتم به دروازه گوش رسید دلم شکسته و تنم خسته

شد، و گفتم:

شعر

آه من سفره بغیر ایاب آه من فرقه علی (۹) الاحباب

دریغ آن شمایل موفور السرور، دریغ آن فضایل نامحصور، دریغ آن گوهر

پاک درخاک، دریغ آن ضمیر منیر غمناک، دریغ آن صورت موزون، دریغ آن

طلعت میمون، دریغ آن سرور جویبار دانش، دریغ آن کلبن باغ آفرینش.

شعر

دلش اندر صدف خاک دریغ است دریغ

دلش از حادثه غمناک دریغ ست دریغ

چون بعد مسافت در میان افتاده بود شرایط عزاء را^۲ به تقدیم نتوانست رسانید.

می باید که خاطر عاطر و ضمیر منیر را پریشان نفرماید که جهان محل فناء و زوال و

معرض تغییر و انتقال است،

بیت

دو عقابند بر دوشاخ فلک که به جزیخ عمر بر نکنند

۱- در م «تک ... اندوده» نیست.

۲- م : عزاء .

۲- م : ازان

[۳۱۴] «کل نفس ذائقة الموت»، امیدوارست که حق تعالی، تقدست اسماء و تعالت آلاؤه! که ایشان را درین مصیبت دردناک و رزیت غمناک [171a] صبر جمیل کرامت فرماید! و حقایق اشیا [ء] را بر مقتضای «ارنا الاشياء کما هی»، چنانچه حق است بنماید! و آن سرونوجوان را از انهار مغفرت ربّان سازد، و آن [۱۴۳] کل مرده را به نسیم حیات ابدی خندان گرداند! بمنّه و کرمه!

چون جهان زو دریغ داشت وفا تو ازو مغفرت دریغ مدار ،
و ذات مبارك آن جناب را بعدازین از تجرّع اقداح مصایب و كسات نوایب
مصون و مأمون دارد ! بالنبی و آله اجمعین ! اکنون به جهت آتش سالیانه آن فرزندان
نو گذشته حواله ای به مولانا شمس الدین محمد ابرقوهی رفته ، می باید که بر موجب
تفصیل ضمن بستانند ، و به کرم معذور فرمایند ! و مفصل بدین موجب است :

نقہ

به جهت ثمن حطب و غیره از مایحتاج ۵ الف دینار [۱۴۳ پ-۳۱۵]

(۵۲)

مکتوب که بر پسر خود خواجه سعدالدین حاکم قسربین وعواصم نوشته است

فرزند دلبند سعدالدین طال عمره، دیده‌ها بوسیده. معلوم کند که چون از
مایدهٔ نعم وخوان کرم باری، تعالی و تقدس^۱ نوالهٔ شافی و بهرهٔ کافی بهمارسیده، در
دل ماچنان راسخ گشت که پیش از آنکه دست روزبنای زندگانی و اساس شادمانی
را ازپای درآورد، و فنای عمر گرامی فنای کلی یابد، و نوبت نیابت و زمان وزارت
به آخر رسد، و مستحفظان^۲ خزاین تقدیر متقاضی امانت گردند؛ حق در مرکز
خود قرارگیرد، و آفتاب نصف از اوج معدلت بتابد^۳. و چون ما را بندگی حضرت
خاقانی ولی عهد ملک و پشتیوان [172a] سلطنت خود ساخته، باید که به عروهٔ
وثقی عقل و جبل متین عدل متمسک باشیم، و از اشجار علم و ازهار حلم جنتی نمار
دانش و قطف ورود عفو کنیم که به تعظیم هم و رجاحت^۴ عقل و فهم چون آفتاب
پر نور معروف و مشهور گردیم. و چون منصب بلند و دولت ارجمند داریم؛ باید که
به ثبات قدم و صدق دم در وقت موالات و هنگام محاکات راسخ و مطلق باشیم، و قصر

۱- م: باری تعالی و تقدس از مائدهٔ نعم و خوان کرم

۲- م: مستحفظان

۳- م: نیاید.

۴- م: رجاحت.

مملکت و حصن سلطنت را مشید سازیم، و رغبت رعیت در مطاوعت و متابعت او امر و نواحی خود زیادت گردانیم، و بلابل طرب و عنادل ارب را در جنان جهان به آواز دلنواز آوریم، و زمام اقتدار و توسن تیز رفتار چرخ دوار را رام سازیم، و به محاسن شیم از ملوک عرب و عجم و وزیرای ترك و دیلم بگذریم، و به مکارم اخلاق از اکابر آفاق گوی مسابقت بیریم، و مشام^۱ [۱۴۴] عالم به هبوب ریاح افراح از [۳۱۶] سده شداید و اقراح بازرهانیم، و مسام^۲ [بنی آدم] را به نسمات ورود بهجت و نفحات شمال غبطت حبور و سرور بخشیم، و ساحت آفاق را از تلاطم بلا، و تراحم افواج عناء خلاص تام^۳ و مناص تمام دهیم، و اصناف رعایت درباره رعیت مبذول داریم. [172b] چه هر کس را که از کامرانی خبری و از شادمانی اثری باشد، باید که از شمس شرف نوری و کؤوس^۲ بهجت سروری به عالمیان رساند، و امزجه اهل جهان را از عارضه رعوت و مرض خشونت خلاص شافی و علاج وافی بخشد، و موارد و مشارب ایام را از کدورت روزگار مصفا سازد.

«و بحمد الله و حسن توفیقه» که درین زمان تمام جهانیان چنانچه صایم به رویت هلال و مستسقی به آب زلال، به روزگار همایون و سایه میمون حضرت سلطانی مبتهجانند، و سریر سلطنت و مسند مملکت از غایت افتخار به عیوق رسیده، و ابواب معاش و اسباب انتعاش مهیا و مفتوح ساخته ایم که هیچ آفریده را حاجت به کسی نیست، و موارد عقاید و افکار اشرار از شوایب اکدار حقد و مکر و جفاء و جور چون مشرب روزگار مصفا شده، و خود را از مشارکت انداد و ممازجت اضداد متفرّد ساخته و به صرامت سیوف هم و شهامت بازوی خدمت جهن را چنان در ربقه انقیاد آورده ایم که بعد ازین بر لوح خیال صورت محال نه بندند، و بر صحایف دماغ و دل نقوش

۱- م : مشام

۲- م : کؤوس.

وسواس باطل مرتسم نکنند، و بدین وسیله صیت ته‌میناء کرم^۱ در بسیط عالم [173a] در دادیم، [۱۴۴پ] و به گوش خاص و عام ابناء ایام این ندا رسانیدیم که همت ما بر آن مصروف [۳۱۷] و نهمت بر آن معطوف است که خلائق جهان از خوان احسان ما محظوظ^۲ باشند، و کافهٔ جمهور که در تمام ثغور ساکن اند از دولت ماحظی و افرو بهره‌ای متکثر یابند، و در صغیر و کبیر به نظر احترام و توقیر نگریم، و از فروع و اصول فروغ آفتاب قبول خود دریغ نداریم. بدین جهت به استعجال تمام رسایل و قصاد به ارجاء و انحاء^۳ پیش علمای زمان و فضلالی دوران که دریا از رشحهٔ کلک^۴ ایشان ریّان^۵، و سحاب از جواهر بیان ایشان در افشان فرستادیم که عنان عزیمت به صوب مامعطوف فرمایند، و چنان کنیم که بعد از این گرد انکسار و غبار افتقار بر جبین همت و ذیل عصمت شما ننشیند، و آینهٔ سینه رنگ رنگ کینه نپذیرد. اکنون علماء و افاضل و اماجد و امثال فوج فوج می‌رسند، و به مراعات و مدارات خاطر شریف ایشان بر قدر مجهود سعی می‌رود.

و ربع رشیدی که در زمان مفارقت و اوان مباعدت آن فرزند طرح انداخته، و تهیهٔ اسباب عمارت آن ساخته بودیم، اکنون به میامین قدوم علماء و یمن همت فضلاء به اتمام پیوست. و در او بیست و چهار [183b] کاروان سرای رفیع که چون قصر خورنق [۳۱۸] منیع است و به رفعت بنا از قبهٔ مینا گذشته، و هزار و پانصد دکان که در ممانات بنیان از قبهٔ هرمان سبقت برده، و سی‌هزار خانهٔ دلکش در و بنا کرده‌ایم، و حمامات خوش هوا و بساتین باصفاء و حوانیت و طواحین و کارخانه‌های شعر بافی و کاغذ سازی و

۱- م: بدین واسطه سبط کرم.

۲- م: محصوص

۳- م: انجاد

۴- م: حلال

۵- م: ریّان.

و رنك رزخانه [۱۴۵] و دارالضرب وغيره احداث و انشاء رفته ، و از هر شهری و نغری جماعتی آوردیم و در ربع مذکور ساكن گردانيديم ،

از جمله دوست نفر حافظ كه ببلان چمن وحى و تنزيل و عندليبان روضه تسبيح و تهليل اند، در جوار كنبد از يمين و شمال صد نفر را در كوچه اى كه به جهت ايشان احداث كرده بوديم ساكن گردانيديم ، و ادارات اين دو طايفه را تعيين^۱ فرموديم ، اهل يمين را از حاصل اوقاف شيراز ، و اهل شمال را از حاصل اوقاف روم .

جماعت كوفيان و بصريان و واسطيان و شاميان كه بعضى سبعة خوان و بعضى عشره خوان بودند ، و درين قسم در تمام ربع مسكون معروف و مشهور گشته ، فرموديم كه در دارالقرآن هر روز تا وقت ضحى به تلاوت قرآن مجيد مشغول باشند . و چهل [174a] نفر از غلام زادگان خویش را به ايشان سپرديم تا ايشان را سبعة خوانى تعليم كنند .

و جماعت خوارزميان و تبريزيان و ديگر خوش خوانان كه از اطراف اكاف عالم صيت^۲ ماشنيده آمده بودند ، گفتيم كه ايشان بعد از ضحى تا به وقت زوال به تلاوت كلام ربانى و قراءت آيات صمدانى قيام نمايند .

[۳۱۹] و ديگر علماء و فقهاء و محدثان چهار صد نفر در كوچه اى كه آن را كوچه علماء خوانند مستوطن ساختيم ، و همه را مياومات و ادارات مجرى داشتيم ، و جامه ساليانه و صابون بها و حلو بها مقرر كرديم .

و هزار طالب علم فحل كه هريك در ميدان دانش صفدرى و بر آسمان فضيلت اخترى اند در محله اى كه [۱۴۵پ] آنرا محله طلبه خوانند نشانديم ، و مرسوم همه را بر منوالى كه به جهت علماء مقرر كرده [شده] بود^۳ به جهت ايشان نيز معين

۱- م : تعين . ۲- م : سبط

۳- م : کرده ایم بود، سپس روی «ایم» خط زده شده و کلمه «یم» پس از «بود» افزوده شده است.

گردانیدیم .

و شش هزار طالب علم دیگر که از ممالك اسلام به امید تربیت ما آمده بودند ، در دارالسلطنة تبریز ساکن گردانیدیم ، و فرمودیم که ادرارات و میاومات ایشان را از حاصل جزیه روم و قسطنطنیه کبری و جزیه هند اطلاق کنند ، تا ایشان از سرفاهیت خاطر به افاده و استفادت مشغول گردند . و هم ماتعین کردیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل [174b] علم کنند ، و دیدیم که ذهن هر طالب علمی ازین طالب علما معدوده مستعد کدام علم است از فروع و اصول ، نقلی و عقلی ، به خواندن آن علم امر فرمودیم ، و گفتیم که هر روز این طلبه مجموع که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه به مدارس ما و فرزندان مامتردد باشند .

و پنجاه طبیب حاذق که از دیار هند و چین و مصر و شام و دیگر ولایات آمده بودند همه را به صنوف عنایات والوف رعایات مخصوص گردانیدیم و گفتیم که هر روز در دارالشفاء مامتردد باشند ، و پیش هر طبیبی ده کس از طالب علما مستعد نصب کردیم ، تا به این فن شریف مشغول گردند . و کحّالان و جرّاحان و مجتبران که در دارالشفای ماملازم اند ، هریکی را پنج نفر از غلامان خود ملازم گردانیدیم تا ایشان را صنعت [۳۲۰] کحّالی و جرّاحی و مجبّری بیاموزند . و به جهت این طایفه کوچه ای [که] در عقب دارالشفای ماست به قرب باغ رشید آباد که آن را د کوچه معالجان ، خوانند بنیاد فرمودیم .

و دیگر [۱۴۶ر] اهل صنایع و محترفه که از ممالك آورده هریک را در کوچه ای ساکن گردانیدیم . غرض از تسطیر این مکتوب آنست که پنجاه صوف باف از انطاکیه [۳۲۱-175a] و سوس و طرسوس بفرستد ، نه به زجر و زور ، بل به لطف و مواسات ،

و چنان‌کند که از سر فراغ بال و رفاهیت حال متوجه گردند . و بیست نفر صوف
باف از ملك توفیل بن سحامل (۹) طلب‌کند از قبرس ، و روانه دارالسلطنة تبریز
کرداند ، و درین باب تفصیر نکند که انتظار می‌رود . والسلام .

(۵۳)

مکتوب که بر فرزند خود خواجه ابراهیم نوشته است
در وقتی که حاکم شیراز بوده است.

فرزند دلبنده جان پیوند ابراهیم دیده‌ها بوسیده [معلوم کند که] اشتیاق و
آرزومندی چون نامحصور بود بدین ایات اختصار رفت :

مثنوی

الا ای خردمند فرزند من	دل و جان و آرام و پیوند من
گل بوستان و دادم تویی	مه آسمان مرادم تویی
تویی اختر برج آمال من	تویی کوهر درج اقبال من
ز جاه توام قصر دولت بلند	به‌قر توام دشمن اندر کمند
لقای توام مایه افتراح	هوای توام موجب ارنیاح
زدوران هجرت دلم خون شدست	ز درد فراق دگر گون شدست
کنون مدتی شد که تاب فراق	مرا سوخت در آتش اشتیاق
[175 b] دوایی کن این خاطر خسته را	به منزل رسان بخت سرگشته را
[۱۴۶ پ] دلم را تمنای رخسارست	ز جان طالب وصل دیدارست
بیا خاطر من از غم آزاد کن	بیا خانه عزم آباد کن
بیا تازه کن باغ پژمرده را	حیاتی بده این دل مرده را
چو ایام دولت ندارد دوام	بیا تا به بینم ترا والسلام

[۳۲۳] بعدما معلوم کند که چون به حدود قندهار نزول کردیم، جماعت حاسدان مفسد و مفسدان حاسد مصاید غدر و حبایل مکر از برای اعدام و اهلاك این ضعیف نصب کرده بودند. اما بر موجب «فاصا بهم سیئات ماعملوا»^۱ در گردن جان و پای روان ایشان پیچیده شد، و همای همایون بخت [آن جماعت] از آسیب مخالب^۲ مسالب زمان و منقار پیکان گذار حدثان مجروح و مکلم^۳ گشت، و آفتاب اقبال آن طایفه در مغرب نقصان و زوال رو نهاد. و چون توفیق رفیق و سعادت مساعد بود، فرزند جلال که بالشکر عظیم روم به طرف کابل و زابل رفته بود، قلعه لاهور را که دست در کمر بند جوza [۳۲۴] و منطقه چرخ مینازده بود به اندک حمله‌ای که کرده مسخر ساخت. و از آنجا باجماعت [176 a] امرای مغول به طرف ولایت سند متوجه شد، طایفه مخاذیل که در سلك انتظام یافته بودند، و در ثغور ولایت مذکور جمع آمده، و در راه لشکر ایران دام خدیعت انداخته، و چون شیران آدمی خوار کمین ساخته؛ چون دانستند که قهرمانان لشکر ایران، و قلب شکنان جند ایلخان همه^۴ افراس را نوای قانون و غنای ارغنون می‌شمرند، و جمجمه رأس را کأس صها و جام حمیّا می‌پندارند، در صف هیجاء و قلب [۱۴۷ ر] و غا چون دریا در جوش و چون رعد در خروش می‌آیند؛ چون^۵ باد روی به عزیمت نهانند، و در جزایر و آجام مختفی شدند، و امرای مغول به تالان منال و مواشی و تاراج جوانب و حواشی مشغول گشتند. اما فرزند جلال چون رجوم نجوم که در پس عفرایت

۱- م: مکردا

۲- م: خجالت

۳- م: معلوم

۴- م: حمجه

۵- م: و چون

رانند و روند، در پی [۳۲۵] ایشان بشتافت، و آن جماعت را به حدود جزایر بگر
 و آنچه و دحال لاهری و تته بیافت، و به داس الماس احداث زروع مقاصد رجال و
 اناث بدروید، و پنجه شیران بیشه جدال^۱ و گردن دلیران معرکه قتال را به گرز
 تخویف شکسته، و به کمند تعنیف بسته گردانید، و روز روشن و صحن گلشن را
 در چشم غریم تاریکتر از لیل بهیم ساخت، [176 b] و میدان مراد و عرصه بلاد را
 بران^۲ طایفه خرد ترا ز دیده میم و تنگ ترا ز سینه لثیم کرد.

نظم

افعی لعل پاش خطی او درع دشمن درید روزوغا
 نوك تیز خدنگ او بر بود كُله حشمت از سراعدا
 كو كبی بود در سپهر ظفر رستمی بود در صف هیجا
 و چنانك ذباب در دام کام عنكوب گرفتار شود، و کرم قر که لعاب دهن بروی
 کفن گردد، تمامت اعیان هند و مجموع صدور سند به بند بلاء و قید عناء گرفتار
 شدند.

و چون این اخبار به گوش شاه جهان پناه، زرین کلاه، کواکب سپاه رسید
 روزی روی به این ضعیف کرد و گفت که: فرزند تو نگذاشت که [۱۴۷ پ] طراوت
 اوراق اتفاق پژمرده گردد، و دوحه تهوّر از حریف جبان^۳ تغییر یابد، جان شیرین
 خود را به سبب ازدیاد حشمت و تمکین ما در ورطه هلاک انداخت، و سینه بی-
 کینه را سپر سهام محنت و سیوف مذلت [۳۲۶] ساخت، بنابراین در دل ماهوای
 محبت و میل مودت او زیاد گشت، و می خواهیم که ریا حین تمکین او را به موارد

۱- م: جداول

۲- ج: پراز، م: بلادبران ۳- م: حیات

تربیت ریّان سازیم، [177 a] چنانچه حضرت آن به مرور [دهور] فتور و نقصان نپذیرد، و بر اذیال زندگانی و اکمام شادمانی او کرد عدم و غبار غم ننهیند، و چهره شقایق^۱ حدایق نشاط و جیب سمن چمن انبساط او به کلگونه بهجت سرخ روی و به عبیر مسرت خوش بوی گردد.

اکنون «بحمدلله و حسن توفیقه» که قصور مراد ما عالی و ثغور اعداء چون بقاع بلاقع خالی است، می باید که به شکر مواهب ربّانی رطب اللسان باشد، و اهالی فارس را به عین عنایت ملحوظ، و از خوان رعایت محظوظ گرداند، چنانچه مسلوب را مردود و مفقود را موجود یابند، و از زلال حوضه تلطّف و شمال روضه تعطف سیراب و مشکین مشام^۲ باشد.

و دیگر چون امراء و لشکریان بندگی حضرت و نوکران ما و فرزندان ما اکثر اوقات به فتح بلاد و امصار و استخلاص قلاع [و] اقطار مشغول اند، و ایشان را سلاح در بایست است، و چون تفحص کردیم در خزاین سلاح اسلحه کم مانده است؛ بنابراین معنی قصّاد و رسل به اطراف عالم فرستادیم، و انواع سلاح طلب داشتیم. می باید که آن فرزند بر موجب این مفضل ضمن آنچه طلب [۱۴۸ ر - 177 b] داشته ایم بی تهاون به اردوی اعظم فرستد.

[۳۲۷] مفصل

شمشیر	خنجر	دبّوس	اسلحه
الفی عدد	الف عدد	الفی عدد	کلرمیه (۴)
سکین	قوس	نشاب	۵۰۰ عدد
		خدنک	قصب هندی

۱- م: شایق

٥ الف عدد ٥ الف عدد ١٠ الف عدد ٦ الف عدد
 خشب عاده
 ٢٢٠ الف عدد

رمح
 قصب بحري خشب عاده
 الفى عدد ٣ الف عدد

خيش
 عاده المنسوج بالفضل^٢ الا لوان
 الفى عدد
 [والسلام]

خي
 المنسوج بالا بريشم الا لوان^١
 الف عدد

-
- ١- م: ابريشم الوان
 - ٢- ج: ٥ الف
 - ٣- م: بالفرال

(۵۴)

[178 a - ۳۲۸]

این رساله ایست که صاحب مرحوم مذکور علیه الرحمة

والغفران به بعضی از فرزندان خود نوشته

در باب [۱۴۸ پ] صفت علم وحلم وعقل وسخا

بسم الله الرحمن الرحيم

«الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين»
اما بعد چنین گوید اضعف عباد الله واحوجهم الى رحمة الله رشيد كه چون دیدم که
در آدمی چهار خصلت از خصایل حمیده و افعال پسندیده است و هر که بدین خصایل
متحلی باشد او را «ملکی^۱ الصفات» می گویند، و «انسان حسن^۲» می خوانند و این چهار
خصلت اینست: اول عقل، دوم علم، سیوم حلم، چهارم سخا، و در هر بابی از این
خصایل محموده کلمه ای چند بر سبیل اختصار و ایجاز نوشته شد تا خواننده بر آن
مطلع گردد و خود را به جواهر خصایل مرغوب و زواهر اخلاق محبوب مزین گرداند.
اول باید که خلوت دماغ را به پرتو شمع عقل منور گرداند، و مشام جان را
به بوی او معطر سازد. چه علمای دین و فضایل روی زمین در تعریف عقل چنین
گفته اند: که «العقل جوهر مضمی^۳ خلقه الله» [178b] تعالی فی الدماغ و جعل نوره فی القلب
یدرك [۳۲۹] الغائبات بالوسائط والمحسوسات بالمشاهدة. و بعضی دیگر چنین

۱- م: ملکیت.

۲- م: الحسن

تعریف کرده‌اند که «العقل اوله العلم و اوسطه السنة و آخره الاخلاص». و بعضی دیگر گفته‌اند که : عقل آلت استدلال و کوهر بحر افضال و مفتاح ابواب کنوز اسرار ربّانی و غواص بحار رموز یزدانی است ، چنانچه گفته‌اند: [۱۴۹ر] العقل حجة الله ودليل الله ، لانه آلة الاستدلال و آلة كسب العلم و آلة النظر في البراهين و الايات^۱ و از رسول خدا ، صلی الله علیه و سلم ! پرسیدند که : «من احسن الناس عقلا؟» فرمود: «المسارع الى مرضات الله و المتجنب عن محارم الله». و بعضی از ارباب وجدان و اصحاب عرفان که صدر نشینان صفة صفاء ، و سالکان مسالك اصطفاءند ، چنین گفته‌اند که: باری ، عز شأنه ! «عقل را از چهار چیز آفرید ، و آن قدرت ، و علم ، و نور ، و مشیت است . پس او را شش جزو کرد: جزوی از آن به فهم ، و جزوی از آن به وهم ، و جزوی از آن به ذهن ، و جزوی از آن به حفظ داد .

دوم باید که علم را پیرایه ذات و وقایه [179a] صفات گرداند ! چه رسول خدای ، صلی الله علیه و سلم ! میفرماید : «الا انّ الدين والورع من العلم ، و عز الدنيا و شرف الاخرة». و پیوسته با علماء صحبت دارد که گفته‌اند که : «العلم بالتعلم والاكتساب»^۲ ، و بداند که هر کرا علم قائد راه باشد هر کز کمراه نکردد، و هر کرا اصحاب دانش جلیس و ارباب بینش انیس باشد ، هر کز جنود اندوه در ساحت دلا و منزل نسازد ، و آنکه را علم خلیل ، و دانش دلیل ، و حلم وزیر ، و عقل سمیر ، و عمل قائد ، و رفق والد ، و بربرادر ، [۳۳۰] و صبر امیر لشکر باشد ؛ هر کز مملکت ، ضمیر اوفتور نگیرد ، و رباع دولت او تغیر نپذیرد . و ناقلان آثار و ناقدان اخبار چنین از سید احرار و سند ابرار ، علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ! روایت

۱- در ج به جای «لانه... الايات» نقطه چینی شده است.

۲- م : ما

۳- ابن بند در م خوانا است.

می کنند که مردی پیش رسول خدای، صلی الله علیه وسلم^۱ آمد و گفت: [۱۴۹پ]
 «یا رسول الله، اخبرنی بعمل هو افضل الاعمال!» قال: «علیک بالعلم! فان قلیل العمل
 مع العلم کثیر، وان کثیر العمل مع الجبل قلیل»، و دیگر فرمود که: «لولا العلماء،
 لهلك اکثر امتی»، و دیگر فرمود که: «من اراد ان ینظر الی عتقاء الله تعالی، فلینظر
 الی العلماء» [179h] و دیگر فرمود که: «من جلس مع العلماء، زاده العلم والورع

شعر

تعلّم فلیس المرء یولد عالماً^۲ ولیس اخو علم کمن هو جاهل
 فان کبیر القوم لاعلم عنده صغیر اذا التفّت علیه^۳ المحافل

[۳۳۱] شعر

حیوة القلب علم فاغنمه و موت القلب جهل فاجتنبه

شعر

تعلّم ما استطعت لعلّ یوماً تصیر به علی قوم امیراً^۴

وفیه

بقدر العلم تکتسب المعالی و من طلب العلی سهر الیالی
 تروم العزّ ثم تنام لیلاً یفوص البحر من طلب اللالی

شعر

تعلّم یافتی والعود رطب و طینک لیّن للخم^۵ قابل

۱- م: صلّم

۲- م: عالماً

۳- م: الیه

۴- م: امیروا

۵- م: لئن اللحم

فحسبك يا فتى شرفاً ومجداً سكوت الحاضرين دانت قائل^۱

ايضا

[180a] من باع ايام الصبي بتأدب ربحت تجارتہ علی الازمان
ومن اشترى له والحديث^۲ - فأنه نيل الكهول - فأب^۳ بالخسران

[۳۳۲ - ۱۵۰ ر] نظم

علم باشد دليل نعمت و ناز خنك آن را كه علم شد دمساز
علم حق بام گلشن جاست نردبان علم و عقل برهائست

نظم

قيمت تو در آن قدر علم است كه تن خود بدان بيارايی
خلق در قيمتت بيفزايند چون تو در علم خود بيفزايی
وبعضی گفته اند: «العلم في غير طاعة الله مادة للذنوب». وقيل: «ثمره العلم العمل
بالمعلوم»، وقيل: «العمل بغير العلم ضلال، والعلم بغير العمل وبال»

وفيه

علم كز نو تویی بنستاند جهل از آن علم به بود صد بار

شعر

لأنجاوز حدود علمك شبراً عندها اهل التقى و اهل البيان
من تحلى بغير ما هو فيه فضحته شواهد الامتحان
[۳۳۳ - 180b] سيوم بايد كه حلم را لباس حشمت و درع عفورا پيرايه دولت
خود سازد، تازبان اهل زمان به مناقب و محامد او بدین ابیات ناطق گردد که:

۳- م: قابل

۱- م: الخدانه

۱- م: وآب

شعر

ایامن له القدح المعلنی من العلی اذا ابتدرت نحو القداح الاکابر
 غدا الشرع جفنا فيه فضلك ناظر ولاخیر فی الاجفان لولا النواظر
 فحلمک فی الايام کالمسک فائح وعفوک فی الاسلام کالنجم زاهر
 چه اصحاب فطنت وارباب خبرت تعریف حلم چنین کرده اند : «الحلم ان لا تری
 لنفسک محلاً وقدرأ» ، و بعضی گفته اند که : «الحلم الاقتداء بسیرة النبی ، صلی الله
 علیه وسلم»^۱

و بعضی دیگر گفته اند که : «الحلم شاهد حسن الخلق وقائد قول الصدق» . [۱۵۰ پ]
 و جماعتی دیگر گفته اند که : «الحلیم الذی یرى الاشياء [الاشباه ؟] خیراً منه» .
 پیغمبر ، صلی الله علیه وسلم ' می فرماید که : «ان الرجل لیدرک بالحلم درجة الصائم
 القائم» .

شعر

لاشیء احسن من علم یرتبه حلم ومن ناله قد فاز بالفرج
 [۳۳۴] چهارم باید که سلك جود^۲ را سر رشته مقصود ، و خلعت [181a]
 سخاء را کسوت وجود خود داند . چه جود صباحت جمال و حال ، و ملاحظت محیّاء اقبال
 و اصل کمال احرار ، و فرع فضائل ابرار ، و بزر مزرع زیادت ، و ماه آسمان سماحت
 است . چه اهل کرم گفته اند که : الجود بذل الیسار عند المخصة والاعسار ، و از
 رسول ثقلین و نبی خافقین ، صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند که فرموده است :
 «الجنة دار الاسخياء ، والسخاء اصل الايمان»^۳
 و دیگر فرموده : که «السخی فی جوار الله و انار فیه ، والبخیل فی النار و رقیقه

۱- این بند در م خوانا است.

۲- م : خود

۳- این بند در م خوانا است

الابليس». وديكر فرموده كه: «ابواب الجنة مفتوحة على الفقر آء، والرحمة نازلة على الرحماء، والله تعالى راض عن الاسخياء». وشيريشة فتوت وفارس ميدان مروّت زوج بتول وابن عمّ رسول اسدالله الغالب على بن ابى طالب، عليه السلام! فرموده كه: «الجود حارس الاعراض، والحلم فدام السفيه، والعفو زكاة الظفر»، وبعضى از زايران كعبة سخاء وساكنان خطّة عطاء هيان سخى و كريم ولثيم درين تعريف چنين [۳۳۵] فرق نهاده [181b] اند كه: «الكريم يعطى قبل السؤال، ويعفو^۲ قبل الاستغفار»، وقيل: «الكريم الذى يا كل ويعطى، والسخى الذى لا يا كل ويعطى، والبخيل الذى يا كل ولا يعطى، واللثيم الذى لا يا كل ولا يعطى». وبعضى ديكر از ملتقطان جواهر [۱۵۱] بذل^۳ ومقتدحان زواهر فضل درين تعريف چنين فرموده اند كه: «الجود بذل المال مع الاحتياج اليه، والسخاوة بذل المال الفاضل الغير المحتاج اليه، والحرص هو السعى التام فى تحصيل المال عند عدمه، والبخل هو السعى التام فى امساكه عند وجوده. فحبّ المال حاصل فى القسمين، الا ان حبّ الاحداث هو الحرص وحبّ الابقاء هو البخل».

شعر

چواحسان شعار وكرم كارست خدای جهان آفرين يارست
كرم كن كه نام تو در روزگار بمائد چونام كرم پايدار
تمت الكتاب الموسوم بسوانح الافكار رشيدى بعون الله وحسن توفيقه فى ذى
قعدة سنة ۹۲۸ على يد عبدالضعيف عبدالعلى بن بخشايش رستمдарى، اصلح الله
احواله!

قابله مع كاتبه، بلغه الله بما يتمناه. وكان آخر يوم مقابلته يوم الاثنين سلخ ذى
قعدة سنة ۹۲۸، وانا احد المتقابلين، حرره مسعود الحسينى، عفى عنه.

۲- م: يغفوا

۱- م: قدام

۳- م: بدل

فهرست پاره‌ای از اصطلاحات و لغات اجتماعی و اقتصادی

۱- اثاثات یا آنچه که خانه را می‌باید

- آلات طبخ (۲۱۴) اوانی: ذهب، مکعب (۲۰) بسط (۲۱۴) پیه سوز بنگاله‌ای ۲۶۰، زبادی (۲۱۴) شاه کاسه منبت (۲۶۰) شربتی ملون هفت رنگ (۲۶۰) شمع (۵۱) شمع‌دان (۲۱۴) صابون (۴۹)، صحن لاجوردی، صراحی لاجوردی محررطلا، صینی، طبق، طشت و آفتابه، قدح (۲۶۰) قنادیل (۲۱۴) قوال (۵۲) نیم صحن لاجورد،
- ۲- خوردنیها
آرد، آش، بریان، حویج، دنبه، روغن (۵۱) گوشت، نان، مصل (۴۹ تا ۵۲ و ۲۴۶)
- ۳- میوه‌های تر و خشک خوردنی
آلو، آلوتر، آلو خشک، آلوچه، امرود، انار می‌خوش، انجیر، انگور، بسمطبوخ، بلبل، پوست صینی، پهلوانی، تمر هندی، خربزه، خربزه مقدس سمرقندی، خرما، خیارشبرتر، رطب تر و خشک، زردآلوشکسته، سفرجل، سنجدکمالی، سیب، شفتالو، شفتالو یابس، عناب، عنطوس (۴)، قسب، قشمش، قند نارجیل خشک (۱۶۱) قیسی: تخم احمد، حلوانیه، درست، شکافته ملوز - کنار، میویز ساده و به کل گرفته، نارجیل (۲۶۱) هندوانه
- (۱۷۷ تا ۱۸۴) ۴- شیرینی‌ها
حلاوات (۲۴۷) حلاوه ۵۲ دوشاب (۲۴۶) سمن (۲۴۶) شربت چین (۲۱۴) شیرینی (۲۲۰) عسل (۵۱ و ۲۴۶) قند (۲۲۰ و ۲۴۷) نبات (۲۲۰ و ۲۴۷)
- ۵- ترشی‌ها (حموضات)
آب: ترنج، حماض، دنبلی، غوره، لیمو، مرکب، نارنج - آبکامه رقیق، ترنج، تمر هندی، حب‌الزمان، دنبلی، زرشک، زعاق، سرکه عادی، سرکه هندی، سماق، غوره، غوره خشک، لیمو، لیموشیرین صینی، مرکب نارنج، نارنج مختوم، نفاش (۱۸۶ تا ۱۸۸)
- ۶- مرباها
انبه مربا، تمر هندی تازه مربا، جکی بکی مربا، زنجبیل معطر، هلیله کابلی به‌عسل خیار جنبر پرورده (۲۵۷)
- ۷- داروها یا عقاقیر و ماکولات محلات
آب جمه جاوید (۲۵۸) اسطوخودش (۹۲) اقیمون (۹۲) انبه (۲۶۰) بندق (۲۵۷) جوز- بوا (۲۵۸) خیارشبر (۲۵۸) دارصینی (۲۵۸) دواله (۲۵۸) ریوند خاص صینی (۲۵۸) زنجبیل

۱۷۸- کلاب ۲۴۶- کلاب ۲۴۶- کلاب ایچی
۶۵- مشک ۲۵۱ و ۱۷۷ و ۲۴۷- مشک تبئی
۱۷۸ و ۲۵۶

۹- پوشیدنی‌ها

ابسراد کنبائی ۲۵۶- ابلق ۱۷۳- ایاریه
۱۷۰: بریشمین و شمشیه و عین‌البقر،
۱۷۱- اطلس مشکى ۲۵۶- اقمشه ۱۶۹-
اقمشه اسکندرانى ۲۱۹- باسمه ۱۷۱- باقه
۱۷۱- بالش منقش بروجى ۲۵۹- برد ۱۶۸-
بندقى ۱۶۸ و ۱۷۰- توپ ۱۶۸- تیماج ۱۶۹
پوستین: چلموه ۱۷۴- سنجاب ۶۹ و ۱۷۴-
سمور ۶۸- سمور روی صوف مربع کحلی ۲۱۹-
فنگ ۷۰- موزه ۱۷۵- وشق ۶۸- پیراهن
روسی ۲۱۹- جامه ۴۹- جامه خواب قطع
بروجى منقش ۲۵۹- جامه دوخته ۲۱۹- جبه
۱۷۵- جبه صوف ۱۷۴- جزم ۱۷۲- چلنو
۱۷۳- حراره ۱۶۹- خود رنگ ۱۷۱-
داریه شمشیه ۲۲۸- داریه لولوی ۲۱۹- داریه
لولویه ۲۲۸- دستار بندقى ۱۷۴- دستار سر
بندقى ۲۱۹- دستار قمیص ۱۷۶- دله ۱۷۳-
دبیقه ۱۷۰- روسیه ۱۷۰- ساغری و ساغریه
۱۶۹- سختیان ۱۷۱- سراویل ۱۷۴- سفید
پار ۱۷۱ و ۲۵۶- سقرلاط ۱۷۰- سمط چینی
۱۷۰- سمور ۱۷۳- سنجاب ۱۷۳- شده
۱۶۹- شراب بلدی ۱۷۲- شرب ۷۰- شرب
مقالی الوان ۱۷۰- شمشیه ۱۶۹- صابوریه
۱۷۰- صوف ۱۷۰- صوف سقرلاط ۱۷۴-
صوف عادیه ۱۷۳- صوف مربع ۱۷۳- صوف
منسوج از پشم ماهی ریزه ۲۵۶- صوف موزه

(۲۵۷ و ۲۶۲) سازج هندی (۲۵۸) سنبل
(۲۵۸) شاه‌صینی (۲۵۸) شیطرج هندی (۲۵۸)
عسل خیارشبر منزوع النوايك مرطبان (۲۵۸)
غاریقون (۹۲) فلفل (۲۵۸) فوقل (۲۵۸) قاقله
(۲۵۸) قرفه (۲۶) قرنفل (۲۵۸ و ۲۶۰)
قصب الذریره (۲۵۷) کبابیه (۲۵۸) کشول به
گل گیتی و گل جنبه پرورده (۲۵۸) لیمو به
ادویه حاره (۲۶۰) ماربرین (۲۵۸) مجدیه
(۲۶۰) مطلق (۹۲) ورق طنبول (۲۵۸) هیل
۲۵۸

۸- روغنهای مالیدنی و بویدنی‌ها یا عطریات
بخور ۲۴۷، روغن: آجر بندادی، اسطوخودش
اصنبوبی، افسنتین تقاتی، بابونج، بلسان
مصری، بنفشه، بنفشه بادام، بهار نارنج، جنبه،
حب البان، حناء، شمرطه، خروج، خیری،
زنبق ربوه، سوسانطاکى، عقرب، عود، عود
جمهری، قرنفل، قنادیل، قندس قیری، کادی،
کافور، کافور جودانه، گل اسفید، گل بادام،
گل سرخ سوری، گل گیتی، گل هندی، لادن
قبرسی، مرزانکوش، نرجس، فرگس بادام،
نسرین، نسرین بادام، مصطکی افرنجی، مورد،
یاسمین بادام (۵۱ و ۶۵ تا ۶۷ و ۲۵۹)
زعفران، زباد (۱۷۷ و ۱۷۸ و ۲۵۶) صندل
۱۷۵- صندل به گل کاته پرورده ۱۷۸- صندل
مقاصری ۱۷۸ و ۲۵۶- عرق فداح ۱۷۸- عرق
گل کانه ۱۷۸- عرق گل گیتی ۱۵۶- عنبر
۱۵۱ و ۱۷۵ و ۲۴۷- عنبر سارا ۱۷۸ و ۲۵۶
عود ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۲۴۷- عود قهری ۲۵۶-
کافور ۱۷۸- کافور جودانه ۲۵۶- کندراج

- ۱۷۵- عنایه ابریشمین ۱۶۹- عصابه ۱۶۹
 ۱۷۵- عین البقر ۱۶۹- فروه سنجاب مع صوف
 مربع ۲۲۸- فنک ۱۷۳- قاقم ۱۷۳- قدک ۱۷۱
 قطیفه ۱۶۹- قمیص (۱۷۴، ۱۷۵)- کپنک ۱۶۹
 ۱۷۵- کتان ۱۷۴- کتان سمط واسفید ۱۶۹
 کتان قرمی ۱۷۰- کرباس عادیه ۱۶۹ کرباس
 عادیه ۱۶۹- کرباس کنبایتی ۱۷۲- کفش ۱۷۵
 کمخسا ۱۶۸- کیدن ۱۷۲- گلستان ۱۶۸-
 گول ۱۷۵- لولویی ۱۷۰- ماشاد ۱۶۸- متکاء
 منقش ۲۶۹- مثقالیه ۱۷۴- مجرمات ۱۷۰-
 مخفی ۱۶۹) مدول ۱۷۱- مصنف ۱۶۸- مصنفه
 ۱۷۵- مصنفی ۱۷۴- ملحم ۱۷۰- موینه ۲۶۸
 ۱۷۳- میان بند ۱۷۶- میان بند رومی ۱۷۴
 میان بند مصری ۱۷۴ و ۲۱۹- نطع یک روی
 بزم شاهی منقش ۲۵۹- والاد الوان ۱۶۸-
 والادساده ۱۷۱- مجرحات ۱۷۰- وشق ۱۷۳
 ۱۰- پای افزار
 کیوه ۱۷۱- موزه ۱۶۹
 ۱۱- پرندگان
 دجاج ۲۴۶، زاغ هندی ۲۵۷، سارو ۲۵۷،
 سنگسر ۲۵۷، طاوس ۲۵۷، وز ۲۴۶،
 ۱۲- جانوران
 اسب بدوی عبادی ۲۲۰- اسب بردعی ۲۲۰
 استر ۲۲۰- بغل مع سرج ۲۲۸ و ۲۲۹، بقر
 ۲۴۶- خر عسائی ۲۵۷- داریه : عین البقر ،
 مخفی ۲۲۹- سرج ۵۵- سرج مع ادیم ۲۲۰
 سرج ساغری ۲۲۰، غنم ۲۴۶- کهر عبادی
 ۲۳۳- نسانس ۲۵۷، مرکوب ۵۵
 ۱۳- دانه‌ها
 ارزن ۲۳۳- ارزن البیاض ۲۴۶- برنج ۵۱
 و ۲۲۰- جو ۲۲۰، حنطه ۲۴۶- شمیر ۲۳۲-
 غله ۵۵- گندم ۵۱ و ۲۲۰- لبوب ۲۴۷
 ۱۴- گوهرها
 اقچه رکنی ۵۵، ۲۱۹، الماس ۲۵۶، زرو زر
 علائی ۱۵۱، سیم ۱۵۱- یاقوت: ایض، اصفر،
 رمانیه، کحلی ۲۵۶
 ۱۵- چوبها یا اخشاب
 آبنوس، دندان شیرماهی، ساج، منقار سمندر
 ۲۶۱
 ۱۶- افزاهای جنگی
 خدنگ، خشب عاده، خشب المنسوج بالغزل
 الالوان، خنجر، خیزران المنسوج بالابریشم
 الالوان، دبوس، رماح قطب بحری، سکین،
 قوس، کلرمیه، نشاب ۲۵۵ و ۲۵۶
 ۱۷- آنچه سنجش و وزن را بکار آید
 توب ۱۶۹ تا ۷۶
 تومان ۵۵-۲۱۵
 جریب ۵۵-۱۱۵-۱۸۱-۲۳۲-۲۳۳-۱۸۵
 دست ۴۹-۲۳۳
 دینار ۴۹ تا ۵۱ و ۵۵-۶۸ تا ۷۳-۱۵۵-
 ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۳-۲۸۵
 ذراع ۱۷۰
 ذرع ۱۶۹-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۶
 رأس ۵۵-۲۱۲-۲۴۵-۲۸۵
 زوح ۱۶۹-۱۷۱-۱۷۵
 عدد ۵۲-۱۶۹-۱۷۲-۱۷۴-۱۷۵-۱۸۶-

- حشم ۱۵۹ - حشم چهارصده ۱۶۰ حکام ۱۳۳
خازن کتب ۵۰ خدم ۱۵۹ داروغگان ۱۳۳
دهاقین ۲۱ رسل ۱۶۷ رعایا ۲۱ روساء ۱۳۳
سادات ۲۱ ساکنان ربع رشیدی ۱۷۴ سوار
چریک ۴۵ سودان ۲۲ شجانی ۱۶۴، ۱۶۸
صدور ۱۳۳ صوف باف ۲۹۰ و ۲۹۱ - عامل ۲۰
دلماء ۲۱ - عمال ۱۱۴ فراشان ۱۶۳ قاضی
القضاء ۳۸ قصاد ۱۶۷ و ۲۳۷ - قضات ۲۱
کارکنان ۱۱۴ - کنیزک هندی و حبشی ۲۲ -
کهتران ۱۶۸ - مباشران ۱۶۳ - متصدیان
اعمال ۱۵۹ - متصرفان ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۵۴ -
متصرفان اموال ۱۵۹ - متفرقه ۱۸ - متقلدان
۷۴ - مبتکران ۷۴ - ممتلکان قدیم ۳۵ - مرتزقه
۴۹ - ۱۵۶ مشایخ ۲۱ - مناول ۵۰ - منهیان
۱۸ - نایبان ۲۰، ۱۶۸ - نواب ۱۱۴، ۱۴۶ -
نواب دیوان ۴۵ - نوکران جلد کار ۲۹ -
هربطان ۱۶۵
۲ - اختصاص ۲۲ - اخلاس ۲۲ - اشغال خاقانی
۵۴ - افادت ۲۱ - اقامت حدود ریاست ۷۴
انقیاد ۲۲ - تدریس ۲۱ - ثواب اندوزی ۲۲
جان سپاری ۲۲ - چاکری ۲۳۷ - حراست بلاد
و عباد ۲۲ - خدمت ۲۲ - دادگستری ۲۲ - داغ
خدمت ۲۹ - دشتبانی ۱۶۴ - ذراعت ۱۹، ۲۱
سیاست اهل فساد ۲۲ - شہامت ۲۲ - طعمه سیوف
ولقمه هتوف ۲۲ - طغیان ۲۲ - طوق منت ۲۹
عدوان ۲۲ - فرمان برداری ۲۲ - قلادہ ریاست
۴۵ کفالت امور جمهور ۵۴ - مباحثہ علوم
۲۱ - معدلت ونصفت ۲۲ - نقض و ابرام ۱۶۳
- ۲۱۴-۲۵۷-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۹۵
۲۹۶
فدان ۲۰۵-۲۰۹
قاروه ۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۲۵۹
قطعه ۵۲-۱۷۱-۱۷۲-۲۳۳-۲۵۶-۱۵۹
کر ۲۱۴
مثقال ۱۷۸-۲۲۸-۲۲۹-۲۴۷-۲۵۶-۲۶۰
مجلد ۲۲۶-۲۲۷
مرطبان ۲۶۰
من ۴۹-۵۲-۶۶-۶۷-۹۲-۱۷۹-۱۸۷-
۱۸۸-۲۲-۲۴۷-۲۵۶-۲۵۸-۲۶۱
۲۸۵
نفر ۱۷۵-۲۱۳-۲۱۶
۱۸- واژه های دیوانی
در این دفتر اصطلاحاتی است درباره: ۱- کارکنان
دولت و گروهها و دسته ها ۲- کارهای آنها
۳- آنچه با مال و خواسته و خراج و بساج
پیوستگی دارد.
نمونه ای از آنها را در اینجا می آوریم:
۱- اردو ۱۹، ۲۷، اردوی اعظم ۱۶۰ ارباب
خراج ۱۱۵ ارکان دولت ۴۵ - اسواق ۳۸ - اصحاب
صلاح ۲۱ - اصناف جند ۲۱ - اعیان حضرت ۴۵
اکره ۱۶۰ امیر تومان ۲۵ ایلچیان ۲۳۷ با -
زقاقان ۱۳۳ - بتکچیان ۴۵، ۵۴، ۸۸، ۱۱۴
۱۴۳ - بنده درگاه ۱۵۹ تجربه ۱۶۰ جایران
۷۴ - جماعت طواشیه ۱۷۴ - چاکر دولت خواه
۱۵۹ - چاکران ۱۶۸ - چریک ۱۸، ۱۱۴، ۱۱۵

- نیکو نامی ۲۲- وزارت ۱۳- هواداری ۲۲
آبادانی ۱۹
- ۳- آل طمغا ۱۵۶، ۱۴۵، ۱۱۴، ۶۷، ۳۹، ۲۸، ۸۸
آلتون طمغا پادشاه ۱۵۶- ابواب البر ۸۸
ابواب المال ۱۱۵- احتباس ۲۱- اخراجات
دیوانی ۱۴۴، ۱۴۵- ادرار ۲۷، ۴۹، ۱۵۶
استرداد ۳۵- استیفاء ۵۳- اشخاص ۱۹- اقچه
۲۲۷- اقچه آذربایجانی ۱۵۶- اقچه رکنی
۵۴، ۳۸، ۵۵، ۲۱۹- اقمشه اسکندرانی ۲۱۹
املاک ۱۹، ۲۲- اموال ۱۵۶- انعامات ۲۱
الاغ ۲۳۸- بازخواست ۲۹- بایر ۳۷- بدعت
قدیم ۳۵- بدعتهای منموم ۹۱- برات ۲۴۹
بساتین ۳۸- بقاع خیر ۲۰- بقمه ۴۹- بنیاد
فرمودن ۲۲۴- بهای عوامل ۱۹- پروانچه
۲۷، ۲۸، ۵۴، ۱۵۴- تخم ۱۹، ۳۷، ۲۲۲،
۲۲۴- تصرفات باطله ۳۵- تنار ۱۶۰- تغلب
۱۸- تفاوت ۱۸- تفاوتی ۱۹، ۱۶۳- تکلیفات
۱۴۴، ۱۴۵- تکلیفات دیوانی ۱۳، ۳۸-
تکلیفات و اخراجات دیوانی ۳۷- تکلیفات
وتوزیمات دیوانی ۴۵- تمسک ۵۴- تنار ۱۶۰
توازیع ۳۷- توازیع و تکالیف دیوانی ۱۳۴
توفیرات خزینه ۳۵- تومان ۱۶۳- تومان
غازانی ۲۱۵- ثمار ۱۱۵- جامه ۲۲۷- جریب
غازانی ۱۶۲- جریده خاصه ۲۱۵- جزیه ۱۶۷
جزیه هندی ۲۹۰- جمع و خرج ۱۶۴- جواب
گفتن ۴۵، ۱۶۳- حبس و اطلاق ۱۶۳- حرائث
۲۱- حق التقرير ۲۲۰، ۲۲۷- حرف ۲۱۹
۲۲۰ (نامه نامی خواندمیر) حق الجایزه
۱۲۷، ۲۲۷- حق الحراة والتعب ۱۱۴- حک
- از جراید عمال ولایات ۳۵- حک از متون جراید
وروی دفتر، دفاتر ۴۵ و ۱۶۰- ۲۰۷- حکم
۱۵۶- حمامات ۳۸- حوالات ۱۴۴، ۱۴۵-
حوالات سلطانی ۱۸- حوزة تصرف ۳۵- خارج
مرسوم ۱۶۴- خاصه مال ۲۲- خراب ۳۷-
خراج ۴۵، ۱۶۷، ۱۱۴- خراج رکنی ۱۶۱
خراج قری و مواضع دیوانی ۵۴- خزانه عامره
۱۵۴- خوانات (خانات) ۳۸- خوانق ۳۵،
۸۸- دارالضرب ۱۲۸، ۲۸۱- دراهم و دنانیر
۱۶۰- دراهم و دنانیر منقوده ۲۱۵- دفاتر قدیم
زمان اترک ۴۵- دفتر کامل ۱۵۹- دو و سه طسوج
۴۵- ده نیم ۴۵- ده یک ۴۵- دینار اقچه ۱۵۶
دینار رکنی ۱۴۲، ۱۶۳- دیوان اعلی ۱۵۶،
۱۶۱- دیها ۳۵- رباطات ۸۸- رسم محدث
۳۵ و ۴۵- ۹۱ و ۹۲- رقه ۵۴- ستردن از صحایف
اعمال دیوانی ۳۵- سردفتر ۴۸- سواد ۱۵۱
سیورغال ۱۵۱- ۲۱۱- صدقات ۲۳۸- طرح
انداختن ۲۲۳ و ۲۸۸- طغرا ۷۶- طلا ۲۲۷
طمغا ۴۹، ۱۱۵- طمغای چوب و صابون و حواله
اقمشه اصفهان ۴۵- طواحین ۳۸- طیارات
۱۹، ۱۵۴- طیارات دیوانی ۳۵- عارفه ۲۸
عرضه داشت ۱۸۹- علوفه ۲۳۸- عوامل ۳۷،
۱۴۳، ۲۲۲ و ۲۲۴- غارت ۲۲۹- غبطه دیوان
۲۰- غوررسی ۴۵، ۱۵۴، ۱۵۹- قاعده قدیم
۳۸، ۷۳- قانون ۱۵۴- قانون بندی ۴۶-
قانون قدیم ۳۵- قانون المدة اصفهان ۴۵
قبانی ۱۱۵- قبحور ۱۸، ۴۵- قری ۳۸-
قصور ۲۱- قلان ۱۸، ۴۵، ۱۱۴- قلان امراء
خان ۱۱۵- قناطر ۳۵- ۸۸- قوانین جور ۹۱-

- کارخانه‌های شربافی و کاغذ سازی و رنگ رز-
خانه و دارالضرب ۲۸۸- ماکله ۱۹- ماکله
رعایا ۱۶۳- مال خاص ۲۲- مال دیوان ۱۴۵-
مال و خراج دیوانی ۱۱۵- مبار ۲۳۸- مثال
دیوانی ۱۱۴- محاریب ۲۰- محاسبه اموال
دیوانی ۵۴- محاسبه سنوات قدیم ۱۵۴ محاسبه
سنوات گذشته ۱۶۳- محاسبه سنوات ماضیه
۱۵۹- مدارس ۸۸، ۳۵- مرسوم و مرسومات
۴۵، ۱۶۰- مرفوع القلم ۳۸، ۴۵، ۱۴۴
۱۴۵- مزارات ۳۵- مزارات متبرکه ۲۰-
مزارع ۳۵، ۳۸- مزارعان ۲۱، ۱۷۴-
مساجد ۲۰، ۳۵، ۸۸- مستاصل ۳۷- مستاکله
۳۵- مسلم ۳۵، ۱۴۴- مسلمی ۱۱۴- مشرفه
۴۴- مصانع ۳۵، ۸۸- معايد ۲۰، ۳۵، ۸۸
معاف ۳۸، ۴۵- معاملات دیوانی ۵۴- مقاصر
۳۸- مقاصه ۱۵۹- ملاطفه ۴۴- منابر ۴۸-
مناشیر و امثله ۴۸- منشور ۲۶- مواجب ۲۱
مواشی ۱۱۴، ۱۱۵- موزعه ۵۴- موقوفات
۱۴۴- موقوفات مشاهد و رباطات ۳۵- موقوفه
۲۲- مهر امراء مغول و تاجیک ۱۵۶- مهر و
پروانجه ۱۶۴- میاومات ۴۵- نسخه ۱۶۰-
نخاله ۱۱۵- نیم طسوج ۴۵- واجب: سنه کامله،
شهر، يوم ۴۹ تا ۵۱- وجوهات ۱۵۶- وجه
تغار و مرسوم امرای چهارصده و هر بطن ۱۶۰
وجه مرسوم ۱۶۳- وجه مرضی و غیر مرضی ۳۵-
وظایف ۷۳- هدایا ۲۱- یا سامشی ۲۴۰-
یراق ۵۴- یرلیغ ۲۶- يك طسوج ۴۵
پترو شفسکی در کشاورزی و زمین داری ایران
روزگار مغول (ترجمه کشاورز فصل هشتم بهره
فتودالی و مالیات ۲: ۱۸۹ - ۳۰۵) از پاره‌ای
از این واژه‌ها سخن داشته و میتوان به آنجا
نکریست.

فهرست نامهای کسان

آدم ۵۸-۵۹	ادریس ۵۸
آصف ۲ ۳۴	اربلی بدرالدین عبدالرحمن ۷۱
آغش وهادان ۱۲۰	اردبیلی (اردویلی) شیخ صفی الدین اسحاق ۲۴۳
آلتون بوقا ۱۷۹	ارغون خان ۱۲۹-۱۴۲
آی خاتون ۲۸۶	ارمش ۲۴۰
ابراهیم ۵۸	اسحق ۵۹
ابراهیم خواجه عزالدین (فرزندرشید) حاکم شیراز ۱۱۹-۱۵۴-۲۲۳-۲۹۲	اسحق مولانا قاضی کرمان ۷۰
ابراهیم ادهم ۹	اشبیلیه ای محمد ۲۲۸
ابراهیم بن مهدی ۷۹	اشرف پادشاه پادشاه یمن (ملک-) ۲۱۱
ابرقوهی مولانا قاضی شمس الدین محمد ۲۱۵-۲۱۰-۱	اصفهان جلال الدین ۲۰۸
ابلیس ۵۸	اصفهان محمد صاعد ۶۸-۱۸۱
ابن سینا ۹۸	افضل الدین مسمود (سید اجل-) ۲۷
ابن العربی محیی الدین اعرابی ۱۰۱	افلاطون ۲-۶۵-۱۱۷-۲۳۲-۲۴۸
ابن مقله ۲۱۴	اقبال منصوری (خواجه-) ۱۷۶
ابن مهدی محمد بن علی بن مهدی متولی دارالشفاء همدان ۲۳۵	امین ۷۹
احمد (خواجه امیر احمد رشیدی) فرزندرشید وناظر ونایب ابواب البر ربع رشیدی ۱۱۹-۲۰۹-۲۱۱-۲۲۳-۲۴۹	اندلسی عجلان ۲۲۸
احمد تاجر (خواجه-) ۲۲۶-۲۲۷	اندلسی مجتباء ۲۲۸
اختیار سجستانی ۷۳	انوشیروان ۲-۱۲۰-۱۳۴
	اولجایتو حضرت ایلخانی سلطان محمد خداپنده ۲۳-۲۴-۱۳۳-۲۱۵-۲۹۳
	ایچی عضدالدین عبدالرحمن شیانکاره ای متولی مدرسه شیانکاره ۶۹-۲۱۰

- ایچی عمادالدین برادر عضدالدین ۶۹
ایوب ۵۸
باربد ۲۶۳
بخارایی صدرجهان ۵۶-۶۸
بشیر ملک مکہ (سید -) ۱۲۰
بغدادی عقیف الدین احمد ۷۱-۱۲۴-۲۱۱
بغدادی شیخ مجدالدین شیخ الاسلام بغداد و متولی
خانقاه غازان از سوی رشید و مدرس عوارف
المعارف ۴۷-۴۸-۲۵۰
بقره نوایان ۲۴۰
بکرانی رکن الدین پسر رفیع الدین ۷۱
بلمؤید بلخی ۱۲۰
بندل (پیدل) دوزخی از دوزخ رود یا از کوه
دوزخ ۷۲
بوذرجمهر ۲-۶۵
بیاری فخرالدین عبدالله بن شمس الدین قاضی
هرات ۷۲
بیژن ۲۷۶
بیضادی قاضی ناصرالدین عبدالله ۶۸
پروانه ملک معین الدین محمد ۲۴۸
پیر سلطان فرزند رشید حاکم گرجستان
(خواجه-) ۲۰۹-۲۱۶-۲۴۰
تبریزی همام الدین پسر علاء الدین ۷۰
ترکان خاتون دختر ملک علاء الدین اتابک یزد
۱۱۹
ترکمانی امیر شمس الدین محمد قرامانی ۲۴۹
ترمذی جمال الدین اسلم ۷۲
تقی نوایان نوین اعظم امیر مملوکی ۲۴۰-۲۵۰
تئوفیل Theophilus فرزند میخائیل ۲۹۱
تور ۲۰۳
توسنی (توسنی) نصره الدین موسی ۲۲۹
توقاتی خواجه شرف الدین حسن ۱۳۱
توسنی احمد ۲۲۸
جالینوس ۶۵-۹۶
جزیره الاخضر معین الدین ۲۲۹
جلال الدین فرزند رشید (خواجه-) حاکم
اصفهان و روم و متولی ابواب البر ربع
رشیدی و اوقاف آن (وقف نامه ۱۱۹)
۲۴-۶۳-۸۱-۱۳۱-۱۵۶-۸۲-۲۰۶-
۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۹۳
جمال الدین عبدل صدرزیتان (خواجه-) ۲۱۰
جم یا جمشید ۳۴-۷۸
جنگی ملا میر که شمس الدین محمد بن مبارک
شاه بخاری ۶۹
جنید ۴۰
جیبال ۲۷۷
چهاربرتی فخرالدین احمد بن الحسن ۶۹
چیچایک ۱۴
چوپان (امیر-) ۱۲۰
حاتم طائی ۲۴۴
حدادی عبدالمک ۷۰-۳۱۲
حسن کیفی کمال الدین ابواپراهم بن الحسن
بن الحسن ابن کیفی الحسکی (فاضل-) ۷۲
حسن مستوفی (خواجه شرف الدین-) ۵۳
حلی علامه جمال الدین حسن بن یوسف بن
مطهر ۶۹
حواء ۵۹

- خافی خواجه محمد ۱۸۱
خسرو ۱۲۹-۲۸۰
خسرو پیروزان گویا ملک دیلمان ۱۲۱
خجندی صدرالدین محمد ترکه ۴۳-۶۸-۱۲۴
۱۲۶-۲۰۱-۲۱۸
خوافی محمد ۱۸۱
خوجانی صدرالدین ۷۳
دامغانی شمس الدین حسین نواده قابوس و ملک
علاء الدین ۱۶۱
داود ۵۸-۲۶۲
دجال ۲۴۹
دسغولی خواجه سراج الدین ۱۵۷
دمشق خواجه بن چوپان ۱۲۰
دواتی خواجه مهلال ۲۱۹
رازی قطب الدین محمد ۷۱
رستم ۲۷۶-۲۹۴
رستم داری عبدالعلی بن بخشایش ۳۰۲
رشید الدین فضل الله همدانی ۲-۴-۱۳-۱۴-
۱۵-۲۵-۵۷-۶۱-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۳-
۱۴۶-۲۰۱-۲۲۳-۲۴۸-۲۵۲-۲۵۷
رومی جلال الدین محمد ۱۵۵
زال ۸۳
زکریا ۵۸
زکی الدین مسعود (خواجه) ۱-۵۴-۲۲۲
ساوجی خواجه محمود ۲۳۷
ستای نویان امیر نضرة الدین حاکم موصل و
سنجار ۲۵-۵۳-۲۴۱
سجستانی اختیار ۷۳
سجبان ۲۶
سراج الدین قاضی امل ۷۱
سراج الدین پسر قاضی فخر الدین هرات ۷۲
سعد الدین (خواجه) - فرزند رشید حاکم انطاکیه
وقنصر بن وعواصم ۳۲-۲۱۶-۲۸۶
سعیرتی خواجه معین الدین ۲۴۱
سکندر ۲-۱۲۳
سلم ۲۰۳
سلیمان ۲-۳۴-۵۸
سمنانی قاضی قضات شمس الدین محمد بن حسن
بن محمد بن عبدالکریم ۳۷
سمنانی قاضی خام ۷۱
سنجاری سیف الدین محمد ۷۱
سنقر باورچی حاکم بصره غلام رشید ۲۰
سهروردی احمد ۲۱۴
سهروردی شهاب الدین ابو حفص عمر ۴۸-۱۱۹
۲۰۱-۲۱۱-۲۵۰
سرامی شکرلب ۷۳
سیواسی خواجه جمال الدین یا کمال الدین
مستوفی روم ۲۲۶
سیواسی عماد الدین احمد ۲۱۰
شامی صدرالدین ۷۳
شاهی خاتون دختر رشید ۲۱۶
شبلی ۴۰
شداد ۱۳۴
شروان شاه ملک شابران و شماخی (فرخ زاد
پسر فریبرز) ۱۲۰-۱۵۷
شمس الدین مظفر ۶۹
شمس المعالی ۱۳۰
شهاب الدین (امیر) - فرزند رشید حاکم تستر

عزرائیل ۵۹	واهواز ۹۳-۱۱۹-۲۲۳
عزیز ۵۸	شیرازی فقیه نجم الدین محمود بن الیاس ۷۰-
عضدالدوله ۱۲۱	۲۳۱-۲۳۲
عضدالمعالی ۱۲۰	شیرازی قطب الدین مسعود ۶۸-۱۴۶
عقیل ۲۰	شیرازی لسان الدین ۷۲
علاء اکفر ۷۲	شیخی (خواجه-) فرزند رشید ۲۱۶
علاء الدین اتابک یزد ۱۱۹	صالح ۵۸
علاء الدین سلطان ۴۹-۲۳۷-۲۵۴	صالح (ملک-) ۱۸۱
علاء الدین محمد و خوارزم شاه ۲۵۰	صدرالدین بن بهاء الدین زکریا ۴۰
علاء الدین (ملک-) ۱۶۱-۲۵۲	صدرالدین محمد ترکه خجندی اصفهانی ۴۴
علاء الدین هندو (خواجه-) ۶۵	۶۸-۱۲۴-۱۲۶-۲۰۱-۲۱۸-
علی (ع) ۷۶	ضحاک ۳۳-۱۳۴
علی بن ملک محمدشاه بن ملک پهلوان (ملک-) ۱۱۹	طخطاح فضل الله پدر محمود شاه ابخو (امیر آقاخواجه-) ۱۵۲-۲۴۱
علی حاکم عراق و بغداد (امیرخواجه موفق الدین) فرزند مهین رشید (س ۱۱۹) وقف نامه ۱۵-۴۷-۶۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۸۱	طرابلسی تاج الدین ۲۲۸
۲۱۱-۲۱۶-۲۲۳	طرسوسی کهف الدین ۷۳
علی شاه فرزند رشید ۱۲۰-۲۱۶	طغان یاطوغان امیرمغول ۲۴۰
عمر بن عبدالعزیز ۳۰	طفی (حاجی-) یاتقی تویان (امیرتقی بن امیر ستای) ۲۵
عیسی ۵۸-۵۹-۲۳۲-۲۳۹	طوسی اصیل الدین پسر خواجه طوسی ۶۹
عین الدین (قاضی-) ۲۱۲	طیبی افضل الدین محمود ۲۸۳
غازان خان ۲۹-۵۱-۱۲۲-۱۲۹-۱۳۰-	طیبی شرف الدین حسن ۵۳-۷۱-۲۸۳
۱۳۱-۱۶۶-۱۶۷-۲۲۴-۲۸۶-۲۹۴	عاد ۱۳۴
غزالی احمد ۶۱	عبداللطیف (خواجه-) فرزند رشید حاکم اصفهان ۷۴-۱۱۹-۲۲۳
غیاث الدین محمد مشرف ابواب البربر رشیدی (وقف نامه ۱۱۹) ۴-۱۹۹-۱۳۳-۲۲۳	عبدالمؤمن حاکم سمنان و دامغان و خوار فرزند رشید ۳۷-۸
فاروقی ظهیر الدین ۷۲	عبری برهان الدین عبدالله عبیدی قاضی تبریز ۶۹
فاطمه خاتون دختر شیخ شهاب الدین ابوالقاسم	عتیقی جلال الدین پسر قطب الدین ۷۱

- عبدالمحمود سهروردی ۱۱۹
 قالی مجدالدین اسماعیل ۱۳-۱۴-۶۸-۱۱۶
 فرعون ۱۳۴-۲۷۹
 فرمان خاند دختر رشید ۲۱۶
 فرود پسر سیاوش ۸۳
 فریدون ۳۴-۸۶-۱۱۸
 قعای تبریزی نجم الدین ۷۱
 فلك المعانی ۲۰
 فیروز شاه بزرگ ۱۱۹
 فیروزان خواجه علی ۴۵
 قابوس ۱۶۱
 قارون ۳۴-۸۶-۱۱۸
 قتلخ شاه ۲۴۰
 قتلخ باورچی ۱۷۹
 قرطبه ای الباس ۲۲۹
 قرطبه ای خضر ۲۲۹
 قره بوقا حاکم کیفی و بالو ۱۲۲
 قزل ارسلان ۱۸۹
 قزوینی عبدالملک ۷۰
 قطب الدین مسعود شیرازی ۶۸-۱۴۶
 قمر مشی ۲۴۰
 قمی علی ۷۳
 قندهاری عزالدین یوسف ۷۳
 قوتی خانکه دختر منگوخان ۱۱۹
 قونیایی شمس الدین محمد رومی متولی و مدرس
 مدرسه ارزنجان ۱۵۵
 قیروانی علی ۱۲۸
 کابلی خواجه محمود ۲۱۱
 کاشانی کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق ۶۹
 کتایب جمال الدین علی فقیه شافعی ۷۲
 کتی بوقا ۱۷۹
 کرخی معروف ۴۰
 کیتبغا ۲۴۰
 کیتبغاد بن علاء الدین بن کیتبغاد بن کیخسرو
 بن قزل ارسلان سلجوقی (سلطان جلال الدین)
 ۴۰-۱۸۹-۱۹۱
 کیوس پسر قباد ۱۲۰
 کیومرث ۱۹۷
 گیتنو ۱۲۹
 گیلان شاه ۱۲۰
 کیومرث حاکم ولایت اصفهان ۱۹۷
 لقمان ۲-۲۶
 مامون ۷۹-۱۶۷
 ماردینی حجة الدین موسی ۷۲
 مبارک شاه منطقی ۶۹
 متوکل ۱۶۷
 مجدالدین (خواجه) پسر رشید و مشرف کشور
 ایران ۲۴-۱۶۶-۱۸۱-۲۱۶-۲۲۳
 محمد (س) ۱-۲-۶-۷-۱۰-۳۵-۳۸-۵۸
 ۶۱-۸۹-۹۷-۱۰۰-۱۰۳-۱۳۳-۲۷۹
 محمد بن ابی بکر ۱۱۹
 محمود حاکم کرمان فرزند رشید (رکن الدین-)
 ۱۷-۲۹-۱۱۹-۲۱۶-۲۳۷-۲۶۲
 محمود سبکتکین غزنوی ۱۲۱
 محمود شاه انجو ۱۵۲
 محمود عرب خواجه ۴۹
 مرزبان پسر رستم پسر شروین ۱۲۰
 مسعود حسینی ۳۰۲

نظامی گنجہ ای ۸۸	مصری سیف الدین ۷۰
نمرود ۷۹	مظفر الدین ملک سیستان ۲۱۰
نوح ۵۸	مقصد عباسی ۱۶۷
نبلی محمد پزشک ۶۵	معروف (خواجہ -) حاکم عانہ وحدیثہ ودیگر
وائق ۱۶۷	جایہا و خواہرزادہ رشید ۲۳
و صاف شیرازی شرف الدین ۲۶	محلان (امیر -) ۱۱۹
ہارون ۱۶۷-۵۸	منصور (حسین بن منصور) ۲۰
ہامان ۲۷۸	منصوری خواجہ اقبال ۱۷۶
ہدیہ ملک دختر رشید ۲۷۸-۲۱۶-۲۱۱	منکلی بوقا کمانچہ ۲۰۷
ہروی سراج الدین پسر قاضی فخر الدین ۷۲	منگوبوق ۲۴۰
ہمام فرزند رشید ۲۲۳-۲۰۹-۱۱۹	منگوخان پسر کیفتو ۱۱۹
ہمام الدین تبریزی ۷۰	مودود شاہ (خواجہ -) ۱۳۲
ہندی شمس الدین اودھی ۷۰	مودود شاہ پسر علاء الدین ۱۱۹
ہود ۵۸	مودود شاہ گیلانی ۱۲۰
ہوکاجی ۲۴۰	مودود شاہ ہندی ۱۱۹
یاقوت (خوشنویس) ۲۱۴	موسی ۲۷۹-۵۸
یحیی ۵۹-۵۸	موصلی رکن الدین حسن پسر شرف شاہ حسینی
یعقوب ۵۸	استرابادی ۷۲
یلمود ۲۷۹	مولتانی صدر الدین زکریا ۷۳
یوسف ۵۸	مہدی عباسی ۷۹
یونس ۵۸	الناصر (ملک -) پادشاہ مصر

فهرست دسته‌ها و گروه‌ها

ديلم ۲۸۷	آل محمد ۸
ريعه ۲۱۲	اتابكان : تبريز (۱۱۹) شيراز (۱۱۹) فارس
روميان ۶۴	(۲۳۲) يزد ۱۱۹
زنكيان ۴۴	اصحاب ۸
سودان ۲۲	افرنج ۱۶۷
شاميان ۲۸۹	اوغان ۲۱۰
صحرائشينان ۱۸۱	اهل بيت ۸
طواشيه (جماعت-) ۱۷۴	اهل صنايع و محترفه ۲۹۰
عجم ۲۸۷	برامكه ۲۷۸
عرب ۲۰-۲۱-۱۶۱-۲۱۲-۲۸۷	بصريان ۲۸۹
علماء ۲۸۹	بنی عباس ۴۸۰
غزه ۲۱۲	تاجيك ۲۴-۲۷-۱۳۰
فرس ۱۲۰	تبريزيان ۲۸۹
فففور ۲۰۳-۲۷۷	ترك، ترکان ۲۴-۲۷-۲۴۹-۳۸۷
ققهاء ۲۸۹	جنگ (امراي-) ۲۴۹
قرويان ۶۴	جراحان ۲۹۰
قيصر ۱۱۸-۱۶۶	حبشيان ۶۴
كحلان ۲۹۰	خافيان ۱۳۳
کرد ۱۲۳-۱۶۱	خاقان ۱۱۸-۱۶۶-۲۷۷-۲۰۳
كوفيان ۶۴-۲۸۹	خفاجه ۲۱۲
كيان ۳۲-۱۲۹	خلج ۲۱۲
لر ۱۶۱	خواجهگان : دولت شاه (۱۶۸) رومي (۲۱۰)
مجيران ۲۹۰	سرور (۲۱۰) سعادت ۲۱۰ شاهين ۱۷۹-۲۱۰
محدثان ۲۸۹	سندل (۲۰۹) عنبر (۱۶۸-۲۰۹-۱۸۲-۱۸۵)
منول ۱۳۰-۱۵۶-۲۴۰-۲۹۳	مبارك (۱۶۸) نصرت (۱۶۸)
واسطيان ۲۸۹	خوارزميان ۲۸۹

نام کتابها

- الاطواق المذهبة فی تاریخ المغاربة گویا از
تاج‌الدین طرابلسی ۲۲۶
اقوم المسالك فی مذهب الامام مالک گویا از
مجتبأ اندلسی ۲۲۶
البلغة فی علم اللغة گویا از خضر قرطبه‌ای ۲۲۷
تاریخ بلموید بلخی ۱۲۰
تحفه الامانی فی علم المعانی گویا از عجلان
اندلسی ۲۲۷
تقویم الافکار فی علم الاشعار گویا از الیاس
قرطبه‌ای ۲۲۷
حکمة رشیدية صدرالدین محمد ترکه خجندی
۱۲۶ و ۲۱۸
درة الیتیم فی علم التنجیم گویا از احمد تونسلی
۲۲۷
سوانح الافکار رشیدی ۳
عمدة الفصحاء فی امثال البلغاء گویا از نصر-
- الدین تونسلی ۲۲۷
عوارف المعارف سهروردی ۴۸
قرآن (کتاب، کلام ربانی، مصحف) ۳۰،
۳۴، ۳۵، ۳۶، ۸۳، ۲۱۳
کتب اصول ۹
کنوز الافراح فی معرفة الاشباح و الارواح از
ترکه خجندی ۲۱۸
لطایف رشیدیه از فقیه نجم شیرازی
مرزبان نامه از مرزبان رستم شروین ۱۲۰
منهاج الریاسة فی علم السیاسة گویا از محمد
اشبیله‌ای ۲۲۶
میزان الکیاسة فی علم الفراسة گویا از مبین-
الدین جزیره الاخضر ۲۲۷
نزهة الابرار و روضة الاحرار فی علم التصوف
گویا از علی قیروانی ۲۲۶
وقفیه کبیر به خط عبدالملک حدادی ۲۰، ۲۱۲

فهرست جایها

آب آمویه ۲۵-۴۶-۷۳-۱۳۲-۱۷۰-۳۴	ارونق (ارونوق) دول ۱۸۷-۲۰۸
۶۹-۴۴-۱۴۷-۳۶۲	استاره ۲۴۶
آب جون ۴۶-۷۳-۱۳۲	اسکندریه ۱۷۰
آذربایجان ۲۰۷	اسناف (؟) ۲۰۷
آستاره ۲۴۶	اشقیه (اشنیه، اشنویه) ۱۸۷
آله مران، رودخانه ۱۶۰	اصنوب ۱۹۷
آماسیه ۲۰۷	اصطنبول ۱۶۷
آمد ۲۰۷	اصفهان، سپاهان ۲۴-۴۴-۴۵-۴۶-۷۴
آوه ۲۰۸	۱۷۱-۱۷۹ تا ۱۸۳-۲۰۲-۲۱۲
ایجاز ۱۸۸-۲۴۰	اصنوف (سنوب، صنوب) ۱۶۶-۱۹۷-۲۴۹
ایرقوه ۱۷۱-۱۷۹-۲۰۹	افلان (افلانی؟) ۲۰۷
ایکل یا ایکل ۲۰۷	اقلید ۲۱۰
اچه ۲۹۴	ارمن، ارمنیه، ارمنیه ۷۲۵-۲۰۸-۲۲۲
اخلاط ۱۷۹-۲۰۹	انطاکیه ۳۲-۳۶-۷۰-۴۰۷
اران ۲۰۸	انگوریه ۲۰۷
اربل ۱۷۲	اوجان ۲۰۸
اردبیل ۲۰۸-۲۴۵-۲۴۷-۲۸۰	اونیک، آونیک ۲۵-۲۰۹
اردوی اعظم ۱۹-۱۳۱-۱۵۴-۱۶۰-۲۹۵	اهر ۲۰۸
ارزن ۲۰۹	اهواز ۸۳-۱۱۵-۵۹-۱۶۳
ارزنجان ۱۵۵-۱۵۶-۱۷۰-۱۷۹-۱۸۰	ایران ۲۵-۴۶-۷۳-۹۲-۱۲۹-۱۳۲-۱۴۷
۱۸۳-۲۰۶-۲۴۸-۲۵۱	۱۶۷-۲۱۱-۲۱۴-۲۹۳
ارس بار ۱۷۹	ایوان کسری یا بارگاه کسری ۱۳۴
	بادرویا ۱۸۴-۲۰۶

بندر عبادان ۱۷۷	باغ ۱۸۴
بندرماحول ۱۷۷-۱۸۶	باغ رشیدآباد ۱۸۷-۲۹۰
بندره‌اهی روان ۱۷۷	باغ فتح‌آباد رشیدی ۱۵۷-۱۸۷
بندق، بندقه (ونیز) ۱۶۷	باغ فتح‌آباد رشیدی ۱۵۷-۱۸۷
بنگاله ۲۶۰	باغ مختاران ۱۸۷
بندنیچین = مندلیچین	باغات شام غازان ۱۸۸
بوانات ۱۸۳-۲۰۹	باغات شهریانهر ۱۸۷
بهسنی ۱۸۱	باکسایا ۱۸۴
بیات ۱۱۵-۱۶۰	بالای بند (ولایت-) ۱۶۲
بی‌برت، بای‌برت ۱۸۸-۲۰۶-۲۴۹	بالجان ۲۵
بیت‌الادویه همدان ۲۱۳	بالو ۱۲۲-۲۰۶
بیت‌الکتب ربیع‌رشیدی ۲۱۳	باوردیان ۱۳۳
بیضاء ۲۳۲-۲۳۳	بحرین ۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸
بیمارستان بصره ۲۲	بخارا ۶۸-۱۸۲
بیمارستان دروازه‌سلم شیراز ۲۳۱-۲۳۲	بدلیس، بتلیس ۱۸۸-۲۰۹
پارس = فارس	بریسما ۲۰۶
پالو، پالویه، بالو ۱۲۲-۲۰۶	برگه (برگه) ۱۸۵
پرگه ۱۸۵	بستان ۲۰۹
پلاس (قلعه-) ۲۰	بطسام ۱۳۳-۱۸۳
پولزره ۲۰۷	بصره ۱۵-۲۰-۴۷-۶۶-۱۵۰-۱۷۶-۱۷۷
پیشکین ۲۰۸-۲۴۷	۱۷۸-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۶-۲۰۶-۲۵۵
تبریز ۲۲-۶۴-۶۵-۱۱۶-۱۱۸-۱۱۹	بعقوبا ۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۶-۱۸۷
۱۵۱-۱۶۵-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۳-۱۷۹	بغداد ۴۷-۴۸-۶۶-۶۸-۷۹-۱۶۸-۱۷۹
۱۸۳-۱۹۷-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۴۷	۱۸۱-۱۸۴-۱۸۵-۲۱۱-۲۱۲-۲۲۲
۲۹۰-۲۹۱	۲۳۳-۲۴۱-۲۷۸-۲۸۳
تته ۲۹۴	بکر ۲۹۴
تستر ۸۳-۱۱۵-۱۶۱-۱۸۵-۲۱۰	بلخ ۳۳
تفلیس ۱۸۸-۲۴۱	بلدالین ۲۳-۴۰-۱۸-۱۹-۳۰-۱۷۱
	بند (ولایات بالای - درخوزستان-) ۱۶۲

حسنى = حنى	فكریت ۴۷
حلب ۱۸۱-۲۴۱	تلفیر ۵۳-۵۴
حله ۱۶۹-۱۷۸-۱۸۲-۱۸۴-۱۸۸-۲۰۶	توران ۱۶۸-۲۱۱-۲۱۴
۲۱۱	توقات ۱۴۳-۱۹۸-۲۰۶
حلوان ۴۷	جابلسا ۱۰۸
حنى، حانى ۱۲۳-۲۰۷	جابلقا ۱۰۸
حويزه ۱۱۵-۱۶۱-۱۲۳-۱۷۹-۱۸۲-	جام ۱۳۳
۲۳۳	جامع امير المؤمنين على (ع) ۲۱۲
حيزان ۱۸۶-۳۰۹	جبقچور (چپاقچور) ۲۰۶
خارك ۱۷۷	جنه ۲۳
خاڤيان (ربوع) ۱۳۳	جرا، چرا، شراه ۲۰۷
خانقاه سلطانيه ۱۶۵	جرجان ۲۰۸
خانقاه شاهصفي در اردبيل ۲۴۵	جزائر افرنج ۱۶۷
خانقاه شهاب الدين عمر سهروردي ۲۱۱	جزيره ۵۳-۵۴
خانقاه غازاني ۴۸-۴۹	جزيره عمر ۳۲۳
خانقاه همدان ۱۶۵	جزيره عظمى ۲۲
خاقين ۲۰۶	جمز كزال، چمش كرك ۲۰۷
خبيص ۳۰-۲۱۲	جندق ۲۱۰
خراسان ۱۳۳-۱۶۷-۱۸۵-۲۰۶-۲۰۹-	جورشين ۲۰۶
۲۱۱-۲۱۳	جيجمال، جمجمال، چمچمال ۲۱۰
خرت برت، خرپوت، خربوط ۲۰۷	جيحون ۳۰-۱۲۲-۲۸۳
خطا ۱۷۲	جیلان ۱۸۶-۲۴۶
خلخال ۲۰۸-۲۴۶	جیلويه ۱۸۴-۲۱۰
خوار ۳۷-۳۸-۱۳۴-۲۰۸	چبقچور (چپاقچور) ۲۰۶
خواس ومشترك ۲۰۶	چين، سين ۱۸۹-۲۹۰
خورنق ۲۸۸	حديثه ۲۳
خوزستان ۱۱۱-۱۱۴-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۳-	حراء ۵۶
۲۴۱	حسن كيف، حسن كيفا، حصن كيفا، كیفی
	۱۷۲-۲۰۹-۲۴۱

دلی ۷۰-۱۴۸	خوی ۱۸۰-۲۰۸
دوبندار ۱۱۵-۱۶۰-۱۶۲	دادج ۲۰۶
دورق ۱۱۵-۲۱۰	دارالحديث رشیدی ۲۲-۲۱۲
دورگی ۲۰۶	دارالسیادة غازانی = سیواس ۴۴-۱۴۳-۱۴۴
دول ۱۸۸	دارالشفاء دروازه سلم شیراز ۲۳۲-۲۳۳
دونغزلو ۱۶۶-۲۰۷	دارالشفاء ربیع رشیدی ۲۱۲-۲۱۳-۲۹۰
دهار = طهار	دارالضیافة ۲۱۲
دهلی = دلی ۷۰	دارالقرآن ۲۱۲-۲۸۹
دیاربکر ۲۰۹-۲۱۲-۲۴۱-۲۴۲	دارالمرضاء سلطانیه ۲۱۳
دیاریبیمه ۲۵-۲۰۹-۲۲۲	دارالمسافرین رشیدی ۲۲
دیلم ۱۲۱	داروخانه و دارالشفاء ۲۳۵
دیوان اعلیٰ ۱۵۶-۱۶۱	دامنان ۳۷-۳۸-۱۳۳-۲۰۸
راس العین ۱۸۵	دجله ۲۲۳-۲۸۱-۱۳۳-۳۱۰-۲۴۵
رامجرد ۲۳۲-۲۳۳	دجیل ۱۷۹-۱۸۴-۱۸۵-۲۰۶-۲۱۱
رامرز، رامهرمز ۲۱۰	دحال لاهری ۲۹۴
رر (?) ۱۷۹	در بند ۱۲۰
ربیع رشیدی ۶۳-۶۵-۱۷۵-۲۰۹-۲۱۲-	دروازه سلم شیراز ۲۳۱-۲۳۲
۲۱۳-۲۱۴-۲۸۸-۲۹۰	دریای سند ۲۵
رحبة المیادین ۲۳	دریای مغرب ۴۶
رشید آباد ۱۷۵-۱۸۸	دریغ، دریق ۲۴۶
رودخانه ۱۷۹	دزمار ۱۷۹-۱۸۶
رودخانه تهریز ۱۷۹	دستاباد، دشتاباد، دستاباد ۱۱۵-۱۶۱-۱۶۴
روضه مطهر ۱	دستجردفسیان ۲۲۰
روم ۲۴-۲۵-۳۳-۴۶-۷۳-۸۱-۸۸-۹۱	دستجردکوزه کنان ۲۲۰
۱۲۸-۱۳۲-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۳-۱۷۸	دسقول ۱۱۵-۱۶۱-۲۱۰
۲۱۰-۲۱۲-۲۲۲-۲۲۴-۲۲۶-۲۲۷	دشت قبیچاق ۱۷۴
۲۳۶-۲۴۸-۲۵۰-۲۹۰-۲۹۳	دقوق ۱۸۴
رها ۲۴۱	دماوند ۱۷۸-۲۰۸
ری ۱۸۴-۲۰۸	دمشق ۱۷۹-۱۸۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۹

سند (سندہ) ۲۵-۱۶۷-۲۱۱-۲۳۸-۲۹۳	زابل ۲۵۳-۲۹۳
سنوب = اصنوب	زاویه یا خانقاه شهاب سهروردی ۲۵۰
سوس (سیس) ۳۲-۲۹۰	زاهدآباد ۲۳۶
سوش یا شوش ۱۶۸	زنوز، زنوزف ۱۷۹-۲۰۸
سویمال ۱۷۷	زیتان ۲۱۰
سهما = سمها ۱۱۵	زینی (جبل-) ۲۲
سیحون ۱۲۲	ساوه ۱۸۴-۲۰۸
سینسون ۲۴۰	سبزه‌وار سبزووار (سبزووار) ۱۳۴
سیواس ۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۲۰۶	سجستان (سیستان) ۱۲۰-۱۶۷-۲۱۰
شابران ۱۲۰-۱۵۷	سدسکندر ۱۲۳
شام ۶۷-۶۷-۱۵۳-۱۶۷-۱۶۸-۲۱۱-	سراب، سراو ۲۰۸-۲۴۶
۲۲۰-۲۴۰-۲۸۲-۲۹۰	سرجهان ۲۰۹
شام غازان ۱۸۸	سردرود ۲۰۸
شاه بهرام ۱۷۷	سردسیر شیراز ۲۰۹-۲۱۰
شاه‌رود ۱۷۹-۱۸۳-۲۰۸	سرمق ۲۰۹-۲۱۰
شاه‌رود بلبللی ۱۸۳-۲۰۸-۲۶۶	سروستان ۱۷۹
شبانکاره ۱۸۸-۲۱۰	سی (؟) ۲۰۷
شراه = جرا ۲۰۷	سماء (؟) روم (گویا : شاه‌رود)
شروان ۱۷۳-۱۸۱	ساه روم، گویا : شاه‌رود ۱۷۹
شش‌گیله، شش‌گیلان ۲۱۲	سمرت ۱۷۲-۱۸۴-۱۸۶-۲۰۹
شط‌عرب ۱۵۹	مقلاب ۱۶۶
شفانه ۲۳-۱۸۴	سلطانیه ۲۶-۱۶۵-۲۰۷-۲۱۳
شکی ۲۰۸	سلماس ۲۰۸
شماخی ۱۲۰-۱۵۷-۱۷۳	سمرقند ۱۷۹-۱۸۱-۱۸۵
شمرطه، شموط ۲۲-۶۶	سمنان ۳۷-۳۸-۲۰۸
شنب‌غازان، شام‌غازان، شم‌تبریز، شنب‌تبریز	سمها، سهما ۱۱۵-۱۵۹
۱۸۸	سمیرم ۲۰۹
شوش = سوش ۱۶۸	سنجار ۵۳-۵۴-۵۵-۱۸۴-۱۸۶
شوکه (محلہ-) ۲۲	

عمادیه ۵۴	شهر ۱۸۸
عمان ۱۴۸	شهربان ۱۷۹-۱۸۷-۱۸۶-۱۹۸-۲۰۵-
عمره خوزستان ۱۱۵	۲۲۵
عن طاب ، عنتاب ، عین تاب Antaph ۱۶۶-	شهر زول ، شهره زول ، شهر زور ۲۰۷
۲۴۹	شیراز ۶۵-۱۱۹-۱۵۲-۱۵۴-۱۶۵-۱۵۱-
عواصم ۳۲-۳۳-۲۲۴-۲۸۶	۱۸۰-۱۸۳-۱۸۵-۲۰۹-۲۱۰-۲۹۲
غزنی ۲۱۱	شیلاوی ۲۰۶
فارس، پارس ۱۵۲-۲۳۲-۲۳۴-۲۴۱-۲۹۵	صحرای مشکوک ۱۷۷-۱۷۹
فال ۱۷۷	صدرین ۲۰۶
فام ۷۱	صنوب ۱۶۶
فتح آباد ۱۷۵-۱۸۸-۲۱۳	صیمره (ضمین) ۲۱
فرات ۳۲-۳۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۴۰-۱۴۱-	طبرستان ۱۲۰
۲۸۱	طبس ۱۳۳-۲۱۰-۲۱۲
فراهان=پراهان	طرابزون ۲۴۰-۲۵۰
فنگ ، فنيك ۵۴	طرسوس ۳۲-۲۰۷-۲۹۰
فومن ۱۲۰	طریق خراسان ۲۰۶-۲۱۱
فیروزآباد ۲۳۲	طنزه ، طنزی ۵۴
قادیسه ۴۷	طور ۵۷
قازاواسی ، قازاوه ۲۱۰	طوس ۵۵
قباة فرغانه ۴۰	طهار ، دهار ۱۴۹
قبرس ۱۶۶-۲۹۱	عانه ۲۳
قدس ۲۱۱	عبادان ۱۷۷
قدلیس ۲۰۹	عذارات ۲۰۶
قرا باغ یا قره باغی ۱۶۷-۱۸۱-۲۰۸	عراق ۱۵-۵۵
قرا تپه ۱۵۹-۱۸۲	عراق عجم ۲۴-۴۴-۲۰۷
قرسی ، کرماسی ، سسی (؟) ۲۲۷	عزاق عرب ۱۵-۴۷-۲۰۵
قرم ۱۷۴	عرب گرد ، عرب گیر ۱۴۳-۲۰۷
قره تپه ۱۵۹-۱۶۰	عشاره ۲۳
قریه تبلیس ۲۰۷	عقر ۱۸۶

قیرشهری ۲۰۷	قریه: ابراهیمیه ۲۲۳، ابوبکر ۱۶۳، احمدیه
قصریه ۴۳-۱۲۸-۳۱-۱۳۲-۱۴۳-۲۰۷	۲۲۳، بتلیس ۱۸۸، بهراو ۱۶۳، جدید
۲۳۶	۱۶۳، جلالیه ۲۲۳، حاجی اسمعیل ۱۶۳،
کابل ۱۵۱-۱۶۷-۲۱۱-۲۵۳-۲۹۳	حبشیان ۶۴، حنان ۱۶۳، حمرو ۱۶۳،
کابل ۲۰۹	دولت آباد ۲۲۵، رشیدیه ۲۲۳، رکنیه ۲۲۳
کازرون = گازروق = ۱۷۱	رومیان ۶۴، زنکیان ۶۴، سعادت آباد ۲۲۵
کاشان ۲۷-۱۷۱-۱۸۳-۲۰۸	سلطان آباد ۲۲۵، سلطانیه ۲۲۳، شاه آباد
کتای = کوتاهیه ۲۰۷	۲۲۵، شهابیه ۲۲۳، ظفر آباد ۲۲۵، علی
کربال ۲۲۰-۲۳۲	۲۲۳، عازان آباد ۲۲۵، قرویان ۶۴، کلزو
کر می (؟) ۲۰۸	۱۶۳، کنار ۱۶۳، کوخات ۱۶۰، کوشاد
کردستان ۱۸۷	۱۶۳، گرجیان ۶۴، لطیفیه ۲۲۳، لهراس
کر کر ۱۸۱	۱۶۳، لیراو ۱۶۳، مبارک آباد ۲۲۵، مجدیه
کرمان ۱۷-۲۷-۲۹-۱۷۱-۱۸۴-۲۱۰	۲۲۳، محمدیه ۳۲۳، محمود آباد ۲۲۵،
۲۱۲-۲۲۰-۲۳۷-۲۳۸-۲۶۲	نهری ۱۶۳، هامیه ۲۲۳
کبه ۲-۴۱-۹۵-۱۳۰-۲۱۱	قزوین ۱۸۳-۲۰۷
کیلان (کیلان؟) ۲۱۰	قسنطنطیه ۲۹۰
کلین (کیل؟) ۲۱۰	قصر ۵۴
کماخ (قلعه؟) ۲۰۷	قصر ریان ۵۴
کوتاهیه Cotyaeum، قطیه، کتای ۲۰۷	قصر خورنق ۲۸۸
کوچه: حافظان، علماء ۲۸۹، معالجان ۲۹۰	قطیف ۱۷۷-۱۷۸
کوی ۲۰۷	قطیه = کوتاهیه
کیچ و مکران ۱۴۸-۱۷۶-۱۷۷-۲۳۷	قلعه: بالو = پالو، بلاس ۲۰، رها ۲۴۱،
کیزان ۲۰۹	فنیك ۵۴، کماخ ۲۰۷
کیش ۱۷۷	قم ۱۸۴-۲۰۸
کیفی یا کیفی یا کیتی ۱۲۲-۲۰۷	قمهری ۶۶-۲۵۶
کرجستان ۲۰۹-۲۴۰-۲۴۱	قندهار ۲۱۱-۲۹۳
کرکان ۱۸۴	قنسرین ۳۲-۳۳-۳۲۴-۲۸۶
گرم رود ۲۰۸	قنوات رشیدی درسیواس ۱۴۴
گرم سیرات شیراز ۱۸۵-۲۱۲	قونیا ۱۹۹-۲۰۷

مروك، مرو كوچك ۲۰۹	كنجه ۱۸۸
مستجدہ رشیدی ۲۰۶	گندمان ۲۰۹-۲۲۰
مسجد شش کیله (کیلان) ۲۱۲	گوزل حصار ۲۰۷
مشترك ۲۰۶	کیلان، جیلان ۱۲۰-۱۸۶-۲۴۶
مشكين = پیشکین	لارنده ۲۰۷-۲۴۰
مشكوك ۱۱۵-۱۶۰-۱۶۱	لاہری ۲۹۴
مشهد امام معصوم (رضا) ۱۳۳	لاہور = لہاور
مصر ۲۵-۶۸-۸۳-۱۳۲-۱۶۳-۱۶۷-۲۴۰	لرستان ۱۳-۲۲۰-۲۲۳-۲۴۱
۲۹۰	لوردگان ۲۰۹
معدن ۲۰۹	لاہور ۲۱۱-۲۹۳
معرا ۱۸۲	لہند ۲۰۷
مغان یا موقان ۲۰۸	ماحول (بندر-) ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۶
مغرب ۲۲۶-۲۳۷-۲۴۷-۲۴۹	ماردین ۱۷۲-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۶-۱۴۱
مقلوب (جبل-) ۲۲۳	مازندران ۲۱۳
مکہ ۱۲۰	ماہی روان ۱۷۸
ملاطیہ، ملطیہ ۳۶-۲۰۷-۲۲۴-۲۲۵-۲۴۰	محصری (محزری، محزریہ یا مہزری) ۱۵۹
مندلیجبین ۲۸۶-۲۰۶-۲۱۱	محلہ طلبہ ۲۸۹
منگرہ، مانگرہ ۱۱۵-۲۵۹	مخطوطات جلالی ۱۶۴
موصل ۵۳-۵۵-۱۷۲-۲۲۲-۲۲۳	مخطوطات خمسہ ۱۶۴
مولتان، ملتمان ۱۴۶-۱۵۱	مختاران ۱۸۸
مہران، مہران رود، مہرانہ رود ۱۸۵-۲۰۸	مدارس شبانکارہ ۲۱۲
مہرود ۲۰۶	مدرسہ: ارزنجان ۱۵۵-۱۶۵
ناجیہ، ناحیہ ۲۰۶	خانقاہ سلطانیہ ۱۶۵
ناوسہ ۲۳	شبانکارہ ۲۱۰
نخجوان، نقجوان ۲۰۸	ہرات ۲۹
نہران، تہران ۲۰۸	مدینہ ۲۱۱
نہرین ۱۸۶-۱۸۷	مراغہ ۲۷۹-۱۸۷-۱۸۸-۲۰۸-۲۱۳
نہر: جدید ۲۰۶، جلالیہ، دولت آباد	مرند ۱۸۹-۲۰۸
	مرو ۱۳۳

۳۰۹-۱۸۷	وسطان	۲۰۶-۱۸۷-۱۷۹	شیلوی ، شیلی	۲۲۵	شاه آباد	۲۰۸-۱۸۴-۱۸۳	هرات	۲۰۷	هتاخ	۲۰۶-۱۸۷-۱۷۹	عیسی	۲۱۱-۱۸۷-۱۸۴	غازان آباد	۲۰۸-۱۸۴-۱۸۳	هرمان	۲۰۸	هشت رود	۲۰۶-۱۸۷-۱۷۹	ملك	۲۲۴-۲۲۳	مستجده غازانی	۲۰۸-۱۸۴-۱۸۳	همدان	۲۰۷-۲۱۳-۲۳۵	نیریز	۱۸۰-۱۶۷-۱۳۳	نیشابور	۲۰۶-۱۲۲	نیل	۲۰۸	وادی اسحق	۲۱۲-۲۰۶-۲۸۴-۱۸۲-۱۸۲	واسط	۲۰۹	وان	۲۳۴	ورنك - دریای درنك	۲۰۸	وروا	۲۱۱-۱۷۲	يمن
---------	-------	-------------	--------------	-----	----------	-------------	------	-----	------	-------------	------	-------------	------------	-------------	-------	-----	---------	-------------	-----	---------	---------------	-------------	-------	-------------	-------	-------------	---------	---------	-----	-----	-----------	---------------------	------	-----	-----	-----	-------------------	-----	------	---------	-----

واژه‌های فارسی

آب ۲۰۲-۲۲۵، آب: خوش‌گوار ۸۵، در چشم‌آمدن ۲۵۳، در دهن ۸۵، درغریبال	آسمان ۱۹۱-۴۲۸-۲۸۱، ۳۰۱، آسمانی ۱۹۱
۳، روی ۱۳۸، گیر ۸۵، وبادانی آبادانی ۱۹، آبی ۱۴۸	آسودن ۹۰-۲۰۴-۲۵۲-۲۷۴-آسوده ۱۳۱
آتش ۱۰۴-۱۳۰-۲۰۲-۲۴۹-۲۹۲، آتش افروختن ۲۴۱، انداختن ۱۳۳، بار ۱۳۱، دوزخ ۵۹، فشان ۶، نشاندن ۳۰-۱۳۰، نیاز ۱۸-۲۹	آسوده‌گشتن ۳۰-۱۳۱
آراستن ۸۶-۲۵۴-۲۷۸-۳۰۰، آراسته ۱۱۱-۱۳۷، ۱۵۲، آراسته: بودن ۲۹، گرداندن ۷۷، گشتن ۱۱	آسیب ۸۵-۲۹۳
آرام ۲۹۲، آرام: گرفتن ۴۰-۲۷۳، یافتن ۱۳۰، و آسایش گرفتن ۴۱ آرامش ۱۳۶، آرامش یافتن ۲۵۴	آش: خانه ۱۶۵، سالیانه ۲۸۵
آرزومندی ۲۹۲	آشنایی یافتن ۱۳۶
آری ۲۵۳	آشوب ۲۰۳
آزاد شدن ۸۱، آزادگان ۲۷۱، آزادگی ۸۱	آفتاب ۱۹۳-۱۹۶-۲۳۸-۲۵۰-۲۸۶-۲۹۳
آزار رساندن ۱۰۸	آفتاب ۲۸۶-۲۹۳، آفتاب: تابان ۱۹ جهات‌آفتاب ۱۶۷-۱۱۷-۱۴
آزرم پیشه‌کردن ۱۳۸	آفریدگار ۱۵۳-۱۹۹، آفریدن ۲۹۸
آسانی ۱۳۵	آفریده ۲۷-۱۵۴-۱۶۴-۲۶۵-۲۸۷-آفرین ۲۷۳-۱۲۵، آفرینش ۴۴
آسایش ۲۴، آسایش گرفتن ۲۵۱	آگاهاندن ۷-۱۰۶
آستان ۱۳-۱۵۳، آستانه ۲۷۹-۲۸۰	آلوده گرداندن ۱۰۹-۲۶۷
آستین ۱۵۴-۲۳۸	آماده ساختن ۱۶۸
	آمدش‌کردن ۱۲۳، آمدن ۱۹۲-۲۸۹
	آموختن ۱۹۲، آموزش روزگار ۱۳۸
	آمیخته کردن ۱۴۱، آمیز ۳-۱۲۵
	آنجایی ۸۸، آنچه ۱۶۱-۱۶۳
	آنکس ۱۹۱
	آوارگی ۱۹۸، آواره ۱۳۳-۲۶۸

آواز ۸۳-۱۵۸-۲۶۳، آواز دل نواز ۲۸۷	استوار ۸۸، استواری ۱۱۱
آواز ۲۸۴	اشك باران ۸۵
آوردن ۱۶۱-۱۶۴-۲۶۳، آورده ۱۳۱-	افتادن ۱۱۸-۱۵۷-۱۶۷، افتادگان ۸۲-۱۰۷
۱۳۴	۲۷۱، افتاده ۸۴، قتاده ۹۱
آویختن ۲۶۷، آویخته ۲۸۱	افراشته باد ۲۵۱
آ. ۱۰۹	افزودن ۲۵۲-۲۸۰-۳۰۰
آهن ۲۷۶، آهنین سم ۲۷۶	افسوس ۲۷۵
آینه ۱۵۳-۲۷۷، آینه: روزگار ۱۳۱،	افشان ۱۱۸-۲۸۸
سینه ۱۴۱-۲۸۰، گردان ۲۷۷، کیتی	افکندن ۲۷۰-۲۸۲
نمای ۷	
آیندو روند ۱۵۳، آینده ورونده ۱۶۴	اکنون ۱۶-۱۶۰-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۴-۲۲۲
آیین ۹۷	۲۵۱-۲۶۸-۲۸۵-۲۸۸، کنون ۲۰۳
ابر ۱۵۸، ابر: آزار ۱۲۹، آذاری ۱۶۷	۲۹۲
اختر ۱۶-۷۵-۱۹۲-۲۹۲، اختر آسمان	اگر چنانچه ۷۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۴-۱۶۱
۲۱۸	۱۶۳-۲۵۵
ارغوان ۱۵۸	الماس ۲۹۴
ارجمند ۲۸۶	امروز ۲۶۸، امسال ۲۲۰
اردك ۲۱۳	امید ۱۲۹-۲۴۸-۲۹۰، امید داشتن ۱۹۳،
ارزانی ۱۲۶، ارزانی: داشتن ۲۶۹-۲۷۰	امیدوار ۴-۱۱۸-۱۲۹
فرمودن ۲۱۹	انبار ۲۹، انبار گردانیدن ۶۰، انباشته ۲۵۱
ارغنون ۲۹۳	انجمن ۲۶۵
از: آنك ۲۷۶، اینجا ۲۷۴، پای در آوردن	انداختن ۲۲-۱۳۶-۲۲۳-۲۴۹-۲۹۳-
۲۸۶، رنگ به رنگ ۶۱ زبان خود ۲۳	۲۹۴، انداخته ۱۴۲
اسب ۱۵۱، اسب: خیره تاختن ۹۸، راهوار	اندرونی ۲۸۰
۱۲۷، اسبان ۲۱۳	اندوین ۱۹۰-۲۱۶
استاد ۲۶۲	اندك ۲۷-۱۴۴-۱۴۹-۲۰۳-۲۱۹-۲۴۵-
استدن ۱۰۰	۲۵۵-۲۹۳، اندك گناه ۱۹۹، اندکی
استر ۱۵۶-۲۱۳، استر دلدل رفتار ۱۲۷	۱۶۴

بارورگشتن ۱۶۵	اندوختن ۱۶۸
بارگاه ۸-۳۳-۱۳۴-۱۴۹	اندوده گشتن ۲۸۴
بارگاه : فلك ۳۷، كسرى ۷۷-۱۳۵،	اندوه ۱۷-۲۹۸، اندوه بی پایان ۱۶۰
شهریاران ۷۷، یاقتن ۴۱	اندیشه ۹-۵۴-۱۹۳-۲۲۷، اندیشه خود
باره (در-) ۱۹۷	ساختن ۹۹، اندیشه کردن ۱۰۵،
باری ۱۱۸-۱۲۹-۱۴۸-۲۶۸	اندیشیدن ۷۶
باريك ۸۳	انگار ۲۷۲
باز ۱۹۱-۲۶۸، باز: آوردن ۱۳۴ اندیشیدن	انگشت ۱
۲۶۴، پس دادن ۱۰۴، خریدن ۸۳،	انگشتی ۲۸۳، انگشتین ۸۶
خواست ۲۹، داشتن ۷۶-۸۰-۱۴۹،	انگور دادن ۲۴۴
رسیدن ۲۷، رهاندن ۲۸۷، کردن ۱۰۱	انگیختن ۱۱۲، انگیز ۳-۱۲۵
گذاردن ۲۳۶، گشتن ۲۳۶، گفتن ۶۰،	اورازباد ۱۳
گونه ۸۵، ماندن ۸۳	ایزد ۴۳
بازار ۱۵۳، بازار آراستن ۱۵	ایشان ۱۳۱-۲۷۵
بازیار ۸۵	این : بنده ۳-۱۹۰، جهان و آن جهان ۱۰،
بازوی ۲۸۷	جهانی ۷۶، چنین ۲۰۰، اینست و جز
بازی ۹۷، بازی : پیشه کردن ۲۷۰، کردن	ازین نیست ۸۷، این : کمینه ۳، همه
۲۷۰	۲۴۹
باغ ۴۵-۱۵۷-۱۵۸-۱۹۳، باغ : پژمرده	ایوان ۱۱۸-۲۸۳، ایوان : شادمانی ۲۷۷،
۲۹۲، جهان ۲۷۶، داد ۲۷۸، روان	کیوان ۳۲
۱۲۵، باغبان ۲۱۳-۲۴۴	باج ۸۸
بالاکشیدن ۲۲۴، بالای بند ۱۶۲	باد ۱۵۷-۲۰۲-۲۹۳، باد : بردل گذشتن
بام ۱۹۵، بام گلشن جان ۳۰۰	۲۵۳، روزگار ۴۰، بی نیازی ۱۱۸
بامداد ۸۷	باد ! ۱۵۸-۲۱۷-۲۲۱-۲۵۱
بایستن ۱۹۴	باده ۱۹۶، باده : شیرین کار ۱۴۹، ناب ۱۴۹
بچه برآوردن ۱۰۱	نوشیدن ۱۵۰، یاقوت قام ۱۵۸
بخت ۱۲۹-۱۹۱، بخت : بیدار ۱۹۳، سرگشته	بادید : شدن ۶۰، گشتن ۱۹۷
۲۹۲، بختیاری ۲۳۷	بار ۱۳۷-۱۹۱، بار : کردن ۸۲، بارور ۱۲۷

- بخش ۱۱۸، بخشش ۱۴۱-۲۲۶، بخشنده ۱۰۹
 بخشیدن ۱۳۳، ۲۵۴-۲۶۹
 بد ۷۹، بد: آموز ۹۷، ترین ۹۹، دلی ۷۵،
 ۹۰، دیدن ۷۸، سکالی ۷۵، فرجام ۱۵۳
 کردن ۲۷۵، گوی ۷۶، گویی ۱۳۸،
 مهر ۱۹۵، نام ۲۷۱، بدان ۲۰۴-۲۴۱
 ۲۷۵
 بدین ۵۶-۶۴-۱۰۵-۱۲۶-۲۲۷-۳۰۰
 برابر ۱۲۳، برابر کردن ۵۷، برآمدن ۸۳
 برآمدن آب ۵۸، برآوردن ۱۳۸-۲۵۱-
 ۲۵۴، برآوردن کام ۱۳۵، برآورده ۱۵۷،
 برافراختن ۸۵، برافراشتن ۱۱۳ برانداختن
 ۴۵، بر بستن ۸۲ برخاستن ۸۲-۱۹۳،
 بر خوردار ۱۳۰، بر خوردار گرداندن ۱۴۱،
 بردار آویختن ۱۳۶، برداشتن ۲۴۸ بر دیده
 مالیدن ۱۱۸، بر زبان راندن ۱۹۴، بر شدن
 بر آسمان ۵۹، بر کندن ۱۰۹، برگشتن ۱۹۲
 برگشته روزگار ۱۹۹، بر میان جان بستن ۳،
 بر هم بستن ۸۴، برین ۶۳-۱۱۷-۲۱۸-۲۸۱،
 برین (= براین) ۱۹۸-۲۸۱
 برادر ۲۹۸
 برجیس ۲۷۲
 بردباری ۲۷۲
 برزیکران ۱۶۴، برزگران ۱۵۴
 برگه راه ۹۵
 برگه و نوادادن ۱۸
 برناویر ۳۲-۱۲۵
 برون شدن ۲۵۲
 برهنه پوشاندن ۳۰
 برید ۲۵۰
 بریدن ۲۰۳، بریده ۲۰۳
 بزرگترین ۱۰۷-۲۷۹، بزرگ زادگان
 ۱۱۲، بزرگوار ۱۹۵-۲۰۱-۲۷۹،
 بزرگوار روزگار ۱۹۵، بزرگی ۱۵۳
 بزغاله بریان ۵۸
 بس ۲۶۸، بس است ۲۰۱، بسی ۲۰۲
 بستان ۳-۳۸، ۶۳-۱۵۸، ۲۱۲-۲۴۴
 بستر ۹۰-۲۰۴-۲۷۴، بستر: آسایش ۱۳۶
 ۲۵۴، خاک نمناک ۲۷۸
 بستن ۱۱۲-۱۶۷-۲۰۰-۲۳۱-۲۴۵-۲۶۵-
 ۲۷۱، بستن بند ۱۶۱، درهای گشوده ۸۱
 بسته: داشتن ۷۵-۱۳۹-۲۸۱، شدن
 ۲۶۶، گردانیدن ۲۹۴
 بسیار ۱۳۸ بسیار: کس ۷۶، گوی ۹۹
 بلبل گلزار ۱۲۶
 بلند ۲۸۶-۲۹۲، بلند پایه ۷-۹۰، بلندی
 ۲۸۱
 بند ۳۱-۱۶۱-۱۶۳-۱۹۶-۲۹۴، بند کردن
 ۱۵۴
 بنده ۱۸۹، بنده: درگاه شاه ۲۵، زادگان ۲۴
 کمینه ۱۳، نوازی ۱۳، و آزاد ۸۱،
 بندگان ۸۳-۲۳۸، بندگان: ترك و
 تاجيك، خدای ۱۹، درگاه ۱۵۹-۲۵۵،
 گنه کار ۲۷۸، بندگان ۲۶۵، بندگی
 ۲۳-۱۲۹-۱۳۱-۱۶۱-۱۶۶-۱۶۷-
 ۱۹۷-۱۹۸-۲۴۰-۲۴۱-۲۸۶-۲۹۵
 بندگی پادشاه ۲۲۴

بشفه ۱۹۲
 بوته ۹۵-۹۶، بوته آز ۱۸
 بوستان ۸۵-۱۹۶-۲۴۳
 بوسه جای ۱۵۳، بوسه ستاندن ۱۵۸، بوسیدن
 ۱۶۷
 بوقلمون ۱۹۲
 بوی ۱۶۶، بوی: جان ۲۵۲، خردمندان
 ۱۳۸، سنبل ۱۴۶، مشک آمدن ۲۵۲
 بنیاد فرمودن ۲۲۴-۲۹۰
 به: آواز آوردن ۲۸۷، اندازه دریافت خرد
 ۵۹، بادبردن ۱۱۸، جان ودل نوشتن ۸۴،
 جای آوردن ۸۷-۲۲۰، درکردن ۲۴۴، دست
 آوردن ۹۹-۱۲۳، راستی ۱۵۴-۱۵۹، کار
 نشاندن ۱۶۸، گوش رساندن ۱۸-۳۲۵، گوش
 رسانیدن ۲۵۱، لب رسیدن ۱۱۶
 به: ازین ۲۶۶، بودن ۳۰۰، بودی و خشنودی
 ۱۰۸، روزی ۱۲۹، بهتر و مهتر ۲، بهترین
 ۹۹-۲۷۹
 بهم برکندن ۱۰۹
 بها ۴۶۳
 بهارستان ۶، بهارشادمانی ۶ بهاری ۱۶۷
 بهرام ۱۴۹-۲۸۳
 بهره ۲۸۶-۲۸۸، بهره: داشتن ۷۶، شدن
 ۱۹۱، منداختن ۱۴۴
 بهشت ۲۹-۱۴۹، بهشت: برین ۱۳۹، جاودان
 ۱۳۹، عنبر سرشت ۲۴۳
 بی: اندازه ۳-۶۷-۲۳۶، برگگی ۲۷، بنیاد
 ۱۱۷، پایان ۲۵۴، پروانچه ۱۵۴،
 تیماری ۲۴۸، چاره ۵۴-۱۳۳-۲۶۸
 چارگی ۱۹۸، خرد و کم مایه ۱۰۶،

سامان ۶-۲۷-۲۷۸، شمار ۸۴-۹۹-
 ۱۰۹-۱۳۸-۱۶۱-۲۶۵، کران ۸-۴۴
 ۱۶۰، گانه خواندن ۱۹۴، گمان ۱۵۰
 گناه ۵۷، گناهان ۱۹۹، نیاز ۲۷۷،
 نیاز شدن ۲۷۴، نیازی ۹۹
 میخ: آور ۱۲۳، برکندن ۲۸۴
 میدار ۲۰۰
 بیرون ۱۹۴، بیرون: آمدن ۱۹، بردن ۱۳۰،
 ۱۳۱-۲۸۰، رفتن ۳۸-۱۶۴، شدن ۲۴۱
 کردن کاریز ۱۴۴
 میزان ۱۵۷
 بیش ۴۱، بیشتر ۲۴۴
 بیشه ۲۶۳-۲۹۴-۳۰۲
 بیم ۲۷۵-۲۸۳
 بیمارار ۲۳۵، بیمارستان ۲۲، بیماری ۹۰
 بینا ۸۷، بینا شمردن ۱۳۶، بینش ۳-۸۷-
 ۲۷۳-۱۹۸
 بیابان بی پایان ۶
 پادشاه ۱۳-۱۳۳-۱۵۲-۱۶۷-۲۵۴،
 پادشاهان دین دار ۲۳، پادشاهی ۲۴-
 ۱۳۴
 پارسی و تازی ۲۶۲
 پاشیدن ۱۰۹-۲۹۴
 پاك ۲۷۹، پاك: باز ۸۹، دامنی ۱۱۲، کردن
 ۲۸۰، گرداندن ۸۱-۱۴۱، گردانیدن
 ۱۳۱، وپلید ۵۷، پاکیزگی ۱۱۱
 پای ۲۰۴-۲۸۲، پای بوس ۱۵۱، بسته ۱۴۷،
 بند ۷۶، به لب بوسیدن ۲۶، بیرون نهادن
 ۳۳-۱۹۳-۲۴۱، پایدار ۲۵۱-۳۰۲،

۲۹۷-۲۴۵-۱۹۸-۱۹۴-۱۶۵	پای : داشت ۱، درکشیدن ۳۰، روان
پشت ۱۹۳، پشت نهادن ۱۵۳	۲۹۳، شکسته ۵۸-۱۹۷، گریز بستن ۱۹
پشتیان ۸۶، یشتیون ۲۸۶	گل ۱۵۷، مال ۲۵۰، مال گرداندن
پشم ۱۵۶-۲۱۳	۱۶۰، نهادن ۲۷۳-۲۸۰، پاینده ۲۱۷
پشیمان ۹۷، پشیمانی ۱۳۹	پایه ۹۶-۱۲۶-۲۷۰
پلنگ ۲۶۳، پلنگان ۸۵	پدر ۱۹۴، پدرانه ۱۵۳، پدر و فرزند ۱۰۰،
پلیدی ۵۸	پدید : آوردن ۱۰۱، گردن ۸۳
پناه ۱۵۴	پذیرفتن ۲۹۵، پذیرفتن پند ۲۰۰
پنبه ز گوش بیرون کردن ۲۶۴	پر ۲۰۳-۲۷۴، پر : خوردن ۹۶، درد ۱۹۲
پنجگانه ۸۳	شور ۲۷۰، کردن ۲۷۴
پنجه شیران بیشه ۲۹۴	پرتاب کردن ۱۹۳
پند ۱۵۳، پند آموزگار ۷۸	برتو ۱-۲۹۷
پندار ۲۶۸، پنداشتن ۲۷۴-۲۹۳	پرداختن ۲۱
پنهان ماندن ۱۳۶	پرده ۷۶-۱۰۲-۲۸۰، پرده ناموس و تنگ ۱۹
پوستین ۸۵، پوستین بره ۱۵۶	پرسیدن ۱۴۹-۲۹۸
پوسیدن و ریزیدن ۵۹، پوسیده ۱۵۲	پرگار ۱۱۷
پوشانیدن ۲۴۴-۲۰۱-۲۷۸، پوشانیده ۱۵۷	پروا ۵۷
پوشیدن ۱۹۲-۲۰۱، پوشیده ۵۷-۱۳۱	پروانچه ۲۷-۵۴-۱۱۴-۱۵۴-۱۶۴
پول ۱۶۱	پروانه ۲۳۹
پویان ۱۵۷	پروراندن ۲۴۲، پروردگار ۳۴، پروردن
پهنا ۵۹	۸۴-۱۵۳-۱۹۵-۲۵۴-۲۷۲، پرورده
پی ۱۹۱-۱۹۶-۲۹۴، پی رو ۱۲۵، پیوند	۱۹۸، پرورش یافتن ۱۲۲
۲۶۴-۲۹۲-۲۹۸	پریشان ۲۷-۷۸-۱۴۴، پریشان فرمودن
پیاده ۵۹	۲۸۴، پریشانی ۱۴۶-۲۴۴
پیاله ۸۵-۹۵	پژمرده ۲۸۵-۲۹۲، پژمرده گشتن ۲۹۴،
پیچیده ۲۹۳	پژمردگان ۸۸
پیدا : آمدن ۷۶، کردن ۳۶-۱۳۵،	پس ۲۹۳
گردانیدن ۱، گشتن ۸۱، و روشن ۲۸۱	پسر ۱۶۶، پسر خواندن ۱۹۴
پیراستن ۱-۲۷۸، پیراسته ۱۳۷-۱۵۲	پسندیده ۵۳-۱۰۷-۱۱۷-۱۴۴-۱۴۶-۱۵۳

تخت ۲۴۵ ، تخت نشین ۷	پیرایه ۷۸-۱۳۰-۱۳۱-۲۹۸-۳۰۰
تخم ۲۲۲-۲۲۴-۲۵۰-۲۷۵	پروزی ۹۶
تخم: دیو ۱۲۳ ، کاشتن ۱۵۴	پیری کردن ۹۶
تذرو ۱۵۷-۱۵۸	پیش ۱۹۲-۲۳۳ ، پیش: آرزوی آمدن ۱۹۵
تر ۱۲۶	۲۷۱ ، ازین ۱۶۱ ، انداختن ۱۹۷ ،
ترازو ۵۸	بازآمدن ۱۲ ، گرفتن ۲۰-۱۹۴ ، پیشوا
تریاق ۲۰۳	۲۲۲-۸
تلخ گفتار ۱۴۹	پیغمبر ۸۹ ، پیغمبران ۱۰۳ ، پیغمبر ۲۶۸
تن ۲۸۳ ، تن: خسته ۱۲۸ ، آسانی ۲۸۳	پیکان گذار ۲۹۳
تند ۲۷۵ ، تند: باد ۲۷۷ ، خویی ۹۷	پیل دمان ۲۷۶
تنگ ۱۵۲ ، تنگ تر: ۲۸۳ ، ازدیده مور	پیمان ۸۶
۱۴۰ ، کردن ۲۹۴ ، تنگ دستی ۱۱۰-	پیوستن ۱۶۶-۲۸۸ ، پیوسته ۲۲-۳۲-۴۲-
۱۹۷-۲۳۶	۱۴۲-۱۵۳-۱۶۱-۲۳۷-۲۲۴
توانگران ۱۰۰	تا ۱۹۰ ، تا آنگاهی که ۲۵۰
توسن ۲۷۶ ، توسن: تیز رفتار ۲۷۶ ، تند	تاب ۸۵-۲۹۲ ، تابان ۱۵۲-۲۵۴ ، تابه
۲۷۶	گرم ۸۵ ، تاییدن ۲۸۶ ، تابستان ۱۶۷
توشه برداشتن ۳	تاج ۱۲۵-۱۹۱ ، تاج: ازسر بودن ۱۹۴ ،
تویی ۳۰۰	زیرین ۸۵ ، سر ۸۷ ، ونکین ۶
ته ۲۸۸	تاراج ۸۸-۱۴۲-۲۵۰-۲۹۳
تهی ۵۷	تارک ۱۲۵
تیر ۸۶-۲۷۲-۲۷۴ ، تیر پران ۱۳۰	تاریک ۸۳ ، تاریک تر: ازشب دیجور ۱۴۰ ،
تیز: چنگ ۲۷۵ ، رفتار ۲۸۷ ، تیزی رفتار	ساختن ۲۹۴ ، تاریک: گرداندن ۲۷۳ ،
۱۲۳	گشتن ۱۹۳
تیغ ۱۹۵ ، تیغ: آبدار ۲۴۰ ، آفتاب ۲۸۳ ،	تازه ترین ۲ ، کردن ۲۴۴-۲۹۲ ، وتر ۱۵۸
بران ۸۶-۱۳۰ ، بی دریغ ۲۶۵ ، تیز	تازی وپارسی آموختن ۲۶۲
۱۰۶-۲۵۰ ، زبان ۲۶۳ ، نیاز ۲۶۶	تافتن ۱۹۶-۲۶۵
تیمار ۲۳۵ ، تیمار دردمندان خسته ۲۰۰	تالان ۲۹۳
جام ۱۴۹ ، جام جم ۳۴	تب گرفتن ۹۶
جامه جان پاره کردن ۶ ، جامه درنیل زدن ۲۸۱	تبار ۱۹۳

جان ۲۵۲-۲۷۴-۲۷۷-۲۹۲، جان: باز
 ۸۶، سپاری ۲۲-۲۶، ستان ۸۶، فزا
 ۵۶-۱۲۴-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۷، کاستن
 ۹۸، جانور ۸، جانان ۲۵۲
 جاودان ۲۰۴، جاودانی ۲۳۵
 جای ۲۷۵، جای دیگر ۱۰۳ جای گیر ۳۲
 جریب ۱۱۵-۱۶۱
 جز ۱۹۴-۲۵۳
 جزیه ۱۵۶-۲۹۰
 جستن ۱۶۷-۲۷۵
 جفت ۵۷
 جگر: سوزان ۱۹۳، گوشه خردمند ۳۸
 جو ۶۵
 جوان: مرد ۱۰۹، جوانی ۹-۱۲۴-۲۸۹ جوانی
 کردن ۹۶
 جوش ۲۹۳
 جویبار ۱۲۵-۱۵۷-۲۲۴، جویبار: دانش
 ۲۴۴، روزگار ۲۴۴
 جهان ۱۶۷-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۲۰۲-۲۰۵
 ۲۷۶-۲۷۵، جهان: آرای ۳۶-۱۵۰-
 ۱۵۲-۲۲۷-۲۸۰، آفرین ۳۰۲، بانی
 ۲۳-۲۳۵-۲۹۴، داری ۳۲-۷۷-۷۸،
 گیر ۲۵۴، جهانیان ۳-۳۱-۲۴۸-۲۵۴
 چاپک سوار ۲۷۶
 چاپلوسی ۱۰۹
 چاره ۴۱-۲۶۸، چاره بیچارگان ۳۴
 چاکر ۲۴-۷۳-۱۵۰-۲۴۸، چاکر کهینه
 ۲۶، چاکران ۱۶۷-۲۸۰- چاکری
 ۲۳۷
 چاه ۲۵۴، چاه بیژن ۲۷۶
 چتر ۱۳۱، چتر شمشاد ۶۳
 چراغ ۹۹-۱۹۳
 چران بودن ۲۸۰
 چرخ ۱۲۷-۲۸۷، چرخ چنبیری، مینا ۲۹۳
 چشاندن ۱
 چشم ۵۷-۱۹۳-۲۷۵-۲۷۹-۲۹۴، چشم:
 برهم زدن ۲۶۴. داشتن ۲۲۶-۲۷۵
 چشمه ۲۵۵-۲۶۳، چشمه آب ۸۵، زندگانی
 ۲۷۶
 چکونه ۱۵۲-۱۸۹، چگونگی ۱۰۶-۱۹۴
 چمن ۱۴۸-۱۵۸-۲۸۹- چمن جان ۱۲۵
 چنان ۱۰۵-۲۲- ۲۷۵-۲۱۹، چنانچه ۸۹
 ۱۶۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۷-۲۰۷
 چنبر کمند ۱۳۱
 چند ۲۹۷، چند روزی ۱۳۱-۱۹۷، چندان
 ۵۳-۲۴۱، چندان گرداندن ۲۸۵
 چنگ ۱۱۷، چنگ: امید ۱۴۰، زدن ۲۶۸
 وارغنون ۸۳، ورباب ۱۵۰
 چنین ۱۴۳-۱۹۵-۲۱۹-۲۷۲-۳۰۱
 چو ۲۵۲، چون ۲۶۶-۲۹۳، چون و چرا
 ۱۹۴
 چه بردار و چه در زیر آن ۵۸
 چهار: بالش ۱۳۰-۱۵۲-۲۷۴، پاره ۱۵۰
 پای ۲۰۵، پایان ۲۱۳، صده ۱۶۰
 چهره ۸۶
 خاتون ۱۱۸
 خار ۱۹۶-۲۰۳-۲۷۵
 خاشاک ۱۴۱

خاك ۱۰۴-۱۹۲-۲۷۴-۲۷۹-۲۸۴، خاك:
 پاك ۲۴۱، پای ۸۷، دان ۵۸-۱۹۶،
 سار ۷۶، ساری ۷۶، ستان ۲۸۲
 خال ۸۶
 خاموش ۱۰۸، خاموشی ۱۰۴
 خامه ۸۶-۱۶۶-۲۷۳
 خان (=خوان) ۳۶-۳۸،
 خاندان ۱۱۶-۱۵۰-۱۸۹، خانقاه ۱۶۵-
 ۲۴۵
 خانه ۱۰۷-۲۰۱-۲۴۹، خانه: دل ۲۴۴-
 ۲۶۴، دلکش ۲۷۸، ذنبور ۱۵، گیر
 ۲۶۹
 خایسك ۲۰۳
 خجسته پی ۲۵۴
 خداوند ۴-۲۵۳، خداوندان ۴۵-۸۶،
 خدای ۸۹-۲۹۹-۳۰۲، خدای ترس ۳۰،
 خدایگان ۱۳۰-۲۶۵
 خدك ۲۹۴
 خردتر ۲۹۴، خرده بین ۱۰۱
 خرد ۵۷-۱۰۱-۲۷۶، خرد خرده دان ۵۸،
 خردمند ۲۹۲، خردمند هوشمند ۱۰۶
 خرما ۱۶۱، خرماي خستویی ۱۶۴
 خرمن بردباران ۲۷۷
 خرمنی ۲۱۸
 خروار ۳۸-۱۱۴-۱۵۶-۱۶۵
 خروش ۲۹۳
 خرید، ۱۶۳-۲۰۵
 خستویی ۱۶۴
 خسته ۲۰۰-۲۶۶-۲۷۷-۲۸۴-۲۹۲،

خستگان ۱-۲۵۴
 خسرو: ایران ۱۲۹، کشور ۴۴
 خشك سال ۸۸-۲۴۴
 خشم ۱۴۰-۲۷۱
 خفته بودن ۲۶۳
 خشنودی ۱۰۸
 خم خانه ۹۵
 خنجر ۲۵۱
 خندق ۱۲۳
 خنك ۳۰۰
 خواب ۲۰۰-۲۰۲-۲۶۶، خواب: خوش
 ۱۳۶، کردن ۱۹۳
 خواجه ۸۳-۲۱۵-۲۲۲، خواجه سرایان
 آزاد ۲۱۵، خواجگان ۴۶
 خوان ۹۲-۹۵-۱۲۵-۱۳۳-۲۸۸-۲۹۵،
 ۲۹۰، خواننده ۲۹۷
 خواهان ۱۲۳-۱۹۷، خواهش ۲۷۲
 خوب ۲۲۶، خوب: تر ۲۵۵، ترین ۱۹۷،
 گفتار ۷، خوبی ۱۵۸
 خود ۲۰۴-۲۴۹
 خور ۱۴۹-۲۶۵، خوردن ۱۴۹-۲۹۳
 خورشید ۱۱۷، خورشید: برین ۲۸۱، تابان
 ۲۵۱
 خورنق (خوردنگاه) ۶۳-۲۸۸
 خوش ۴۴-۲۰۴-۲۱۳-۲۸۸، خوش: باش
 ۲۷۶، بوی ۲۹۵، خوی ۱۰۹، خوانان
 ۲۸۹، دل ۱۲۸، دلی ۳۰، کردن ۲۷۴
 نمای ۷، نوا ۱۴۶
 خوشه چین ۲۱۸-۲۸۱، خوشه چین خرمن

- ۱۴، خوشه فراهم آوردن ۳
 خون ۱۹۱-۲۷۴-۲۹۲، خوناب دل کباب
 ۲۰۲، خون: پاش ۱۲۳، خوار ۱۹۵،
 ریختن ۱۳۶-۲۴۱
 خویش ۱۳۰-۱۹۱-۲۳۳، خویش و یگانه
 ۱۹۳، خویشان ۸۲، خویشان کم از
 خویش ۱۳۷، خویشتن ۸۳-۹۶-۹۷-
 ۲۶۷، خویشتن داری ۳۰-۱۵۴
 خیره ۲۷۲
 خیز ۱۵۸، خیزان ۱۵۷
 داد ۲۶۹، داد: خواهان ۱۳۷، دادن ۱۳۷
 دهان ۱۳۷، گستری ۲۲-۲۳-۳۳،
 ۲۲۶، ودھشی ۲۲۶
 دارنده ۱۳۲
 داروخانه ۲۳۵
 داس ۲۴۱-۲۵۰، داس الماس ۲۹۴
 داشتن ۱۹۶
 داغ: در کردن داشتن ۲۹، کردن ۱۶۵،
 نهادن ۱۶۷
 دام ۲۵۴-۲۷۵-۲۹۴
 داماد ۱۱۸
 دامان ۱۴۰، دامن ۸۶، ۲۶۳-۲۷۴، دامن
 در پیچیدن ۸۰، سنبل ۱۵۸
 دانا ۱۱۰، دانسته ۱۹۴، دانش ۳-۸۷-۲۸۶
 ۲۹۸، دانش وینش ۱۲۵
 دانه افسوس ۲۷۵
 دیران ۸۶
 دختر ۱۱۸
 در آمدن ۱۶۷-۱۸۹-۲۰۵، درباره این ۱۴۹
- در بایست ۱۶۱-۲۹۵، در برگردن ۲۴،
 در پوشاندن ۱۶۷، در پی ۲۰۲، در
 چیدن ۲۶۵ درخواست ۴۸، در خون
 شدن ۱۹۱ درخور ۲۷۴، در دادن ۲۸۸
 در دل راه دادن ۹۹، در رسیدن ۲۷۳،
 در سخن آوردن ۶۰، در کار بودن ۱۹۵،
 در گرفتن ۹۹، در گذشتن ۱۰۸، در
 گوشه نشستن ۲۶۵، در نور دیدن ۱۹، در
 میان افتادن ۲۸۴، در میان بستن ۱۲۹
 در میان نهادن ۷۶-۱۵۴، دروایست ۹۲
 در وزیدن آمدن ۱۸، دریافت ۵۷،
 دریافت ۲۷۴-۲۶۴، درین ۱۳۱-۱۹۰
 ۱۹۵-۱۹۸-۲۲۲-۲۳۸-۲۸۵
 دربان ۱۲۹، در بستن ۲۶۳، درگاه ۷۷-
 ۱۳۴-۱۵۴-۱۶۷، درگاه بارگاه ۲۷۸
 درگاه دین ۸، دروازه ۲۳۱، دروازه
 گوش ۲۸۴: دریچه ۵۸
 دراز کشیدن ۱۴۹، دراز گشتن ۹۹، درخت:
 آتشین ۹۵، افکن ۹۸، بخت ۲۴۴،
 خرما ۱۶۱، نشاندن ۲۷۵، درختان:
 بوستان ۸۵، بیخ آور ۱۲۳
 درد ۱۳۰-۱۹۶-۱۹۷-۲۰۳، درد: درون
 ریش ۱۰۹، مند ۱۳۹، مندان ۱-۲۰۰،
 ناک ۲۸۵-۱۹۰، ناکی ۲۰۳
 درست ۱۴۴-۲۱۸
 درشت خویی ۷۸
 دروغ زن ۹۵
 درودن ۸۵-۲۴۱، درویدن ۱۵۴-۲۹۴
 درویش: پروری ۲۲۶، دل ریش ۲۴۵، درویشی ۹۸

درون ۴۹	۱۰۸ ، آزردهن ۹۵ ، آسوده ۸۳ ، آور
دریا ۱۲۳-۱۶۶-۱۹۴-۲۵۳-۲۵۴-۲۷۳	۱۰۷ بدست آوردن ۹۱ ، دلبران ۲۵۲ ،
۲۷۴-۲۸۸-۲۹۳ ، دریا : بار ۱۴۷ ،	دل بریان ۱۹۳ ، دلبستگی ۲۲۷ ، دلبنده
شکوه ۲۵۰ ، دریای: آرزو ۲۹ ، پر خون	۹۳-۲۵۰-۲۹۲ ، دلبنده ۹۱ ، دل :
۱۹۴	پادشاه ۱۴۷ ، پذیر ۵۶-۲۰۰ ، خسته
دریدن ۲۹۴	۲۷-۱۳۴-۱۹۷ ، خون شدن ۲۸۳ ،
دریغ ۲۸۴ ، دریغ داشتن ۳۱-۲۳۷-۲۸۵	دار ۲۵۲ ، ریش ۱۹۱ ، ستان ۸۹ ،
۲۸۸	سوزاندن ۲۷۷ ، شکسته ۱۴۸-۱۹۵ ،
دریوزه ۱۴۴	گشا ۵۶ ، گشایی ۱۱۸ ، مرده
دست: آویز ۲۶۹ ، بارداشتن ۸۳-۸۵ ، بدداشتن	۲۹۲ ، نهادن ۲۷۲-۲۷۶ ، وجان ۱۹۰ ،
۲۷۲ ، به دامان رساندن ۴۰ ، دادن	و دیده ۴۴
۹۰-۱۹۱ ، در دامن زدن ۱۰ ، دراز	دلبران ۲۴۱ ، دلبران کارزار ۱۰۷-۱۴۰
کردن ۱۸-۲۴۰-۲۵۰ ، دلاوران ۹۹ ،	دم ۱۴۰-۲۷۷-۲۸۴ ، دم: بدم ۴۷-۱۵۴ ،
روز ۲۸۶ ، زدن ۶۸-۸۴-۲۹۳-۲۹۳ ،	۲۶۷ ، زدن ۱۴۰-۱۹۴ ، ساز ۳۰۰ ،
کشیدن ۱۵۴ ، کشیده داشتن ۱۷ ،	دمان ۲۷۶
گرتن ۲۸۲ ، یافتن ۲۶۴ ، گام خریدن	دو: جهان ۷۶-۲۶۷ ، جهانی ۱۰-۳۲-
۷۷ ، گوهر پاشی ۱۴۹ ، و دل ۲۸۱	۲۳۵ ، در ۲۰۴ : رنگ ۲۷۶ ، رویی
دستور ۱۹۱-۲۴۸-۲۵۴	۱۳۸ ، زبان ۲۵۵ ، شاخ ۲۸۴ ، یگانه
دشتبانی ۱۶۴	روزگار ۱۹۳
دشمن ۲۴۵-۲۷۵-۲۹۲-۲۹۴ ، دشمن داشتن	دوان ۲۸۱
۹۹-۱۰۶	دوخته ۱۲۷
دشواراقتادن ۱۹۲ ، دشواربودن ۷۴ ، دشواری	دودمان ۱۱۶-۱۸۹
۹۹	دوده ۲۸۳
دقتر ۱۱۷-۱۵۹	دور: باش ۲۷۱ ، دست ۲۲-۱۵۴ ، شدن
دکان ۲۰۳-۲۶۳-۲۸۸	۲۴۸ ، گرداندن ۱۷۹ ، گردانیدن ۱۲۵ ،
دگر ۸۹ ، دگرگون ۲۹۲ ، دگرگون گشتن	گشتن ۲۶۴-۲۶۵ ، ونزدیک ۲۵-۱۳۲
۲۸۴ ، دیگر ۱۳۲-۱۶۱-۲۰۵-۲۹۵-	دوری ۱۰۰-۱۹۶-۲۶۵
۲۹۷ ، دیگران ۱۵۴	دوزخ ۸۵-۸۹-۱۴۶
دل ۱۹۲ ، ۲۷۷-۲۹۲-۲۹۸ ، دل: آزادان	دوست ۸۹ ، دوستان ۱۲۹-۱۹۳-۱۹۵ ،

دوستان نيك اقدیش ۸۴-۲۰۰ ، دوستکامی	ره: دین ۲۶۸ ، روان ۲۷۲ ، نمای ۸۳ ،
بخشیدن ۸۱ ، دوست گشتن ۱۱۱	نمای آوارگان ۳۴ ، نمایی ۲۶۲ ، نمونی
دوش ۲۳۷	۱۰۱-۸۳
ده: روز بندگی ۲۶۷ ، ده هزار سرگاو ۲۱۳	ربودن ۸۶
دهان ۲۷۹ ، دهن ۲۸۴-۲۹۴ ، دهن شیرین	رخ ۲۶۸ ، رخسار ۲۹۲
۱۰۵ ، طوطیان ۱۲۷	رخش ۲۷۶
دی ۱۳-۸۴-۱۲۹-۲۵۲	رز ۲۴۴
دیباچه ۵	رزم ۱۰۵
دیدار ۱۱۸ ، ۲۹۲ ، فریده ۲۰۲-۲۲۷-	رساندن ۱۵۱ ، رسانیدن ۲۸۳-۲۸۴ ، رسیده
۲۵۳-۲۹۴ ، دیده‌ها بوسیده ۱۷-۸۱-	۱۹۵
۲۸۶	رستن ۱۹۴ ، رستگاری ۱۵۵ ، رسته‌بودن ۹۶
دیرتنک ۱۲۸	رشک ۱۹۵ ، رشک بردن ۸۶
دین: پروری ۲۳ ، داری ۱۵۵	رفتن ۱۹۴-۱۹۷-۲۴۱-۲۸۵
دیوار ۱۵۴ ، دیوار کشیده ۱۹۶	رماندن ۹۹
دیوان ۱۹۱ ، دیوان کرمان ۱۹ ، دیوانگی	رنج ۱۹۶-۲۰۲ ، رنجانیدن ۹۹ ، بسیار
۹۰	۱۰۹ ، رنجوران ۱۳۵-۲۳۵-۲۴۴
راز ۱۳۶-۲۶۸ ، راز: شه ره ۱۲ ، ناگفته	رنک: پذیرفتن ۲۸۸ ، رزخانه ۲۸۹ ، زنک
۷۶	کینه ۲۸۸ ، رنگین ۱۵۷
راستی ۱۰۸-۱۵۳-۲۲۴ ، راست دستی ۱۱۲	روا ۱۹۶ ، روان بخش ۱۲۴ ، روانه ۲۳۵ ،
دلی ۲۵ ، را ۲۲۷ ، کردن ۷۵	روانه: کردن ۴۴ ، گردانیدن ۲۹۱
راغ ۱۵۸	روباه ۸۵
رام ۱۵۱ ، رام: ساختن ۲۸۷ ، کردن ۲۷۵ ،	رودخانه ۱۶۰
گردانیدن ۲۱۸ ، گشتن ۲۷۶ ، رامش	روز: بخشش ۲۷۹ ، بروز ۲۶-۱۱۶-۲۳۸ ،
و آرامش ۲۴	روشن ۱۹۳-۲۹۴ ، مردی ۹۹ ، و
رانندن ۱۶۴-۲۹۴	روزگار ۸۱ ، و شب ۲۲-۱۴۴ ، روزگار
رام ۲۴۱-۲۹۳ ، رام دادن ۱۹۳-۲۷۱ ،	۱۷-۳۰-۱۲۵-۱۳۵-۱۴۲-۱۴۶-
بردن ۱۱۷ ، خدای ۹۹ ، دادن ۷۵ ،	۱۹۱-۱۹۶-۱۹۸-۲۱۹-۲۵۱-۲۶۹-
دریا بار ۱۴۷ ، یافتن ۲۹-۹۹-۱۴۹-	۲۷۱-۳۰۲ ، روزگار همایون ۲۸۷ ،
۱۶۰ ، راهی دیگر نه ۵۸ ، رهبر ۲۶۸ ،	روزگاران ۱۹۳ ، روزه ۱۰-۵۸ ،

زمین ۱۶۲-۲۸۰ ، زمین شوره ۲۷۵	روزی: باد! ۲۵۵ ، شدن ۷۷.
زنجیر ۱۹۲	روشن ۷۶-۱۴۹-۲۳۸ ، روشن: گشتن ۲۷۸
زنان ۸۸ ، زنان ید ۸۹	بودن ۲۱۷ ، روشنایی ۸۳-۱۱۸ ، روشنی
زندان ۴۱	۱۵۳
زندگانی ۹۸-۲۴۵-۲۷۰-۲۷۶-۲۷۹-	روغن ۹۹-۱۶۵-۲۱۳ ، روغن: بلسان ۲۳۶
۲۸۶-۲۹۵ ، زنده ۹۹ ، زنده شدن ۸۹	شب ۱۹۳ ، روغنهای پسندیده: گزیده ۶۵
زنگ ۲۵۲ ، زنگه کینه ۲۸۸ ، زنگارزدودن	روی ۱۴۵-۱۵۶-۱۶۷ ، روی: آوردن ۱۶۷
۲۸۰	تاقن ۱۵۳ ، دلداری ۱۲۴ ، دلریش کردن
زنهار ۸۵-۸۶-۱۱۰-۱۹۴-۱۹۹-۲۶۴-	۳۴ ، زمین ۹۲-۱۵۰-۱۹۲-۲۷۷-
۲۶۶-۳۷۲-۲۸۲ ، زینهار ۲۶۶	۲۷۹ ، سیاهی ۳۳ ، کار ۲۶۸ ، گرداندن
زود ۱۱۱ ، زود: آمدن ۱۹۳ ، زودتر ۲۲-	۹-۱۷۹ ، نمودن ۸۴-۱۵۴-۲۷۱ ،
۲۶-۵۳-۱۲۳ ، زودی ۲۵۵	نهادن ۵۷-۱۵۳-۱۹۲-۲۰۴-۲۹۳
زورق شکسته ۱۹۴	رهانیدن ۲۶۲ ، رهیدن ۲۰۲-۲۵۳
زهر ۱۳۵-۳۰۳ ، زهر: آلود ۱۴۱	ریختن ۱۹۸ ، ریزان ۱۵۷ ، ریزیده ۱۹۲
زیور ۲۹-۷۵-۱۰۰-۱۵۷ ، زیور ساختن	ریو ۱۲۳
۷۸	زادگان ۲۸۹
زیان ۹۰	زاری ۲۷۱
زیبا ۲۶۳ ، دنیا افتادن ۱۹۱ ، زیباتر ۳	زبان ۴۰-۱۴۱-۱۵۷-۲۵۳-۲۸۱-۲۰۰ ،
زیر: پای فرسودن ۱۹۴ ، ترین دوزخ ۶۰ ،	زبان: بی‌زبانی ۲۸۸ ، تیغ ۸۵ ، تیغ
دستان ۹ ، دان ۲۱۸ ، سپهر ۲۷۷ ، کتبد	درخشان ۱۲۹ ، دراز شدن ۱۹۰ ، شکر
۱۹۴	بار ۸۰ ، گشودن ۲۶-۱۱۰ ، گشوده ۸۳ ،
زیراکه ۲۷۹	و دولب ۲۰۱
زیرك ۱۱۰	زدگان ۱۹۶
زیلو ۱۶۵	زدودن ۱۴۱-۱۵۳ ، زدوده شدن ۲۵۲
ژنده ۲۷۹	زر ۱۵۱-۲۴۵ ، زرین ۸۵-۱۵۷ ، زرین
ژیان ۲۷۶	کلاه ۲۹۴
ساختن ۱۳۳-۱۶۴-۱۶۵-۱۹۴-۲۹۳ ،	زشت ۲۶۷ ، زشت نامی ۱۰۹
ساز: درگاه ۹۵ ، مرگ کردن ۹	زلف شام ۸۶
ساذج هندی ۱۳۶	زمستان ۴۹ ، زمستانی ۱۶۶ تا ۱۶۸

ساغر ۲۷۴	۵۸ برآوردن ۷۴-۲۴۹، بلندی ۷۷
سال به سال ۲۱-۹۲-۲۱۳، سالهای بسیار ۱۶۱	به فرمان نهادن ۷۴، بیرون بردن ۱۶۳،
سالیانه ۷۳-۲۸۵	بیرون کردن ۱۳۱، چشمه ۲۷۴، خامه
سایه ۲۱۷-۲۲۱-۲۷۲-۲۸۷، سایه بان ۱۱۱	۸۶، خود ۲۵۲، دفتر ۳۸-۱۰۹، رشته
سایه بان درخت ۶۳، سایه بر سر انداختن	۲۰۴، رشته دانستن ۳۰۱، سبز ۲۵۳،
۲۵۴، سایه بر سر افکندن ۶۳	کام و آرزو ۱۳۹، کوب ۲۰۳، گردان
ساییدن ۲۷۹	۱۴-۱۹، گردانی ۲۴۴-۲۶۹، گشتگان
سبک ۲۷۶، سبک بار ۹۵، سبک بار گرداندن	۷، گشته ۵۸-۲۹۲، گشته کار ۱۹۹، لشکر
۳۵	۱۰۷، مایه ۸۶-۲۰۴، مایه زندگانی
سپاس ۱	۲۵۳، مایه شادمانی ۸۱، ناخن خشک
سیاه ۱۴۳-۲۹۴، سپاهی انبوه ۲۵۱	گذاشتن ۵۸، نهادن ۲۸۰، و بر ۱۹۱،
سپر ۲۷۴-۲۷۵، سپر تیر ۸۶	سروری ۳۳-۴۰-۲۵۴
سپردن ۸۹-۲۱۲	سرای ۱۱۷، سرا بوستان دانش ۱۲۷، سرا پرده
سپهر ۱۹-۲۷۷-۲۹۴، سپهر: برین ۱۲۳	(سرا دق) ۸۴-۱۳۰-۲۶۴-۲۶۶
بو قلمون ۱۵۲	سرخ روی ۲۹۵
ستاندن ۱۵۲-۱۶۲-۲۰۵-۲۳۷-۲۸۵-	سرشت ۱۴۹، سرشته ۱۱۲-۲۶۶
۳۰۰، ستدن ۱۱۳	سر شک دیده ۴۲
ستایش گر ۱۰۷، ستوده ۷۵	سرما ۶۵
ستردن ۲۷۲-۲۸۳	سرو ۱-۲۸۴
ستم روا داشتن ۱۰۹	سزا ۲۰۳، سزاوار ۱۰۸، سزدن ۱-۱۵۵
ستوران ۹۶	سفارش رقتن ۲۱۶
سخن ۳۸-۱۶۴-۲۷۲، سخن: تلخ ۱۰۶،	سفته ۱۵۱
چین ۲۷۱، در گوش گرقتن ۸۴، راندن	سفید روی ۳۸
۱۳۰، گفتن ۲۶۳-۲۶۴، گوش کردن	سم ۲۷۶
۹۵، سخنان زرا اندود ۱۴۱	سمن چمن ۲۹۵
سر ۱۹۱-۲۷۵-۲۹۰، سرافراز: گشتن ۱۵۱	سمند ۲۷۵
نشستن ۱۶۷، سرفراز: شدن ۲۷۴،	سنبل ۱۵۸، سنبل برآوردن ۲۷۵
گردانیدن ۱۶۷. سرفرازی کردن ۲۶۲	سنتجاب ۱۵۶
سر: انجام ۲۷۱، انگشت تربرموزه کشیدن	سندان ۲۰۳

سنگه ۱۱۷-۲۱۳، سنگه: باریدن ۹، ساختن
 ۸۵، سخت ۵۹
 سوار شدن ۱۴۸
 سوختگان آفتاب ۸۸-۲۴۴ سوختن ۲۹۲،
 سوخته ۱۹۵ سوخته آتش ۹۶، سوزان
 ۲۴۹، سوزاندن ۱۰۸-۲۴۱، سوزش
 رشك ۷۶
 سود: داشتن ۲۶۸، دوجهان ۹۶
 سور ۲۶
 سوسن ۲۷۶، سوسن آزاد ۱۵۷
 سوغاتی ۲۵۵
 سوفاریتر ۸۶
 سوگواری ۱۹۲-۲۷۱-۲۸۰
 سومی ۷۶
 سوی ۲۰۵-۲۵۵، سوی نماز آمدن ۱۲
 سیاه بودن ۲۷۹
 سیر ۱۱۱، سیراب ۱۲۹-۲۴۲-۲۹۵
 سیم ۱۵۱-۲۴۵، سیموزر ۹۹، سیمین ۱۵۷
 سینه ۱۹۳-۲۷۴-۲۹۴، سینه کباب شدن ۲۸۳
 شاخ ۱۶۵، شاخسار ۱۳۹
 شاد ۱۲۸، شادگردانیده ۶، شادمانی ۱۱۳-
 ۱۵۸-۲۴۵-۲۷۷-۲۸۶-۲۸۷-۲۹۵،
 شادمانی کردن ۹۶، شادی ۱۲۸
 شال ۲۷۹
 شام ۱۹۶
 شاه ۱۴۷-۱۵۴-۱۶۷-۱۹۶-۲۷۰، شاه:
 جهان پناه ۲۹۴، وار ۱۳۰-۲۷۴،
 وفرزین ۹۵، شاهان ۸۱-۱۹۸، شهسوار
 ۷، شهنشاه ۱۳-۱۳۱-۱۹۹
 شایسته گشتن ۱۱-۱۴۰

شب ۱۲۹-۲۷۴-۲۷۹، شب روان روز کور
 ۱۲۳، شبستان ۶۳، شب و روز ۲۵۲
 شبیخون ۱۲۲-شبیخون آوردن ۳۳-
 ۱۹۶-۲۵۰
 شتافتن ۲۷۴، ۲۹۴
 شتر ۲۱۲، شتران ۸۲
 شدن ۱۹۱
 شرم داشتن ۲۵۵، شرم زده ۲۹، شرمساری
 ۱۲۷
 شستن ۲۷۷
 ششدر ۲۶۹، ششدر انداختن ۱۹۶
 شطرنج ۹۷
 شکافتن ۲۷۶، شکافته ۲۰۳
 شکر ۲۴۴-۲۸۴، شکر بار ۱۴۱
 شکستن ۲۸۳-۲۹۳، شکست آوردن ۷۵-۲۹۴
 شکستگان ۲۵۴، شکسته ۲۷-۱۳۴-
 ۲۸۴، شکسته شدن ۲۷۳، شکن گشادن
 ۲۵۲
 شکفتن ۱۲۵، شکفته ۱۴۸، شکوفه ۱۲۵
 شگفت ۱۳۶
 شمردن ۷۶-۲۶۵-۷۴-۲۹۳
 شمشاد ۱، شمشادهای سایه گستر ۱۲۳
 شمشیر ۲۰۴-۲۷۴-۲۸۰، شمشیر: آبدار
 ۲۶۵، کوتاه ۹۹
 شناختن ۱۰۱-۲۸۰
 شنیدن ۱۹۰-۲۸۲-۲۸۹، شنیده ۵۷-۱۳۳
 شوهر ۹۱
 شهر ۸۳-۱۹۰-۲۷۷-۲۸۹، شهر سرو ۲۵۴،
 شهر ۳۶، شهریار ۷۸، شهریاران ۱۵۳
 شهریاران نیکوکار ۲۳، شهریاری ۲۳

فرزند ۲۹-۱۹۲-۱۹۵-۲۷۷، فرزند دلپند	۲۴-۳۲-۱۳۰
۳۸-۲۸۶-۲۹۲، فرزند دلپند بجان	شیر ۲۵۴-۲۷۲، شیر: بیشه ۳۰۲، ژیان
پیوند ۲۴۰، فرزند نوگذاشته ۲۸۵،	۲۷۶، شیران ۸۶-۲۹۳
فرزند وپیوند ۲۶۴، فرزندان ۲۹۰-	شیرین ۹۶، شیرین: کردن ۲۴۴، وترش
۲۹۵	۱۶۴، شیرینی ۱۹۳
فرمان ۱۳-۱۵۴-۱۶۷، فرمان: برداری	شیوه ۹۸
۲۲-۸۹-۱۶۳- بردن ۹، فرمای ۲۲۴	صابون بها ۲۷۹
یزدان ۲۴۵، فرمودن ۱۹۸-۲۹۰،	صدبار ۱۲۹
فرموده ۲۲-۴۹-۵۶-۱۱۴-۱۳۴-	طاس ۲۶۹
۲۳۹-۱۵۴	طاق ۵۷
فرو: بردن ۱۱۱، تنی ۲۷۹، کشیدن ۱۴۰،	طراز ۱۲۸-۲۳۷، طرازنده ۹۰
گزارن ۶۲-۱۱۲-۲۰۰- گذاشتن ۸۲	طسوج ۴۵
۱۱۸، گرفتن ۱۱۲، مایگان ۳۷، مایه	طوطی ۱۴۱، طوطی شکرستان ۲۴۳
۱۳۸، نشاندن ۱۴۰، نشاندن آتش ۷۸،	طومار ۶۰
نشاندن آتش خشم ۸۱، فرود: آمدن	غریوکوس ۲۴۱
فرشته ۵۹، آوردن ۱۵۴-۱۶۰	غلطان ۲۶۹
فروختن ۱۹۷	غنودن ۹۰-۲۰۴-۲۷۴
فروغ ۲۸۳	فتراک آز ۲۶۶
فریاد ۱۹۳-۲۶۸	فر ۲۹۲
فریب ۲۴۵-۲۷۵، فریفته ۲۶۳	فرا: آوردن ۹۹، جستن ۱۳۰، گرفتن ۱۵۴
فسان ۲۶۸	فراز ۱۲۹، فراز: آمدن ۲۶۸، به نشیب ۱۳۲
فولاد ۸۵	فراخ ۵۹، فراخی ۱۵۳
فهرست دیوان ۲۲۲	فراموش کردن ۱۱۰
فیج (= پیک) ۱۹۸	فرخ ۲۵۳
فیروز شدن ۷۷، فیروزی ۱۲۹	فرزانه ۲۷۰، فرزانیکی ۸۵-۹۰
فیل ۱۲۹	فرزین ۱۹۶
قار ۲۱۳	فرستادن ۱۶۰-۱۶۷-۲۰۵-۲۲۵-۲۲۶-
قوتی ۲۱۴	۲۲۸، فرستاده ۱۱۱
کار ۳۰۲، کار: بارگاه ۱۲۵، بازی ۲۶۲	فرشتگان ۷، فرشته ۱۹۵-۲۶۶

کشتك ۶۵-۲۱۳	بسته ۱۲۸، جهان ۲۷۷، خانه‌ها ۲۸۸
کشور ۴۵، کشورگشایی ۲۳	خدا ۱۰۸، دادن ۱۳۲-۱۶۴-۱۶۸-
کشیدن ۱۹۲-۱۹۳-۲۲۷-۲۷۵	۱۹۱، دانی ۲۴-۲۵-۱۹۱، زار ۹۹،
کس ۲۰۱	ساز ۸۲، سازی کردن ۱۳۲، ساختن
کلاه ۱۹۱-۲۷۰-۲۷۹، کلاه جهاننداری بر	۲۷۶، فرمودن ۳۴، کردن ۱۰۶،
سرنهادن ۲۴	کودکان ۹۸، گر ۱۴۱، گزاردن ۳۳
کلبه ۱۹۷، کلبهٔ پریشانی ۱۳۴	کاروان سرای ۲۸۸، کاروانیان ۱۲۳-
کلك ۱-۴۴-۸۶-۲۰۲-۲۸۸	۱۵۴، کاری بزرگ ۲۶۶، کاری دیگر
کله ۲۸۱-۲۹۴	نه ۱۴۴
کم: آزاری ۱۲۲، از این ۲۶۶، پایگان	کاریز ۱۴۴
۱۳۷، خوردن ۹۶، زندگانی ۹۸،	کاسد: پرشدن ۱۹۸، زر ۱۴۹
ماندن ۲۹۵۰، کمینه ۱۳-۲۴-۲۰۵-	کاشانه ۲۴۹
۲۱۸	کام ۱۱۳-۱۳۰-۱۵۱-۲۹۴، کامرانی ۱۱۳
کمانچه ۲۶۸	۱۱۷-۱۳۳-۱۵۸-۲۰۳-۲۵۳-۲۷۶
کمر ۲۸۱، کمر: برمیان جان بستن ۳۲-	۲۸۷، کامرانی کشیدن ۱۲۲، کامکار ۲۷۶
۴۷۵، بستن ۸۶-۱۲۹-۲۰۴-۲۳۸-	۱۳۰-۲۰۳، کامکاری ۳۲ کامیاب ۱۴۹
۲۸۰، درمیان جان بستن ۱۰۶، کمربند	کان و دریا ۱۲۷
۱۲۲-۲۹۳، بندگی ۱۶۷	کدام ۲۹۰
کمند ۸۶-۲۰۳-۲۹۲-۲۹۴	کدخدا و کدبانو ۱۰۰، کدخدایان ۲۱۲ و
کنگره ۲۷۳	۲۱۳، کدخدایی ۱۱۲
کنیزان ۲۳	کرامند ۱۶۳
کو = که او ۱۹۴	کردار ۱۰۷-۱۵۳، کردگار ۹۷، کرده
کوبیدن ۲۷۵	۱۳۹
کوپال ۸۴-۲۷۵	کرم قز ۲۹۴
کوچ کردن ۱۶۰	کز ۶۴۶، کز: تو ۳۰۰ وی ۲۵۲
کوچه ۲۸۹، کوی ۲۵	کژدم ۵۹، گژ رفتار ۱۳۸
کوچه ۸۷-۳۷۷، کوری ۱۳۶-۲۸۶	کش ۱۹۳
کوره ۱۶۷-۱۵۹، کوره: آتشین ۸۵، آ	کشته: زار امید ۲۵۰، کار ۱۵۴
۱۳۷	کشتی ۵۹

کوشش نمودن ۲، کوشیدن ۲۰۴-۲۳۵-۲۵۴	گردون ۲۹-۵۷-۱۹۵-۱۹۶-۲۱۸، گردون
کوه ۱۰۰-۱۲۹، کوهسار ۱۶۷	گردان ۲۵۱
کهران ۱۶۷-۲۷۸	گرسنه ۳۰
کهنه ۲۷۹	گرز ۲۹۴
کهنه ۲۱۸	گرفتار شدن ۱۹۱-۱۸۹-
کیش ۱۳۷	۲۹۴، کمندگشتن ۷۵، گشتن ۷۶،
کین (= که این) ۲۷۵	گرفتاران ۲۵۴، گرفته ۷۸
کین ۱۰۶، کنبه ۱۴۱-۲۴۹، کینه دار ۱۳۸	گرم وسبک ۲۷۶، گرمابه ۹۸
کیوان ۲۷۲-۲۸۳	گروه ۸۶-۲۵۱
گاوانر ۲۱۳	گرم بسته ۲۰۰
گاه ۱۴۰	گریختن ۲۶۷، گریز ۱۹۷، گریزان ۷۶
گداختن ۱۵۹، گداخته ۵۴-۱۴۲، گداخته	گزاردن ۱۵۵-۲۱۸
بوته ۶۹، گدازان ۲۴۹	گزند ۲۷۵
گدای دریا ۱۲۹	گریده ۳۰-۱۵۳-۱۹۴، گزین کردن ۹۹
گذار ۲۹۳، گذاردن ۱۱۷-۱۶۴-۲۴۱،	گستاخ شدن ۱۰۸
گذرانیدن ۱۵۵، گذرانیده ۲۱۸،	گسترانیدن ۱۵۷، گستردن ۷۹-۱۳-۳۵-
گذرگاه ۵۳، گذرگاه ۹۱، گذشت	۱۵۳-۱۹۵-۱۹۸
۱۱۸، کدشتن ۱۳۹-۲۸۱، گذشته ۱۶۵	گستن ۸۱
گران ۲۷۶، گران بار ۸۰	کشادن ۲۰۲-۲۷۸، کشادن: گرم بسته ۲۰۰،
گرد ۱۱۷-۱۲۲-۱۵۸-۱۹۳، گرداب	گرداندن ۲۲۴، کشودن ۱۴۸-۱۹۷،
۲۷۳-۲۷۶، گرداب آسیاب ۲۷۸، گرد	کشوده شدن ۲۵۲
نشستن ۲۹۵	گشتن ۹۱-۱۹۵، گشته ۱۳۱-۱۳۴
گرد ۱۳۱-۲۳۶-۲۵۱-۲۸۸-۲۹۵، گرد	گفتار ۱۰۷، گویا ۱۱۰، گویان ۱۵۷،
انگیختن ۱۰۸	کوبی ۵۷-۲۷۷، کویا ۲۵۲
گرداندن ۱۶۴-۱۹۱، گردانیدن ۲۰۳-	گل ۹۱
۲۳۲-۲۴۱-۲۹۰، گردانیده ۱۸۹،	گل ۲۵-۵۸-۲۹۳-۲۹۶-۲۰۳، گل:
گردش ۱۳۶-۱۴۹-۱۱۸	بوستان ۲۹۲، پژمرده ۲۸۵، گلبن
گردن: جان ۲۹۳، دلیران ۲۹۴، کشان	۹۵-۱۲۲، گلبن: باغ آفرینش ۲۸۴،
جهان ۲۷۴	بوستان ۲۶، بوستان ۳۱۸، گلخن ۱۱۸

۱۴۷-۲۶۷، گلزار ۴۴-۲۲۲-۲۳۵-
 ۲۳۶-۲۶۴، گلزار: امید ۴۴، پیراستن
 ۱۵، مشکبار ۲۴۳، گلستان ۳-۶۳-
 ۱۲۹، گلستان امید ۹۳، گلشن ۱-۱۳۶
 ۱۱۸-۱۴۸-۲۰۴-۲۰۵-۲۹۴، گلشن
 جان ۳۰۰، گلگونه ۲۹۵، گل نمودن
 ۲۷۵
 کلمه‌های: اسب ۲۱۲
 کلیم ۲۷۹
 کم‌راه ۲۷۹، کم‌راه‌گشتن ۲۹۸، گمراهی
 ۶۰، کم‌کرداندن ۶۰
 کماشتگان ۵۴-۱۵۵-۱۶۴-۲۳۴-۲۳۵-
 ۲۳۶-۲۴۴
 گمان بردن ۹۱-۱۱۰-۲۶۳
 گنبد ۱-۱۹۴-۲۸۹
 گنج ۱۲۵-گنج ۱۹۱
 گنجیدن ۱۹-۱۵۲-۱۹۷، گنجینه‌سینه ۷۶
 گندم ۱۶۵
 گنگی ۲۷۶
 گندکار ۵
 گواه ۱۳۱
 گوسفند ۱۶۴، گوسفندان ۱۶۵
 گوش ۱۴۷-۱۵۸-۲۳۷-۲۹۴، گوش:جان
 ۲۰۰-۲۴۵، کردن ۷۸-۱۵۰، واره
 ۲۴۵، کیوان ۲۴۱، هوش ۷-۱۱۷
 ۱۹۰-۲۴۱، هوش شاه ۱۳۰
 گوشت ۲۱۲
 گوشه ۴۸-۱۱۸-۲۸۱، گوشه‌ایوان کیوان
 ۲۴۱
 کوناگون ۱۷-۱۹۲
 کوهر ۸۷-۲۹۲-۱۹۴-۲۹۷، کوهر:آبدار
 ۱۳۰-۲۷۴، بار ۲۴-۱۴۹، پاك ۲۸۴
 دریای راز ۲، فشان ۱۵۸، گهر ۱۲۷-
 ۲۶۷-۲۷۴، گهربار ۳-۴۴-۲۰۲-
 ۲۷۳
 کوی: بردن ۵۲-۲۸۷، ربایان ۸۲-۲۷۶
 کیا ۲۵۴
 کیتی ۲۶۷
 لاجورد اندود ۱۹۵
 لاف زدن ۱۹۷
 لاله ۸۵
 لب: تشنگان ۷۵-۲۴۴، جو ۱۵۸، گشودن
 ۱۵۳، یاد ۱۲۴
 لشکر ۱۳۱-۱۶۰-۱۹۶-۲۶۵-۲۹۸ لشکر
 ایران ۲۹۳، لشکریان ۱۰۹-۲۹۵
 مات کردن ۱۹۶
 مادیان ۲۱۲
 مار ۲۷۵، مار: کج رفتار ۹۶، گزرفنار ۷۵،
 ماران و گزردمان ۵۹
 مالیده ۲۶۳
 ماندن-۲۶۸-۲۳۱
 ماه ۲۳۶-۲۷۲، ماه‌زیرین کلاه ۱۴
 مایه ۹۵-۲۷۰-۲۹۲، مایه‌اندوخن ۲۶۲
 مبادا ۲۵۵
 مرد ۹۹-۲۶۳ مردکارزار ۲۴۰، مردانگی
 ۸۵، مردم ۱۶۵-۲۰۴-۲۸۲، مردم:
 آزار ۱۳۸، خوار ۲۷۶، مردمک چشم
 ۵۹، مردمان ۱۳۸، مردوزن ۱۰، مردی
 ۱۰۷

مردن ۹۹، مردگان کار ۱۴۰، مرده مرگ	مینا ۲۸۸
۱۰۰، مرگ ۱۹-۱۹۴	میوه آتشین ۵۹
مرغ ۱۰۹-۱۳۹-۲۷۵-۲۷۶، مرغ جان	میهمان ۹۷
۲۸۳	نا : بکار ۲۷۵، پیدا ۶۵، دان ۱۳۶، دانی
مرغزار ۲۸۰	۲۷۳، رسیده ۵۷، کرده ۱۳۹، گاه
مس ۲۱۸-۱۱۳	۱۸-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۸-۲۵۳، یاقه
مستمند ۱۳۹	۱۳۸
مشت ۱۳۹	ناب ۱۴۹
مشک ۱۵۱، مشک : ناب ۹۲، سوده ۲۵۲	ناز ۱۹۱-۳۰۰، نازنین ۱۹۶
مشکین ۱۵۰-۲۹۵	نال ۷۴، نالیدن ۱۹۶
مفالك خاك ۱۹۲	نام ۳۰۲، نام: بزرگان ۹۰، بلند ۲۴۴، دار
مکس ۱۹۳	۲۰۳، نيك ۱۴۱-۲۴۵
مو ۱۹۲	نامه ۱۴۷-۱۶۶-۲۰۵-۲۵۲
مور ۲۸۱، موران ۹۴	نان ۱۶۵-۲۱۲
مورچانه ۲۸۰	ناوك آه ۲۰۴
موم ۸۵	ناهد ۱۲۲
موی ۲۹-۷۶-۱۵۴	نیشته ۲۱۵، نوشتن ۱۵۶-۱۸۹-۲۲۷،
مه آسمان ۲۹۲، مهچ ۱۵۲	نویسندگان ۵
مهر ۸، مهتران ۲۷۸، مهترگشتن ۱۳۷	نخجیربانی ۹۸
مهتری ۳۳ مهر ۱۵۴-۱۶۴، مهر: برزبان	نرد ۹۷
نهادن ۶۰، خاموشی برزبان نهادن ۲۶۳	نردبان ۳۰۰
مهره ۲۶۹. مهره ماه ۱۹۶	فرگس ۸۵-۱۳۸. نرم خونی ۱۲۲
مهر ۱۰۶-۱۲۲-۱۴۱-۱۹۹، مهرومه ۴۹	نزد ۲۷۶
می خوردن ۸۴-۱۵۰، می دانش ۱۲۴	نزدیک ۲۳۸-۲۶۹، نزدیک ودور ۵۴، نزدیکی
میان ۱۹۸، میان: جان ۱۶۷-۲۳۸-۲۶۵-	۱۰۰
۲۸۰، روان ۲۴۵، میانه ۲۳۷، میانه	نسرین ۸۵-۸۶-۱۵۸
روی ۱۰۸	نشان ۴۹-۱۲۹، نشان : بی نشانی ۲۷۷،
میخ ۱۱۱، میخ وستون ۵۷	داشتن ۱۹۴
میراندن ۹۹	نشانندن ۱۲۳-۱۶۰-۱۶۱-۱۹۱-۲۸۵،

- نشاندن درختان ۱۶۴، نشستن ۲۹۸، نوید ۵۳
- نشیمن ساختن ۱۳۱-۱۳۹ نه‌چندان ۱۴۷-۱۴۹
- نکوکار ۱، نکویی ۲۷۵، نیک : اندیشی ۱۳۰ نهاد ۱۳۲-۱۵۴-۱۶۷-۱۹۳-۲۴۵-۲۷۹، خواهی ۱۹۳، مردان ۲۷۵، نام ۷۵
- نامی ۳۲-۱۱۰-۱۵۰-۱۵۳-۲۰۴، و بد ۲۷۲، نیکو : سرانجام ۱۳۸، کار ۵ کردار ۱۰۹، گفتار ۲۶۵، نام ۱۳۸، نامی ۲۲-۲۳-۷۷-۸۱-۱۱۱، نیکویی ۲۴۴
- نگار ۲۷۱، نگارنده ۹۰، نگاشتن ۴۲-۵ نگاه : داشتن ۵۵-۱۰۹-۱۳۳-۲۷۱، کردن ۱۹۲-۲۷۹، نکه : بانی کشور ۱۵۰، داشتن ۷۹-۸۲-۲۱۸
- نگریستن ۲۰۳-۲۶۸ نکین ۶-۸۵
- نم‌چشم ۲۵۵ نماز ۸۳-۲۶۸، نماز : جفت وطاق ۵۷، روزه ۱۰-۵۸
- نمدی ۲۷۹ نمودار ۶۳، نمودن ۶۵-۲۵۲-۲۶۷
- نمونه ۱۵۷، نمونه بودن ۲۴۹ تنک پادشهان ۹۰
- نو ۲۳۹، نو : رسیده ۲۶۷، گذشته ۲۸۵ نوردیدن ۱۴۷
- نوش : کردن ۲۷۴، گشتن ۲۷۵، ونیش ۲۲۲ نوشیده ۲۴۸
- نوك ۲۰۳، نوك تیرخدنك ۲۹۴ نوکران ۲۹-۶۵-۲۹۵
- نواى : طوطی شکرخای ۷، قانون ۲۹۳ نوید ۵۳
- نه‌چندان ۱۴۷-۱۴۹ نهاد ۱۳۲-۱۵۴-۱۶۷-۱۹۳-۲۴۵-۲۷۹، نهادن بند ۲۰۰
- نهال ۱۲۲-۲۲۴-۲۵۳-۲۶۴-۱۶۳، نهال باغ ۱۲۵، پژمرده ۱۸، دین ۸۷، سخن پیراستن ۱۳
- نهفته ۷۶، نهفته بودن ۲۶۳ نهنگ ۲۷۵
- نیاز ۱۳۷، نیازمندی ۹۹ نیام ۲۸۳
- نیزه : خونخوار ۲۴۰، خونریز ۱۰۵ نیش ۲۰۲-۲۷۵
- نیل ۲۸۱ واگر چنانچه ۱۹۲، وانگاه ۲۶۷
- والا ۲۵ ورزیدن ۸۲-۸۲-۱۵۲-۲۶۵-۲۸۲
- ویران ۲۵۰، ویران کردن ۲۴۵، ویرانی ۱۴۵ هامون-۲۹-۱۲۲-۱۹۶-۲۴۱، هراس ۱۲۳
- هراسان وترسان ۱۰۵ هراس ۲۰۳، هرآینه ۷۷-۱۳۰-۱۹۲، هرچند ۴۲-۱۳۱-۱۲۵-۱۳۲-۲۹۰، هرچه ۸۹-۹۹-۱۵۴-۱۹۷-۲۰۴-۲۳۶،
- هردم ۹۱، هرروز ۱۶۴ هرسال ۱۵۶-۱۶۴، هرکرا ۷۷-۲۰۴-۲۸۲-۲۹۸
- هرکس ۱۵۴-۱۵۶-۲۰۵-۲۶۵، هرکه ۷۷-۹۶، هرگز ۲۹۸، هرکه که ۹۶، هريك ۱۲۵-۱۵۶، هریکی ۱۶۵
- هزار دستان ۶-۱۹، هزار دستان گویان ۹

هنگام ۷۵، ۱۳۹	هزارگونه ۸۹
هنوز ۷۷	هستی ۲۷۷
هویدا کردن ۶	هشیار ۱۱۰، هوش ۱۹۰، هوشمندان ۱۳۸
هیچ ۱۶۷-۱۸۹-۱۹۴-۲۷۵، هیچ: آفریده	هوشمندی ۷۷
۲۷۰، کس ۱۰۸-۱۴۹-۱۹۹	هفت دریا ۵۹
یاد ۱۱۸، یاد: آوردن ۲۴۷، فرمودن ۴۳،	همای دانش ۲۷، همای: همایون ۱۰۶،
کردن ۲۷، گار ۶۳، ۱۲۰-۲۷۷، گار	همایون ۲۸۷، همایون بخت ۲۹۳
گذارن ۲۴۵	همایون ۲۸۷، همایون بخت ۲۹۳
یار ۱۳۸-۱۹۱-۲۵۲-۲۶۵-۳۰۲، یاران	همچنان ۱۴۴-۱۹۹-۲۲۷، همچنانکه ۲۳۴
۸-۱۹۶، یاری ۲۷۹	همچو ۲۵۲، همدم یافتن ۲۷۷، همراه
یافتن ۱۹۲-۲۷۷-۲۹۴، یافته ۱۳۸	۲۷۹، همراهی کردن ۱۹۳، همسر ۱۲۲
یزدان ۲۶۸-۲۷۲، یزدانی ۴۱-۱۷۹-	۱۲۳، همسران ۱۳۷، همنشین ۱۸،
۲۹۸	همنشین اهرمن ۲۶۷، همنشینی پادشاه
یک دست جامه ۱۵۶، یکدیگر ۱۹۱، یک سر	۲۶۷، همین است ۸۷
موی ۱۵۴-۲۴۱، یک یک ۱۵۸، یک	همه ۱۴۴-۱۹۱، همگنان ۲۸-۲۹-۱۵۵-
بودن ۲۵	۱۶۴، ۲۱۷-۲۳۹، همگی ۳۰-۱۸۹-
یکانه: جهان ۱۱۷-۱۹۵، روزگار ۴۴،	همواره ۷۸-۱۴۰-۲۵۴-۲۵۵
فرزند ۲۸۴	هنر ۱۸۹-۲۶۳، هنریافتن ۸۵
یورش ۲۲۰	

درست نامه

- درس ۳ س ۲۰ میان دو کلمه «ملوك» و «جهان»
افزوده شود: اطراف و حکام اکناف بروی
می نوشتند درین جمع ثبت می کرد تا بر
رفت مکان و بزرگی شان او ملوك
پس از این در ستون نخستین برابر با شماره
صفحه وسطی، واژه و عبارت های درست گذارده
شده است :
- سجانی س ۲۶ س ۱۲
یوبقه س ۳۶ س ۳
آرد س ۵۱ س ۱۲
مواضع س ۵۴ س ۱
ابن مهدی س ۷۹ س ۶
هرطلوعی رازوالی س ۸۳ س ۱۸
کسان س ۸۵ س ۴
فرگس س ۸۵ س ۴
بازیار س ۸۵ س ۱۱
[۸۵] س ۸۵ س ۲۰
حاکم تسترواهواز س ۹۳ س ۲
وگر... پیندمیان س ۹۴ س ۶
ماخوذ س ۹۶ س ۶
سود دوجهان س ۹۶ س ۱۹
فرد س ۹۷ س ۱۷
استغفار س ۹۷ س ۱۸
خرقه س ۱۰۰ س ۲
الطبيعة س ۱۰۲ س ۶
سزاوار س ۱۰۸ س ۳
بی گناهان را س ۱۰۸ س ۸
نگاهبان فتح و فیروزی س ۱۲۹ س ۱۲
سررماح س ۵۰ س ۱۲
- جلال انوار س ۱۵۷ س ۵
کویا باید «ادم» خواند س ۱۸۲ س ۲۲ و س
۷۳ س ۴
قرم س ۱۸۴ س ۸
سقرلاط س ۱۷۴ ش ۱۸
کیقبادین س ۱۸۹ س ۱
گلشن جنان س ۲۰۵ س ۲
چپچچور س ۲۰۶ س ۱۴
قیرشهر س ۲۰۷ س ۵
حنی یا حانی س ۲۰۷ س ۹ و س ۱۲۳ س
۱۹
مرسمی س ۲۰۷ س ۱۱
حرمها س ۲۱۵ س ۸
محمد خدا بنده خواهد بود س ۲۱۵ پایان
فرزندان س ۲۱۶ س ۵
قلعی شد س ۲۱۷ س ۱
(۴۳) دربالای س ۲۳۵
ورود س ۲۴۴ س ۶
ازروم س ۲۴۷ س ۶
اززنك س ۲۵۲ س ۱۶
اصفر س ۲۵۶ س ۱۱
صراح س ۲۶۰ س ۱
یراع س ۲۷۳ س ۲
پر س ۲۷۴ س ۴
سرو س ۲۸۴ س ۱۳
فرزند س ۲۹۲ س ۶
آسیب س ۲۹۳ س ۴
هنکبوت س ۲۹۴ س ۱۱
فرزندان س ۲۹۵ س ۱۰



انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران

- ۱- فهرست نمایشگاه نسخه‌های خطی ۱۳۵۰
- ۲- اسناد مربوط به روابط تاریخی ایران و جمهوری ونیز: ترجمه انوار و قدرت‌الله روشنی ۱۳۵۲
- ۳- کتابداری (دفتر چهارم) ۱۳۵۲
- ۴- سرعنوان موضوعی برای آثار فارسی. از حسین بنی آدم ۱۳۵۲
- ۵- فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد (۲): ازم. ت. دانش پژوه ۱۳۵۳
- ۶- فهرست روزنامه‌های فارسی از سال ۱۲۶۷ قمری تا ۱۳۲۶ شمسی: مرتضی حسن سلطانی ۱۳۵۴
- ۷- کتابداری (دفتر پنجم) ۱۳۵۴
- ۸- سخنانی درباره فروغی ۱۳۵۴
- ۹- امیر کبیر و دارالفنون گردآوری قدرت‌الله روشنی ۱۳۵۴
- ۱۰- ابونصر فارابی ۱۳۵۴
- ۱۱- فهرست ترتیبی و موضوعی مجموعه نسخه‌های خطی: محمد شیروانی ۱۳۵۵
- ۱۲- کتابداری (دفتر ششم) ۱۳۵۵
- ۱۳- صائب و سبک هندی. گردآوری محمد رسول دریاگشت ۱۳۵۵
- ۱۴- لطائف الحقائق. تألیف رشیدالدین فضل‌الله همدانی به تصحیح غلامرضا طاهر ۱۳۵۵
- ۱۵- فهرست رساله‌های تحصیلی دانشگاه تهران دوره‌های لیسانس ادبیات. مهری دخت بشارت ۱۳۵۶
- ۱۶- رصدخانه مراغه، از علیقلی خان اعتضادالسلطنه ۱۳۵۶
- ۱۷- پانزده گفتار درباره مجتبی مینوی، به کوشش ایرج افشار ۱۳۵۶
- ۱۸- فهرست مجله‌های فارسی از ابتدا تا سال ۱۳۲۰: مرتضی حسن سلطانی ۱۳۵۶
- ۱۹- کتابداری (دفتر اول و دوم)، تجدید چاپ ۱۳۵۷
- ۲۰- لطائف الحقائق به تصحیح غلامرضا طاهر، جلد دوم ۱۳۵۷
- ۲۱- کتابداری (دفتر هفتم) به کوشش قاسم صافی ۱۳۵۸
- ۲۲- گفتارهایی درباره چندتن از رجال ادب و تاریخ ایران. به اهتمام قاسم صافی ۱۳۵۷
- ۲۳- صحافی سنتی، مجموعه ده گفتار و کتابشناسی، گردآوری ایرج افشار ۱۳۵۷
- ۲۴- فهرست رساله‌های تحصیلی دانشگاه تهران (پزشکی): حسین بنی آدم،
خلیل شیرازی، با همکاری پوران دخت مشعوف
- ۲۵- نسخه‌های خطی (دفتر هشتم) محمدتقی دانش پژوه ۱۳۵۸
- ۲۶- نسخه‌های خطی (دفتر نهم) محمدتقی دانش پژوه ۱۳۵۸
- ۲۷- نسخه‌های خطی (دفتر دهم) این سه شماره درباره کتابخانه‌های اتحاد جماهیر
شوروی و اروپا و آمریکا ۱۳۵۸
- ۲۸- سوانح الافکار رشیدی. به کوشش م. ت. دانش پژوه ۱۳۵۹

